٩٨



هو تعالی

چون اقل العباد محمد تقی بن فخار

الحاج و المعتمرین حاجی رفیع تاجر خراسانچی عزیمت طبع

و انتشار دیوان لعل را که محتوی بر مدایح و مراثی و اشعار نغز و آبدار است داشت

و میخواست بعد از صرف اوقات بر ترتیب این کتاب مستطاب کسی دست

مداخلت زند و زحمات این بنده بهدر رود محض استیذان از کارگذاران

آستان مبارک بندگان حضرت اقدس امجد ارفع اسعد والا ولیعهد گردون مهد

و امت ولایة الکبری عریضه به پیشگاه حضور مهرظهور والا معروض داشته دستخط انجم

نقط در عدم مداخله غیر تا مدت پنج سال با نطباع این کتاب شرف صدور یافت

که سواد آن عیناً در صدر صفحه اول ثبت و درج میشود تا عموم منطبعین دار السلطنه

تبریز الی انقضاء مدت مزبور اقدام بطبع آن نکنند

که بهیچوجه حقی ندارند

۱۳۱۶

سواد دستخط مبارک

بطوریکه استدعا کرده است تا مدت پنج سال کسی

حق چاپ کردن دیوان لعلی را ندارد در شهر جمادی الآخر ۱۳۱۶

مولی
در مدح و منقبت حضرت
المولی علی ابن ابی طالب
علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

هزار پاره دلی دارم اندرین کشور که هر یکیش بدست هزار سیمین بر
هزار پاره دلم را هزار گاه بتی است که گشته وقف به پارگان لب شکر
ز ماهپاره بتان تازه دلبری اکنون رسیده از طرفی همچو ماه کرده سفر
بگرد گوشهٔ چشمش دو دسته تیرانداز بچین حلقهٔ زلفش دو دسته غارتگر
کشیده قامت و خوش سیرت و ملک صورت ملیح منظر و لب شکر و سمن پیکر
گرفته غنچه بدندان که این مراست دهان فکنده عقده بموئی که این مراست کمر
بطرزهای خرامش چه شیوه‌ها مدغم بغمزه‌های نگاهش چه رمزها مضمر
سحرگهان چو سر زلف را کشد شانه ز بوی موی کند عالمی پر از عنبر

بتی که گاه تبسم چو لب گشاید باز کند ز غمزه همی عالمی پر از شکر
کنون گرفته گریبان من همیگوید که مر مرا هوس دل گرفتست بسر
دلی چنان که بسوزد بحسرت هجران دلی چنان که بسوزد همیشه در اخگر
گهی به حلقهٔ زلفش کنم اسیر کمند گهی بغمزهٔ چشمش کنم شهید نظر
گهی بخنجر مژگان کنم گریبان چاک گهی به تیغ دو ابرو کشم بخاک اندر
منش بناله همیگفتم ای نگار من هجوم کرده چو غارتگران این کشور
هر آنچه داشتم از عقل و دین و دل بردی کنون خبر نه ز دل دارم و نه از دلبر
اگر بکار تو افتد مرا یکی جانست که سوخته است ورا هم محبت حیدر
چه حیدری که ز نور جمال انور او در اقتباس بود شمس خاوری چو قمر
چه حیدری که بود جمله مدح و منقبتش هر آنچه هست بمصحف تمام زیر و زبر
چه حیدری که بسوزد ز برق صمصامش تمام خرمن هستی ز ملحد و کافر
امین دولت یزدان شه امیر عرب ولی حق شه مردان امام جن و بشر
هژبر هیبت و ضرغام جنگ و شیر شکار پلنگ خشم و اسد صولت و غضنفر فر
نداشت تاب یکی حمله‌اش بروز مصاف نه کوه کوه سپه نه جهان جهان لشکر
رکاب تا زده بر پشت دلدل آن یل یل نمیرسید بگرد قدوم او صرصر

وراظفر نبود فتح خندق و خیبر
ور از فضل بود قتل مرحب کافر

حسام معجزه شکافش نیامده زغلاف
پرو پرنده روح عدو کشان شهپر

چنان شدی دم تیغش زخون ظالمان سرخ
همی شکافد از آن قلب لشکر کافر

بروز معرکه از برق تیغ جانسوزش
بجسم خصم شدی آب جوشن و مغفر

هر آنکسش غضب آلوده دیده ور نبرد
بدر گریختی از معرکه فکنده سپر

زصد هزار یکی بود قوه شیریش
هر آنچه گشت وگرفت از عدو و قلعه و در

وگر نه از نگشودی ید اللهی
جهان و هرچه دراو بود بود زیر و زبر

چه حیدری که ز ایجاد کل موجودات
بود وجودش منظور خالق اکبر

زهی مروج احکام احمد مختار
زهی مصور اشکال شرع پیغمبر

بلند قدر امیری که آستانه او
محدب فلک عرش را بود مقعر

شهنشهی که نهد کمترین غلام درش
قدم ز تارک غبرا بطارم اخضر

چگونه عرش نگردد کمینه فرش رهش
کسیکه پای گذارد بدوش پیغمبر

هو الذی رجع الشمس من اشارته
لیرکع ویصلی لربه الله اکبر

ولا بگو بتولای اینچنین مولا
چه بیم دارد لعلی ز پرسش محشر

شوخی که هست چشم بتان حلقه در گوشش
دارم دلی بحلقه زلف معنبرش

گویم اگر رواست بطلعت مه منیر
خوانم اگر بجاست بقامت صنوبرش

آشفت مو بمو بپیچید سر زمن
خواندم چو مشک عنبر زلف معطرش

مژگانش تیر گفتم و دیدم بقتل من
هردم اشاره میکند ابروی خنجرش

دارو همی دو نرگس جادو که در جهان
غیر از فسونگری نبود کار دیگرش

ساقی بیار باده یاقوت فام را
تا بر کشم بیاد لب لعل احمرش

می از کف تو نوشم و منت نمی کشم
زانچشمه که مرد بحسرت سکندرش

با من شراب آن کند از دست تو که گرد
بامردگان مسیح و دم روح پرورش

پندارم اختریست درخشنده ساقیا
هر قطره کز شراب نمائی مقطرش

زائل کند ز عقل همه فکر خام را
جاری بود چو روح باجسام جوهرش

گیرم که اینحدیث صحیحست زاهدا
انصاف ده چگونه توان کرد باورش

زیرا که از کرامت ساقی بود مرا
گر می بلب کشی دو لب همچو کوثرش

وعظ و سماع و ورد و غزلخوانی و نثر
صوم و صلوة زاهد و الله اکبرش

آیا چگونه دارد سرو و زره سخن
آنکس که در دو عالم مولاست حیدرش

آنحیدری که روز غدیر از وفا همی — بنشاند بر سریر خلافت پیمبرش
آنحیدری که طبع گدایان کوی او — باشد غنی ز سلطنت و تخت و افسرش
آن حیدری که در جلوات جمال او — نور خدا بود همه نور مظهرش
حق را جمال بودی اگر گفتمی یقین — آئینهٔ حقیقت جمال منورش
دارد سرشت پاک و متعرا زچار طبع — گز نور خویش داشته ایزد مخمرش
باحشمتی که داشت سلیمان کجا رسد — او را لیاقتی که شود چاکر درش
روز نبرد خیبرش از سهم تیغ او — جبریل فرش روی زمین کرد شهپرش
خود شهسوار معرکه لافتی بود — لا سیف جوهر دم تیغ دو پیکرش
والاهی که داشته خلاق ذوالمنن — در قسمت جهنم و جنت مخیرش
باشد کجا شفاعت ما را مجال وی — کانیجر مهار رود ز عطایای قنبرش
باشد تجلی مشکل دل اسم اعظم است — ورد زبان نموده و خوانم مکررش

گر می خورد همیشه و بیخود شود مدام
لعلی مدیح اوست مخوانید کافرش

ای جان دخیل درگه عالم پناه باش — از چاکران حضرت آن بارگاه باش
اندر دو کون صاحب تخت و کلاه باش — ایدل غلام شاه جهان باش شاه باش

پیوسته در حمایت لطف آله باش

زاهد بکعبه جنت و حورا طلب کند — عاشق همه محبت مولا طلب کند
گاهی بکعبه که بکلیسا طلب کند — مرد خدا شناس که تقوی طلب کند

خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش

ساقی مدام می خور و هی در پیاله ریز — مطرب ببانگ چنگ کفی زن برقص خیز
غمگین مباش ز آتش عصیان که گشته تیز — چون احمدم شفیع بود روز رستخیز

گو این تن بلاکش من پرگناه باش

آنان که بی ولای علی دین بپرورند — جان از جهان برون بهدایت نمیبرند
غافل ز آه صبحگه روز محشرند — از خارجی هزار بهیچو نمیخرند

گو کوه تا بکوه منافق سپاه باش

آنرا که مهر نام علی نقش خاطر است — گرد رهش بدیده چو کحل الجواهر است
گو مظهر حق است یداللّه قادر است — آنرا که دوستی علی نیست کافر است

گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش

ای جان عاشقان بفدای تو یا علی — دارم بسینه مهر و ولای تو یا علی
آه از دلیکه نیست فدای تو یا علی — امروز زنده ام بولای تو یا علی

فردا بروح پاک امامان گواه باش

از کثرت معاصی و از قلت رجا / کشم بخود کجا بروم نیست ملتجا
تا که بگوش هاتف غیبم زد این ندا / قبر امام هشتم و سلطان دین رضا
از جان ببوس بر در آن بارگاه باش

میخواستم بباغ بچینم گلی ز شاخ / از کوتهی رسید مرا مشکلی ز شاخ
تا که ترانه زد به فغان بلبلی ز شاخ / دستت نمیرسد که بچینی گلی ز شاخ
باری بپای گلبن ایشان گیاه باش

نعلی تو رسم رفتن این راه پیشه کن / خود چاکری حضرت آن شاه پیشه کن
خود را ز غفلت دور و آگاه پیشه کن / حافظ طریق بندگی شاه پیشه کن
وانگاه در طریق چو مردان راه باش

در توصیف حضرت مستطاب اجل اکرم افخم اعظم آقای امیر نظام مدظله العالی

کنونکه کشور و لشکر گرفت نظم و نظام / ز احتشام جناب اجل امیر نظام
کنونکه مملکت آسوده گشت و ملک آباد / ز اهتمام خداوندگار ذی الاکرام
گذشت آنکه همه عهد جاهلیت بود / نبود مسئله از مسائل اسلام

گذشت آنکه دمی چند بندگان خدای / پی تقیه ستایش نمود بر اصنام
گذشت عهدی کان عهد جور بود و ستم / رسید دوری کان دور داوریست بنام
گذشت آنکه باکراه سر فرود آرند / بناکسان دنی طبع ماجدان کرام
گذشت آنکه تشخص نبود و نی تمییز / وضیع را ز شریف و خواص را ز عوام
مجوی رسم بزرگی ز هر عوام جهول / بحکم آنکه بود العوام کالانعام
رسید کوکبهٔ مشتری زحل شد دور / بسعد گشت مبدل نحوست ایام
بزرگوارا میرا ز سطوت تو همه / پلنگ طبعان شد رام و طاغیان آرام
حمل صفت شد عقرب طبیعتان زآن / چو در جبین تو دیدند صولت بهرام
علم شدی بامارت ز امر شه چونکه / ز دست حیدر کرار بیرق اسلام
زمانه گوهر ذاتت سرشت در آغاز / ز مهر و نور سپاهیکه داشت در انجام
جهان پیر ندیده است کاملی چون تو / کناد بخت جوانت علی الدوام دوام
توئی حکیم خردمند فیلسوف نظر / توئی ادیب سخن پرور و کلیم کلام
چو خواند خطبهٔ عدل ترا خطیب قدر / زدود دست قضا ظلم را ز دفتر نام
مزاج وقت علیل است ای مسیح زمان / بجز تو کس نتوانند علاج این اسقام
بشب چراغی و بر روز آفتاب استی / ز نور فضل و کیاست بمقتضای مقام

بریز خون ستمدیدگان چه روز و چه شب   بگیر خون ستمدیدگان چه صبح و چه شام
شراب را نسزد مر ترا اسم کشتن   سهیل در جشم و آفتاب اندر جام
چه شکر گویمت ای نیکخوی و پاک سرشت   چه وصف آرمت ای نیکروی و نیکونام
پی شرافت گیرد ره آفتاب سپهر   برد به بیت حمل تخت حمله در هر عام
ولی چو کعبه شرف بخش خاص و عام بود   اگر بخانه موری نهی تو لختی گام
زهی سعادت بیگلربیگی که ایوانش   ز مقدم تو شد امروز رشک دار سلام
ز میزبانی تو افتخارها دارد   که افتخار بزرگیست در میان انام
تو آفتابی و او ماه در مقابل تو   مه از مقابله گردد بچرخ بدر تمام
تراست بنده و من بنده را خداوند است   ز بندگی تواش صد هزار بنده غلام
تبارک الله از آن مجلس بهشت سرشت   که طیب طرهٔ حور آیدش از آن بمشام
بسان نکهت خلق خدایگان امروز   فضای ساحت آن مشکبوست غالیه فام
نشانه ز جنانست این خیام قصور   نمونه ز بهشت است این شراب و طعام
خدایگانا هنگام عیش و وقت خوش است   بعیش باید کوشید در چنین ایام
روا بود بتقاضای وقت خوردن می   که می مفرح روح است خاصه این ایام
بیکه ز ساقی بادام چشم و شکر لب   بخواه می که شود نقل مجلست بادام

گرت هوست که جانت هوای زر گیرد   شراب پخته بگیر از کفی چو نقرهٔ خام
به نثر و نظم مدار است تا که معنی لفظ   ببزم و رزم بکار آمدست تا که کلک و حسام
ببزم باد کلکت چو حکم تو جاری   برزم باد تیغت چو روی تو بسام
اگر چه بهره ورم از قریحهٔ ذاتی   ولی بمدحت هر کس نمیکنم اقدام
دو چیز باعث این عرض چامه شد ورنه   نه چشم بر صله دارم نه دیده بر انعام
یکی اطاعت امر وجود محترمی   یکی ستایش آن ذات واجب الاکرام

گر اینکه چامهٔ نغزم فتد قبول رواست
و انّه تعالی حکیم خیر ختام

قصیده بهاریه

سحرگهان که ز تقدیر ایزد داور   نشست بر سر تخت حمل شه خاور
نظر بدایرهٔ دولت ربیعی کرد و   ز جور بهمن و دی دید گشته زیر و زبر
سپاه نامیه را دید کز تطاول دی   فرار کرده همه در شکاف کوه و کمر
ز چیره دستی سرما نمانده در سر و تن   مخدرات چمن را ز غلاله و معجر
کشیده اند نقاب از رخ بنات نبات   ربوده اند کلاه از سر نتاج شجر
دلش بحالت نورستگان باغ بسوخت   کشید آه ز دل گرم شد دل آذر

بنظم ملک رسیمی کماشت همت خود / نطاق منطقه زیبت در میان چو کمر
بهار نام که سلطان فوج نامیه بود / رسید تا که با فرّ فزود دین از در
که بحکم‌بند طبیعت بهم کر پیوست / قوای نامیه زاکشت قوّه افزونتر
جنود ارد و بهشتی که منتظر بودند / ز اجتماع طبیعی شدند مستظهر
بپای تخت بهاری که بود صحن چمن / لوای جشن برافراختند سرتاسر
همه بخلعت نوروز کرده آرایش / بسبز و خرمی آراسته تن و پیکر
بسی عروس ریاحین ز زیر پردهٔ خاک / نموده چهره چو خوبان ز شقّه چادر
نسیم عیسی دم در دمید دم بهوا / هوا مسیح نفس شد ببوی جان پرور
به نفخ صور تو گوئی که تا نشر اموات / دمید روح نباتی به تودهٔ اغبر
سپهر چون خبر جشن نوبهار شنید / بهفت کشور خود داد از اینگونه خبر
ز بهر تهنیت آنکه بهفت خان سپهر / نجوم نقل فشاند و نهاد قرص قمر
من از تفرّج نوروز در ترنّم و وجد / بنطق ناطقه رطب اللسان چو سوسن تر
زبان گشوده بتوصیف و حمد حامی دین / محیط علم و ادب کان فضل و جود و هنر
جناب جود نشان میرزا جواد آقا / که جود گشته باسم شریف او مصدر
تو آن که شرع مبین از تو در جهان مجری است / زهی مروّج احکام شرع پیغمبر

صفیر قد تنگ ازنه ز قدسیان آمد / بگوش زهره تو هر بامداد تا بسحر
عدالت تو چو خط معدل فلکی / اگر فتد از فلک اوجش تا حضیض در
بنزد اهل شریعت کلام کافی تو / چو نیّرات سماویست هادی و رهبر
ز بهر آنکه جهانی شوند شیرین کام / به تهنیتکه خاص تو روز عید اندر
ز سوی مصر برآمد همی سحاب مطیر / شکر فشاند بهر رهگذر بجای مطر
مبیح زین سخنم زانکه ابر همت تو / طلا و سیم فشاند بجای نقل و شکر
اگر ز نام تو جبر فی رسد بگوش سحاب / همی ببارد زر تا بعرصهٔ محشر
سزا همین است که امروز روز بذل و سخاست / مراست چشم عطا زین جناب کرد و بعز
همیشه پیشه شغلی مدیح حضرت توست / که هستش بجهان نعمتی از این خوشتر

بعزّ و جاه الهی تو در جهان مانی
هزار عید از این بهتر و مبارکتر

در مدح جناب حاجی میرزا جواد آقا مرحوم نور الله مضجعه

ای به کاخ فضل تو برجیس حاجب / پاسبان ایوانت بکیوان فرض و واجب
نه طبق در خوان تو جام بلورین / نه فلک با کاخ تو نسج العناکب
در ازاء قدرت چرخ عالی / نقطه صفریست بر خط مراتب

فهم تو در مشکلات فن حکمت — مر معانی راست مقناطیس جاذب
نامه لوح ضمیرت وحی خامه — خامه رأی منیرت وحی کاتب
جوهر ذاتت مجرد از مناهی — کوهر پاکت معرا از معایب
کوه پیش علم تو چون کاه لاغر — ماه پیش روی تو چون صبح کاذب
ای ترا در مکتب تعلیم و حکمت — صد هزاران بو علی طفل راتب
جان پاکان را تولی فرخنده هیکل — روح ایمان را تویی زیبنده قالب
ای لبت کاه دعا عیسای ثانی — وی کفت روز عطا کنز المواهب
ملجأ بیچارکان مدح ذاتت — عالمی را چون فریضه فرض و واجب
خاصه اندر عید میلاد پیمبر — کش مدیح و تهنیت باشد مناسب
هادی ملت حنفا و ند شریعت — ناسخ احکام ادیان و مذاهب
مظهر انوار قدسی کش بکرسی — کشت روح القدس کویای مناقب
کاسراً للکفر فی الاسلام ناصر — حارساً للدین عوناً فی النوائب
احمد محمود آنکه از نام پاکش — منضبط کردد قلوب اندر قوالب
کاه با جبریل بر معراج طالع — کاه با غمریتا اندر غار غایب
کاه سبحان الذی اسری بعبده — ایزد او را خواند و که با فضل صاحب

تا زوستش جمله عاطل کشت و باطل — مذهب آتش پرست و دین راهب
مسند را اکر پیغمبر نماند باقی — بر تو بسپرد اینزمان خلاق واهب
زانکه در فضل و کمال و زهد و تقوی — نیست مانند تو هرکز در جوانب
کمترین فضلت که فضل و اجتهاد است — تا چه ها دعوی کند از رأی صایب
مقصد اهل طریقت را تو هادی — مسند پاک شریعت را تو نائب
حکم تو هنکام ترویج شرایع — میکند با منکران کار عجایب
امر تو نافذ چو احکام بسیطه — از بسیط خاک در جرم کواکب
کار مهرت فتح اعلام شریعت — شغل قهرت جزم اعناق نواصب
قول تو هر جا بود برهان قاطع — فعل تو هر جا بود بذل الرغائب
رأی تو تابنده تر از برق لامع — دست تو بارنده تر از مزن ساکب
با سحایب دست رادت کشته توأم — ورنه این ریزش کجا دارد سحائب
کر بود لفظ جواد از جود مشتق — تو جوادی وکه جود از توست منشعب
جود باشد جوهری اندر وجودت — با همه افعال و اعمالت مواظب
فصل آن جوهر ز تو خود نیست ممکن — همچو صورت از هیولای قوالب
نزد ارباب هنر نیکو نیفتد — نسبت جود تو دادن با سحائب

او همی گرید همی بخشد عطا — تو همی خندی همی بخشی مواهب

گرچه می‌گردند برگردت حسودان — ما بتابد بر تو حسودانت عقارب

کی رسد مهتاب را نقصی ز عقرب — ور سلانرا یا گزندی از ثعالب

گوش کن لعلی و ثنائی بازگوید — وصف تو ابقا نشد از این مطالب

تا همی خیزد ز راغ و باغ گلبن — تا همی ریزد بباغ و زاغ را جنب

خسرو سیاره کانت هست طایع — با سپاه انجم و خیل کواکب

حکمرانی بر سلاطین و اساطین — کمترین منصب ترا باد از مناصب

طالع فرخنده و پاینده دولت — آن مساعد باد با تو این مصاحب

آن کند با خصم تو دست حوادث — کو شیاطین را رسد از تیر ثاقب

قصیده

در مدح جناب حاجی میرزا جواد آقای مجتهد نور مرقده

بلند قدرا اگر دون در آستانه تو — بپاسبانی ایوان نشاند کیوان را

گر تو بزرگ جوان بختی او چو پیر کهن — همی بباید پیری در بزرگان را

صفات دولت پاک تو داشت معدن و کان — اگر همیشه عطا بود معدن و کان را

بطیب خلق تو هر کس مدیحه پرداخت — چنان بود که کفی زیره برد کرمان را

چو نام تو الفی در میان جود افزود — جواد گشت بیان کرد نام پاکان را

حساب نام تو شد وفق چارده معصوم — چنانکه قول تو طبق هست قول ایشان را

سمند سرکش طبعم عنان ربود از کف — بسر گرفت رهی گرم ساحت جولان را

یکی ز شکوه در آید بطرز گستاخان — بشرط آنکه نگیرند نکته آن را

ز من شکایت از آن بند و روزگار دژم — که شکوه‌ها است از او حشمت سلیمان را

امید کامها آخر تو آگهی کامسال — چه جور بود و بهر دور چرخ گردان را

جهان کشید تنگ مایگان ز حسرت قوت — که قوت قیمت یاقوت یافت مرجان را

تهی نبود و کنون زنده از صغیر و کبیر — نگشتی ار تو ولی النعم فقیران را

ز بهر دانه جو تا درو نهاد گرو — به پیش سنبله خباز خرج میزان را

بدستگاه من اکنون چو نیک درنگری — دگر نه بینی جز دفتر و قلمدان را

دگر بکیسه من شکل سیم شوان یافت — چنانکه در دل بوبکر نقش ایمان را

ببین که همچو قمر روشن است ظاهر من — که تیره کرده کدورت درون پژمان را

نه زاهدم که اجیر الصلوة مرده شوم — نه قاریم که فروشم ثواب قرآن را

و نیستم من از آن شاعران هرجائی — که مدح و قدح کنم گاه این و گه آن را

امید من بعطایای تست میدانم — امیدوار تو هرگز ندیده حرمان را

شنیده‌اید که اجر هزار کعبه دهند — بتو منی که بسازد دل پریشان را

مطیع تو نشود کو حسود بی‌پروا — که کس بسجدهٔ آدم ندیده شیطان را

ایضا در وصف آمرحوم نور الله مضجعه

علی الصباح بفرمان ایزد داور — که جرم نیر اعظم عیان شد از خاور

ز خط منطقه پیمود کمترین قوسی — بنقطهٔ حمل از حوت بست رخت سفر

حمل چو گشت منور ز نور نیر شمس — جهان پیر جوانی فراگرفت از سر

فراز تخت حمل رفت شاه چو نان — که بر سریر خلافت وصی پیغمبر

امیر کشور ایمان خدیو ملک وجود — امین دولت یزدان امام جن و بشر

اخ الرسول و زوج البتول ابو الایتام — که اوست واسطهٔ فیض مومن و کافر

امام بر حق و مطلق ستی حضرت حق — سرور نفس محمد ز عقل بالاتر

خداپرست و علی ناشناس مومن نیست — اگر چه دفتر توحید را کند از بر

بروز عید که در مسند رسول نشست — از آن همیشه بود روز عید جشن آور

جهان چو پیکر و ذات علی در او چو قلب است — بلی مؤثر کلیت قلب در پیکر

مسلم است که نوروز روز جشن علی است — که در قلوب موالی بوجد کرده اثر

چنین کنند محبان بی تولا را — که روز شادی شادند روز غم غمخور

چنانکه حافظ ناموس شرع و حامی دین — محب یکجهت خانوادهٔ حیدر

جناب مجتهد العصر متقی جواد — سلیل سلسلهٔ احمدی ز نسل و گهر

توئی که شرع مبین از تو در جهان مجری است — چنانکه دین نبی از کشندهٔ خیبر

فضیلت و ادب و علم و حلم و زهد و ورع — بدیگران چو عرض باشد و ترا جوهر

جواهری که در اعراض تست در یکدم — بیان علم الهی کند دو صد دفتر

هیجی تو ولیکن بمسلک احمد — مروجی تو ولیکن بمذهب جعفر

عبارتت چو عبارات بوعلی مکنون — اشارتت چو اشارات فلسفی مضمر

کند چو قاضی امر تو نهی نامحرم — بچرخ زهره نگردد دگر قرین قمر

زند چو شحنهٔ منع تو بانگ بر خمار — شراب آب شود شر فرو هلد از سر

چو مدح سازمت از علم و جود دیگر دو — دلم چو بحر دهان چون صدف سخن گوهر

من آن کلیم سخن گسترم بطور کلام — سخن چو آتش سینا است سینه‌ام چو شجر

ولی ز بهر دونان زیر بار دونانم — فغان ز گردش این روزگار دون پرور

کلامم از همه بهتر نصیبم از همه کم — عیار سیم ندارد چرا کلام چو زر

پس از مراجعت ری ز بهر تهنیت — قصیده‌ای که سرودم شگرف چون شکر

صدای احسنت آید هنوزم اندر گوش — نوای بخ بخ پیچد هنوزم اندر سر
مرا که خلعت و انعام وعده فرمودی — از آن نوید بهر نحو صرف گشت نظر
خدا گواست که از لفظ وعده بیزارم — مگر ز وعده فردوس و وعده کوثر
کنونکه نایب پیغمبری و من حسان — بمدح کوی تو گشته‌ام بشهره شهر
مبرهن است که هر طبع را تقاضائی است — سخن خوش است ز حسان عطا ز پیغمبر
از آن تفوق لعلی بود بر امثالش — که جز ثنای تو اش نیست گفته دیگر
چو عید باد مبارک جمال میمونت — خدای عید شریفت کند مبارک تر

مدار ملت و دولت بر آستان تو باد — الا مدار کند تا که قطب در محور

ایضا در تعریف آن مرحوم قدس سره

آمد چه نور نیر حق بود در کجا — در ملک ری بسان چه کالبدر فی الدجا
بهر چه رفته بود بفرمان شهریار — از روی قهر بود نه با رغبت و رضا
منظور شه چه بود ملاقات آنجناب — مقصود آنجناب چه دیدار پادشا
کردند این دو نیر با هم قران می — تأثیرشان چه شد شرف دین مصطفا
سلطان چه کرد با وی تعظیم و احترام — از وی چه دید سلطان در دولتش بقا

ازشه طلب نمود مرا می بلی دو چیز — آسایش رعیت و تدمیر اشقیا
در مصر ری چه دید چو یوسف عزیز شد — با اهل وی چه کرد و بسی ریزش عطا
در بارگاه شه سر پا ایستاد نی — کرسی نشست آری چو عرش کبریا
از خدمتش چه ریزد و الفضل و الکمال — از صحبتش چه خیزد و المجد و العلی
لعلی مجال نیست سؤال و جواب را — کاینجا عنان طبع شد از چنگ من رها
منت خدا را که چو ماهی برآمدی — روشن شد از تلألؤ نور تو دیدها
یعقوب وار دیده بینور مردمان — بینا شد از فروغ لقای یوسفین لقا
گفتی که آفتاب ز مشرق طلوع کرد — از سمت شرق رو چو نهادی بدین ولا
دیدند حاسدان تو آنانکه مقبلند — مستقبلین کوی تو گشتند تا کجا
گیرم که منکران تو در عرصه زمین — باشند همچو اختر انبوه در سما
تو آفتاب وار ز مشرق چو سر زدی — پنهان شد اختران همه در گوشه خفا
در هر دو حال ماضی و مستقبل جهان — در پیشگاه علم تو دارند هر دو جا
ماضی بود چو حالی ایستاده در حضور — مستقبلت چو ماضی ایستاده در قفا
این رتبه را بجهد نبخشند با کسی — فضل خداست ذلک یؤتیه من یشا
شک نیست زان سفر که تو کردی بسوی شاه — معراج بد ولی نه چو معراج مصطفا

زانجا که مصطفی را در شرع نایبی او بر خدا رسید تو بر سایه خدا

هر جا که شخص محترمی آید از سفر خلقش برسم تهنیت آرند تحفه‌ها

ای ماه نو سفر چو مرا تحفه نبود من هم برسم تهنیت آوردم این ثنا

در شاعری منم که مضامین شعر من آرند در حضور تو خوانند بر ملا

آنکس که در فنون فصاحت بلیغ نی او را رسد که طعنه زند بر ابو العلا

هر چند شعر گشته کنون کمتر از شعیر خود کیست آنکه فضل و هنر را دهد بها

دارم بیاد از کسی این مطلع متین حقا کزو فزاید در شعر من صفا

معدوم شد مروت و منسوخ شد عطا زین هر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا

ما دامت الکواکب ما قامت السماء ما فاهت الزواهر ما هبت الصبا

در مسند شریعت غرا بخاص و عام قول تو باد رهبر و رأی تو رهنما

با سبطیان کلام تو چون گفته کلیم
با قبطیان عصای تو چون کام اژدها

در تعریف حاجی رجبعلی خان گوید

بگردش آور ساقی پیاله را در کف بده بشادی میلاد پادشاه نجف

بعیش باید کوشید با هزار سرور پیاله باید نوشید با هزار شعف

چنین مبارک روزی نیافریده خدا که از تولد شیر خدا گرفته شرف

شهی که در حرم کبریاست تولیدش تبارک الله از آنخانه زاد پاک خلف

حریم خانهٔ حق محترم ز ذات علیست وگرنه در گل و سنگ اینهمه نبود شرف

بجبهٔ ذات علی گشت علت غائی که لامکان را خود نیست خانه مصرف

ز اوج عرش نهد حضیض بر جائی کسی که پا زد و بر دوش راکب رفرف

ببین دریچهٔ او هشت روضهٔ رضوان کمین مدیحهٔ او هفت معنی مصحف

بیک اشاره گرفت و بیک نظاره شکست بروز فتح حصار و بروز هیجا صف

و را بیک حرکت فتح قلعه کی هنر است که در بر حرکاتش ز فتح نیست اخف

بیان قوت بازوی حیدری ما را ز قوه باید با این قوای مستضعف

کسیکه قدر جلالش خدا کند توصیف ثنای صد چو من آنجا بهیچ لا یصرف

محیط عالم لاهوت و ملک ناسوت است که خود جواهر ذرات راست همچو صدف

مخالفانش را گوشه سقر مسکن موافقانش را غرفه جنان موقف

خصاله ببیان اللسان لا یشرح صفاته بلسان البیان لا یوصف

بذات او نتوان گفت وصف کمتر از این که پیش اوست همه همچو حلقه در کف

نظر بشأنش نتوان صحیح مدحی گفت که هر چه سعی کنی ناقص آید و اجوف

بلند مرتبه شاهیکه روز تولیدش — فزوده اهل جهان را شعف بروی شعف
بویژه خواجه من کاندرین بهشتی قصر — نشسته خرم و خندان بمسند رفرف
یکمن صدر جلالت رجبعلی خان آنکه — جواهر فشان دریا دلست و دریا کف
الا توانگر بدرگاه بذل تو حاتم — کف سؤال گشوده ز صد هزار طرف
ز موج خیزی جودت جواهر اندر آب — ز کرم دستی بذلت معادن اندر کف
بعز و جاه سلیمان وقت خویشتنی — که هست رای شریفت زمانه را آصف
بلند قدرا در محفل تعیش تو — هزار زهره برامشگری نوازد دف
بدستگاه تو امروز تهنیت گوید — هر آنکه چون تو تولا کند بشاه نجف
یکی منم که مرا پیر خواند بعلی ازآنکه — بر لآلی طبعم گهر بود چو خزف
باوج سعد درخشنده باد مهر رخ تو — گرفته روی مبادا ز گرد و باد کسف
خدایگانا جز دیده حسودانت — خدنگ چرخ جفا پیشه را مباد هدف

همار ه بنسل بداندیش عمر و دولت تو — بداس مرگ درو گشته باد همچو علف

در مدح میرزا حسین آقا فرزند جناب مجتهد اعلی الله مقامه

سحر که شاه جم نشان نهاد بر سر افسرا — نشد برخت زرنشان بتخت چرخ اخضرا

بجاه و عز و فر و شان — بزیب و زین و زیورا — بباز گاه کهکشان — نشست شاه خاورا
بلا چو روی مهوشان زمانه شد منورا

بر بخت بدره بدره زر — ز زر بخشش مظهری — بذره برفشاند بر — ز ذره بیشتر همی
بچشم کیمیا اثر — نمود یک نظر همی — زمانه گشت سر بسر — بآب رنگ زر همی
شگفت چرخ بحر و بر چو زر ناب احمرا

گشود کف راد مان — به جود تاکران گرفت — بر بخت گنج شایگان — بزور زر جهان گرفت
بحکم زور زر جهان — بی همتوان گرفت — ز جود خود بجود مکان — فراز آسمان گرفت
که شد فراز آسمان ورا مقر و منظرا

من آن زمان که دیدمی — زمانه بست طرح نو — ز وجد خود پریدمی — چو طایران تیز رو
بصد شعف دویدمی — بر جنش خود زدم جلو — بزیر ران کشیدمی — من آن سمند تیز دو
چه تند دو که از پی اش نمیرسید صرصرا

سمند کی کشیده قد — هزار رو گوزن پو — جواد کی نجیب جد — سیاه یال و نرم مو
چه پردل و چه پیکبد — چه جنگجو چه شیرخو — بگاه پویه کی پرد — پرنده ز پیش او
زکوه و دره بجهد بلا چو برق آذرا

بسیر باغ و خلوتی — ز کلبه حزن شدم — ز رفته راه ساعتی — در آن بهشت من شدم

نکرده طی مسافتی بساحت چمن شدم   زخویش رفته مدتی ببوی نسترن شدم
پریش گشته نوبتی چو زلف سنبل ترا

الا ز ریزشش مطر ز جنبشش هوا همی   بجوششش درآمدم گشوده دیدها همی
نظاره ها نمودمی بسرو و شاخها همی   ز هر کنار دیدمی شکفته لاله ها همی
ز هر طرف شنیدمی شمیم مشک و عنبرا

بشاخ سرو و یاسمن هزارکان بناله   بکف ساقی چمن پیاله ها ز لاله ها
بدور سنبل و سمن ز برگ سبزه هاله ها   بزیر شاخ نسترن کسان بکف پیاله ها
ترانه های زیر و بم فکنده شور دیگرا

بطرف جویبارها گشوده فرش منقش   بخدمت از کنارها غلام رومی و حبش
نشسته با وقارها مصاحبان دردکش   چه مشکبو عذارها چه ساقیان حوروش
کشیده میگسارها شراب ناب احمرا

بهر طرف که میروی مغنی و صداستی   بهر کجا که میدوی همی طرب سراستی
یکی به بیت مثنوی بناله و نواستی   یکی بشعر پهلوی همی سخن سراستی
سخن طراز معنوی ز حصر و حد فزونترا

زکروش کوس می پریده عقل و هوششان   دو دیده در عروق ولی نشاط می ز نوششان

زجوشش و خروش می بود خروش و جوششان   ببانگ و صوت نای و نی شود همیشه گوششان
ز تاب التهاب وی عذارشان چو اخگرا

که ناگه از در چمن فکند پرتو لقا   که باد نفس و روح من هلا بنفسه الوقا
فرید عصر و از من سپهر فر حسین آقا   که هست پایه سخن ز نام او بارتقا
ز نام او توان شدن همی بچرخ اخضرا

نهاد با جلال و فر قدم بصحن گلستان   بساط عیش سربسر بجست غایب از میان
کسانکه مست بود سر بزیر ران کشیدشان   ز بیم حد زدن بدر گریخت جمله میکشان
غریو بانگ الحذر بلند شد باخترا

مغنیان نغمه گو بجای نغمه طرب   به لاشریک وحده ز بیم جان گشوده لب
به لا اله غیره ترانه گشت منقلب   ز خجلتش کشید رو به پرده دختر عنب
لوای فسق شد فرو لوای زهد برترا

فغان که پایه شعف شد از شراب منفصل   زمین او بهر طرف که خم بود گشت خل
زهی وجود ذی شرف خهی سرشت صافدل   که فضل اوست معترف باعتراف اهل دل
مگو که لعل افسخن بود ز منش اطرا

قصیده بهاریه

نو شد از نوروز سلطانی بساط مرغزار
چتر زنگاری زد اندر باغ طاوس بهار

نقش ارژنگی گرفته صفحهٔ هامون و دشت
یا نگارستان چین استی پر از نقش و نگار

شد هوای بوستان از جنبش باد سحر
مشک ریز و مشک بیز و مشک خیز و مشکبار

دسته ریحان ز گل مانند رقاصان مست
گاه مایل بر یمین و گاه مایل بر یسار

نازنینان حریم بوستان از شش جهت
هفت آیین کرده مانند عروسان تتار

سبزه بر گرد شقیق اندر زمرد چون عقیق
ژاله بر دور سمن چون خوی بر چهر نگار

لاله نورسته را در بر عقیقی پیرهن
فرش بوقلمون فرو گسترده فراش بهار

باده چندان خورده گوئی نرگس پیمانه نوش
نیم خیز استی هنوز از لذت خواب خمار

طرهٔ سنبل سحرگاهان ز تحریک نسیم
ریخته بر روی گل چون زلف خوبان بر عذار

غنچه مانند لاله روئی را که از طرف نقاب
نیم روئی کرده پنهان نیم روئی آشکار

هر دم از بهر نثار نوعروسان چمن
باد عنبر بیز گردد ابر مروارید بار

میکند پاس نبات باغ را تا صبحدم
لاله با گرز تهمتن بر فراز کوهسار

اقحوان تا رست بلبل ساخت قانون در چمن
ارغوان از جست قمری ارغنون زد در چنار

همچو مرآت سکندر آب شد ذات العکوس
هر چه در باغست پیدا در زلال جویبار

از بساط نوبهار و از نشاط جشن عید
بی دف و نی جمله در رقصند مست و هوشیار

باخبر گفتم شرافت از چه شد نوروز را
گفت دارد این شرافت از ولی کردگار

این همان فرخنده روز است او همایون روز کاو
تکیه بر تخت خلافت زد شه دلدل سوار

حضرت والا ولی والی اعلا علی
آنکه میدارد دستی خویشتن پروردگار

مظهر اسرار حق آئینهٔ قدرت نما
شمع بزم آفرینش نقش بند نور و نار

تا نبارد مهر او بر دل نبوید هیچ گل
تا نیارد نام او بر لب نروید لاله زار

مرکز ایجاد ذات اقدس والای اوست
ما سوی بر گرد او هستند خود پرگار وار

محور قطب تکون مظهر آیات کون
او بود و هم باعث اخفا و هم اظهار

گر خدا گوئی خطا باشد ولی غیر از خدا
می نیاید در وجود او به چشم هوشیار

چون ز افراد صفات حق بود ذات علی
لاجرم بر وی خدا گویم بلفظ استعار

در حضیض فرش بازد خویشتن را جبرئیل
طایر وهم ار کند بر چرخ اوصافش گذار

با چنین مولا تولا آن نیکو نژاد
خویشتن را در چنین روزی کند بهجت شعار

خرم و خندان نشیند چون امیر نیکخو
پر سخا سرکار صدر الدوله میر با وقار

ای صدر بر فراز مسند فرمان دهی
هست آثار صدارت از جبینش آشکار

روز نوروز است فصل جود و هنگام عطا
نوبت است ای ابر همت بر سر مجلس ببار

در جهان هرچیز را حدی معین کرده‌اند — جز عطاهای تو که بیرونست از حد و شمار
جابت از جمشید ارث و نسبت از رستم نشان — عدلت از نوشیروان جودت ز حاتم یادگار
با بزرگان هر که دارد نسبتی از یک جهه — خویشتن افزوده‌اند در مقام افتخار
از دو نسبت فخر تو تا در کجا خواهد رسید — پور خاقان فتی و نواده صدر کامکار
ای ز رای مستقیمت دین و دولت مستقر — وی ز بازوی سهیمت پشت دولت استوار
آنچه دید از شصت بازوی تو قطاع الطریق — از کمان رستم دستان ندید اسفندیار
پیر چرخ از سطوتت لرزد بهنگام مصاف — پیل مست از صولتت اندر بروز کارزار
دور نبود گر شود از حسن عدلت در جهان — گرگ و گله هم نشین و شیر و آهو هم قطار
تا بکشور دادخواهی کس نگوید الامان — تا بملک اندر پناهی کس نگوید الفرار

تیغ و خصم و کام و بخت تا باشد جهان
تیغ بر آن خصم نالان کام شیرین بخت یار

قصیده ۵

باز در وجد آمده سکان افلاک و زمین — از نشاط جشن میلاد امیرالمؤمنین
وه چه روز است این تعالی الله از این فیروز روز — کز نقاب آمد برون آن شاهد غیبت گزین
دست قدرت بین طلسم گنج مخفی را شکست — گوهری آورد بیرون رحمة للعالمین

از حجاب نور وحدت گشت زوئی جلوه گر — وه چه روی آئینه دار قدرت جان آفرین
در حریم لم یلد تولید ذاتش گر نبود — فاش کی گشتی و لم یولد مرا و را شد یقین
قرنها با یازده فرزند خود چو میوه بود — کادم و حوا در اصلاب عدم بودی جنین
گرنه از ایجاد عالم ذات او مقصود بود — بود آدم تا هنوز اندر میان ماء و طین
او ز قرب حق شرافت یافته بر کائنات — کعبه از تولید ذاتش دارد عزت برین
اندر آن معراج کاورا اوج قرب قاب بود — دست او آمد فراز دوش خیر المرسلین
مصطفا و مرتضی نور سراج وحدتند — او بدین آمد چراغ و این چراغ افروز دین
مصطفی را جانشینی کی تواند جز کسی — کاو بقصر قدس باشد در ازل مسند نشین
عالم علم لدنی کاشف حق الیقین — مالک ملک سلونی تاجدار لو کشف
بیرق انا فتحنا را ز هر سو راست کرد — نعره این المفر آمد بگوش ملحدین
ستم ثابت بود صمصامش عدو قرآن — خاصیت در ستم ثابت عقد قرآن امین
ضرب صمصام علی را قوة تقدیر گو — این سخن را رو بپرس از شهپر روح الامین
تاب نارد صد جهان لشکر چو گردد حمله ور — آن هژبر بیشه ایجاد رب العالمین
گر ز دامانش بصدق آویزد اصحاب شمال — در دو کون آسوده گردد همچو اصحاب الیمین
هشت جنت پله در جنب قصرش گاه مجد — هفت دوزخ شعله در جنب قهرش روز کین

شکر از چاک کرده دل زاو صاف علی
آری آری جنت کانرا مهلک آید آتشین

حبذا از جشن تولیدش که هم لاهو نیان
از شعف گسترده فرش عیش در عرش برین

روز عیشت ایها الساقی اسقنی الله شراب
هان شرابی ده که فیه لذة للشاربین

تا بنجد ساقی کوثر شدند جامی دهم
خاصه در بزم وزیر بی نظیر و بی قرین

خواجه عادل دل و فرخ رخ و فرخنده رای
کامکار و کام بخش و کارساز آن و این

رای فرزینش نگه دارد همین شاه را
شاه مات آید گرش فرزین نباید در یمین

یا وزیر الملک انت المحسن فی کل حال
ان ربی قال والله یحب المحسنین

خود نه دریا نی نه معدن می ندانم از کجاست
انت اندر آسمان و انت اندر آستین

نامه اعمال مردم را چو در حشر آورند
هی کرم خوانند اعمالت کرام الکاتبین

ای بدین جود و سخا و ای بدین بذل و عطا
آفرین باد آفرین باد آفرین باد آفرین

گشت تعلی غوطه ور در وصف ذات تو بجاست
وصف آن دریاست تعلی طالب دُر ثمین

تا بود سیاره کانرا سیر در هفت آسمان
تا ثوابت را سکون باشد بچرخ هشتمین

هفت چیز تو همیشه در جهان سیار باد
هشت چیز تو همیشه مستقر و مستکین

پیک و موکب نعل مرکب حکم کوکب صیت و عدل
علم و فضل و حلم و بذل و اصل و نسل و ملک و دین

ساقی بریز اندر قدح زآن باده مرد افکنا
در ده پیاپی مرمرا پیمانهای تنک تنا

در گردش آور جام را فرصت شمر هنگام را
رندان دردآشام را ز اتصاف کن دل روشنا

تا رفت در جان خون شود مرده حر معجون شود
گز راح روح افزون شود آتش زند بر خرمنا

گفتار با قانون کند طبعش همه موزون کند
در شعر صد مضمون کند گر نوشد از وی کودنا

گر پیل را آوانی کند عفریت غلمانی کند
تا ما سلیمانی کند از نوشدش اهریمنا

سلطان گل با جیشها گسترده فرش عیشها
افکنده طرح طیشها در صحن باغ و گلشنا

از گلبن نوخاسته در چارسو قد آراسته
طرح چمن آراسته از لاله و وز لادنا

قمری ز غم کوکو زنان کبک از شعف قهقه زنان
بلبل ز چه چه در زبان دارد هزاران شیونا

فصل عجب گل در نظر دل منقلب جان در تعب
یا غنچه لب جامی طلب اول تو خور وانگه منا

برخیز در صحن چمن جامی ز سیم اسیجان من
تعجیل کن شو نشدن از مکر گردون ایمنا

در زیر شاخ نسترن نوشیم صهبای کهن
برچیده نسرین و سمن پر کرده از گل دامنا

تا مطرب هم چنگی زند چنگ خوش آهنگی زند
بر جام غم سنگی زند گویم که بشکن شکنا

ای مو میان ابرو کمان شکرلب و شیرین زبان
بوسی از آن شکرلبان لطف بنا احسن لنا

گل با رخ محبوب تو حاشا بود مطلوب تو
مانند روی خوب تو هرگز نبوده سوسنا

مستغنی ز باغ مناکز سوسنا — روی تو گلشن کاشنا موی تو خرمن خرمنا

دل کرکشد پیمانه را ویران کند میخانه را — اول تو این دیوانه را در زلف زنجیرش زنا

ما نا تو آن غارتگری لشکرکش نام آوری — مژگان چشمت لشکری دل در بریت ره میزنا

زلف کجت بر یکتن بندد دل صد تهمتن — افکنده بر چاه ذقن از دل هزاران بیژنا

خنجر خم ابروی تو سبزه قد دلجوی تو — وانحلقه حلقه موی تو پوشیده بر قد جوشنا

در چین زلف عنبرین خنجر بدست اندر کمین — در شب چه پیکر دی چنین کز فیت چشمت رهزنا

دیگر غم هجران تو افکنده در چوگان تو — وز ناوک مژگان تو شد سینه روزن بر روزنا

بس کن جفا دیگر مرا بنشین دمی در بر مرا — ناکس نگوید مرمرا از مهر او دل بر کنا

ول صرف نحو صرف شد از جام می برطرف شد — عمریکه نیمی صرف شد زآن زندگی به مردنا

کو ساقیم تا می دهد من هی خورم او هی دهد — آری چو در پی دهد باید پیاپی خوردنا

شعر که با میزان بود سنجش همه یکسان بود
لعلی خراشش آن بود کو نیدا حسن احسنا

قصیده — مخمس

گلی نشد بتماشا که جان که نچیدم — رخی نماند ز هنگه بتان که ندیدم

ولی بشوق تماشا بهر چمن که رسیدم — خیال روی تو در کارگاه دیده کشیدم

بصورت تو نگاری ندیدم و نشنیدم

مگر که از تو برآید بدست چاره دردم — بقدم تو غبارم بر هگذار تو گردم

هزار شکر ز خاکم ربود لطف تو هر دم — خیال خواجگیم بود بندگی تو کردم

هوای سلطنتم بود خدمت تو گزیدم

زشوق لعل زلالت غریق اشک ملالم — ز عشق مهر جمالت خمیده تر ز هلالم

ز حسرت لب لعلت اسیر فکر و خیالم — اگرچه در طلبت همعنان باد شمالم

بگرد سرو خرامان قامتش نرسیدم

شکنج حلقه زلف تو بود بردن دلها — خدنگ غمزه تو میدرید جوشن دلها

شراره غم تو می بسوخت خرمن دلها — گناه چشم سیاه تو بود بردن دلها

که من چو آهوی وحشی ز آدمی برمیدم

من آن دمیکه بحسن رخ تو عشق رساندم — ز سینه خیل خیال پریوشان براندم

بصدر انجمن دل بدلبریت نشاندم — ز شوق قطره نوشت چه قطرها که فشاندم

ز لعل روح فزایت چه عشوها که خریدم

گذشت در طلبت عمر من فنا بمرادی — بعشق لاله رویت که اوست مایه شادی

چو لاله بر جگر من چه داغها که نهادی — ز غمزه بر سر کویت چه بارها که گشادی

ز غصه بر سر کویت چه بارها که کشیدم

مرا ولیست بکویش غبار گشته بخواری   گرت هواست از آندل نشانه من آری

در آنخوالی خسته‌ام بکن بلطف گذاری   ز کوی یار بیارای نسیم صبح غباری

که بوی خون دل ریش از آن غبار شنیدم

چو من بحضرت عشقت کسی ندیده مقیمی   چو لاله بر جگرم داغ او نشست مهر قدیمی

چو نافه بر دلم از بوی او رسید شمیمی   چو غنچه بر سرم از کوی او گذشت نسیمی

که پرده بر دل خونین ببوی او بدریدم

نگاه چشم تو ای آهوی رمیده حافظ   پسند خاطر لعلت برگزیده حافظ

فدای روی تو جان جفا کشیده حافظ   بخاکپای تو سوگند نور دیده حافظ

که بی رخ تو فروغ از چراغ دیده ندیدم

در ازل تار وفا را آنچه بو واندوختند   از محبت جامه بر قد عاشق دوختند

عشقبازان را چو رسم عاشقی آموختند   بر دل پروانه پنهان آتشی افروختند

شمع را تهمت زدند و آشکارا سوختند

جز خیال دوست باشد در طریقت کافری   باید از مهر دو دلبر داشتن دل را بری

در محبت کفر محضست اشتراک دیگری   عشق شرکت سوز تا یعقوب را شد مشتری

حسن یوسف رایگان شد رایگان بفروختند

چون ز ذرات وجود آثار کل شد جلوه گر   اندر او صورت بمعنی متصل شد جلوه گر

عکس آن زیبا صنم از آب و گل شد جلوه گر   تا تجلای ازل در طور دل شد جلوه گر

رب ارنی موسی جان را بجان آموختند

خواستند آئینه بینند از خود صورتی   در میان آنگه برافکندند طرح فطرتی

کثرت ذرات شد پیدا ز شمس وحدتی   وحدتی میخواستند اندر لباس کثرتی

کسوتی از آب و گل بر قامت ما دوختند

صیقلی دادند بر ام مدار روز و شب   هیکلی ترتیب کردند از عناصر منتخب

پس در آن هیکل دمانیدند فسونی ز لب   صورتی بیرون نهادند و طلسمی بو العجب

گنج مخفی در درون آن طلسم اندوختند

بر در میخانه دوشم ساقیان لب شکر   با شرابم کرده بودند از دو عالم بیخبر

از پی بوی کبابی تا من شوریده سر   مطبخ میخانه رفتم جمله دل بود و جگر

شست و شوباهی همیکردند و بی میسوختند

بر دل آئینه ام دادند از جان صیقلی   شد سراپا جانم از نور تجلی مشعلی

ای بسا ستر خفی لعلی تر شد منجلی   شمع نرم خویشتن کردند ما دیرا ولی
واندران محفل ورا پروانه آسا سوختند

غزلیات متکلامه سلمه الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

از کعبه جمال تو آن طرّه دوتا   برگشته همچو کافر برگشته از خدا
ای بخت ما چو طرّه برگشته ات سیه   وی تیره تر ز طرّه تو روزگار ما
سرگشته ایم تا سر زلف تو سرکش است   سودای ما کجا سر آسوده کی کجا
دیوانه وار از همه الفت بریده ام   تا گشته ام بطرّه زنجیرت آشنا

رنگم پریده از غم آن روی لاله گون   قدم خمیده از خم ابروی چنبرا
گر رسم عاشقی سر و جان دادن است و بس   ما هر دو کرده ایم نثار تو بارها
بر درد من طبیب دهانت دوا نوشت   دردا که نیست درد مرا در جهان دوا
گویند جوهری نبود در صفا چو روح   لعل تو جوهریست دهد روح را صفا
فرق لبت ز چشمه حیوان همین بود   کاینجان دهد بمرده وآن زنده را بقا
ختم است دلبری بتو ای مصطفای من   زانسان که ختم گشته رسالت بمصطفا
در شرع مصطفی نبودی اگر حلال   می میچکد چرا ز لب لعل مصطفا
با زلف خود بگو که مرا در کمند خود   چندان ستم کند که تحمل کنم جفا
از مهر تو چشم شده چون رنگ زعفران   از عشق تو تنم شده چون نقش بوریا
ای شهسوار قافله آهسته ران که من   افتاده ام چو زلف پریشانت از قفا

لعلی مرا ز شوق لب چون عقیق او
پیکر چو کاه گشته و رخ همچو کهربا

در عهد چشم مست که راست جام را   چشمت حلال کرده بر دم حرام را
در دهر عاقلی نپسندد بجز جنون   گر بیند آن دو سلسله مشکفام را

هرکس که دید قامت آن سرو راستین
کفشا کر نموده قیامت قیام را

کوته نکرد حسام علی تا که بنگرد
ابروی چون حسام علی حسام را

لعلی چو کرد وصف رخ آتشین او
آتش بزد بسفینهٔ ابن حسام را

بر در تو آرزویم غیر دربانی نبود
بهر من دربانیت کمتر ز سلطانی نبود

روز و شب بودم پی آن طره و گیسو ولی
حاصلم غیر از پریشانی و حیرانی نبود

کی دل ویرانه‌ام معمور گشت از غمت
زانکه صاحب خانه جز در فکر ویرانی نبود

در شب تنهائی هجران من سرگشته را
جز خیال زلف تو یک مونس جانی نبود

خون من چون ریختی در خاک نسپردی چرا
آخر ای بیرحم این شرط مسلمانی نبود

از لب و خط تو سخن در بزم ما میرفت دوش
تا سحر در بزم ما جز راح ریحانی نبود

مختصر میشد سخن در وصف آن شکر دهن
گر حدیث زلف پیچاپیچ طولانی نبود

در غزل پردازی زلفت من آشفته حال
مو شکافی کردمی گر این پریشانی نبود

در صف خوبان نظر کردم بخوبی هیچکس
دلرباتر زان سهی سرو خیابانی نبود

اینهمه لطف سخن از لعل یار آمیخته
ورنه لعلی را چنین طرز سخندانی نبود

بیاد لعل میگون تو خندی عشرتی کردم
بسی خون خوردم از عمری که آخر صرف می کردم

ز شوق عارضت شب در بساط می ببانگ نی
شراب ارغوانی می کشیدم ناله نی کردم

ببویم تا سر زلف ترا ساغر بپیمایم
که این پیمان بدست ساقی فرخنده پی کردم

بافسونم فکندی در کمند زلف خود ورنه
من دیوانه میل حلقهٔ زنجیر کی کردم

بشهر لیلی رسی و آرزوها می بمجنون
که من در این بیابان ناقه هیچ پی کردم

نه از پیمانه می بود مستیهای من ساقی
که مستیها بیاد نرگس مخمور وی کردم

بامیدی که همچون شکرت در کام خود گیرم
ز سوز ناله خود را زرد و لاغر همچو نی کردم

..

هر که در حلقهٔ آن طره لرزان افتد
آخر آن دل بچنین روز پریشان افتد

تا که زیراست دل از چنبر گیسوی بتان
گوی هر جا که رود در روی بمیدان افتد

گر بیفتد بکفم دامن وصلت شب و روز
اشک خونین من از دیده بدامان افتد

منم آن بلبل پر سوخته کز بهر گلی
هر دم از ناله‌ام آتش بگلستان افتد

اگر از جانب گلشن به تبسم گذری
غنچه را چاک ز حسرت بگریبان افتد

تا ابد فتنهٔ آن نرگس جادو گردد
هر که را دیده بر آن نرگس فتان افتد

غمزه ات خنجر کین آخته میگوید
دل جمعیت پریشان ز غم طره تو
یک پریچهره نیفتد بدر از چنگ رقیب
زد اغیار مگو هیچ سخن میترسم

کیست آن عاشق پر دل که بمیدان افتد
کاش جمعیت آن طره پریشان افتد
کاش این دیو بزنجیر سلیمان افتد
تر و دندان و لبت بر لب و دندان افتد

هر که بشنید ز لعلی سخن لعل تو گفت
تا در اینگونه سخن سنج و سخندان افتد

نرگس مست تو دل برده ز هشیاری چند
بند عشقم مده ای شیخ که آویخته اند
دل تباراج همی برد زمین گر یک سو
شاه دل را نتوان برد ز میدان رخت

خفته را بین که چه‌ها کرده به بیداری چند
لوح رسوائی ما بر سر بازاری چند
زان خطم گشت پدیدار بد کاری چند
گرچه فرزین خود هم بکند کاری چند

ناله در حلقه مرغان چمن کن بلبل
خوشش بود که گر آید ز دل زاری چند

تو بدین قامت رعنا که گذاری داری
نو شکست عزم کجا کرد بعزم ما که خفت
اینهمه تاب بد انظره پر پیچ مده

صد چو منصور توائی که بداری داری
در رکاب آیم اگر میل شکاری داری
که بهر پیچ هزاران دل زاری داری

کس نگرید چو تو ابدیده که این شیوه تو
یادگاریست که از ابر بهاری داری

هرگز آن عارض روشن تو بهانه خالی
مگر آن دم که در آینه غباری داری

آنکه رخسار تو با زلف گره گیر کشید
مدتی چند به پیچید بخویش آخر کار
خامه برداشت که مژگان ترا پردازد
بدلش نقطه موهوم دهان تو فتاد
جو بیار است بدان حسن دل افروز ترا

فکرها کرد که باید به چه تدبیر کشید
ماه را از فلک آورد و بزنجیر کشید
راست بر سینه عشاق دو صد تیر کشید
بسکه بیحوصله شد دست ز تحریر کشید
خامه اندر کف نقاش تو تکبیر کشید

آفرین بر قلم قدرت صورتگر تو
الله الله چه رقم کرد و چه تصویر کشید

از مه روی تو در خلوت دل تابی بس
شکر خنده از لعل لبت خورسندم
دل سودائی ما را که مفرح غم تو است

بیت احزان مرا پرتو مهتابی بس
تشنه را ز لب آب حیات آبی بس
از شفاخانه یاقوت تو جلابی بس

دلم از لعل لبت بوسه تمنا دارد
خون بجوشش آمده ز شربت عنابی بس

یک طره نمی‌بینم در سلسلهٔ خوبان	پیچیده خم اندر خم چون طرهٔ جعد جانان
سنبل ندمد هرگز چون زلف تو در گلشن	سروی نچمد رعنا چون قد تو در بستان
ای لمعهٔ نورانی در شکل پری پیدا	ای منظر روحانی در نقش بشر پنهان
جان در خور یک جلوه ای شوخ بیا برگیر	سر در سر یک بوسه ای ترک بده بستان
تا کی ز غمت رویت افسرده و آشفته	تا چند ز گیسویت سرگشته و سرگردان
با داغ تو میسوزم با درد تو میسازم	ای داغ تو بی مرهم ای درد تو بی درمان

او چشم در آیینهٔ من دیده بدان منظر
آن خلقت زیبا را او واله و من حیران

ترک هندو چشم من در مدرسه	میکند تحصیل درس هندسه
خط را سازد مجسم از میان	نقطه را بنماید از شکل دهان
عاشقانش را چو آرد در عدد	صفر پندارد مرا آنسر و قد
ضرب میسازد چو خویشش را بهم	میکند عشاق را تقسیم غم
که کند تفریق زلف مشکفام	که کند جمعش پی نسق نظام
چون پیاده در نظام آید بمشق	شهسوارانش سنجاک افکند ز عشق
فوج مژگان را چو گوید نیزه پیش	عاشقان را سینه گردد ریش ریش

خیمه چو سلطان عشق بر حرم دل زند	عکس کشد از جبل کتیبه بمحمل زند
چون بدرخشد ز دل برق تجلای عشق	شعله بر خرمن عاقل و جاهل زند
گر بکشد صد چو من کیست که روز قصاص	دست مکافات را دامن قاتل زند
نشأه جام شراب راحت روح است و دل	خاصه کسی را که می با تو مقابل زند
جنت ز گرداب غم کشتی دل را نجات	موجه وصلش مگر تکیه بساحل زند

دوش نشد لعل یار رهن یکی جرعه می
کیست که آتش بدین دفتر باطل زند

ابرو کج و نگاه کج و زلف یار کج	من راست پیشه‌ام مددای ذوالفقار کج
رامم نشد بهیچ فسون پیچ زلف تو	پیچیده‌ام بخود من از این شاهمار کج
که در خیال زلف توام گاه قد تو	کز راستی است پیشهٔ من گاه کار کج
زنجیر گردن دل دیوانه را دهد	هردم بدست کج کلهی روزگار کج
دلها بچین طرهٔ پر پیچ و تاب تو	رفتند و گم شدند در این رهگذار کج
از راستی خویش دل بینوای من	شد دستگیر سلسلهٔ تابدار کج
با راستان کجی همه خود راست کوبیت	ای چرخ کجمدار امان زین مدار کج

لعلی نمیرسد بتو زان نیزه که میبرد
رایحت بسوی زلف تو تاریک و تار و کج

جعد مشکین تو یا بر مجمر دود است
دو بناگوش تو یا صفحهٔ سیم اندود است

مرهم زخم دلم جز خم گیسوی تو نیست
گرچه دانم خم گیسوی تو مشک آلود است

دست هر مدعی اندر خم زلفت نرسد
که نه زلف تو کم از سلسلهٔ داود است

یارب امروز در این خانه ایاز نیست مگر
که به هر سو نگرم در نظرم محمود است

نه سخن گوئی و نه بوس و کناری داری
در امید ز هر سو بر خم مسدود است

آتش دوری و سوز دل و بیداری شب
به که گویم که غم عشق تو نامعدود است

تا به گیسو تاب دادی تاب در دلها فکندی
آه اگر پیچد بر زلفت دود آه دردمندی

تا انجمن افروختی رخ لاله را از داغ خستی
تا بناز افراختی قد سرو را از پا فکندی

بر دلم زد ناوکی انگشته از پا بست دستم
غمزهٔ ابرو کمانی عشوهٔ گیسو کمندی

خال در روی تو و دل در درون سینهٔ من
آن در آذر چو خلیل و این در آتش چون سپندی

صبا ز طرهٔ مشکین یار میآید
که بر مشام دلم مشکبار میآید

اگر ز روی تو عکسی فتد بر آئینه
شراره از دل آئینه دار میآید

دلا حذر کن از آن شوخ چشم عاشق کش
که ناوک نگهش جان شکار میآید

قیام قامت سرو تو هر کجا بینم
ز دیده بر تن من جویبار می آید

خیال روی تو هر گه که بگذرد ز دلم
هزار ناله بی اختیار می آید

از آن دو نرگس مست تو مست میگردد
کسی که از بر تو هوشیار میآید

نظر بحرف نخستین فکن تو در هر فرد
که نام دلبر من آشکار میآید

سوزد باد گر از سر زلف تر او
که جهان پر شده از رایحهٔ عنبر او

کام خسرو ز لب شکر شیرین نچشید
این حلاوت که چشیدم ز لب شکر او

تا کی این تن بیچاره فکندست بخاک
خون روانست خدایا ز دم خنجر او

کار من ساخته از گردش گردون نشود
تا نگردم چو سر زلف بگرد سر او

وانکه آسوده دل از گردش ایام شوم
که بگردم چو سر طره بدور و بر او

گر بود خنجر او تشنه بخونم چه عجب
خنجرم من که بود تشنه تر از خنجر او

گر خیال رخ چون شمع تو آید با چگل
او فتد در دل پروانه بسوزد پر او

مسکین دلم چو سر به کمند رضا نهاد / سر در کمند و پای به بند بلا نهاد

زین گیر و دار دلبر ما را خبر نبود / ما را بلای عشق بدین ماجرا نهاد

روی خوشش تو لاله هر باغ شد ولی / داغی که داشت بر دل سوزان ما نهاد

بر کام غیر از لب یاقوت شهد ریخت / الماس سوده بر جگر آشنا نهاد

طرحی رقم نمود ز ابروی دلکشش / اول کسی که طاق حرم را بنا نهاد

زنهار بر سلاسل آن زلف ننگرید / دیوانه گشت هر که بر آنحلقه پا نهاد

تا دین و دل ز جلوه دیگر برد ز ما / بر گرد چهره چنبر زلف دوتا نهاد

لعلی اسیر عشق نترسد ز دین و دل / گر جان گذشت هر که در این پیشه پا نهاد

فشاند طرهٔ مشکین شبی بروچی ماه / نشاند بیضهٔ کافور در پرند سیاه

گرفت دامن ابرو دلم ز حلقهٔ زلف / کمند بین که اسیرش برد بتیغ پناه

میان روی تو و آفتاب فرق نبود / مگر تو خویش نهادی برای فرق کلاه

بحشر گو ز گناهم چه پروائی است / دو چشم مست تو کافی بود بعذر گناه

ز دود آه من افروخت حسن طلعت تو / زهی شگفت که آئینه میزداید آه

نظر بقامت سرو چمن دگر نکند / کسی که سرو قدت آورد بنگاه

حدیث زلف ترا باز اچگونه گوی لعلی / که این فسانه دراز است عمر تو کوتاه

نمود از غرفهٔ قصرش بدر رو / یکی خورشید و بدرو و قمر رو

مرا شد سینه همچون طور سینا / چو کرد آن آتشین رخ جلوه گر رو

نگشد فاش تر آیهٔ نور / ز زیر زلف ننمودی اگر رو

ز طاق ابرویش دلها شنیدند / ندای فاسجدوا لله فخروا

ندارد سنبل از این خوبتر زلف / ندارد لاله از این خوبتر رو

چو دیدم روی خندان محمد / نمود آنگه مرا شق القمر رو

بدین لطف و بدین حسن و ملاحت / ندارد در چمن گلبرگ تر رو

ز عشق عارضش لعلی چو لاله / بخون شوید همه شام و سحر رو

همه از مار گریزند من از گیسوئی / همه از تیغ بترسند من از ابروئی

هر کسی در هوس کوثر و شوق طوبی / من بشکر لب نوشین و قد دلجوئی

مرحبا تربیت عشق مرا آدم کرد / شد نشیمنگه من قصر بهشتی روئی

از گل و خاک برویند همه نخل و نهال / ای محبت تو چه نخلی که ز دل میروئی

رخ رخشان تو که مشک سیه دارد خال — آفتابی است مسخر شده بر هندوئی

نعمتی بهتر از این نیست اگر دست دهد — گوشه میکده و شاهد مشکین موئی

دهنش گرچه بتقریر نگنجد یعنی

این هنر نیست ز نادیده سخن میگوئی

بگو مه نتابد بر ایوانم امشب — که خورشید روئی است مهمانم امشب

شب وصل و معشوقه در بر ولیکن — ز صبح فراقش هراسانم امشب

ندانم کی آمد شب و کی سحر شد — ز بس در جمال تو حیرانم امشب

ببین کز فراقت چه بر من گذشته — که در عین وصلت پریشانم امشب

چنان آتش عشق تو شعله ور شد — چو قندیل حسنت فروزانم امشب

من از دین و دل دست شستم بکلی

که قربان جان آقا جانم امشب

آتشی بود در آب و گل من — چو سرشتند همان شد دل من

درد و غم بسکه گران بار غمت — ناقه جان نبرد محمل من

با سر زلف تو سودا کردم — آنچه بود از دو جهان حاصل من

گر خورد خنجر غم تو خونش ریز — آن بکف خنجر تو اندل من

گر ببینم گشته آهی نکشم — که دل آزرده شود قاتل من

گرد از نور جمالت روشن — همه شب خلوت من منزل من

بسکه گرید ز غمت چشم علی

همه سیلاب شده محمل من

صورت خوبت اگر زینگونه دلبندی کند — میتواند بر همه خوبان خداوندی کند

آخر این شیرین ثمر تا کز لب چون قند تست — رخنه در بازار کان ترکان سمرقندی کند

یوسف ار بیند رخ فرزند این یعقوب را — ترسم از یعقوب کنعان قطع فرزندی کند

رخ بر افروز آتش اندر خرمن خورشید زن — با رخت خورشید اگر دعوی مانندی کند

وجدم آید از تماشای لب میگون تو — آری از دیدار می میخواره خورسندی کند

مشک با زلفت چگونه دم زند از رنگ و بوی

مهر با چهرت چسان دعوی مانندی کند

قرارم از دل ربوده شوخی — بهشت روئی فرشته سیما

فشانده بر گل دو دسته سنبل — بکج مجعد بکجی مطرا

زهی ز حسن جمالت ای گل — که در دو گیتی فکنده غلغل

نموده یوسف بدین تجمل — ندیده موسی چنین تجلا

برد ذوق تو روح از تن
کسی که دارد متاع روشن
دل جانانی بزیر دامت

مپوش روی نکویت ازین
بکس نبندد ده تماشا
فکنده خود را که بر حرامت

بیا و بنشین که از قیامت
قیامتی شد بخلق برپا

تا دلم چو نگارا نگران میگردد
هرچه کردم که غمت فاش بمردم نشود
من ز زنجیر سر زلف تو گردن نکشم
زود مبنی چو منش بسته بزنجیر جنون
آفرین بر نگه مست نرگس تو زمن
عاشق چهرهٔ ماه تو زنسر گردانی
نیست جرم تو اگر روی بما ننمائی
اسم ذات تو پدید از صفت صورت تست
روزگاریست که منزلگه من سیلاب است
وه چه شیرین پسری تو که بدین سن صغیر

اشک از دیده بر خسار روان میگردد
چشم را زمن از دیده عیان میگردد
من واین سلسله تا دور زمان میگردد
هر که در حلقهٔ گیسوی بتان میگردد
وین دو دل برد کنون از پی جان میگردد
همچو خورشید باطراف جهان میگردد
که پری از نظر خلق نهان میگردد
گرنه چاره ‌این نکته عیان میگردد
بسکه از چشم ترم سیل روان میگردد
جمله بر گرد سرت پیر و جوان میگردد

لعلی سوخته آرام ندارد شب و روز
بسراغ سر کویت بفغان میگردد

رخ چه رو تو چهره نهفته
به خدا که از چه شکفته
منم و کشیدن ناز تو
منم و دو زلف دراز تو
رخت از بهشت حکایتی
تو که در قیام قیامتی
دل مهوشان همه بند تو

زمن ای بدیع عذار من
که نپرسی از دل زار من
منم و نهفتن راز تو
که یکی است با شب تار من
بصفا معاینه جنتی
بنشین دمی بکنار من
چو مگس بر آن لب قند تو

همه آهوان بکمند تو
تو کجا و دام نگار من

آنانکه بگرد طلبت در دورانند
آواره همی سر زده بر جانب عالم
دانند نشانی نتوان یافت ز رویت
گر روی نمای تو بود بردن دلها

جویند ترا لیک ز تو بیخبرانند
سرگشته همی پا زده بر گرد جهانند
لیکن ز غم هجر صبوری نتوانند
عشاق بجان دادن مشتاق بجانند

اندر حرم عشق تو جمعیت پریشان — شمعی نه چو پروانه ولی سوختگانند
در میکده عشاق برای تو مقیمند — در صومعه زهّاد برای تو نهانند
تنها نه من اندر غمت انگشت نمایم — شوریده دلانت همه رسوای جهانند
در وادی عشقت نه همین گم شده لعلی است — بسیار در این مرحله بی نام و نشانند

مرا شد روزگاران با حبیبم — بجز حسرت نمی‌باشد نصیبم
هزار و خسته و رنجور عشقم — چرا رحمی نمی‌آرد طبیبم
دلم در آتش دوری گدازد — بآخر آمده صبر و شکیبم
بدنیا سوخت جانم عشق جانان — یقین در آخرت نیز این چنینم
مخیّر گر کنندم در قیامت — میان دلبر و صد حور عینم
زبانم لال اگر من حور خواهم — و یا چون تو بجنت جا گزینم
همینام شان از عشق روبت — بکن رحمی که مسکین و غریبم

شیرین ز تو آموخته شیرین دهنی را — فرهاد ز من خانه کوهکنی را
دل بردن و مکر بختن آموخته چشمت — من آهوی ما در بخطای ختنی را

چشمت بستان مژه دزدیست که از وی — آموخته دزدان عرب راهزنی را
گردن زدن شمع بود واجب و لازم — پیش تو اگر لاف زند سیم تنی را
لعل لب یارم تا چه شبیهست بمرجان — نسبت نبود هیچ عقیق یمنی را

آن سوسن قلب غم کشیده — آرام دل ستم کشیده
بر گرد و فاقلم کشیده — از کوی بتان قدم کشیده
صد داغ بهر صنم کشیده

آن غالیه بخش مشکبویان — سر سلسله سیاه مویان
سلطان سپاه لاله رویان — چندیست ز کشور نکویان
بر ملک دگر علم کشیده

ای گل چو تو رفتی از گلستان — من بی تو چو عندلیب بستان
دارم ز غمت هزار دستان — چون ناله جانگداز مستان
در رشته زیر و بم کشیده

ای از همه کس بریده پیوند — وی بر تو همه کس آرزومند
ترک نمکین لب و شکرخند — بر آن نمک لب تو سوگند

مرو از غمت این ستم کشیده

آشفته تر از شکنج مویت   شب تا سحرم بجستجویت
تنها نه منم در آرزویت   داغ شفق از فراق رویت

در سینه صبحدم کشیده

امروز نه من بحضرت تو   دم میزنم از مودت تو
سوگند بحسن طلعت تو   کز روز ازل محبت تو

بر دفتر جان رقم کشیده

ای نغز نگار دلپذیرم   دیگر ده غمت ز عمر سیرم
از عشق تو پند کی پذیرم   در هجر تو انس با که گیرم

ای مونس قلب غم کشیده

گر خلق کنند ریز ریزم   از خاک ره تو بر نخیزم
از دیده چنان سرشک ریزم   گویی که دو چشم اشکبیزم

از بحر محیط نم کشیده

دیوانهٔ زلف و روی جانان   پروا نکند ز کفر و ایمان
ای شیخ برو مرا مرنجان   عشق صنمی مرا ز کنعان

بر بتکده از حرم کشیده

عمریست که آن سهی قد ما   وآن عین مراد و مقصد ما
هرگز نبود معتقد ما   یارب ز چه رو محمد ما

دست از همه ام کشیده

دل از مهر بتان کردیم خالی   سپردیم این ولایت را بوالی
الا یا والی ملک ولایت   مباد ملک حسنت را زوالی
بخال و خط یکی زیبا تذروی   بموی و روی یکی مشکین غزالی
نگنجد شرح زلفت در ضمیری   نیاید وصف خالت در خیالی
لبت این یا عقیق گوهرافشان   دهانست این و یا درج لآلی
کرم در خون کشد از یک اشارت   من و آن تیغ ابرو لاابالی
مباد آفت از عین الکمالت   که در خوبی به سر حد کمالی
من و سودای تو کاریست مشکل   که دل پر حسرتست و دست خالی
سر زلف پریشانت ندارد   چو من یک عاشق آشفته حالی
بسویت مینوشتم حال دل را   گر از اشک ترم بودی مجالی

بجانت از خدا میخواهم امید وست   که یا مرگی فرستد یا وصالی
کرم فرما که جز بر آستانت   بکس نگشوده‌ام دست سئوالی
دلم بشکن که چون آئینه شاید   ز عکس خود در او بینی مثالی
مذیده شکرستان لب تو   چو لعلی طوطی شیرین مقالی

عمری ز دل بهره ماهی رسانده‌ایم   کارش هنوز ما به نگاهی رسانده‌ایم
نی نی در آن میانه سرانجام خویش را   که بر نگاه و نگاه به آهی رسانده‌ایم
از آه ما فتاد به آیینه‌اش غبار   دوود دلی بهره ماهی رسانده‌ایم
چنگی بزلف او زده صد زخم خورده‌ایم   تا اسب خود بقلب سپاهی رسانده‌ایم
گر مفلسیم دامن شاهی گرفته‌ایم   ور بیکسیم دل به پناهی رسانده‌ایم
چندی براه فقر و فنا گشته‌ایم خاک   تا گرد خود بدامن شاهی رسانده‌ایم
با هجرت آشنا غم زلف تو کرده‌ایم
دست سیاه را بسیاهی رسانده‌ایم

ترا تا زلف شبرنگ آفریدند   مرا مرغ شب آهنگ آفریدند
ترا هر رشته تسبیح دادند   مرا زلف تو در چنگ آفریدند

مرا چون غنچه لب آشفته کردند   ترا تا روی گلرنگ آفریدند
نگنجد در دلم فکر و داش   دلم را زین سبب تنگ آفریدند
برای خاطر آیینه من   غمت را صیقل زنگ آفریدند
دل چون شیشه‌ام روزی شکستند   که خوبان را دل سنگ آفریدند
نظام خوبان را فوج چو بستند   مرا با فوج سرهنگ آفریدند
بسلطان غمت اشاهزاده   دلم را طرفه اورنگ آفریدند

ز شکنج زلف مشوشت   من دلشکسته مشوشم
ز هوای روی چو آتشت   بخدا نشسته در آتشم
همه رفت ای بت دلکش   چه شکیب دل چه روان تن
بگذشت عمر و هنوز من   بهوای وصل تو دلخوشم
نه بکوثر است مرا هوس   نه خیال حور کنم ملتمس
که بود ز کوثر و حور بس   بت ساده و می بیغشم
چو خدنگ ناز تو بگذرد   چو کمند زلف تو بشکرد
نه دل از خدنگ تو جان برد   نه من از کمند تو سرکشم

ز محیط دیده من برون | ز دو بسکه موج سرشک خون
رخ زرد من شده لاله گون | بنگر بروی منقشم
نروم دگر پی دلبری | گذرد هزار فسونگری
چو بهر غمزه توای پری | فکنی بشیشه پریوشم

آنچه اصل طرب مستان است | نرگس مست عسکرخان است
چین دان نافه مشک آمیزش | همه در طره او پنهان است
مو بمو معجزه داودی | اندر آن سلسله پیچان است
آنچه عیسی بدم میکرد | در خور یک نظرش آسان است
لب جان پرور روح افزایش | مردگان را بتحقیق جان است
آنچه در مذهب زلفش کفر است | آتش دین و دوم ایمانست
اگر آن عارض و گیسو سنجند | قمر و سنبله اش میزان است
انگشتی که سلیمان را بود | حالیا صاحب او دیو است
رخ چه رو کرده بصاحب دیوان | مگر آن خالصه دیوان است
طالب نرگس و خال رخ اوست | هرکه در دایره انسان است

هرکه با حسن تو پیوند گرفت | چون سر زلف تو سر گردانست

چه قوی بود دوش کوکب من | آگه از دربت شکرلب من
با رخ همچنان مه تابان | با دو زلف چو تیره گون شب من
شیشه می بدست و از می مست | هر یکی بر خلاف مذهب من
متمایل بسوی من گردید | آن سمن چهر و سیم غبغب من
ساغری زان شراب ناب بریخت | از برای صفای مشرب من
با ادب لطف کرد و نوشیدم | گفتم ای دلبر مؤدب من
چه شود گر ببوسمت لب مست | ای لبت ساغر لبالب من
تا دهن غنچه کرد و پیش کرد | که رساند مرا بمطلب من
لب درویش گزیدم و گفتم | قمرت شد قرین عقرب من
لاف باطل بود همه تعلی | نسخه شعر نامجرب من

نه بجنبت ترا عدیل بود | نه چنین صورت جمیل بود
خم ابرو و طره ات طغرا | مظهر قدرت جلیل بود

خال در چهره فزون زانت | مار بر سر دو را خیل بود
تا که خالت بر آن لب میگون | نقش فرعون و رود نیل بود
پسر مریمی مگر که ترا | در لب انفاس جبرئیل بود
با موسی برادری که رخت | بکف دست وی دلیل بود
نکهت جان دهد برده ولی | نرگست همچنان علیل بود
هرگز انگیری بگوشهٔ چشم | جان ستانی اگر قتیل بود
گر بدست تو خون من ریزد | پدرت بهشتم وکیل بود
عاشق صادقم بصد فن من | نسبت عشق من دلیل بود
گر بما شر شوی تواند رفتن | همه از جان ترا قتیل بود
شر گفتار تو شکر شکند | نظم من هم از این قبیل بود
تشنگان را سپس ما دهیت | گر لبالب ز سلسبیل بود
چند از چشمهٔ لبت نعلی | آب حیوان اگر سبیل بود

ای ز طبع تر تو آب خجل | د طبیعت از او شراب خجل
از لب وا ز طراوت سخنت | مل خجل گل خجل گلاب خجل

ریزد از لعل تو لآلی تر | مانده از وی صدف در آب خجل
ای تو مطبوع عنبر زنده طبع | گر ز طبعت بود سحاب خجل
از نوای نوعروس حجلهٔ نظم | شاهدان در پس نقاب خجل
ای که از دو لب گهربارت | گاه ریزش بود سحاب خجل
درج معنی کنی بصورت خوب | گر از او درج در ناب خجل
میرانی سخن بوجه حسن | است چندانت از جواب خجل
طوطی ارخواست همزبانی تو | گشت زینگفته ناصواب خجل
غنچه دم زد از آن دو لب گویا | لال شد ماند در جواب خجل
گر کند شرح حالت نعلی | گردد از ضبط او کتاب خجل

بو مگذشت ظلماتی بلب کچشمهٔ حیوانی | تو ای آئینه رو دلبر با سکندر همی مانی
یمی بنگر در آئینه پریشان کرده گیسو را | چو من تا در پریشانی و حیرانی فرو مانی
بر آنم گر بر دهد نویسم نامه بر کوبت | که از این چشم و طلعت چو بلقیس و سلیمانی
میفکن از نظر ما را خدا را ابکان ابرو | بی دلجوئی بغربت کار هی پیک پیکانی
ز رشک عارضت آئینه را اشکستی اسکندر | اگر عکست در او میدید ای اسکندر ثانی

بهر دوری که گردد چرخ گجگرد — پدید آرد زنی در صورت مرد
بدو پوشد لباس دلربائی — بشهر دل کند فرمانروائی
چو چندی خویش را فرمانده سازد — بدعوی خدائی سازد آغاز
بدلها داغ روی لاله او — همه افتاده در دنباله او
شود چندان بحسن خویش مغرور — سلیمان را شمارد کمتر از مور
بحسن خویش چندان پیچد آن ماه — که با یوسف ننوشد آب یکچاه
یکی را شهد لب بر کام ریزد — یکی را زهر غم بر جام ریزد
بمژگان خدنگ و تیغ ابرو — ز خونخواری کند صد چشمه هر سو
بریزد خون اهل درد چندان — که گردد غرق خون دردمندان
چو دامنگیرش آید خونشان سخت — از او آهسته روگردان شود بخت
پی تاراج حسنش از پس و پیش — بجد در روی وی لشکر کشد ریش
بمنظرگاه آن خورشید رخسار — یکی ابر سیه گردد پدیدار
بجای قطره کز وی پشم بارد
چه پشمی کز وی اشک چشم بارد

تو مهی

تو مهی یا ستاره سحری — در سپهر جمال غوطه وری
شاهنشاه شهر بند جمال — بسته عالم بخنده شکری
ماه و خورشید در مقابل تو — در ضیا و جمال مختصری
کوس شاهی اگر زنی شاید — امر تو نافذ است چون قدری
معتکف شدم ز جلوه او — که بدین حسن کی شود بشری
از سر و چشم چنین رسید خطاب — ای که در بحر غم تو غوطه وری
ار نه دیدار تست حسن خوشش — نه ملک باشد آن صنم نه پری
خضر راه سکندر است خطش — ره بظلمت گرفت شد سپری
راه ظلمات بر سر آورده — از دو زلف سیاه ستری
زنده مسکر و مرده را عیسی — از دو عالم سکندر از نظری
از قدش سر نیست با یقین زیبا — در نیستان هند نی شکری
بهتر از جان و دین و ایمانی — بلکه بهتر ز نور در بصری
با چنین حسن کی برازد تو — چو نظر هرزه گرد کوی دری
جان ز بهر نثار اندر کف — صد هزار عاشقان بهر گذری

می ندانی تو قدر خود حیف
لعلی از عشق تو همی نالد

هر شبی همنشین خرس و خری
سازد از لطف بر سرش گذری

ز دست رفته روان و توان و هم دل و دین
نموده غارت ایمان نگاه نرگس مست
بروی ماه جهانی بموی چون شب یلدا
مژه خدنگ و کمان ابرو و بهشتی رو
توئی قرار و شکیبم توئی ز دهر نصیبم
فتاده چونکه نگاهم بروی ماه سکندر

شبان هجر تو کر دیده آه و ناله قرینم
ضیاء روی تو زد آتشی بجان حزینم
بغنج کبک دری و بناز رهزن دینم
نگار سرو قد و مه لقا و ماه جبینم
توئی بدرد طبیبم توئی بهشت برینم
فراشم شده بحسر نگار خانهٔ چینم

چو رستمی که کند قصد اشکبوس سکندر
بقصد خون دلم با کمان نشسته بکینم

مستی و عاشقی و فصل گل و جام شراب
دل در آتش نهم و دیده پر از خون سازم
تا سحر چشم من و دیدهٔ نرگس باز است
بیشتر زانکه در آتش فکنندم ساقی

برد از خاطرم اندیشه دیوان حساب
با میدیکه ترا میل کباب است و شراب
عاشق چشم ترا دیده نشاید در خواب
خیز در میکده ام مست در انداز بر آب

باده در ده که من از دست تو خندان نوشم
زلف در چهره فشاندی ز سر بردی هوشش
دیده ام اشک فشان و دلم آتشبار است

گر سر اندر کف پای تو نهم مست و خراب
آب در طرهٔ فکندی ز دل بردی تاب
لعلیا سخت غریقیم در این آتش و آب

رخت دایم چو گل لعلت شکر باد
دلی کز عشق تو زیر و زبر نیست
بیارد هر چه تیر از غمزه تو
ترا چندانکه زلف آشفته گردد
بود اسلام را تا کعبه مقصود
بکیتی هر کجا سیمین بری هست
چو لعلی وصف آن دندان و گوهر است

غذای روح من آن کان شکر باد
اساس هستیش زیر و زبر باد
به پیشش بروم چشمم سپر باد
مرا خاطر از آن آشفته تر باد
جمالت قبلهٔ اهل نظر باد
فدای آن بت زرین کمر باد
دهانش پر ز یاقوت و گهر باد

ز باده روی تو گر دیده لاله زار امروز
شد از کنار و برم جویبار اشک روان
نوای عشق من افکنده شور در اقطار

دل فگار من از اوست داغدار امروز
بیا تماشا نما سیر و در کنار امروز
چو خواند این غزلم یار در قطار امروز

بدور زلف تو گر دیدم و سپرده جان
ی از تو مست تو از وی و لی من از هر دو
تو مست باده و من مست یک نگاه توام
تو وعده وش وعده نمودی که هیچ روز نیائی
مرا به چینی فرو که پای بر جا یم

خوش است صحرا و در روز نکار امروز
ترا چگونه بود طاقت خمار امروز
مرا به نیم نگاهی نگاهدار امروز
بیا که دی و مرا گشت انتظار امروز
اگر بمیرم از دست یار امروز

فدای شیوه آن نرگس سیاه توام
مگر نسیم فشاند بدامنت گردی
مران ز خویش که من کشته نگاه توام

تو مست باده و من مست آن نگاه توام
وگر ز هیچ نه بینی که خاک راه توام
نگاهداری من کن که در پناه توام

بگل ریزد ز گل خیزد هوا بیزد بیا بیزد
بگل ریزد سحر شبنم ز گل خیزد معنبر شم
عروس گل سر سنبل لب بلبل گنوس ال
عروس گل مبارک رو سر سنبل مسلسل مو
یکی بویان یکی خندان یکی ریزان یکی نوشان

سحر شبنم معنبر شم عبیر آزوم گل و عنبر
هوا بیزد عبیر آزوم بیا بیزد گل و عنبر
مبارک رو مسلسل مو بشارت گو نشاط آور
لب بلبل بشارت گو گنوس ال نشاط آور
بکف سنبل بدامن گل بساغر مل بلب ساغر

یکی بویان بکف سنبل یکی خندان بدامن گل
بزرم اندر بهزم اندر بعزم اندر بحزم اندر
بزرم اندر هژبر اوژن بعزم اندر فلک توسن

یکی ریزان بساغر مل یکی نوشان بلب ساغر
هژبر اوژن فلک توسن فلاطون فن فریدون فر
بحزم اندر فلاطون فن بزرم اندر فریدون فر

ترکا زوجه فطره یکی بوسه فقیر
ور فطره همی بخواهی دادن ز بوسه گاه
عضو سر منت از همه عضو بهتر است
گردم زوجه فطره من آن عضو را قبول
بر عترت پدر چو ولی النعم توئی
پرسیده ام ز شوی من همسایگان تو
خواهم کشید یک بیک از تو حساب شان

بهتر مفلسان تو از مبلغی خطیر
هم میشود ز عضو دگر لیک بر حقیر
مطبوع شکلها است بی شکل مستدیر
با من ولی حساب کن از قیمت شعیر
داری بذمه فطره هم خورد و هم کبیر
باشد ترا برادر و همشیره بس کثیر
صد شکر تا بفطر دگر داریت اسیر

شد مستحق فطره خوبان ز مفلسی
لعلی که در قناعت خود بود بی نظیر

هر جامه که بر تن ما استیان برید
رنج تن و جفای دل آشوب جان برید

طلعت لطیف که بر زلف چون حریر / خیاط حسن بر سر او سایبان برید
بر جامه که بر قد موزون خود برید / در چین آن فتاده دل داغ میان برید
مریم بدست خویش بر آن زلف چنبر خم / بر فرق آن مسیح نفس طیلسان برید
هر کس خرام وی بزمین دید با کفت / عیسی نزول کرده و از آسمان برید
خیاط بچه ئی من که بهر سوزن مژه / دلها بزلف دوحش و چه رگها ز جان
بینند اگر جمال ترا خود کشی کنند / آنانکه از نظاره یوسف بنان برید
با زلف و روی تو چه دم از کفر و دین زنم / پیوست هر که با تو از آن و از این برید

طبعم ز تنگی دو لبت خواست دم زند
جامی سخن نماند زکفش زبان برید

دوش این شگرف مژده بهجت اثر رسید / کان یار نازنین زکجا باد در رسید
آن یوسفی که پای زکنعان کشیده بود / سلطان مصر حسن شد و بر پدر رسید
عشاق را نداد کس این مژده را خبر / از تلگرام تار محبت خبر رسید
یعقوب دیده از غبار رفتدوم او / شد روشنی بدیده که کحل البصر رسید
چندان فرح فزود دل غم کشیده را / برگشت زار تشنه که گوئی مطر رسید
تبریز مشکبیز شد از بوی زلف او / گوئی ز هند قافله مشک تر رسید

با صبا بگو زمن آن نور دیده را / کز انتظار وصل تو عمرم بسر رسید
چندان گریستم ز فراق میان تو / کز موج دیده آب مرا تا کمر رسید

چشمم زگریه آب دل و دیده پاک ریخت
ای نور دیده نوبت خون جگر رسید

ای نازنین صنم پری یا فرشته / یا از گل بهشت و زکوثر سرشته
حوری فرشته و مهی یا که آفتاب / از حد آدمی ز لطافت گذشته
یکره گذشته بتماشای بوستان / صد داغ تو بر جگر لاله هشته
حوران خلد جمله زرشتی بسر زنند / بی پرده از بهشت مگر بر گذشته
در هم نشسته و پریشان و بیقرار / گویا خطت رسیده که آشفته گشته
خط نیست بر رخ تو که بر ظل آفتاب / سطری ز مشک بر ورق گل نوشته

شمشیر میکشی پی قتل مرا چه باک
جاوید زنده میکنی آنرا که کشته

نصیحت نامه ایست بمعشوقه خود

آنکه با تن چو روح مأنوسی / غنچه وشش در حجاب ناموسی
شمعی اندر میان فانوسی / این زمان گر بجلوه طاوسی

لاله روی تو چون فرازد داغ
آن زمان روسیه شوی چو کلاغ

ای بطلعت ز ماه برده گرو / ... ابروان تو غیرت مه نو
آفتاب از رخت یکی پرتو / فاش میگویمت سخن بشنو

گر تو خورشید حسن را حملی
روز دیگر چو خانه زحلی

گر بدینسان صاحب گنجی / صاحب تاج و گنج بی رنجی
آنکه شاه سه روزه پنجی / برد دست چرخ سفله شطرنجی

بشنوی که خویش مات شوی

تا زالت حسن ثابت شوی

حالیا در تمام صفحه رو / آنچه داری توان نشانه نمو
موی زلفت و مژه و ابرو / آن همه بگذرد که از هر سو

موبهائی بگرد رویا بی
تا به چند ساله موتابی

چرخ میبرد آبروی ترا / کس ننوشد زلال جوی ترا
شوان بست راه موی ترا / موی خواهد گرفت روی ترا

بطریقی که جمعی از مثله
بسر استخوان بر دحمه

نوخطانی که هست در بر تو / جمله بودند صد برابر تو
همه گشتند صدقه سر تو / همچنین هست روز آخر تو

حال ایشان ببین و عبرت کن
از جفا بگذر و محبت کن

غافل ای مهربان ز ذره مباش / در گمان بلای مضره مباش
غره بر آنچنین غره مباش / چند گویم بچین غره مباش

کین صباحت ز تو نخواهد ماند
وین ملاحت ترا نخواهد ماند

باده شایان مرد شیر زنست
نه همین پاک اعتقاد من است

نخورد باده هر که پیر زنست
با حکما متفق در این سخن است

که تغافل مکن ز جام صبوح
ان فی الراح راحة للروح

خدمات منت که لاحقه نیست
بوسه را موقع مضایقه نیست

همه پیداست گرچه سابقه نیست
بلکه حرفی سر معانقه نیست

تو بهر جا روی ز خویش بپای
بندهای خروس را بگشای

این زمان خاطری مکن ناشاد
از غم ریش رو سیه فریاد

تا بروز غمت رسند بداد
همچو کور رت فشار خواهد داد

برگ عیشی بگو ز خویش فرست
کس نیارد ز پس تو پیش فرست

گرچه امسال نوعروسی تو
مستحق کنار و بوسی تو

سال نو فیل سکلوسی تو
گاو با شاخ آبنوسی تو

بدری کون رهروان ز پس
باز داری پیاده را ز پس

ریش و سبلت چو در هم آمیزد
چه بگویم که زو چها خیزد

هیئت و طرح دیگر انگیزد
هر که بیند ترا و بگریزد

جا بگاهت شود ز تخت نگون
روز در مطبخ و شب اندر تون

آنکه گوید ترا که باده مخور
غم این پند را که داده مخور

باده با اینجال ساده مخور
باده با نانجیب زاده مخور

جو حریفی درست پیمانی
که نیارد خیال شیطانی

محرم صحبت تو چند کسند
با تو هر که بخلوتی که رسند

که بصورت چو خر چون مگسند
اژدهایان آتشین نفسند

در زمان ریشه تو قلع کنند
نفسی ناکشیده بلع کنند

تا توانی بر دجوانی کن … بطرب کوشش و کامرانی کن

آشناجوئی و جانفشانی کن … دل بدست آر و مهربانی کن

با کسانیکه با نظر بازند

نه بقوسیکه با دگر بازند

فرقه با تو اند بسته مثال … بر بکیر است عقده بخیال

همه جوپای فرصت و مجال … من وارسته زین خیال محال

نقش رویت بلوح دل بستم

ساده بودم چه آید از دستم

کار ما با تو جز محبت نیست … غیر از این شیوه مروت نیست

عشق اگر و حیله عادت نیست … هیچکس را زما خیانت نیست

پیش ما پاک آی و پاک برو

از سمک تا سر سماک برو

من نه آنم که از ره دغلی … رسد از من بصحبت خللی

زانکه خود گویمت بلفظ جلی … تا نکمن در زمانه بد عملی

ساده بد عمل چو پیش آرد

رسم در یوزگی به پیش آرد

ای ترا کاخ حسن کاشانه … غیرتم سوخت همچو پروانه

پندها گفتمت ادیبانه … شمارا ز قیس افسانه

من چو بعلی نه شاعری کردم

پیش چشم تو ساحری کردم

قطعه تقاضائیست که بجناب حاجی میرزا جواد آقا عرض کرده

مرا بدرگهت ای قبله جهان کلاضی است … اگر بعرض نخست یکدقیقه حوصله است

سخن بحسن تقاضا در آورد طبعم … اگرچه حسن تقاضا نتیجه گله است

همیشه پیشه من مدحت جناب شماست … بروز کارم از اینخوبتر چه مشغله است

از آنکه رونق دنیا و اجر آخرتم … ز مدح و منقبت این جلیل سلسله است

اگرچه طی شده تا اینزمان مدیحه چند … میان یک صله و من هزار فاصله است

بهر صفت که منم من کم از من موصول … ز من بهر صله در من اگرچه فاصله است

مگر بعین عطایت خدای گردد وال

چو صاد دیده من باز بر سر صله است

(غزل)

خدارای پریرویان ساده   بزم غیر کم نوشید باده
از آن ترسم که در شطرنج مقصود   شوند آنها سواره من پیاده
دلم در حلقه مشکین غزالان   بدست عنبرین موی فتاده
چه آتش بر دل سوزان ما زد   فغان زان نظرهای تاب داده
گرفتار کدامین دردمندی   الا ای آهوی مشکین قلاده

در تعریف باغ جناب ارفع‌الدوله گوید

خوشا ساحتا که کلک نقاشش   نقش از رنگ نگاریده و انگلیونش
دست استاد در این قصر نگارین کوئی   پر طاووس نشانیده و بوقلمونش
حوضها تعبیه در سایه بید و بادام   برگ گل باد پراکنده به پیرامونش
    تخت سنبل و گل لاله و دیگرگونش
آن شنیدید که آدم شده بیرون ز بهشت   این بهشتی است که آدم نرود بیرونش
لوحش الله چه شکوهی و چه منظر دارد   که پدید است همه بوم و بر و هامونش

هر کجا

هر کجا بنگری از روزن و سقف و دیوار   سبزه روئیده و گل رسته به پیرامونش
وصف این دائره و وسعت طبع دانش   من بدین حوصله تنگ سرایم چونش
در خور همت او ابر که و دریا چیست   که خدا داد بود همت روزافزونش
گفتم ای طبع روان جزره تاریخ بگوی   گفت این نکته که در ذیل بود مضمونش
نه فلکش بر در این گنجینه که لعلی سُفته
قصر الماس زهی صحن زمردگونش

در تعریف روزنامه الحدید

هزار آفرین آن خردمند را   در آهن کشد نقشه پند را
سخن را از آهن کند روشناس   بالفاظ رنگین کند خوش لباس
باسلوب خوب و بطرز جدید   چنین گوید این نامه الحدید
مدار جهان از حدید است و بس   چنان چاره سازی ندید است کس
همه ارتباط ملل زآهن است   تن ملک را همچو پیراهن است
چو آهن در کان خود باز کرد   عروس هنر جلوه آغاز کرد
جهان را بیاراست از بر و بحر   ره کجروان راست شد سربسر
اثرهای خوب در آن عمده است   یکی عمده تاثیرش اندر دم است

همین

همین خون که سرمایهٔ تن بود | قوامش ز ذرات آهن بود
بقانون شیمی و طب جدید | تن از خون بود زنده خون از حدید
سخن راند این نامه از هر دری | تخصص از علم صنعتگری
همان الحدید است عنوان آن | ز یزدان رسیده است فرمان آن

که خود وحی منزل بود الحدید
لکم فیه نفع و بأس شدید

در عشق فرماید

سوختم از دست آتشپاره | الحریقان الحریقان چاره
آتشی زد بر دل چون عود ما | کز نهاد جان برآمد دود ما
آه از آن آتش که جسم و جان و دل | مشتعل شد مشتعل شد مشتعل
واندر آن آتش دل پروانه را | دید هر کس گفت این دیوانه را
کیست این آتش بجان انداخته | قدر جان خویشتن نشناخته
گفتمش نشنیده از اوستاد | هر که این سودا ندارد بخت باد
رو تو محرم نیستی از حال عشق | با تو چون گفتن توان احوال عشق
عشقبازی کار اهل دل بود | این هنر نا اهل را مشکل بود

آتشی کاو را بدل جانان زند | دل بسوزد شعله بر ایمان زند
ای صبا ای قاصد آوارگان | وی انیس خاطر بیچارگان
یکزمان بگذر بکوی شوخ دوست | تا بری پیغام ما بر سوی دوست
کای ز قربان کویت جان بحظ | وز نثار مقدمت دل منفعل
ای قدت سرو و تو نخل طور ما | شمع رویت آتش منظور ما
ای پریشان گشته کاکل بر سرت | من فدای روی و موی عنبرت
رخ برافروزان برون ده از نقاب | خوش نباشد آفتاب اندر حجاب
تا برخ گیسو پریشان کرده | غارت دین و دل و جان کرده
خوش بود نالیدن ما زار زار | بلبلان را خامشی ناید بکار
کام ناگشته ز تو حاصل هنوز | از غمت آشفته دارم دل هنوز
رشک حور از طلعت روی تو بود | باغ جنت غیرت کوی تو بود
کی بود در سر هوای جنتم | منکه اندر قرب کویت راحتم
هر دلی کو از غمت محزون شود | اشتیاقش هر زمان افزون شود
آنکه سوزد خستگان را در فراق | اشتیاقت اشتیاقت اشتیاق
عاشقان را در غمت ایما هر دو | هر که دارد آه و اشک دارد برو

ناله بس کن ناله بس کن عاشقا   مهربانا مهربانا صادقا
لعلیا دم درکش و خاموش باش   ساغری زن مست شو مدهوش باش

در وصف حاجی قربان ترکمان

حاجی قربان ترکمان غریب   خواست کردو بروز کار طبیب
بود در جستجوی یک استاد   یافت یکتن طبیب مادرزاد
لقب او حکیم آلهی بود   علم دریا و او چو ماهی بود
پی تحصیل طب کرد آغاز   از گلستان سعدی شیراز
فهم آن گشت هر دو را مشکل   هر دو ماندند همچو خر در گل
گفتش استاد هان باش آگاه   که گلستان پر از گلست و گیاه
کیه و گل متاع بازار است   درس آن علم کار عطار است
هست شایسته طب را دو کتاب   مش تاریخ نادر و ابواب
این یکی طب را کند تصریح   و اندگر مبنی هست بر تشریح
طالبی گر بحکمت یونان   قصهٔ حمزه نامه را برخوان

گر بخوانی تو الف لیلا را   دانی از نبض درد مرضا را
الغرض چون بتاشد از ابواب   زانکه استاد دیده بود بخواب

بعد تحصیل مدت ده روز   گفت ای اوستاد تیز آموز
بندگی تو کردم از همه بیش   بر در تو سفید کردم ریش
اگر از تو اجازتست مرا   وقت وقت طبابت است مرا
حال اذن طبابتم در ده   دستخط اجازتم در ده
که فلاطون روزگار شوم   تا شفابخش بر نزار شوم
تا تو آموزگار من هستی   چیست بالای دست من دستی
اوستادش چو این سخن بشنود   اندکی فکر کرد و آمد زود
گفت آن اوستاد خوش احوال   آنچه از من شنیده تا حال
همگی قولهای مشهور است   آنچه باید شنید مستور است
چون تو ئی در میان شاگردان   از همه تیز هوش تر بجهان
داد مت علم ظاهر یاد   گر دمت چشم روشن و دل شاد
لیک بعضی نکات منظور است   که ز ادراک تو بسی دور است

گویمت چند نکته زان اسرار | بشنو و یاد گیر و پنهان دار

اولا هست تندرستی و صحت
بهتر از درد باشد و علت

ناخوشی جمله زحمت و رنج است | قدر صحت بدان که خود گنج است
هر که خود یکدو هفته چیز نخورد | عاقبت او گرسنه خواهد مرد
تجربه تنها نموده ام بنده | نشود مرده از دوا زنده
اوستادم که غرق رحمت باد | یادم از اول طبابت داد
هر که شد از گرسنگی دلگیر | بخورد یکدو لقمه نان و پنیر
گر شد او را گرسنگی غالب | بود از جان بخوردنی طالب
هر که گردد ز تشنگی بیحال | باید آب خنک خورد فی الحال
آنکه گشته ز تشنگی بیتاب | چاره درد او شود از آب
ور ننوشد سکنجبین با یخ | به بود ز آب چاله مطبخ
چون طبیب احتیاط کار بود | همه جا صاحب اشتهار بود
ملک الموت داده یاد مرا | که بود بهتر اوستاد مرا
بستر خسته پر مساز از یخ | در غذایش حذر کن از زرنیخ

خوشش نباشد بخستگان سرنیش | خود اگر منعم است و یا درویش
هر مریضی که مرد و رفت بگور | فارغش کن ز مسهل و دستور
مرده را دادن دوا جبر است | خاصه آن مرده که در قبر است
سنگ قلیا و خورده شیشه | خوردن هر دو دار و اندیشه
هر کرا تن بلرزد از سرما | حکمش اینست در عقیده ما
گر نشیند بزیر کرسی گرم | در میان لحاف و بستر نرم
پیش افعی مرو که میزندت | زود در بستر غم افکندت
چند چیزیکه قاتلند همه | تیر و تیغ و گلوله است و قمه
کمن اندر دواش بلستره | گرچه باشد بقدر یکذره
خواهی ار دفع سم عقرب را | بشنو این نسخه مجرب را
هشت مثقال مرگموش بنوش | تا بجدی ترا کند بیهوش
که رود سم عقرب از یادت | پیش حشمت در آرد اجدادت
هر کرا تلخی دهان باشد | گر خورد قند در امان باشد
اگر آرد سکنجبینت درد | دفع آن میتوان بصفرا کرد
هر کرا درد سر پدید آید | همچو دندان کشیدنش باید

هرکرا موی ریش میریزد / کلهٔ بز خورد و پرهیزد
هرکرا موی سر سفید شود / گر مرکب خورد سفید شود
چون مدّ و ابض تند باید کرد / رفع صحت توان نمود و بدرد
میل هرکس بر آب غیبت زیاد / باید اورا یکی معطش داد

نکتهٔ دیگری شنو از من / تا شود دیدهٔ دلت روشن

هرکه خود را بیفکند ز منار / شکند عضو از تنش ناچار
چو بیفتد یقین شکسته شود / یا بمیرد و یا که خسته شود
هرکه شد مبتلا بزحمت قی / بطبیبان پنبه در گلوی وی
که از او راه قی شود مسدود / گر نیارد بزور قی فرسود
هر مریضی که داردش اسهال / گو بیت سهل چاره فی الحال
در بر آفتاب تابانش / ساعتی کون برهنه بنشانش
گل و آهک بکن چو معجونش / لخت برزن بروزن کونش

همچنان خشک آبکش درکون / که دگر نم نمیدهد بیرون

قطعات

گرد بحث کذر بگوشهٔ چشم / سر زلف کجش که پرچین است
گفت چشمش بزلف کای شبگرد / اسم شب ده که رسم شهر این است
سر فرو برد زلف برگوشش / گفت آهسته اسم شب چین است

قطعه

گر آید از دهنی حرفی از وفا بیرون / زبان چو سوسنش آرند از قفا بیرون
چو دید جلوهٔ مستانهٔ تو یوسف جان / برآید از چه تن پیرهن قبا بیرون
نخیزم از سر کویت هزار بار اگر / کنند همچو سگ از خانهٔ خدا بیرون

قطعه

کجا باشد ز فیض تماشا / ز خورشید رخ محمود پاشا
زگریه چشم من خفاش گشت / من و نظارهٔ خورشید حاشا

قطعه

خوش آن دیده که از محمود پاشا / برد دیدن برد فیض تماشا
مرا شد چشم گریان همچو خفاش / من و نظارهٔ خورشید حاشا

قطعه

نظر بر پیچ و تاب طره محمود پاشا کن — از آنجا خاطر آشفتگانش را تماشا کن
الا ای شانه زخم خاطر آشفته کاران من — زمانی خویشتن را دور از آن زلف چلیپا کن

قطعه

هر گدایی که مقیم در یوسف رویی است — بیکی جو نخرد تخت سلیمانی را
تا در اینها زره هستند فرو نگذارند — روز کار من و زلف تو پریشانی را
کفر زلفت زه حیان رخنه در ایمانم کرد — که توان برد دگر نام مسلمانی را

قطعه

ابو البشر که بگندم بهشت را بفروخت — ازاینمعامله آتش دل بشر بگرفت
پسر عهد ولیعهد داوری او را تا — سر تلافی این قصه در نظر بگرفت
بداد گندم و از نو بهشت را بخرید — ببین قصاص چگونه پدر پسر بگرفت

قطعه

ای سنگ زن پسر تو چه آهنگ میزنی — ما را بشیشه دل ما سنگ میزنی
از چهره رو دوده زجان زنگ میزنی — وز طره خمیده به دل چنگ میزنی

قطعه

زلف و رخسار تو که از هر سو شورش ریخته — بیجانی بر سر و لها چه آتش ریخته
شانه بر زلف پریشان هر پریشش مزن — کانچه خود از باد سحر بر عارضت خوش ریخته
دوست حسن افشانده چین زلف شکنت بر رخ — الله این طرح پریشان را چه دلکش ریخته

قطعه

سمندت یکی شعله سرکش است — اگر خانه زین پر از آتش است
بیاور خ ساده صاف تو — مرا در قدح باده بیغش است

قطعه

در حق یکنفر کشیش زاده میفرماید

لبت پنهان چرا دارد ز من اسرار عیسارا — مسیحی زاده منهم دوست میدارم مسیحا را
خم ابروی تو با این دل مسکین اگر سازد — بو جه نذر قندیلی برم طاق کلیسارا

ایضا

رواج اگر تو دهی مذهب مسیحا را — همه کنند بخدای قبول عیسا را
بچهره زلف مپاس ای بت کلیسائی — بسان کعبه مپوشان سیه کلیسا را

قطعه

معشوق سرکشته و ز مساق میشود — عاشق چو پیر شد بهنر طاق میشود

آره چو ریش از نظر عالم او شد   هر ساده که شهره آفاق میشود
خود منتصف بود بتفرمشا انکه گفت   عاشق چو پیر گشت قرمساق میشود

قطعه

قدر نگاه تو امروز در کنار منست   چه عالمی است که عالم باختیار منست
سیاه تر بجهان از سواد زلف تو نیست   اگر سیاه تری هست روزگار منست

قطعه

در صحن مقام صاحب الامر   انجا که محل احترام است
روزی دیدم زنی نشسته   کش با مردان صلای عام است
گفتم بیکی که این چه وضعست   اینزن که و منزلش کدام است
قایم بکجا شود شبانگاه   فرمود که قایم مقام است

قطعه

از سهی قدان مارا سرو قامت والی   سایه بر سرم فکند مد ظله العالی
عشق او وجودم را کرده از همه فارغ   خال او خیالم را کرده از همه خالی

قطعه

تن سفید و جامه آبی لب شکر   فی المثل یک کله قندی ای پسر

گریات چون بارش اندر آفتاب   عارضت در خنده چون شق القمر

سجع مهر یوسفعلی کله پز است

پاچه اش را مشتری صد نمکز   عبده فرزند قنبر کله پز

فرد در حق مشار الیه

نه آنقدر منی ارمنی میخورد   که این پر منیت منی میخورد

یکفرد از افیونیه است

بدود حقه قناعت کنیم و خوش باشیم   که در کمینگه شر بند قاطعان طریق

افیونیه

روی آتش سرخ و افیون بغش است   حقه را در ده که هنگام خوش است
تا کشم دودی که در نزد حکیم   فرقش از می فرق آب و آتش است
ز آتش و اپور و نقل و دودوم   شکر لله محفلم مینو وش است
خوردن می نیست در هر جا روا   زانکه غماز است و بویش ناخوش است
میتوان وافور را هر جا کشید   نشاه بی زحمت و هر جا کش است

فرد

افشار بچه کوه است فی المثل   خیکی پر از لبن مشکی پر از عسل

فرد

بروی چو نقرت آن زمردین دستار | چو طوطی است که گیرد بروی بیضه قرار

قطعه

ایتها السکروه من فرط الجدر | بر تو مکروهی چو نقش اندر حجر
از مجدر بودنت کم کن گله | عار ناید زشت را از آبله
نیست در روی تو هرگز آبرو | گو بیت محکم دلیلی روبرو
گشته رویت ز آبله غربال وار | آب در غربال کی گیرد قرار

در عمر رزی فرموده

خصم انجنر و تنها نکرده بابست | اینزمان خصم من الباب الی المحرابست

قطعه

نی هند روی اصفهان اعجوبه این همه دورا | چشم بصیرت باز کن در ملک با رشک نگر
از گنبد دوار تا بر میل جنبان پی بر | کون مفضر بقال بین کیر حسن کربک نگر
قوش جان

قطعه

اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش | رفیق حقه افیون شفیق کاشان باش
بکش درست بمیزان حقه افیون را | پس از کشیدن افیون بعسکر غلیان باش

قطعه

غلیان بمیهمانی اندر سرای خالن | از چار ساعت از یکی افزون نمیماند
غلیان او چو کیر خری هست فی المثل | بر اندرون چو رفت به بیرون نمیآید

قطعه

گفتم بکیر خویشتن کای پرست گردن | دارم سراغ کونی بتوانیش دریدن
آنهم ز روی اخلاص از روی خایه برخواست | از دوست یک اشارت از ما بسر دویدن

قطعه

سنبلت مخلص و گلت بنده | گل از این افتخار در خنده
سوسن اوصاف ذات پاک ترا | هست رطب اللسان و گوینده
بندگیت مگر بنفشه نکرد | که سیه رو شده سر افکنده
تا خدا هست و بندگان خدا | تو خداوند باش و ما بنده

قطعه

آنروسپی و روسپیه روسپی سوا | آشنایه عشق دگران و زن مسیو
هر کس که تو بشناسی تو هر کس که تو دانی | با وی گلگی دارد و آلامن مسیو

فرد

زلف را باید بروی چو نگل تر داشتن — حیف باشد زلف بر روی مجدّر داشتن

فرد

خوشا عیش من کر بود هر شبی — می تلخ و محبوب شیرین لبی

فرد

دوش در باغ نظامیه شنیدم ز رباب — دادکو نی که برادر به برادر بدهد

فرد

دیده را احول کنم گاه نظر کردن برویش — تا بهر دیدن مکرر بینم آن روی نکویش

فرد

تا ساکن ایروان ویرانم — در کنج کلیسا چو فته آنم
هر جا که ریش دیدی ازما دعا رسان — ور ساده به بینی او را بما رسان

قطعه

این آتش از کجا شد سلطان قورخانه — خواهد زد این سمند آتش در آشیانه
بگذشت از برم دوش زینبه همچو آذر — نگذاشت ما ره دیگر از هستیم نشانه

قطعه

بدور نرگس مست تو کرده اند مدام — شراب ناب حلال و خیال خواب حرام

حرام گشت حلال و حلال گشت حرام — زیک نگاه تو برگشت عادت اسلام

قطعه

تو این پیام متین از قول من ساربان — صبا بگو بجبودان که سست پیمانند
بطبع شعر مرا خوانده افتخار بود — که جمله صاحب طبع سلیم میدانند
مرا بقول خداوند در کلام قدیم — و انّه لعلّی حکیم میخوانند

قطعه

تنم تشریح شد فارغ ز تشریح عظامم کن — مشتی استخوان تا چند بودن همچو سگ راغب
گذشت از عمر من نیمی بدرس دفتر شیمی — که ز نفحه کیلوسک بریش ریشتر صاحب

قطعه

قرمساق نیست آنکه برد دیگران — زن خود برد یا زن غیر را
بتحقیق گویند اهل خرد — قرمساق متاع للغیر را

قطعه

تا گرفتی تار در چنگ ای پسر — شد دلم بی پرده در خنیاگری
چنگ در دل میزند مضراب تو — پرده دلها بناخن میدری

بور حمامی مابسکه فسردن دارو نمک — قشنکی آرد سجدهٔ کباب لازم میشود

قطعه

ز تاب عشق دلم شد کباب یا یحیی — خذ الکباب فهم للشراب یا یحیی
علی الصباح درآمد ز در بنزد ستم — که این برآمده بود آفتاب یا یحیی
لب تو و نقل یاقوت برد و گیسویت — شکست و بدهٔ مشکناب یا یحیی

قطعه

بسر ببینش که خرمن سیم است — کر بخسی نهاده چون داس
داس کردی تمام خرمن را — اهر مساق خوشه چین شناس
کاش در ماتمت سیه پوشند — کودکان تو و بنی عباس

قطعه

اینو چشم قصاب باشی — از دو نه هرگز خالی نباشی
ما کهنه گرگان بحبر گرسنه — رانده نه آخر وجه معاشی

قطعه

دو قسمت حاجی نصیر یزدی — یکی تاجری دان یکی لوندی
خریده یکی مدتی فرش کهنه — یکی با بیع فرج نو گشته چندی

یکی فرش را

یکی فرش را تاجری کرده عمری — یکی فرجی مشتری بوده چندی
یکی ز تجارت خسارت ندیده — یکی از لوندی ندیده کزندی

قطعه

گویند که میرزا علی بوده رسول — آنانکه بعشق من رقم نهاده
یا چند پریوشی که در بارهٔ من — مضمون رقیمه را شهادت داده
استشهاد لواط کاری بستند — ز مهر بر او هزار تن کونداده
بردند به مفتیش که مجری سازد — آمد بحضور شاهدان ساده
مفتی چو ثبوت خواست یکجا گفتند — ثابت به از این بود که ما را گاده

قطعه

بودم چو طلبکار مناتی ز ان لات — گفتم که ادا کن ای پسندیده صفات
گفتا که قسم بعزت لات منات — هرگز نشود وصول ز این لات منات

ایضاً

تو پندار که من در طلب سیم و زرم — تو تصور دگر و دل بخیال دگر است
دلم از بهر وصال تو طلبکار گرد — ورنه از دولت تو سیم و زرم بیشتر است
نیست جز وصل تو اید وست خیال دل من — قصه کوتاه کنم طول سخن دردسر است

سیدم

قطعه

شنیدم حکیم ز ناناده / جنیث و خطا کار و کونداده
زن مسلمی را با فسون و رنگ / همی برد تا کاید او را فرنگ
بنو و اول از باده بیهوش و مست / کر تا برو بر کوی آن بت پرست
چو خود را در آنخانه زن دید / سر رشته را رفته از دست دید
گرفت آن زمان رو بسوی حکیم / که ای کهنه دیوث و حیض قدیم
اگر من زناکارم و دور لوند / بود تا ربودم باسلام بند
ندانم ترا اینچه غیرت بود / ترا باب و مادر چه ملت بود
جوابش چنین داد آن بدگهر / مکدر مشو از من ای خوش سیر
نه عار است اینکار در پیش من / که اینکار سهل است در کیش من
اگر کیر عالم بکوبت بکس ز نم / رود و مو نمی جنبد از این تنم

قطعه

پسر لک من از حیا تا چند / گوش من فنا نه تو خواهم کرد
سبحه ام اگر فشاندی / ذکر مردانه تو خواهم کرد
ورنه از کیر خر سنگارشها / بحر مخانه تو خواهم کرد



قطعه

ای ز تو ختم گشته خطبهٔ حسن / خاندان خطیب باشی را
عارضت یاد داده بر آذر / بت پرستی و بت تراشی را
زلف لرزان تو برانگیزند / از دلم صوت ارتعاشی را
گل رویت چو دید کرد شعار / دیدکانم گلاب پاشی را
اینو در فن دلبری استاد / باز گو آن غلام ناشی را
درس وصلت کسانکه میخوانند / متن خوهند یا حواشی را

قطعه

گر دگندم مگرائید حریفان زنهار / که بسی شوم بود خوردن و انباشتنش
آدم از خوردن گندم شده بیرون ز بهشت / گشت رسوای شکوهی زنخه داشتنش

ایضاً

آن شکوهی که بخت حامی اوست / قرعهٔ خنثر بنام نامی وست

قطعه

پیدا اگر کردی تو یک نابون دو لیمتند را / بی شبهه پیدا کرده خاقانی و خوفتند را
گر قطره دریا شوی ور پشه عنقا شوی / اندک زمان دارا شوی اسب و قبول و کندرا

قطعه

برات نامچه میرزا ابوالحسنم | نوشت در شب جمعه برسم احسانا
بمستراح که برجد امجدش و قحبت | حواله کرد که بستان و رحمتی خوانا
سؤال کردم در حق کیست این خیرات | جواب داد فبالوالدین احسانا

ایضاً

بعالمیت بسر من ابوالحسن که ترا | بروزگار رسد تن خال بوده ماه جمال
هر آنکه را بجهان جنس آدمی گاو دو | چه کافر و چه فرنگ و چه زنگی و چه بلال
شنیده ام که حدیث است از جناب رسول | که خود شبیه بنجالند زادگان حلال
حرامزاده تو هرگز حلال زاده نئی | بحیرتم که چرا گشته شبیه بنجال

قطعه

گردش چرخ محقق بدو چیز است بعز | همه دانند که آن هر دو بود شام و نهار
هیچ جائی نبود در همه تحت فلک | که بجز شام و نهار آنجا یابند مدار
خانه جود تو از تحت فلک بیرون است | که در آنجا نتوان یافت نه شام و نه نهار

قطعه

دوش تا صبحگاه در بغلم | کفلی بود چو کف صابون

کفلی چون بزمی و تنگی | همچو گور برادی ملعون
ایربی پر من زفرط شبق | تا بخایه دو دیدش اندر کون
خایه را گفتم ای ولیف ذکر | تو چرا ایستاده بیرون
گفت من حاجبم در این درگاه | نرود هیچ حاجبی بدرون

قطعه

گر وطبق روی تو آن ریش مزخرف | مانند زنجیر که بر دایره دف
تا مجلس روی تو قدر ساخت پریشان | حسنت ز میان رفت قضا گفت تأسف
و آنساده پسر گو بنگاه بخچه همی زد | بگرفته کنون ریش بکف گوید الف
و آنروی که چون بیضه همی بود مصفا | چون خایه من گشته پر از پشم مزخرف

قطعه

ملک الموت رفت پیش خدا | گفت سبحان ربی الاعلی
یک حکیم است در فلان کوچه | من یکی قبض و او کند صدتا
یا بفرما که قبض روح کنم | یا مرا کار دیگری فرما

لطیفه

قالب فضله بوشست غذا رچو خوش | نیستش مرگ مفاجاته خدا یابد هش

اثر آبله در صورت نکرده توفیت / جای منقار غرابست که خورده چو کُهش

سر هر سینده که از ابر تگرگی بارد / هر که بیند بجمال تو کند مشتبه اش

روی تو با کشف افشاده بدام ماهی / گر پس دام پدیدست دو چشم کنهش

رخت آن پوست اناری است که دارد گشنیز / وانچه آلوده نماید بقیر سینه اش

یا خود آنکهنه کلاه نمدین است رخت / که مکرر بزند بید نماید تبه اش

سنگ پا میزند از آبله روی تو دم / میکند سختی روی تو ولی خاک رهش

چهره آبله وار تو ندارد آبی / هر چه غربال نمودیم درینچند کهش

دست مولا چو بیک سمت سبیلت خورده / هر که آنجا بکشد دست برزد گنهش

گشت از صورت بدبوی تو امروز عیان / آنچه فرعون نهان داشت بزیر کلهش

قطعه

زایران نایبی در کاظمین است / مرا تعریف او بر تو دین است

چه نایب اصل او از نسل سمر است / اگر چه خود دستی بر جبین است

شنیدم از عرب در صحن مکیث / یزید از این حسین صد بار زین است

خود آن عمامه و نعلین تدویر / همان عینک که فوق منخرین است

شهادت میدهد یک یک که ایمرد / شریک دزدهای کاظمین است

معاش نایب و فرزند نایب / که از عمامه و کلاه از سرین است

چنین ناموزون توان کس ندیده / تو پنداری زاشیاخ جنین است

اگر بر سبزه زار افتد گذارش / ابو بکر و جنابش نخستین است

بتحت چون تو ناموزون عجم باد / عرب را آنچه فوق الخصیتین است

ای دل چو مه روزه شود روزه مخور / با قوت روان زجام فیروزه مخور

در شرع بود چو خوردن روزه حرام / بیچیز دگر برو بخور روزه مخور

رباعیات

ای آنکه چو مهر منجلی خوانندت / بیگانه و آشنا ولی خوانندت

در عالم امکان چو تویی صاحب حسن / آنست که عالمی علی خوانندت

که سرو سهی ماه تمامت خوانم / که آهوی افتاده بدامت خوانم

زینهر دو بگو تا بکدامت خوانم / گر رشک نخواهم که بنامت خوانم

دل شیفتهٔ آن چشم سیه گردیده
جان عاشق شیدای نگه گردیده
از رشک خطی بر آفتاب رسته
آنست که روز من سیه گردیده

شوریده دلی بی سر و سامان دارم
چون زلف تو خاطر پریشان دارم
چندانکه در آتش فراقم سوزی
میسوزم و میسازم تا جان دارم

ای آنکه فساد عالم کونی تو
هر لحظه چو طاوس بیک لونی تو
رویت ید بیضا و تو موسی اما
زین کبر که مر تراست فرعونی تو

با دست رقیب و زلف و روی آن ماه
هستند یکی بلند و دیگر کوتاه
او خواهد اگر دراز دستی کردن
بایست برید بند دستش ناگاه

بر گرد رخت مشک سیه فام دوید
زنگار مگر بنقرهٔ خام دوید
افتاد چو عکس خط و چشمت بقدح
بر دور قدح سبزه و بادام دوید

شوخی که دلم مایل خال لب اوست
روزم چو شب از طرهٔ همچون شب اوست
هر شب پی زلف عنبرینش میگردم
زیرا که قمر نهفته در عقرب اوست

خوبان که مذاق مهر کیشان دانند
حال دلم از زلف پریشان دانند
در دل میلی که من بایشان دارم
من دانم و دل نداند ایشان دانند

ماه از پی زلف تو شب آید بیرون
با او همه شب ز موکب آید بیرون
در سنبله جستجوی گیسوی تو کرد
دنبالهٔ او ز عقرب آید بیرون

جمشید نداشت رفته مشکوی ترا
خورشید نیافت طلعت روی ترا
نقاش فلک که ماه نو پرداخت
هرگز نکشید شکل ابروی ترا

دل عادت خوی جنگجوی تو گرفت
جان کرده هزیمت سر کوی تو گرفت
خصم خط تو جانب ما را گیرد
آنهم طرف روی نکوی تو گرفت

دل من برده بغارت پسر درویشی
خون دل کرده قدح کودک کافرکیشی
بوسی از کنج لبش بخش بگو یا مولا
برگ سبز تو همین است اگر درویشی

قومی صنم سرو قدت میخوانند
جمعی ملک مجرّدت میخوانند
این حسن و وجاهت و ملاحت که تراست
در مذهب ما محمّدت میخوانند

خوبان مراغه دلفریبند همه
نغزند و لطیفند و نجیبند همه
از بسکه خورند جوهر سیب مدام
در سرخی و فربهی چو سیبند همه

دارم گنهی اگر بمه رویان بخش
تقصیر مرا بعنبرین مویان بخش
در خور زره صدق ندارم گنهی
ور هست بموی زلف محمود خان بخش

ای طرّه مگر شب زمستانی تو
پیوسته قرین نار سوزانی تو
از هر چه صفت کنم به از آنی تو
در صورت خوب الغرض جانی تو

گویند بکربلا علی اصغر را
زد حرمله اش بحلق پیکان جفا
بر عکس ز چشم من علی اصغر زد
با ناوک دلدوز برانداخت زپا

استاده بروی بام ماهم سر دوش
میجست هلال عید و بکیف سر و دوش
با روی چو آفتاب مه میجوید
افتاده پی چراغ مشعل بر دوش

میآمد و چهره از عرق تر کرده
چوگان بکف و اسب زجا بر کرده
اندر خم طرّه های گرد آلودش
دلهای شکسته خاک بر سر کرده

این کیست که از دور چو مه میآید
با خال و خط و زلف سیه میآید
گویا سر جنگ با غلامش دارد
کامروز بدینهمه سپه میآید

یکچرخ بر آنچهره قمر داری تو
یکبرج پر از سنبل تر داری تو
ای زهره جبین من از آن منظر تو
دانم که بمشتری نظر داری تو

ابروی تو همچون کف پیغمبر ما
پیغمبر ما تجلی شود ز سر تو
ترسم که تو دین موسوی بگذاری
من دین محمدی نهم بر سر تو

شهریست اروپه پر از رومی رو
رومی بچگانند همه زنگی مو
یکباده بی نمک نیاید بیرون
کو وادی چین است تبانش آهو

ای طره ز بند و چین و تاتاری
افتاده بدنباله چشم یاری
دستی که بدان خنجر ابرو داری
پیداست که از سلسله افشاری

چشمان تو پیشه کرده خماری را
مژگان تو آموخته خونخواری را
هرگز نتوان منع ز خونریزی کرد
ابروی تو و خنجر افشاری را

گر گشته مصحف ای شه لاله رخان
روی تو چو مصحف بگشا و بخوان
خط تو و خال و دهنت حلقه میم
ابروی تو تشدید حم دخان

خیاط مرا پیرهن نو ببرید
در وی تن لاغرم بصد رنج خزید
گوئی زن کس فراخ او دوخته بود
تا ما که مرا بتنگ در آغوش کشید

زین جرم و خطا که میرود از دل ما
وقتیست که ظاهر شود آثار بلا
روی تو چو کوکبست و زلف تو ذنب
ای کوکب ذو ذنب ظهوری بنما

گفتا کسی آن ستاره روشن تر
ای کاکلش بلند طره داشت بسر
گفتم خبر است اینکه گوئی تو ولی
از کوکب ذو ذنب نخیزد جز شر

دل برده ز من طباطبائی پسری
وه وه چه پسر ندیده چشم بشری
دستارک سبز و لعل سرخش شکر
گوئی بدامن گرفته طوطی شکری

تا زلف ز رخسار تو گم گردیده
وین قصه عجب مایه غم گردیده
هم مردم چشم تو سیه گردیده
هم قامت ابروی تو خم گردیده

ای آنکه سواد چشم چون قابوسی
در کلک تو شد مداد پر طاوسی
صد حضرت سنگلاخ در حضرت تو
آرزو نکجا لیاقت پابوسی

ای آنکه دل شکسته کاشانهٔ توست
با این عظمت حریم از خانهٔ توست

دیده بر سوی هر که باز کنی
جان ستانی و باز ناز کنی
با چنین حسن عاقبت محمود
سزد ار ناز بر ایاز کنی

آن زهره جبین و ماه سیما
هنگام طلوع صبح در زد
آمد سر بسترم که گفت
برخیز که آفتاب سر زد

ز گرد خیمهٔ لیلی مدد نجو بیند
قبیله که اسیر کمند گیسو بند
فدای طرز نگاهت شوم که چشمانت
بحمله شیر شکار و بغمزه آهو بند

امشب من و دل تا سحر نالیدیم
بر خاک رهت سینه و سر مالیدیم
هجران تو انتقام صد ساله کشید
در وصل تو یک شبی اگر نالیدیم

ای آنکه باقلیم ملاحت شاهی
در گردش گردون صباحت ماهی
از معجزهٔ شق القمر گشت یقین
بر من که محمد بن عبد اللهی

ای آنکه سجیل ماه رویان شاهی
در چرخ وجاهت و ملاحت ماهی
شق القمر از روی نکویت پیداست
حقا که محمد بن عبد اللهی

امروز جناب شیخ قربان به نقد
سیمین کفلی خرید و بشمرد زرش
در رو هر خوشا بود بر حال کسی
کآذوقهٔ یکساله نهد زیر سرش

ابروی تو گشته آتش افروز دلم
وی تیره چو تار زلف تو روز دلم
چندان ز فراق روی تو سوخته ام
تا در دل تو اثر کند سوز دلم

آشفته موسوی که عیسی نفس است
دل برده ز پیش ما و پس می ندهد
هر یک نفسش برای صد مرده بس است
هر چند که پیش رفت کارش ز پس است

چون هست همه هلال و من ابرویش
در دوره این دوازده ماه مرا
گیرند همه روزه و من گیسویش
یکماه مبارکست آنهم رویش

در زیر کلاه اش گل و لاله چمن
سالی که بود دوازده مه دیدی
در هر تاری دلی و صد نافه چین
ماهی که بود دوازده ساله چنین

هر دیده که محو طلعت روی تو شد
هر سینه که خورد تیر مژگان ترا
حیران خط و زلف سنبوی تو شد
[illegible] مشتاق کمانخانه ابروی تو شد

ای من بفدای روی همچون قمرت
برخیز بریز خون من زان مژگان
دارم هوس بوسه ز لعل شکرت
زانکه تو شجاع دینی و من عمرت

هرگه

دل شیفته شد بدلربائی
لب باده بدوش و باده در لب
از سلسله طباطبائی
گلچهره و شوخ و مه لقائی

آنانکه بماه روزه بحث کنند
ماه رمضان اگر نکو بود و سعید
تحقیق نفس بوده و تقلید کنند
در روز وفات او چرا عید کنند

آمد مه روزه عیش ما برهم شد
خوبان چو ملک سجده بشیخ آورد
بنیاد اساس زاهدان محکم شد
از دولت ماه روزه شیخ آدم شد

آتشم زد حسن عالم سوز عالم زاده
فاش گویم بر سرش عمامه گرد سفید
آنکه با وصف معمم بودنش زیباستی
صوفی در زیر دارد آنچه در بالاستی

ای ملقب بخلیل از غم آن چشم علیل
یکدلی نیست که عاشق نشود روی ترا
چند در آتش جانسوز نشینم چو خلیل
آنچه روئیست تعالی الله از آن خیل جمیل

آنچه

اینچه بوستان صدر الدوله — فزوده شد ز حسن نو قدر الدوله
در دولت یافت کسی چون تو جمیل — امروز جمال است بدر الدوله

در هجو نبان الملک

پیرمردی بود فلان الملک — گر قناعت کند نبان الملک
روزی او نکشته تا امروز — استخوانی ز استخوان الملک
گذرانیده روزگارش را — با دو سه لقمهٔ نان الملک
بسکه سر اکشیده در مه قوس — قامتش گشته چون کمان الملک
کون دشمن در دبانکشتان — که بنانش بود بنان الملک
در بر و دوش او ندیدم من — بجز از کهنه کی نشان الملک
کس نداند زمان عمرش را — بجز از صاحب زمان الملک
منکه ذاتش قدیم میدانم — گرچه حادث بود جهان الملک
گردن از دوی در انگشته متصبر — حبسند اطول ریسمان الملک

دیگران فخر بر پلو دارند — او بود مفتخر بنان الملک
گرچه تحصیل او بسی دشوار — هست بر جمله بکان الملک
بسکه در خدمتش صداقت کرد — عاقبت شد ز مخلصان الملک
چشم او راهی کند روشن — رشوه مانند دیگران الملک
قامتش بسکه لاغر است و دراز — هست گوئی که نردبان الملک
تن زارش ز کوز مورچه — میرود تا باسمان الملک
هر که چند فصاحتش گوید — ریده در حلق او لسان الملک
تیز کرده بمصر دندانش — وه چه تیزی که بر دهان الملک
نبرد از گرسنگی خوابش — هست تا صبح پاسبان الملک
هر نفس از نهیب غلیانش — بفلک میرسد دخان الملک
زندگانی ملک اگر این است — ای خوشا حال مردگان الملک

در هجو ملا دُهُد معلی

شبی بابا دت ای ملا ... ازاد میریدم — ولی مانند دستار قوی بنیاد میریدم
ندانستم که از شانه بر ریشش نو می افتد — وگرنه تا قیامت در بن شمشاد میریدم

ندانستم که بر فرق تو باید تیغ دلاکان	وگرنه بارها در کوره حداد میبردم
نمیدانم کدامین اوستادت چیز آشد سر	که من تا بی طهارت در کف استاد میبردم
ندانستم معشتم کی شد آمد قازده ات تا تن	بچندین خوانچه از بهر سار کبابا دمیبردم
نمیدانم که از آب استنشاقت کدامین جواست	که من در منبع آنجوی ما در زاد میبردم
ندانستم که از سرگین کدامین خر کنی مسواک	من [illegible] اندر گیر آخر هر چه باد اباد میبردم

در هجو شیخ قربان

شد حمله ور بسوی سگ آن شیخ کلب کش	خنجر کشید تا بدرد سینه اش به پیش
سگ گشت و گفت میکشی ار روکن ترشیش	قربان خنجرت پدرت را بزن بکش

عیسی ابن مریمی تو پدر را چه میکشی

چون شیخ قربان آمد گمراه	میکشت سگرا با تیغ جانکاه
میگفت آن سگ با ناله و آه	گر تیغ بارد از کوی آن ماه

گردن نهادیم الحکم لله

در اطراف قلعه چو شیخ کبیر	سگیرا درآورد تا که بگیر
که برداشت بالا و بگذاشت زیر	دو نیزه دو بازو دو مرد دلیر

[illegible]

شیخ [illegible]	دوش در کوچه همکشت سگی را بشتاب
سگ [illegible] که بعرش جناب	خون من ریز میندیش ز روز حساب

انچه در هیچ حسابی نبود خون من است

جناب شیخ سگرا کین نمود از پشت	گرفت از دم و کوچید کله اش با مشت
چنین [illegible] دو سگ از ضرب مشتهای درشت	مرا ملنگ بسر پنجه‌ای نگار بکشت

تو میکشی بسر پنجه نگارینم

قطعه

نگار دلربائی را شنیدم	که بود آغاز شوخی با حبیبش
حبیب او را جواب بد نفرمود	ولی بنمود یک نقش عجیبش
برون آورد از شلوار و بنمود	بدون معذرت بروی قضیبش
چو طفل بی ادب شوخی نماید	بلی با چوب ترسانید ادیبش

قطعه

مات آن شهسوار قضا قدم	که بر و فیل را برخ زنباط

لب یاقوت اوست روح فزا　　خال مشکین اوست حب نشاط
کرد نعلش نوشته با خط صنع　　پس شلوارش از خط خیاط
استپیل اسپیس یا عطشان　　اللواط اللواط یا الواط

غزلیات ترکی

کوکلومی بریانه اوشرکان چکر　　برطرفه زلف پریشان چکر
هیئت زلفونده قالو چرخ ثابت　　سنبله طرحین اونابیزن چکر
اوخشا ابولمز یوزنده بو سپهر　　هرکجه بر ماه درخشان چکر
نقش دانانون نسخه مشکلده کور　　ایسته نقاش چه جان چکر
جاذبه حسنون چون آفتاب　　ذره کمی کوکلی هریان چکر

دائم اولان وصله خندان کوکل
ایلدی نه کور ناله هجران چکر

ایقمر سیما منی زلفون چالوب عقرب کیمی　　عالمه روشندر بو زخم دلیم کوکب کیمی
کورسه کر زاهد بو زلفون کافر محض اوله　　بو نمازنار سالام عیسوی مذهب کیمی

هر نحوست رخ اولور زلف ایچره کور جانک عاشقان　　سعد اکبر هر کیزا اولمز بو قمر عقرب کیمی
شکر شیرینه حسرو چو خدا معنیر اولمسون　　کلیمیوب دنیایه بر بو شیرین شکر لب کیمی
طره پرتابون آتشین برقوی زنجیر الله　　آختار ور دیوانه لردن بلرم یارب کیمی
عاشق زاروانی کورنده کشف مطلب قیل کوران　　منده اهل مطلبم حاجی مطلب کیمی
سینه تنکم قوی چکوم آغوشه سینون تنگ تنگ　　کیم دوشر ناتهی سینون سینه مه ثعلب کیمی

بوسه لعلوندن تمنا قلمه لعلی یوخ دیمه
ر نقر ذوقا سهلی بوق باتنه بو خوش شرب کیمی

رهبر اول عشقونده سن ای شوخ لب شکر منه　　قومی دیسونلر اهل عالم جعفری مذهب منه
استرم بزل اورام اوطره پر چینونه　　کوستر ور آهسته زلفون تقیم عقرب منه

چشمه لعل لبوندن لعلیه بر جام ویر
کیم دیسونلر خضر ننن دنیاده هم مشرب منه

خالوندن اوچدی مرغ خیالیم لب اوستنه　　قسمت چکوب کتوردی نه خوش مشرب اوستنه
کوکلوم خیال زلف پریشانه جمعیدی　　بردن داغلدی خال و خط و غبغب اوستنه
ایلر سیا حسن رخون عالمی خراب　　زلفون آچلسه برچمی بو کوکب اوستنه

تا شونده بوکه کوشه سی زلف اوزره میل ایده بو
بوسیمناب عذاروی سیماب تک عرق
اوج ایتدی چاهدن مه نخشب ولی چوب
جولان ایدنده هر طرفه جان شکار ایدر
جانان که برجه بوسه سنه نقد جان آلور

ذوالفقار دور اکلوب مرجب اوستنه
برآیه نیزه دور دوز وله کوکب اوستنه
چاه زنخ یوزنده مه نخشب اوستنه
کیمدور بو شهسوار چوب مرکب اوستنه
لعلی بو جاندن ال کوتوتوی لب اوستنه

پیچیده اولمه زلفه چو رخ بوسه دن داش
چو رخ طول ویرمه بو سوزه کیم مطلب اوشته

بوزینه کر توکم زلف پریشانی آقام جانی
ویریجه عاشقه بر بوسه مین جان آلام عاشقدان
کمند زلف پر چینیله سالام چینه مین غوغا
خیال وصلیمه هر کیم دوشه جانندن ال چکسون
اکر لیلا کمی آشفته قلسم زلفینی با تند
یوزوم زیبا کوزوم شهلا اوزوم شیرین سوزوم شکر
ویرون یعقوبه بر مژده که اولسون کوزلری روشن
شراب ناب عشقیمدن اکر بر جام ایچه زاهد

پریشان ایلرم مجموع دنیانی آقام جانی
بوسوداییه کیرن ترک ایلسون جانی آقام جانی
دوزنده چین بچین زلف پریشانی آقام جانی
بودر دون بوندن اوزکه یوخدور مانی آقام
کتورم عرصه یه مجنون شیدانی آقام جانی
دوتوب آوازه حسنیم بو دنیانی آقام جانی
سنم عالمده بوکون یوسف ثانی آقام جانی
کیدر باد فنا دین و ایمانی آقام جانی

اکر طوره تجلا ایلسم بو آب و تاب ایله
خم زلف ایچره قلسام کوشه ابروئیله ایما
مسیح صحبتیله حکیم ترانه حسن دربندن
کرک عاشقلردن قاینن توکم بو ناز ضورا بالله
حذر قیل کفر زلفیمدن دغلسا عارضه یوخ
جهانده بر نفر محروم اولمز فیض رویمدن
کوزو قاشیمده کوز قاتش ایلمک برمز اکلدور
اوزوم اورخسیمه آینه ده حیر ایندیم اخرمن

شعاع حسنیم ایلر محو شمعی آقام جانی
کتورم لرزه یه طاق کلیسانی آقام جانی
کتورم نالیه کوکده مسیحانی آقام جانی
ویروبدور چشم خونخوار یما بو فتوانی آقام جانی
پوزارام رونق دین مسلمانی آقام جانی
جمالیمدن آلور بر فیض روحانی آقام جانی
که هر نا اهل درک ایتمز بو ایمانی آقام جانی
که یوخدور برکسون بر بیله جانانی آقام

منه بر عاشق مخصوص صدور لعلی بو عالمده
اولور بو جانمون شوقیله قربانی آقام جانی

کتوروی نشأه می ساقیانه شوره منی
جمال شاهد غیب ایسترم کلیم آسا
ضمیرم اولمدی بیکانه مشربندن صاف
هوای عارضون ای آفتاب عالمتاب
قصور عقل یوخودور سنم بو عالمده

که شوق عارض جانان چکوب حضوره منی
اتاندوتیز ییوزدون جلوه کاه طوره منی
قیل آشنا کنه بر ساغر بلوره منی
کتوردی ذره صفت عرصه ظهوره منی
که واعظ ایلمه مشغون جمال حوره منی

مانند ترانه‌ئی مطرباکره صیام
خیال خامه مغز ورجامه شستا قم

کتور ردی تنکه مساجده حمد و سوره
هوای نفس سالوب کورنجه غروره منی

جاناته خسرو ایل سکوتیدیم لعلی
خیال صحبت شیرین کتوردی سوره منی

شوقیله دوب آدوی دیدمدکی یاشیم یاشم
ایلیوب حق منه شکر دهنون وجه معاش
چوخ تلاشش ایلرم کلشکه یانونده ولی
کونده بر دلبره تقلید ایلیوب دل دیرم
چلهٔ عشقده تکمیل ریاضت قلجاق
سروآزاده که کدولاشور سالک شوق

توکلنده یوروزمه نقش اولوباشیم باشم
تنکدور کورنجه بو وجه معاشیم باشم
منی بر یانه بیتورمز بو تلاشیم باشم
باغلو دور بر سنه بو شهرده باشم باشم
سنه دوشدی نظر شاه تراشیم باشم
استرم سنده سنه بر چه دولاشم باشم

قبر ده دیده‌ٔ لعلی و قدر قان اغلار
که مزار اوسته منم لعل اولوداشم باشم

نه وار نظیری بو قاشون نه بو کوزون بدلی
کوزلده پیش کون اولور آبرووکی سنده
دهان و عارضون اوصافی اهل ذکر ایچره

بو قاشش و کوز سنه مخصوص صدور محبت ازلی
و جاهت ابدی ور ملاحت ازلی
بریسی ور دخی دور بریسی ذکر جلی

یوزون اوکون دکو هرکونده بر زوال تاما
حدیث کاکلون ایلر کلامی طول انجام
بلادن انجم هر بر مبتلا قلاسان
منازل شاره قسلوب بیله قاشون اوبنامت
متاع حسنوی جانا رقیبه کوستر مه
دولانوب آخری سنک جفا ئیله بناجاخ
او شوخی سعشرمله فکریم بو دور حکم دائما

اولوب ازلدن اوآیات حسن لم یزلی
اوزوندده آخره تیمز بوقصه ماحصلی
کوریرشم سنه قالواتلی کوننده بلی
که یوخدو سنده کوزل تاب ذوالفقار علی
که مشتری دکو باشوندا ایله بو زحلی
الونده دور کوریرم شیشه کوکلمون اجلی
کمند الیشم بوغزلی اول غزاله

بو لعلون احکه ایسوخ نیکه معتادم
بو نسبتیله منه هرکورن دیر لعلی

فیلیه یاتاقون ایسیمبر الون قره لر
اوزون کلوب بزه ناخوانده بر کیچه مهمان
کلوب بیوب یاتاسان احترامله کیدهسن
نولور کلوب ایچه سن پیش پیاله شیرین حالی
تعزآتیمه باشوندن داغتما عشاقی
یوزونده سبز دوب آیه کوزون غزاله دسیم

اوووش دولوسی ویرم سیم وزر الون قره لر
قتبا فوه کتوروم ماحضر الون قره لر
مذ خلونده اولا مختصر الون قره لر
بو منفعت کوروم ایلب شکر الون قره لر
والونجه سفت کزه پیش نظر الون قره لر
اوزلف و کاکلو مشک تر الون قره لر

دیلون سوزر دوداقون دیشلیم چوق آهسته
سیلون قوجوب باشوی باغریمه یاتسوب آقشام
منات یاریم الاسن پنش دقیقه ال دیره سن
قاچورتما جان سنی حمّامه بسم تکلیف

بر ایکنا پس الاسان بی خبر اولون آهسته لر
باشو اشنا اتقا پیلوه کمر اولون قره لر
توتون بولون چیخه بر آی قدر اولون قره لر
براون شاهی قالاکیسونده کمر اولون قره لر

خیال وصل لعلی دوشوب دلنجه دولا
وصال ویرسه ال بر نظره اولون فتنه لر

قاپان دلبنده سور وندوم او نوجوان دمینه
او مهوشون سنی هر کیم یاننده گوردی دیدی
بوگون قویوبدو لا قیمت او شوخ زیبالوتی
نقدر حسرتیله دل دوداقمی اندوم

گه بوکدن اوتری کیدر بنیم کز قاپان دمینه
گوپک ویر ویدو اوزین گور نجه چوبان دمینه
ایکی قران باشنه اون ایکی قران دمینه
بو دیل دوداقیله یاشش قویا دوم امان دمینه

دالینجه چوق دولاندوب ایلدوم تلاش ولی
دولاندروب اونی بر سالمدوم دالان دیمینه

الملشدوم صنما وصل وعادت گیجه لر
آتور آرامی ازبسکه او بیمار گوزون
روز وصلونده منم صبر وقراریم یوخدی

ایدی سنسز منه برپا دو قیامت گیجه لر
دل رنجوریمی قویمز یاتا راحت گیجه لر
نجه حکمند و فراقونده فراغت گیجه لر

گیجه لر بسکه غمونده جگرم ناله ویره
دوشه بر ده شب وصلون اله ایام ام
قامتون فکری اچلمز گیجه لر باشیمدن
گوندوزوم ارنجه پر درد و ملال گیجم اولسون
باخسا اینه رخساروه ایلهر تنویر
خم زلف ایچره یوزوندن گوزوم اولمز غافل
صبحه تک ناله چکوب یاتمازم ای سرو قیام
بولموسن باشمه زلفون نه مصیبت گوروب
خواب ناز ایچره اوزون صبحه کمی راحتسن
گوندوزلر نه سنه چکمن دکو گلمک بولورم
کعبه رویوه اولکمه زیارت قلمز

آه ونالمدن ایدر خلق شکایت گیجه لر
ایلرم برجه تماشایه قناعت گیجه لر
باشه گلمز بو قیامتدن علامت گیجه لر
اولور دوغیم ای شوخ زیادت گیجه لر
اولور اوزجمالندن ماه خجالت گیجه لر
صبحه دک تاپار اهل عبادت گیجه لر
قایم اللیل منی قلمش او قامت گیجه لر
جگرم زلفون الندن نه ریاضت گیجه لر
بولمسن ظاهر اولور سنده نه حالت گیجه لر
ایله باری سن بیماری عیادت گیجه لر
گه یوزین ایتمیوب اشکیله طهارت گیجه لر

آلکلن جانمی قوتار غم هجرانوندن
یو خدو بعلیده بو هجرانه طاقت گیجه لر

ویر جسنده یو خدور ای صنم
خاج و ماچوه من اولوم فدا

سن کمی گوزل هرگز ارمنی
ای مسیح دم سر گز ارمنی

سندن ال چکوب کسم امیدی	گرچه شر علم وار عدمتی
بو شریعت و بو طریقتی	من زاهدم سنیمز ارمنی
خونن عاشقی ایلوسن هدر	قیل نغمه‌دن ایتموسن حذر
بو کیشیشو زون چکیدور یکر	با مسیح ایدوب جا یزار منی
استدوم اوپم چشم مستنی	با سدی نعره‌سی کوکلر اوستنی
کوستروب منه ضرب وشستنی	بر نغمه‌ده قوخ سنکر ارمنی
همدم آشنا عضو فرودین	خانه با صفا باده نشین
همت ایله کل تا بر اربعین	بزوه سا غلیاخ پرهیز ارمنی
کزلین ایشلرون کشف ایدوبت	قورخورام ویم قلبون انجینه
قوی صدقیتین دوزدیوم سنه	قومیان یره چوق دیزار منی
سالکلن منی اوز طریقوزه	تا کشیشلر کلمسون سوزه
کل کت ایلیک بر بریزه	هم سیزار منی هم بز ارمنی

 وله

اگرچه یا ئسه وقتونده یتمسن منه سن	بو بد معامله توکسوز ره گوره گنه سن
گیچوبدو دستن شریفوندن اوتوز ایل ایله	هنوز دوشمه مسن اوزگه لر دوشن کونه سن

خلافدور سنه بو طرزله نصیحت ایدم	عموره‌نده سن آخر بو سنتله منه سن
قویو بلا تازه رفاقت قراری توکسوزلر	گرک نه اوتمک اولانه سکیشن گرگنه سن

خیالی وار دل دیوانه بر اوز ونده اوپه
نه ایتسه قوی ایده نامردسن اگر دینه سن

ظریفه

او حالدی کنه اهل مجلسی	غنیدن قوی تر دو مفلس سستی
دوکوب بسکه مس میکران حسین	چخوب سینه‌لردن گوکه مس سستی
یوروب اوزگه اشخاصی شیخ پچیلر	مینده منا چیچیمونن پس سستی
او جالاندا صوتین و بد حنجره	کلور هر طرفدن سسون کس سستی

دیردی بری منده قوی اوخشیوم
که وار هر کمون بور دابر حصه‌سی

در هجو اهل دهات

نه قانسون می‌ندور معشوقه کیمه ور در بدر گتدی	سکوب معشوقه‌دوغی ما دیانین ترته خر گتدی
هوای هر قسم کرم و سرد اولا اعرابان لزر گتدی	نه گرما دن تر اعضاسنه آفت نه سرمادن
اگر هر قسم اولا نا خور چیلقده عادتین بورازن	گیجه هشتاد ایل عمرندن که ایکشن سکر گتدی

قویون ساخلار همیشه بر سوری عمرنده اَت داوماز
ییر بر بدلق جیز گلنده شهره کهرت ایتدی

یاتار یاباد داشش اوسته کون قباقنده جگر خوناً
اگر مین قیل و قال اولسا دیانماز اوسا بر نفر گتدی

اولا تنها بر باشی یاخز من اوستی نغمین اولمدور
سکی هر برده دور سار اودین اوردا سکر گتدی

بیر سکز قطر عیران اچر بر مترت اوستندن
پلو دنیانی دوتسا تنها یراشین چوق سوز ایتدی

دمیردن تزک اولور سوز یوخ معاذالله نعوذ بالله
بنی آدم کتورمز طاقتین چوق پس بیر گتدی

کیر بار آماد الندن تازه اوستن کهنه پالتارن
قویار تمیش یاشنده اورولاق باشینه جز

قویون قرخانه قرخار ایلده بر یول قاشقندان قیل
سویا عمرنده گیرمز بر بچین وقتی چمر گتدی

فرنگستانه گتسه فی المثل قرخ ایل یاتوکلسه
داواردان صحبت ایلر اونکه سوز نظر گودر گتدی

یاراللار باشینی قانین یوماز بر هفته گرگنجه
سالور باشینه بر چرشاب چون عرصه گن در

اوزنی مکروه عالمده وور سوزی بر تسم قالمدور
یایان گوز کورمسون آخر نه گتدی بر بتر گتدی

تقلیدلن اوکلوم نجه ایدی قوجوره من
آنجق دوشوشم ره فسق وفجوره من

کچیدی اوکونلریم که همیشه چکر دم آه
ایدی وارام گوزلریله جوره جوره من

خاطر جمع اول غروبه کمی ظشر حجزم
گرسم طلوع فجرده دار الفجوره من

سن کوردوکون آقاجلاری کسدوک گوزدگیله
دارالم ایدی هر جوره فسق وفجوره من

گرچی گلوره اوروس گید وار منی یاتار
ترقیه سالمشم ایشی بر آوزگه جوره من

الهه باخ داغمه بنیم بوقفا قیمی
الضافدور بو وقتده گلسم قوجوره من

بو بیوفا کاکلون ایشو رخ گمسند ایلمسن
براوزون فنکره منیم باشمی بند ایلمسن

ساتیه مرحمتون باشه دوشمز نه ثمر
گر سهی قدوی بر سرو بلند ایلمسن

بر نفس لعل لبون ذکری دلبمدن دوشمز
منی طوطی کمی تریاکی قند ایلمسن

گوکده گرچه مقابل دور بو قرقاشوا
بر بلانیکه اونی نعل سمند ایلمسن

آفت چشمدن ایلنجه تشویش ایتمه
گوولومی مجمر سینمونده سپند ایلمسن

بو گوز و قاشوه قسمت بان اولوم ایله پاره
منی بو قاشش و گوزوندن گله مند ایلمسن

ها موحیران دولانور دایره زلفونده
نجه دیوانه بو زنخیرده بند ایلمسن

اوزوه نذر دیوبسن منی قربان ایده سن
منه زیبنده دوسن بر نه پسند ایلمسن

جمله عاشقلرون آزادگرز عالمده
بر جه لعیلنی گرفتار کمند ایلمسن

مفردات

قطعه

سنده مهر کیم کوره بو جهان جمالت اولیور / بابانت واقعی بلده حالت اولور

کوزلردن بر نخشی نرکسی کوزلردن شالدی / سروی سمندرده فنا بولمده ده قامت

فرد

بوکده خانه‌ی یارب قارهٔ کوردوم دیکوکلان / جنّتت چمنلر ده کزنسون ایسو گوکلسون

فرد

اکنکنه اولنر بر زمان دلا آکه زندن جبت کسن / بیشه‌دن شغال ونامی کور بوسنه کوت وین

در هجو خادم عطّار

خادم بیچاره زعهد قدیم / بود شب و روز بکویت مقیم

کشته برادوره زبان یا کریم / بسم الله الرحمن الرحیم

ایضا

خادم عطار خوش معامله باشد / وز جگر او که درد آکله باشد

ما ورا او ز دو کس چو حامله باشد / دوست نباید ز دوست در کله باشد

خادم چو گشت از غم تو سینه چاک فارس / نوشد همی شراب ز عراق زتاک فارس

هرچند خیت در عدد اهل پاک فارس / یارب زبان فتنه نگهدار خاک پارس

خادم

چو خادم بکشد بکیسوی فرّخ / نماید جهانها بر سوی فستق رخ

برانندش اگر از کوی فرّخ / دل من در هوای روی فرّخ

خادم

چو خادم زند بر کمر آینه / نماید بر دم سحر آینه

ز خاکش دهد چون خبر آینه / محرم زراست وصف آینه

خادم

چو خادم برآرد زدل یک صدای / بجوشش فلک میرسد کرّه نای

ملایک برآرند آنکه نوای / شور است دیل و بود ویل وای

خادم

ازنخل اگر خادم خواهد رطب اندازد / زبسکه نخل آنکه صد لرزد رطب اندازد

که سنگ زند که چوب گاهی حطب اندازد / ز تیغ سنگین بدن خود را بپای حبیب اندازد

من آن خادمم هر من وديده‌ام | بجنس زن خويش خنديده‌ام
نه دختر بچه نه زن ديده‌ام | اگر رستم آنست من ديده‌ام

بخادم

خادم عطار مرد کمره است | يوسف عشقش بدام اندر چه است
خود زليخا سان بيوسف همره است | لا و لا لب لا و لالاشش سه است

بخادم

خادم از ما ما غنايت ميکند | گی زگردون او شکايت ميکند
گاه گاهی ميل غائط ميکند | بشنو از نی چون حکايت ميکند

بخادم

خادم از غصه رنج ميکرد | گی بويرانه کنج ميگيرد
گير هر گفته سنج ميکرد | اينزمان پنج پنج ميگيرد

بخادم

خادم شاعرم نيم زرگر | شعر نشنيده ميکنم از بر
دل ندارم که باشدم دلبر | موسفيدی بود در پيش منبر

راز دل عشاق ز چشم تر پرس | کيميا بی نان خادم از قيد زر پرس
حال دل اهل حال زکمتر پرس | مردی زکشنده در خيبر پرس

خادم

شب خاطر خادم که در ان غربان بود | بيدار شد او را چو نديد و نگران بود
گفتا شر وفتنه بنده همان بود | رفت از بر من آنچه مرا مونس جان بود

خادم

خادم بيچاره را بود خری در چمن | خواست که تا گايدش دست ز دامش رفن
گفت براحوال من رحم کن اين جان من | دلبر جانان من برد دل و جان من

خادم

چو خادم نگايد پسر را ز پيش | نهد تا بناف در وو تا بريش
تفکر نمايد بگويد بخويش | تعب رنج وداء علت وفرخ ريش

خادم

خادم خسته کرد جا خالی | از دکان گشته دست او خالی
اهل حالست حال شد حالی | بود در شهر بلخ بقالی

اگر و خادم تلاوت قرآن	پر پر دی رسید از پی آن
رو بجادم گرفت گاهی نادان	لف و نشر مشوش آزادن
ما سه برادریم که از اهل وسنه ایم	خود را به تار سقل مظلوم بسته ایم
ابرو زما متاب که با دلشکسته ایم	خاکستریم بر سر آتش نشسته ایم

قطعه

در شان حاجی عباس ترکمان

گفتم حاجی عرض ما را هم شنو	از قدیم هست این طبابت با تو
کهنه از حکمت چه میپرسی برو	از مکافات عمل غافل مشو
هر آنکس کاو الف لیلا نخواند	طبیب است و طبابت میتواند
علاج درد و دنیه واندیا ماند	غرض نقشی است کز ما باز ماند
حکیمباشی عباس ترکمان نام است	حکیمخانه من در جوار حمام است
کنم طبابت از خاص پاکه از عام است	ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است

ترکی

چله طبابتی عالمده گورسون گوزلر	کیچه دولاویره وابر شهید گوندوزلر
حاجی مریضی گورنده اماله نه دوزلر	گرز تفحص ایدر خلقی بیر به بر اوزلر

رجوعی اوزگه یوق آشنالری گوزلر

حاجی عباس آدیم اوزوم ترکمان	قویون اوزوردیمی دیوم الآن
کیمده وین انبیه ایده درمان	لف و نشر ترتیب آزادن

ایضاً

من حکیمم بو خمره درجه عیب	تا نور عالم مینی نه شک و نه ریب
ویرده موسایه چون قرینی شعیب	اکر بیمی گراز خزانه غیب

ترکی

خادم خسته سینه سین غصه و غمله داغلادی	گیندی لباسیتی زار و نزار آغلادی
سینه پاره پاره سین گون قباقنده داغلادی	تومانچاق عربارودی کوتونه سونپور باغلادی

بمظلوم شاعر

چخدی مظلوم بیره دوردی	دام تزویری مکر بله قوردی
خادمه اوردا بیر تپوک اوردی	تو چرا لشکر مرا خوردی

دوشش دیدم که خادم بدکوش ... کلور اتالهنده بر کا وودوشش
تا کهان این ندا رسید بگوش ... گربه شیراست در گرفتن موش

خادم

کوردوم طویله سسته خادم روانه دور ... عرض ایلدوم مگر کوزوزآر پاسانه دور
فرمایش ایلدی نظر ایم مادیانه دور ... منظور بر نه قهوه دو نه قهوه خانه دور

خادم و مظلوم

خادمون بردانا مظلوم کمی اداره سی یوق ... همده کی وار دوآنی کوزلرینون قاره سی یوق
کهنه میدان چاینون حیف که فواره سی یوق ... اوخ که قور تولدی کمان ندان کیده جق چاره سی یوق

خادم

حال خادم بخویش حیران شد ... بسکه از کرده اش پشیمان شد
چونکه معتاد قهوه غلیان شد ... رفته رفته فشوقلیدان شد

مظلوم

مظلومه باخ اولوب دلی ... رشته گیدر قائیدی گلی
نوکلون ساچ وعقلی ... دوم همه دم علا علی

خادم

دوشش دیدم که خادم دغل ... آب کله گرفته یک بغلی
گفتم اورا برو بخور تو ولی ... نخوری کله را ابعشق علی

خادما دوشنبه داخی بو وقت اله ... آت کمی مظلوم بوروب اخته له
قوردی او بیدین سنه باخوق تکه ... ای جوه جبار دکانون تخته له

قورخوزام آدون سالالار دفتره

خادم دیمه بردانا بوراندور ... چو خلو دانشوب اوزین بوراندور
گورسن دیه سن دابان سوراندور ... قشقورنه بلور داهمینده بوراندور

الیوده اوتوروب حکمی روانه دور

خادم سوزیمی تا ارام ... نطقمی نشره قاتارام
گیجه لر دامدا یاتارام ... پیله پیله داشلار آتارام

پیله پیله قویروق قاپارام

تمام شد

نوحه جات من کلام سلمه الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

گوردم ای آهی دوتسون نیجه گردش زمانه
که زمان نوبهاری دیه سن دونوب خزانه

مه نوبهارا اولاندا بودور رسم العالم
که نامو فریقه خندان اولور هر قبیله خرم

بو مه بهار یوخسه قیشوب مه محرم
که حرام اولوبدو عشرت بو غمیله شیعیانه

نکرایلیوبدو بلبل گنه ناله حسینی
اشیدنده چاک اولوب گل او مقالهٔ حسینه

اودوسر نگون اولوبدو نیجه لاله حسینی
که چکوب بنفشه قاره گنه صحن بوستانه

نجه اولمسون پریشان چمن ایچره سنبل تر
یوزه لوبدو وقتلکهده چو نظام زلف اکبر

سولا گلشن برگ غنچه نیجه که سولوبدور اصغر
بو مصیبتیله سروون دونه قامتی کمانه

گوتوروب چو تازیانه اله شمر نامسلمان
توکر ابر نوبهارون گوزی اشک اولور جزوبلع

نجه که توکردی زینب گوزی اشک گوهر افشان
النه او شمر کافر گوتورنده تازیانه

چو سکینه گلشن ایچره چکر عندلیب شیون
چو عروس بخت قاره بویانوب قزایه سن

گر بساط فلکگاهی سالور جباله گلشن
نجه فلکه گر نیز صفحات گلستانه

بو طرفده قد دامادی چکلوب چو سرو موزون
کلوب آه و زاره قمری کمی نو عروس محزون

و اخی بو طرفده لیلا تنزر چو بید مجنون
دولانور نباله ذور سبه کیمی جوانه

آچوب اوردا زخم خنجر شهدا تنده لاله
خط سبز نوجوانان اوروب عارضنده هاله

گل چهره لرده آلقان دوزولوب سیاه ژاله
نجه چشمه چشمه قانلار آخار اورده اهر مکانه

دولانور دنیی فلکگاهی امر چو خیل بلبل
دوشه تا او گلشن ایچره اله طرف دامن گل

تاپوب اوز گلین اعاشق سالور اچنده غلغل
گلوب اورده عاشقانه نامو ناله و فغانه

ولی ناتوان گرزدی اوز زمان خضاب سنبل
تاپا غشمنی حسینون قلا تا حصول مطلب

دولانوب حسینی گوروب قلوب اونده عرض یارب
شهدادن آیری دوشمش نولوب اوبسته جهانه

جذبات عشق ناکه چکوب اونی بر کناره
گوروب اونده چو خدوشیرو تیغ شکسته پاره

قالوب آلتده ایزیچه اورولوب و قد پاره
که او نعش صاحبندن داخی قالمیوب نشانه

توکوب اشکیده لعلی بویانوبدو قانه فرش
که اولوب سرشک گلگون نجه لالهای احمر

بو صحیفهٔ غم الده صفحات باغه بنزر
چکر عندلیب خامه نجه شور ایله ترانه

ایهرام

ایهر یانیم عمو آرام جانیم عمو
از بسکه تشنه لبیم بوخده دز نیوانیم عمو

ایکان غیرت عمو سنسن شجاع عرب
بو خده در حرارت تشنه هنگام قهر و غضب

راه فراتی کسوب کفار شام و حلب
برسندن اوز گه متهم کلمز الکا یانیم عمو

خار ایلدی نجه کور دوران زمانه منی
اتیبدی خدنگ غم دردو نشانه منی

سوز عطش کتوروب بو چولده جانه منی
زینت جهانه دوتوب شور و فغانیم عمو

آفاقه سوز دلیم آشوب و ناله سالوب
آل رسولی ماتم و درد و ملاله سالوب

من بی نوانی عطش کور نه حاله سالوب
آتش قالدی شعله چکیب بو جسم و جانیم عمو

هر چند ویدیه حق بو اهل کینه سینی
یولار فراته طرف اما سکینه سینی

سقا قلوبدور سنی شاه مدینه سینی
ایهر یانیم عمو آرام جانیم عمو

معروف خلق اولان سهم و صلابتیله
عالملره دوتان صیت شجاعتیله

بر جرعه ایچمیه سو صغر یوخ طاقتیله
غنچه کبی سارالا اول پر یانیم عمو

دور دور فراته یولین سال مشکوی قولوا
حفظ ایت عهدوو اوز نیانخ باسا قلمه چولوا

سو خیمکاهه کتور کوز تکمشم یولووا
تیز کلمسن چخه جاق عرشه آمانیم عمو

لعلی بو محنت و غم اود جسم و جانه سالوب
اهل عزایه عجب آه و فغانه سالوب

بو مصرعون اثری آتش جهانه سالوب
ایهر یانیم عمو ای جانفشانیم عمو

جناب سکینه

ای منیم سرورم عموجان
غمگساری یاوریم عموجان

سولدی لبم آتش عطشدن
غنچه وش لبلریم عموجان

کلمی کلمشم فغانه
باشلارام کور نجه ترانه

سوزسیلنم جیکر زبانه
اوددوتار پیکریم عموجان

عرشه چخدی منیم فغانیم
باشوه اولیم عمو دولانیم

کلموز یبرکسه کمانیم
یوخدو بر یاوریم عموجان

قالمیوب رنگ بو بو گلده
سکبه واردور غمم کوگلده

اوددوتوب یانمشم بو چولده
قالدی خاکستریم عموجان

ایقتضا قدرت و قدر جاه
گیت فراته عمو سن الله

سوکتور چکمسون بیله آه
بو دل مضطریم عموجان

بیلیوم بس من بلاکش
قالدی اهل حرم مشوش

چون چکوبدور عطش ایدوب غش
خیمه ده اصغریم عموجان

گرچه قویماز سنی بو لشکر
سو کتور اولسه گر میسر

حنه کهده بولون مکدر	گوزلوری گوزلریم عموجان
قورخورام ایشه مدینه	قولاقوندن سالسون اهل کینه
ایو فا پروریم عموجان	ایستمز سوداغی سکینه
هرگز اولمز غمیم مصور	اوددوتوب جانمی سراسر
آغلارام دیده دن منقطر	اولسا زنهکتریم عموجان
ایله بو حاله نظاره نظاره	گورکه گلمز غمم شماره
بسکه آهیم اودوب شراره	یاندی بال و پریم عموجان
سالدی الدن منی بوناله	باتمشام محنته ملالر
دوندی بو حالتیم جاله	آیه انوریم عموجان
لعلیا بادل مکدر	قیل بو دردوغمی مصور

سویله بو مصرعی مکرر
امنیم سروریم عموجان

فاطمهٔ صغرا

علی اکبر منی سالمه فراقه	حجازی ترک ایدوب گتمه عراقه
گوروم آچلسون صبح فراقی	باشوندان گل تجارت شور عراقی

جفانی چرخ دوندن بو اتفاقه
منم گوزلرمده دردوغم مخفی
آلور کوکلوم جمالوندن تسلی
مریض هجروه اولمز مدادا
نجه صبر ایلیوم هجرونده آیا
آلوب آرامی شوق وصالون
منی قوی یاندورا شمع جمالون
منی هجرونده سالمه شور و شینه
سنی ویرم قسم جان حسینه
وجودون گورمورم خالی خطردن
گوزوم سوایچری ایچ بو سفردن
اگر گتسنده هر منزل دالونجه
او قدر آغلار گوزوم محمل دالونجه
اولوم قربان سنه ای ماه طلعت
اگرچه سن گدرسن مندن بعجلت

سبدل قورخورام قیتون نفاقه
ایدر مهر جمالون تا تجلی
شفاسن سن مریض اشتیاقه
منه صبر و تسلی ویرمه بیجا
منی سالما بو تکلیف شاقه
امان ویرمز خیال زلف و خالون
اونور پروانه مایل احتراقه
دولار گتسن فغانیم نالیمنه
خنیله قوی گلوم منه عراقه
تیر لوحسنوه آفت نظردن
که ویرمز گوزه اهل سوقوناقه
آخار گوزدن بو خون دل دالونجه
قالور رفتاردن بو چولده ناقه
قلوب زلفون منی آشفته حالت
گوکلدن کسموری زلفون علاقه

طبیبندن اگر آیرلسا بیمار — اولوب آثار غم واندوهی ناچار
گراندور آیریلیام سندن من زار — چخار آهیم شراری نه رواقه
اولا هر قدر تعجیل ایلده فرصت — ایده شوریله شرح درد و محنت
اگرچه تلخ اولور اهل مذاقه — ولی شیرین گلور ذکر مصیبت

زینب کبراۂ

بولورم بو عرصه ده یا حسین — سنی تشنه ستم اولدورور
چکرم تیلرون غمین — سینده بو درد و غم اولدوره
بزی قورخوزام ایده لر اسیر — قیلا شمر زینبی دستگیر
اوزمانکه بو سپه شریر — سنی ایشه اَحم اولدورور
منی یاندورور غم غربتون — آتو جانمی غم فرقتون
اولور مدرها مو غربتون — سنی قنه قه ظلم اولدورور
داغندورور کوکلرون اهل شر — بربسین نشانه تیر ایدر
بربسین نحوب یره خون جگر — ایلیوب قولین قلم اولدورور
نه یوزیله کبری اولدورن — گله حشره ایشه ممتحن
نه قدر دونوب یوزی قبله دن — گره غنزاله حرم اولدورور

آپاروللا شامه حسرتلری — بو بورم سکینه مضطری
بو خراب شامده آخری — غم و محنت و الم اولدورور
داغندورور بو خیمه نی مشرکین — سالوچولره زمی اهل کین
من ایچکسی بولورم یقین — بو غم ایشه حرم اولدورور
یانارام بو درد ایله روز و شب — بو فراقله چوله بس عجب
سنی بولورم نیه تشنه لب — بو گروه پرستم اولدورور
بو خراب اولان فلکون غمی — سالاجاق دور عالمه ماتمی
یخارام فغانله عالمی — سنی شمر اگر گورم اولدورر
من ناتوان نیه بولمرم — سن اولنجه من نه دن اولمرم
سنه تعزیه دوتا بولمرم — منی آخری بو غم اولدورور
قازا بورداکمیدو مزاروی — داغدور بو جسم نزاروی
گورم آز بو حالت زاروی — منی حالتون اودم اولدورور
سنجه تعجیلا بو دل حزین — رقم ایتدی شرحی بو غمین

منی زرقت غم شادین
او خونا مدا بو رقم اولدورور

غارت خیام

غمه جان گل ایله چاره سورش قیامت اولدی

بر علاج ایله ایعمه
یوز قویوب توکولدی یکسر
قوهی ویروم خبر حسینه
عرض ایدوم بابا براوزگه
اوداور دولدی خیمه گاهه
بربه بربیتیم اوشاقلار
نه قالوبدو باشده معجر
اهلبیت مصطفانون
آهوسیکیمی بو حرملر
گیتدی غارته ایعمه
هاردا بیله گون گوروبدور
تولدی احترامز بس
بستر الحسره زار و رنجور

دولدی خیمه گاهه لشکر وقت قتل و غارت اولدی

بو هجوم ایدن سپاهه
ایلی کینه خیمه گاهه
بر گیدوم او قتلگاهه
تازه دن علامت اولدی
دوتدی جانز شراره
گیم داغلدی کوهساره
نه قولاقدا گوشواره
هرایشی مصیبت اولدی
چوللره داغلدی یخیر
چادر ونقاب و معجر
آخر عترت پیمبر
بیله هتک حرمت اولدی
قالدی عابدین بیمار

نولدی حالی اولمز بضونن
عمه جان اماندور جه
سویله حسینکدن ناخوش
دوت قولوندان اولمز بضونن
ایت بو شعله دن کناره
دود و آتش ایمتسون تار
ایدی تازه دن اوزارون
الهکو فدا ایلیوب لر
تازه دن بذورا ایعمه
ایتدیلر شهید حسینی
من ویدوم بزه بو محنت
کاش ازلده کور ایدیدوم
کورمورم بابام حسینی
دوشدوم آتش فراقه
جسم زارو ناتوانیم

برکس اولمادی خبردار
گیت او شمر شومه یالوار
بی توان و طاقت اولدی
ویرکله آگه عصاسین
جسم زارو مبتلاسین
تا اورنگ کهربا سین
دردی بی نهایت اولدی
بو جفایه گرکفایت
بو هجوم قتل و غارت
چون بو قوم پر شقاوت
آخر مصیبت اولدی
بو کونه چخایدی جانیم
تولدی کهبه جوانیم
گیم داغلدی خانمانیم
پایمال فرقت اولدی

قالمیشام بابامدن ایری — آخر عمه نه روادور
بو سکینه بو فرقت — بولسن نه چوق جفادور
بو دیار کربلادور — دار محنت و بلادور
خوش گونه بورا گلندن — بو سکینه حسرت اولدی
گتدیلر حسینی مهمان — بو دیاره عمه آخر
غربتیله گوزه لی — قلدیلار بزی مسافر
تشنه کسدیلر بابامون — باشنی بو قوم کافر
میهمانه بوردا بخششی — احترام و عزت اولدی
شمر شوم و چپانون — ای آلهی داد الیندن
قالمشام یتیم و بی کس — سن او بدنها الندن
گلشن عمر بوزولدی — اسدی تندبا الیندن
ایجدامن یتیمه — گور نقدر ذلت اولدی
بو گونه بزی سالانون — الگری گوروم شل اولسون
خانمانی یله یانسون — خیمگاهی مشعل اولسون
قالسون الی قولتوقوندا — سن کمی معطل اولسون

هر اوکس نه اهل بیته — باعث مذلت اولدی
دور چرخ کجمداردن — گردشی دونه آتیه
بر زمان اوشره تأثیر — ایلمز یتیمون آهی
عمه جان مذور بو چولده — آل حیدرون گناهی
چله سر بسر اسیر — قوم پر شقاوت اولدی
برده هیترم مرادده — سن بو دشت کربلاده
عاقبت اسیر اولام — بو کرده پر عناده
۱ هر ایکی قولوما زنجیر — شامه گیتمکیم الیمه ۳
۲ سر برهنه و پیاده — ایلدی باطراحت اولدی ۴
بزم ماتم عزاده — آغلاشور له دمادم
بر گیجه گون اول حسینه گریان — یتمامه محترم
غم سیمه جبه اکوننده — الده کی بو صفحه غم

لعلیا بشارت اولسون
توشه شفاعت اولدی

سوسنام غنچه وش العموجان	العطش العطش العموجان
عنبر تون چو خدور اشتر صولت	سن سن عالمده کان حمیت
قومیوب بو عطش منده طاقت	العطش العطش العموجان
قیل نظر برجه بو حال زاره	سالدی افلاکه آهیم شراره
تشنه ام تشنه بر ایله چاره	العطش العطش العموجان
سنسن امدادیدن کاینانه	قدر تون وار حیات و مماته
دور کوتور مشکوی کت فراته	العطش العطش العموجان
ایلمدارشاه مدینه	ایستوری بر ایچیم سوکینه العطش
بر علاج ایت بو زار و حزینه	خیمه نطقدن دوشمش اصغر
تشنه دور ایعمو آل حیدر	العطش
غش ایدوبدور عطشدن او مضطر	یتکلن مشکیله نهر آبه
دور سوار اول عموجان عقابه	العطش
سن کتور سومن دل کبابه	بات بو ماتمده دردو ملاله
ایله لعلی بو ماتمده ناله	العطش
سویله بو مصرعی الحاله	

ای برادر ایله سفر عراقه	بو علیلی سالمه آتش فراقه
کتمه ای عمو جنلم زار و بیکس و علیلم	
درد لهدن لیکه چکمشم کشاکش سنله لعنت دوشمشم من طلاکش	دیده گریان قالشم ایله سوشش زلف وردیون جانه باغلیوب علاقه
کتمه ایعلی دخیلم	
ایجزامان قامتی چو سرو دلجو بو سفردن ایچری منم کوزوم سو	سالمه فرداس چوللره اوزون چو آهو اولمار راضی کوز تکم رعبه عراقه
کتمه ایعلی دخیلم	
بو خدوتاب فرقتون بو ماتوانا کیچه عمروم بو سیاقیله جانا	قالمیاشی کوربو چشم خون فشاندا قورخورام سن دورمیم ایله سیاقه
کتمه ایعلی دخیلم	
چون سنیله دارازلدن اتفاقیم بو جاله هردم آرتار اشتیاقیم	بو سببدن سخت اولور غم فراقیم کتمن آخر نیلیوم بو اشتیاقه

کتمه یا علی دخیلم

حشر اولنجه ایلرم فغان و شیون — اولتم آخر بر بوارز وسیله من
طومی او طاقون قلمدوم غم زنتن — حسرت اولدون هم عروسه هم اوطاقه

کتمه یا علی دخیلم

سینز آرتار قلبمون غم ملالی — اولمسون بو مهر عارضون زوالی
اونداغمدن قامتیم اولور هلالی — ماه رویون کیم دوشر حجله محاقه

کتمه یا علی دخیلم

بولمورم من بو سفرده وار نه منظور — ترک ایدرسن بو مریضی سیلر انجور
برجه لحظه سندن اولسام ایدی مهجور — سوز و آه ایدوم اودار او رار بونه رواقه

کتمه یا علی دخیلم

یا جون اولسون آیرلقدا توکمه قان یاش — کورمیدوم بو کونی اولیدیم الکاش
برده و بلدر قالدمی روز حشره قرداش — بر دو بونجه کل قویاق دوداق دوداقه

کتمه یا علی دخیلم

اول بو غمده لعلیا همیشه کریان — سوز دلدن بر دم ایله آه و فغان
آغلا سوخلا بزم غمده قلب سوزان — کوز یاشندن نور دل تاپار افاقه

کتمه یا علی دخیلم

عاشوراء

یکسر آتش اله خنجر عمه — بر غریب اولدو در لشکر عمه
تولدی کور غمه شاه بینه — یوخسه اولدو دری بو اهل کینه
بی پدر قالدی نالان سکینه — اولدی بو باشمه کلکلر عمه
فاش ایدر اهل کین بر جفاسین — قورخورام بو سلیمان اساسین
اهرمن لر سویا هر لباسین — قویمیه الده انکشتر عمه
کیم قالور بس منیم غمکساریم — چوق پریشان اولور روزگاریم
اولسه گر بو شه تاجداریم — بیلرم بس من مضطر عمه
قورخورام کیم بو میداندا بخنده — ایندی قالسون بابام قانا بخنده
نعشی اوستنده میداندا بخنده — چاپسون آت لشکر کافر عمه
سالدیلار ایدی آتدن حسینی — قلدیلار قانه غلطان حسینی
اولدوردور قوم عدوان حسینی — ناروا قالمش بابام حیدر عمه
بزم ماتمده بادیده تر — ایله بو مطلبی ثبت دفتر
سویله بو فردی لعلی مکرر — یکسر آتش اله خنجر عمه

علی اکبر

گل اولما عازم بو کارزاره	که چوخدور شکر حقّه اکبر
نظاره ایله بو حال زاره	عزیز مادر علی اکبر
بوزونون که بزم ماتمه	گتور اوزلفون سالوم نظامه
که خوش تماشا بو اهل شامه	اولا مبتلا حقّه اکبر
که بلکه حسنون آچاندا طلعت	ایده ترحّم سنه بو ملّت
گتور قلوم من بو زلفه زینت	بو حسنه زیور حقّه اکبر
اولورسن عازم بو کارزاره	سالور فراقون منی شراره
گتور یوزوندن اوپوم دوباره	علی اکبر علی اکبر
جهانه لیلا گرک دولانسون	فراق اودونه همیشه یانسون
امان بو چولده نجه دایانسون	غریب و مضطر علی اکبر
بو غنچه لعله باتار ژاله	جگر همیشه فغان و ناله

بلی شهادت ویردر بو حاله
بو دیده تر علی اکبر

ایضاً

شام

شامه لیلانی چکن عشق علی اکبردی	بچه اکبر ویرسن صورت پیغمبردی
اولا بولمزدی یقین هاجر ایله اسماعیل	حسنده اکبره هم عشقده لیلایه عدیل
نه ایله عشق اولوبا تنه نه بیله حسن جمیل	بولمسوز بو بچه اکبر او بچه مادریدی
حسن تکمیلیدی هرچند بنی هاشمده	چوخودی طلعت دلبند بنی هاشمده
یوخودی اکبره مانند بنی هاشمده	که شجاعتده علی حسنده پیغمبردی
بو ماه طلعت حسنیله که تقریر اولدی	تشنه لب کلبدنه طعمه شمشیر اولدی
رشته هم کاکل قان شطنه زنجیر اولدی	بچه کاکل که اونون طرّه‌لری مشک تریدی
اولدی چون ضربتیله منشق او ماه مدنی	پیکرین بچه بلا آتدان یره اولقوم دنی
ایتسین قوم اوسته سوسوز سالدیلار اول گلبدنی	که او ناسینه لیلا نجه ایل بستریدی
کاش اولایدی بو ماهی شبیه دور خنده مقام	اولمیه یدی سر زلفی بیله آشفته نظام
وه نجه زلف نجه سلسله غالیه فام	که اونون رایحه‌سی رایحه عنبریدی
قویمادی فرقت اکبر دل لیلاده قرار	جذبه عشق چکوب قتلگهه قلدی گذار
تاپدی بر حالتیله اکبرین اول بی‌کس و زار	که سراسر بدنی زخم دم خنجریدی
گوردی اهرار عطش وار لب خاموشنده	لیلی گوز یاشی توکوب اوتدی بردو رشنده
اوداوغول باشی کسلدی آنا آغوشنده	آخر اولباشی کسن کمه نجه کافریدی

فلک

خاک و خون ایچره او گل پیکری عریان قویدی	حسرته تک خاطر لیلانی پریشان قویدی
هانسی کافر او سوسوز حنجره خنجر قویدی	انجا بو نجه خنجر او نجه حنجر ایدی
نجه تاب ایلدی بو عشقله یارب لیلا	که قزل قانه بلشدی بیله خورشید لقا
آت سالوب پیکرینه چاپدی گروه اعدا	نجه پیکر دل لیلاکمی نازکتر ایدی
ره همتده بیتوب قتلیسی تازه جوان	که قویوب بو شیعه لرون حسرتی باغرنده قان
او شهیدون او جوان جانینه جانیم قربان	که او نون طلعتی پیغمبره چوق بنزر ایدی
اولو لعلی بو عزادر که اکبرده قبول	پرسش روز جزادن بو قدر اولمه ملول

سنی قویمز مانا سان جشر کونی آل رسول
که دیله بو عزادار علی اکبر ایدی

علی اصغر

ای شامیان کربا غمیم	من بی کس و یاور سیزه
چوق تشنه دور انصاف ایدون	نیلوب علی اصغر سیزه
قالسون عیالیم دل کباب	اتا ویرون بر قطره آب
بو حندور علی اصغر ده تاب	اولسون بو سوز یاور سیزه
سولمش دوداقی غنچه وش	ایلوبدور آغوشمده غش

دل یوقدیره تا العطش	بو تشنه مضطر سیزه
سو ایچمیوب شام و سحر	بو دل دوداقیمی آمر
آخر دیون بو سوده امر	نیلوبدور ای لشکر سیزه
چوخ تشنه دور بو بی زبان	سیراب ایدون سیز الامان
اولسون حلال ای کوفیان	خون علی اکبر سیزه
بس تشنه دور بیهوش اولوب	دلدن دوشوب خاموش اولوب
احوالی چوق مغشوش اولوب	واضحدور بو سوزلر سیزه
پس ابن سعد ایتدی فغان	کای فرقه صاحب کمان
بر اوخ آتون اولسون نشان	حلق علی اصغر سیزه
حلقین نشان تیر ایدون	اوز قانی ایله سیر ایدون
القصه بر تدبیر ایدون	احسن دیسون لشکر سیزه
چکدی بو سوزدن هلهله	الدی اودم بر تیر آله
سسلندی ایندی حرمله	شفقتین عیان ایلر سیزه
شصتندن اول بیدادگر	قورتاردی بر اوخ شیعه لر
واضح دیسم تاثیر ایدر	بو قصه تا محشر سیزه

اصغر بو غازندن امان ... دکدی او پیکان الامان
سویلوب حسین ایکو فیان ... حق لعن ایده بکسر سیزه
سو ایچمکه بو تشنه لب ... کلمشدی سو ویردوز عجب
خصم اولسون ایقوم لهب ... جدّیم او پیغمبر سیزه
قِر دوز بو یاره یاوری ... دُرّ دوز خندنکه اصغری
تا پشور ماشدی زبلری ... اولشافع محشر سیزه
هر بزم مانده تو کر ... لعلی بو نطقندن کهر
کیم رشتهٔ نظمه دوزر ... بو طرزله کوهر سیزه

جناب سکینه

ایلرم سندن بو کون آرزو ... برجه جرعه سو العطش عمو
دور تدارک ایت من بلاکش ... برجه جرعه سو العطش عمو
بسکه تشنه ام یوخدر توتیم ... قالمیوب داحی تاب و طاقتیم
یوخدور العیمو اوزکه حاجتیم ... ایله فکر سو العطش عمو
دور تدارک ایت برجه قطره آب ... تشنه لق ایدوب باغریمی کباب
بو سکینه نون دوندی التهاب ... عضوی موبمو العطش عمو

سو یولون کیده آخ ویرنشان منه ... رحم قیل عمو الامان منه
اوز ویرور عطش هر زمان منه ... سولدی رنک رو العطش عمو
تشنه اصغریم سولدی غنچه وش ... آل مصطفا ایلوب اوردا غش
برجه قطره سو بونجه کش مکش ... کورروا دو بو العطش عمو
العطش سسی چخدی کوکلره ... دور تدارک ایت سو حرمله
سودن اوزکه چون یوخدور بزه ... آیری آرزو العطش عمو
بو عطش دل و جانه اودوردوب ... کل کمی منی کورنه سولدوروب
اولسا حکمونون هر قدر دوروب ... ایله جستجو العطش عمو
چکمشوق زبس محنت و تعب ... قالمشوق سوسوز جمله روز و شب
اولدورور بزی یوخسه تشنه لب ... قوم کینه جو العطش عمو
چیخدی نامی العطش چکر ... داده کیم یتیه یوخدور بر نفر
و شمنه نه چون ایلمز اثر ... چخدی عرشه بو العطش عمو
نسبتیم منم وار پیمبره ... تاب ایدوم نجه بو حالره
باغلیوب من زار و مضطره ... سو یولین عدو العطش عمو
لعلیا نه چوق غملو سوزدو بو ... یاندورور منی چوق بو کفتکو

ایلرم لوگون سندن آرزو
برجه جسم عمر سو العطش عمو

از قتلگاه بسمت کوفه وشام

ره شامی باشلادی شمردون
یتشوب چوخ جفا سنه

اسرا نی تو سیادی شور یله
دوتا برعزا شهدا سنه

نه جلالیله آتا رون گوردون
اودیار عترت حیدری

باشس آچوق پیاده ایاق یالین
نه لباس وپاشا نه معجری

گوروب سکینه مضطرون
دم تازیانه ده پیکری

یری وارقان آغلیه شیعه لر
بله کاروانون اساسنه

اوزمان سکینه بی نوا
ویدی شمره آه وفغان ایله

من ناتوان مدینه دن
گتوروبله تخت روان ایله

آتاروسن ایمدی پیاده سن
بوفسرده جسمله جان ایله

بو دوشاخه انجیدوچوق منی
گوتو برجه تاری رضاسنه

داغلوردی نا قه سوارلر
یریتردی گوردی او خصم دین

بیله حکم ایدوب که هر عاشقون
چکلر قبا قیجه دلبرین

بوفنون عشقده رسم دور
بلی عاشقی جگر آفرین

داسنجه سایه صفت گزر
دوشن آفتاب هواسنه

گتوروب جدالره اوردیلار
اودیار ده شهدا باشین

گوروب اولزمان بوعلامتی
گوتوروب گوکه اسرا باشین

ویدیلر بوناقه نی گور خدا
بوسواره سین بوجدا باشین

که بوشمردون نقدر جفا
ایدوب اوزوتی خداسنه

سر نیزه ده گوروب بدوتا
اورخ منوری اکبرون

ویدی لیلی شورله الفلک
نه اولوبدو مادری کبرون

که قالوبدو بیله غبار یله
سر زلف عنبری کبرون

بله شوبدو خاکیله خونیله
قارشوبدو قانی حناسنه

چوخباب قاسمه نیزه ده
ویدی یوزمین آه ایله نو عروس

قولو باغلو ناقه سوار اولوب
عجب عزو جاه ایله نو عروس

بوسنق کجاوه ده گوربجه
گلور حجله گاه ایله نو عروس

ویدی بوجهانده من کمی
دونوب ایستیگون طویی ماتمنه

بجه برهم اولماد ون ایفلک
اوزمان که خوبی بحیا

گل اچنده قویدی یتوز ده — شه کربلا باشین اولدی غا
نجه تاب ایدوب بو بلایه شعله‌لر — او هر بر دل شه آفتا
بو قدر که جور و جفا اولوب — اولنون عترت نجباسنه
نجلوب سکینه چوناقه دن — دیده شورله گل ایچه جان
که طنابه باغلودو قوللاریم — دورا بولمرم من ناتوان
یتشه بو حالده قورخورام — اورا قیچی یا شمه ساربان
یتوروبدو شمر اوزنی بالی — دم تازیانه صد اسنه
دم تازیانه ده سولدوروب — گل چهره سین اوسک دنی
اوروب اولقدر او سکلبردن — که قلوبدو جسمی سوسنی
بله یاندورور دم حشره تک — بو سکینه ناله سی شیعه‌نی
اولا جانی شیعه‌لرون فدا — او یتیمون آه و نوا سنه
بو سکینه ناله سی اود کمی — اوخراب زینبی یاندوروب
اولعین شمر و ستمگر شوم دن — ستم جفاسی اوساندوروب
کوتوروبدو معجرنی بوزرین — طرف سمایه دولاندوروب
دیده اچنداسن اوزرون یتور — بو جهاندا شمری جزاسنه

بو عزا و تیله زیاد اولوب — با خون اول شقیقه شقاوه
یتوروبدو ظلمی نهایته — اسرانی سالدی نه حالته
یتشوبدو آه و فغان سسی — نجف اوزره شاه ولایته
اوزاندا شورش ولوله — دوشوب عرش بزرش نیاته
بو عزاده شورله انبیا — گلوب آه و زاره فغانیله
غم ماتم شهداده سن — او سخی نوحه جا غرووی قان ایله
بو سرشک بعصلی زینب ویره — بو عزا سنه خبان ایله

که حسینه بزم عزا دوتان
یتشور جزاده جزاسنه

سینه زن

ای شیعه یتشدی موسم شور و نوا — اولون عزادار شهید کربلا
اولون هوادار غریب کربلا
شوره گلون آز قالدی گلگه عاشورا — اولون عزادار شهید کربلا
اولون هوادار غریب نینوا
بو آیدا دوتون ماسه عزا و ماتم — گیوب قاره توکون سرشک غم

هر یرده قسلون شور قیامت برپا	اولون عزادار
بو آیده محنت ایمی یاتمز راحت	که روز و شب سالخلار حسینه تقیب
گوز یاشی توکوب نالهٔ جگر صبح و مسا	اولون عزادار
گوز یاشی توکون بو آیده با درد و الم	که تشنه جان ویروب او شاه بیتم
بو محنت عظماده ایدون شور و نوا	اولون
زلفین یولوری ایده جناب زینب	بو غمده قان آغلار حسینه روز و شب
فریاد و فغان ایدر جناب زهرا	اولون
حیران قالورام بو نوع ظلم و ستمه	یاتا قوری یرده عزیز فاطمه
اوچگون قالا عریان بدنی واویلا	اولون
لب تشنه شهید اولدی حسین بن علی	گسلدی ظلمیله او مظلومون الی
باشین بدندن ایلدی شمر جدا	اولون
گه قاسم و گاه اکبر و گه اصغر	ویروب سوسوز قربان او شاه خونجگر
اوز جانین ایدوب آخری جانانه فدا	اولون
گل پیکری اوسته آت چاپوب لشکر کین	سراسر اعضاسی اولوب فرش زمین
بو ظلمی گوروب جهانده بر کس حاشا	اولون

سوا محمدی اوچگون اول قتیل العبرات	آ خوب بیابانه ولی آب فرات
آخرده سوسوز باشنی کسدی اعدا	اولون
لا حول ولا قوة الا بالله	او ماتمی کافر دور که بی جرم و گناه
قربانی گسنده ویرمیه سو اصلا	اولون
نه زینبی قویدولار که قلسون افغان	جنازه سی اوسته حسینون اولزنالان
نه فرصت اولوب عزاسین ایتسون برپا	اولون
هر ظلم ایدوب آخرده یزید نادان	اوروب جفائیله او باشه خیزران
شایسته دور باشه گوروب بو نحوه جفا	اولون
جاری ایله العلیا سرشک خونین	که اولمز عالمده بیله دور شین
هر قطره سنون ثوابی وار بر دریا	اولون

اولون هوادار غریب نینوا

از زبان عروس به سر داماد در راه شام

زلفون پریشان گوردوم جاده	اولدی علم و علی دردیم زیاده
باتمش غم او غم القانه باشون	کیچمش سنان عدوانه باشون

عدوان اپارسا هر یانه باشلر — منده و انجه کلم پیاده

حسنون تیشش حد کماله — کلمز نظری حسنون خیاله

بو چشم و زلفه بو خط و خاله — دل ویرمشم بن قالوا بلاده

عشقونده اولام مبهوت و حیران — رنجور و خسته مهجور و نالان

کورجک او زلفون اولام پریشان — سوزیله کلم فریاد و داده

یاندوم بو سوز هجران الینده — قالدوم بو آه و افغان الینده

زنجیر زلف لرزان الینده — آخر اسیرم اشباه زاده

دوندی بو چشمیم ابر بهاره — اشکیم توکولدی هر رهکذاره

کوردوم چو زلفون امیا پاره — باتمش غباره نوک جاده

اولدوم بو غمدن دلگیر و خسته — محزون و گریان خاطر شکسته

قلمش عروسی زنجیره بسته — یوخدور مروت اهل جفاده

اولدوم اسیر اهل عداوت — عشقونده چکدوم مین درد و لذت

بر یانده ذلت بر یانده غربت — قومیوب توانا بو بینواده

هرچند یوخدور صبر و ثباتیم — بوتم غمندن اولمز نجاتیم

قالام عمر او عنا تا وار حیاتیم — عهد یمیده باقی دار فناده

قان آغلارم بو غمده مطلق — تا سترا خلاص اولسون محقق

هرکمسه ویرسه بو بزمه رونق — بی اجر اولماز روز جزاده

خطاب عروس

سیلدی کتمه شهزاده قاسم — قو یامنی بو صحراده قاسم

من نوعروسه قیل بر نظاره — باخ بر غم اوغلی بو حال زاره

کل اولما راضی کچونمه قاره — بو حجله کاهده و اماده قاسم

ای زلفی سنبل رخساری لاله — قربان اولوم من بو کل جماله

بو آیری قاشون بنزر هلاله — هم نخل قدون شمشاده قاسم

هرچند اولمش زلفون زره پوش — آهوی چشمون باشدان آلور هوش

کتمه که بو چرخ ایلر سنی نوش — بر بی مروت صیاده قاسم

دشمن الینده خنجر بو قاشون — بوتلم جداله چوق وار تلاشون

قورخوم بو دور کیم اورسونلار باشون — نوک سنان فولاده قاسم

قاسم بویوردی ای رحمت جان
بر بیله چکمه سوزیله زفغان

یوخدور علاجیم جز عزم میدان — اولسون کرک بو صحراده قاسم

بو سوزون اولماسه گر مکدر — بو خدور عسومه بر یاره یادور
چون قانه باتمش شهزاده اکبر — نه نوع قالسون دنیاده قاسم
ربیله گلمه افغان و آهه — بو گه سرشکون رخسار ماهه
بو آغلاما قون قوی فکتابه — اولموب هله بو شهزاده قاسم
ایفاطمه دور بو سوزده محکم — اول بو آنامه هر یرده همدم
گیمه لباس الوان و خرم — بو عهدی گوزلر عقباده قاسم
لعلی بو عالم بیت الحزندور — هر بر سرشکون دُر عدندور

آغلا بو غمده مطلق تیندور
روز جنازه ده فریاده قاسم

جناب عباس

ای سکینه چوق گلمه شیونه — آه و شیونون اوداوره منه
اولمیوب عمون سو تاپارسنه — آغلاما آغلاما سکینه جان

ایله ایله گوز یاشون روان

قالمیوب داخی منده حوصله — سالام عالمه ایدی ولوله
بورشید عمون اولمیوب هله — آغلاما

نهر علقمه وارینم بوبوم م — دوشمیوب یره ساقلِ صولوم
اوزیرنده دور هر ایکی قولوم — آغلاما
هرگز ایلیم ترک جستجو — گرچه دوغرویا جسمی عدو
گلرم سنه آلمینجه سو — آغلاما
ایمیدی ایلرم عزم کارزار — گوزله سو یولین گاش انتظار
بولماز نفوی اولمه اشکبار — آغلاما
عالمی دوتوب صولتیم منم — وار سو آلماقا قدرتیم منیم
قولدا وار بله قوتیم منیم — آغلاما
ایچمیشله جخه عرب — حالتون منی قلدی منقلب
قویمرم سنی بیله تشنه لب — آغلاما
چکمه بیله آه سینه سوز — قردشون عمون اولمیوب هنوز
اولمه سم سنی قویمرم سوسوز — آغلاما
راضیم چکم جور دشمنی — گیم بو حالله گوریم سنی
بسکه سوویدون اوولادون منی — آغلاما
سوکتوره که بو خدو برسوزدوم — گرچه هیچ سو آچمری گوزدوم

نه‌سن ایچمه سن ایچمرم اوزوم	آغلاما
یوخدور بر زمان استراحتم	قالمیوب واختی تاب و طاقتیم
سندن ایلدی وار بس خجالتم	آغلاما
تعلیم سن رازو ناتوان	هر دم آغلیوب ایلرم فغان
سن بو مصرعی ایلرم عیان	آغلاما

المه الیله گوز یاشون روان

علی اکبر

گل سرمه چکوم بو چشم شهلایه اوغول	ای یاور من ای یاور من
گت شوقیله رزمگاه هیجایه اوغول	بو بیونده کفن بو بیونده کفن
قوی شانه اوروم زلف پریشانوه من	ای تازه جوان
دورسون نامی شام اهلی تماشایه اوغول	ایزلفی سمن
لب تشنه سنی اولدوری بو لشکر کین	آخرده یقین
قانون آخاجاق سوکمی صحرایه اوغول	ایوای بمن
چکمز او قدر بو قامت موزونون	میدانه دوشر
صد حیف اولا بو قامت رعنایه اوغول	اسرو چمن

گت قانونی قتلگهده توکسون اعدا	تاخیر المه
چون قلدی مرخص سنی دعوایه اوغول	بوشاه زمن
ایکاش تاپایدی بو آنان لیلانی	بو وده اجل
طالب دگلم حیات دنیایه اوغول	سندن صورمن سن سندن صورامن

زینب کبرا نعش سربه دورش

کیم سالوب جسموی قرداش بله میدانه سنون	باشوی برطرفه نعشوی بر یانه سنون
بوسنون پیکر پاکوندوکه عریان گورونور	اولمیوب غسل و کفن قانه غلطان گورونور
گوکسمی نیزه ده باشوندو درخشان گورونور	پاره پاره جسدوندور بلشوب قانه سنون
بزی بو مهلکده قرداش اوساندوردی عدو	ویرمدی سو نچه گون تشنه دولاندوردی عدو
اوداورب خیمه‌لرون آخری یاندوردی عدو	اهلبیتون داغلوب گورنه بیابانه سنون
سینه سنده باشوی کسلدی زهرا نچه ایل	سلسبیلله یودی گرد و غبارین جبریل
ایدی غلطان ایلیوب قانه بو قوم رذیل	کیچوب آخرده باشون نیزهٔ عدوانه سنون
ایسلیمان حشم اعدا غدوب انگشتروی	قویوب عریان قوری یرلرده بو گل پیکروی
ویردون اهرمنه انگشتله انگشتروی	افتخار ایدوبو معناده سلیمانه سنون

دمش

دشمن اولدورسه اگر دشمنین عالمده عیان	بوگونه سالمرا اونون عسگرین اشیاه جهان
ایستیوب قومیه سندن دا بو قوم نشان	نعشون اوسته چوب آت کتدیله جولانه سنون
برجه قرداشن نظر ایت دیده گریانیله	شمر شامه آپارور زینبون افغانیله
باغلیوب قولقولار جمیع پریشانیله	امیدی فکرون ندوار جمیع پریشانیزنون
سنی بو دشته گتورشدیله آخر مهمان	بس نیه قویدیولا بو اهل و عیالون عطشان
حق بولور کسدیله ناحق یره باشون دا ابدن	تولدیلر قانوی بو عسکر [illegible] میدانه سنون
بو خوش ذره جه انصاف دل عدوا ندا	سنه باخدوقجه بو فکره دوشرم هر آن دا
که باشون شمر کسوب ظلمله نوبه ایدا	بس گلوب الکروه بولمرم آیا نه سنون
نزی دار غم بو گوزوم اکشی خوناب الیسون	سنی بو نوع گورن دیده نجه خوناب الیسون
بو قدر محنته دوست نجه تاب الیسون	آغلار احوال پریشانوه بیگانه سنون
نیلیوم گر بو بلادن چکلور شامه قطار	قویالار کاشش قالام کربوبلاده من زار
دفن ایدوم نعشوی بوردا قیرم برجه مزار	دولانام شمع مزار ونده جو پروانه سنون
تیر عشقون منی بو تلم نه سرانجام جگر	که کلیمایه کهی انجمن عامه جگر
بولکه زنجیرده اولسامدا اگر شامه جگر	گیدرم شمر آپارا باشوی هر یانه سنون
قسمت اولسون گلن ایل ماه محرم لعلی	کربلاده قوراسان مجلس ماتم لعلی

قیلا سان اوردا بو اوضاعی مجسم لعلی

هم یانوندا اولا بو اطعنه خانه سنون

اززبان سکینه به پدر بزرگوار خود

اولسون قسم بو جانوه	یوق طاقتیم هجرانوه
شکر سوسوزدور قانوه	سروریم بابا یاوریم بابا

الیشه مدینه بابا سرور سکینه

ای پادشاه انس و جان	گلتن گیدر تاب و توان
قالمزدا خی جسمده جان	سروریم بابا یاوریم بابا

الیشه

گل گتمه بو میدانه سن	سالما منی هجرانه سن
گتسن باتارسان قانه سن	سروریم بابا یاوریم بابا

الیشه

قورخوم بودور شمر دنی	بوچولده اولدورسون سنی
آخر اسیر ایتسون منی	سروریم بابا یاوریم بابا

الیشه

سینه‌نز منیم اسیروریم
شاهد دو بو چشم تریم
آغلار او غنچه گوزلریم
سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه

چوق پر خطر دور بو سفر
گل بو سفردن قیل حذر
گلمز سلامت بر نفر
سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه

بو عرصه‌ده عطشان سنون
جسمون قالور عریان سنون
باشون کسر عطشان سنون
سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه

قالسا اگر بو گلبدن
مشکل دوزم بو درده من
اتسین قوم اوسته کفن
سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه

اولدورسه شمر کینه‌جو
نعشونده آت چاپسون عدو
من قورخورام آخرده بو
سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه

گرچه

گرچه تیر غم پیکان
مشکلدر ظلم ساربان
هر غمدن ایشاه زمان
سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه

نه یار و نه یاور قالوب
المحرم مضطر قالوب
نه قاسم و اکبر قالوب
سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه

لعلی گوزون خونبار ایله
بو مصرعی تکرار ایله
آغلا صوسز اظهار ایله
سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه

عروس قاسم

نو عروس آشنا روب دیده گریان
تا یدی دامادی القانه غلطان
گوردی آشفته دو زلف و کاکل
درهم اولمش و ریحان و سنبل
تا گله تیدی شوریده بلبل
چکدی شوریله بر آه سوزان
گوردی جسمی دوشوب پاره پاره
زخم فزونی گلمز شماره
پیکرنده اونون چوخدی یاره
یاره سندن آخار چشمه قان

آلدی

باشلادی ناله با چشم پرنم	سویلدی ای اولان عشقی برهم
الفینده جانوه جان عالم	من اولوم بو خط و خاله قربان
آچکوزون برجه لهیا منظر	نوعروسون قلوب کورنه زیور
سالمشم باشمه قاره معجر	ایتمشم زلفنی قانه غلطان
زلفون آشفته چون سنبل تر	رنگ اولوب رویوه خون احمر
عارضونده یاتوب قانه یکسر	طره سنبل و خط ریحان
آچکوزون بر بله یا تمار حسرت	نوعروسون سنه قالدی حسرت
چوق یمان درد اولوبدر دو فرقت	یاندورسینمی درد هجران
سبز جسمون اول خار و خاشاک	پیکرون سربسر زخمدور چاک
بس بیندوم ایتمیوم سینمی چاک	زلفنی قسلیوم من پریشان
وار قاشون نشبیهی چون هلاله	اگدی بو قددیمی آه و ناله
رویوه چون شبیه اولدی لاله	قالدی سینمده بو داغ هجران
آیرلق طاقتی یوخدر بنده	زلفوویله منی سال کمنده
جان ویروم قتلگاه ایچره بنده	برمزاره قویولسون ایکی جان
نعشلیا ایله بس بو کلامه	آخری چکدی آتش بر مقامه

یاندی

یاندی بو دو فرادو دوتدی خامه
دوشدی آفاقه بر نار سوزان

خباب زینب

کیم سالگد بو حاله جسموی واویلا	اولوم سنه قربان یا اخا شهید
کیم قانوی توکدی یا ابا عبد الله	اولوم سنه قربان یا اخا شهید

اولوم سنه قربان یا اخا الغریب

قردوشش سنی آیلدی شهید اهل ستم	نبات زهرا کلدی سکم اسیر
یا غلاندی بتمام قولقولا آل اتیم	اولوم سنه قربان یا اخا شهید

اولوم

کیم سالگد قوری یرا دوسه جسم پاکون	برهنه و عریان دا مصیبتاه
ایکوهر گوشواره عرش آلله	اولوم سنه قربان یا اخا شهید

اولوم

بو چولده عدو تیله قوم کافر	گسوب باشون عطشان ویریو کجه
عریان بدنونده آت چاپوا ایک آه	اولوم سنه قربان یا اخا شهید

اولوم

طلمیله کسوب شمر ستمگر باشوی / سو یوب تامی رختون فرو یعین

کلیم کسدی الون بوچولده بچرم و گناه / اولوم سنه قربان یا اخا الشهید

اولوم

ازبسکه اوروبلا یاره جسمونده منه / تا یوملوری اصلا جای بوسه گاه

لاحول ولا قوة الا بالله / اولوم سنه قربان یا اخا الشهید

اولوم سنه قربان یا اخا الغریب

روز عاشوراء

چخوب عرش داوره بو صدا / قتل الحسین بکربلاء

کلوب عرشدن یره بو ندا / قتل الحسین بکربلاء

بوبه درد وغمده که عالمی / بوروبیدو ناله واحسین

کرو تیله بو سوزی بر ملا / قتل الحسین بکربلاء

بو سوا سی عقلدن الیدوم / کر حسینی قتله یتوردیلر

دیدی شوریله که بلی بلی / قتل الحسین بکربلاء

الشدنده بو سوزی غصه دن / توکوب اشک دیده خونفشان

ندوبتر انه غم فزا / قتل الحسین بکربلاء

ندن آتو زینب ایله جهان لن / دو نوب اود آلشمادی او لزمان

تشنه زه کوشنه بو نوا / قتل الحسین بکربلاء

چو سکینه کوردیکه شمر دون / کلور الده خنجر خونفشان

دیدی عابدینه که یا اخا / قتل الحسین بکربلاء

نیه طاق عرش توکولمدی / نیه نظم چرخ پوزولمادی

او جالاندا کوکلره بو ندا / قتل الحسین بکربلاء

نه سببدن اولمدی ای فلک / کوره سن بو عالم ایوی خراب

الیننده روح الامین ندا / قتل الحسین بکربلاء

دیدیم ای فلک یوزه توکمه چوق / بو سرشک آلوی سولیدمی

سنجه تاب ایدوم من بینوا / قتل الحسین بکربلاء

دیه لر بو غمده بو ماجرا / که کیوبه الهمبان قرا

دی فغان وشور له علیا / قتل الحسین بکربلاء

راز نیاز امام در قتلگاه با معبود خود

عرش زین اوستن یخلدی فرشه چون شه حجاز / حضرت معبودله قلدی مسیله راز و نیاز

کا یخذ بو عرصه ده من سنجه قربان ویرمشم / جمله سین باشیسز بدنسیز قولسوز عطشان ویرمشم

بو یاموتسلیم وطاعتدن حصول جان دیر تشنه
عرصه گاه عشقده اولور بر تیم تک پاکباز

منو قلالب تشنه یا ایام عشق اوده ونده چون سلینده
اکجرم سوکر چه من چکسم عطشدن من کزنده

ماه چکیم نه کمی دوغرانسا جسمیم بند بند
باش و جانا ویرم ولی اغیاره قلمام کشف راز

قائمم قالو بلاده ویردوکیم تکمتو بیمه
بیله عهدیم وار تشنه جان ویرم محبوبه

تشنه جام وصالم بر تیور عطشلو یمه
باخ بو سوز سینه ایله حضرت عاشق نواز

چکیم جان کرچه دشمن زیر دست ایلر منی
حور اهل کفر چکیک حق پرست ایلر منی

نشاه جام شهادت ایله مست ایلر منی
ویررم بو خنجر یله خنجره من استیاز

من شهید کوی عشقم بیلورم غسل و زار
تشنکامم غنچهٔ شیرین کلمرا بخوشکوار

اکجیواند ور را قیمده بو تیغ ایلدرر
نیزهٔ خونریز دور جانمده بر عمر دراز

قویرم پامال هرکز مذهب اسلام اولا
قانمه هرچند تشنه شمر آشام خون اولا

نیزه دن باشیم جدا اولمز اکرچه شام اولا
خیز اندان بو لب ودندانیم اتمز احتراز

اوندا کیم غلطاندی آغشته نه شاه کربلا
دوشدی بو حالیله تهت فکرینه اول باوفا

ایستدی اشترین قلسون نماز اوسته دعا
شاه دین بونیتیله قانیدن الکده دستمان

قید جسمانیدن اولدم تا یدی تجریدم تمام
ایستدی معراج ایده اولشاه اوادنی مقام

بر نمازه ایلدی قان دستمازیله قیام
حضرت باریده چون معراج مؤمنندر نماز

عوض ایدوب قلدوم فدا اولغلوم تیغ اکرچی
ایلدوم قربان بو چولده جمله یار و یاوری

یانمسون یار جحیمه جدیمون امتلری
اولکله بو امره شاهدا کریم چاره ساز

رضیم چکسون غم اوستی محنت و غم زینیم
بار درد و غمدن اکسون قامتیم خم بنینیم

اوددوتوب یانسون چو شمع بزم ماتم زینیم
شاهدهٔ شاهرم قلسون صبحه تک سوزکداز

عاصیان امتی عفو ایله ای رب جلیل
باش قویوب بو خاک و خون ایچره سنه کلدوم دخیل

باش کوتورم خاک راهوندن من زار و ذلیل
نیزهٔ دشمن منی هرچند ایلر سر فراز

ذکر معشوق ایلینده عشق اولور آتش فروز
ایلر آثار محبت آه عاشقدن بروز

نالهٔ عشاقی آرتوردی بو شور سینه سوز
عالمه اوداوردی لعلی بو حدیث جانگداز

شهادت امام

کسچدی راه عشقده جاندان رئیس عاشقان
آفرین ایتدی بو عشقه حضرت جان آفرین

عاشقه جانان یولنده جان و مال و سر ندور
جلوهٔ معشوق اولان پردهٔ تن و پیکر ندور

عاشق شوریده ملز باشس ندور خنجر ندور
کوسترنده شاهد غیبی جمال نازنین

طالب جانان کرک اوز قانه غلطان اولا
نعش عریان پیکری صندره غسلی قان اولا

یا حسین عالم سنڭ ایچون تڭ عاشقه قربان اولان
سنکله عالمده جاندن کچموب هپ سنکله یقین

عشق باشندن که مقیم کعبه کاهی دیر ایدوب
آشنای حق اولوب ماتمره ترک غیر ایدوب

کوی عشقی منزل بمنزل که حیدرده سیر ایدوب
کاه ایدوب شوریده باشڭ عشق خاکستر نشین

بر بیله جور و جفایه کیمده وار تاب و توان
رسمدر عاشق ویرر جانان یولنده باش دین

باشڭی قاتل کسر کسمز ایسنی ساربان
رخ‌لو نقشنده آت چاپمز کروه مشرکین

یا حسین اولایدی اوڭده کاشکی بو عالم خراب
پیکرڭ آتدن یره دوشدکی کون چون آفتاب

سویلدی عرش برین پایسنی کنت تراب
کوردی چون اوزکو شوارین زینت فرش زمین

فرشڭ ایدوب قانندن یره سجاده راز و نیاز
ذکر معبود ایتمکه قانیله آلدوڭ دستماز

دوشدوڭ آتدن سرنکون تیر ایله هنکام نماز
اوڭده ویردوڭ باش که اول سجده قودیڭ حق جبین

باشی عاشق عشقدن بر بیله چکدی کشمکش
قلدی کیم طور تجلاده کوردن بر بیله غش

چقدی زینب خیمدن کوردی دوشوبدی قرداشین
یوز قویلر الده خنجر هر طرفدن اهل کین

کاشکی اولایدی خانمان چرخ برباد اولدوران
کیم قرا یللر اسوب میداندا تا اولدی نهان

دوشدی سمت قتلکاهه چشم زینب ناکهان
نه کلوب برقان لو باشڭ الده کوروب شمر لعین

آچدی باشین یولده زلفین ایلدی شور و نوا
سویلدی قرداش دکلدوڭ سن بو توره پیشوا

بلمرم بو ظلم اولوبدور بانیسی نه سبده روا
اولدوره تا ماهین یا امام المشرقین

حق یولنده بذل اولوب جسدڭ کمی جان و سردن
وار سنیله بوقدر عالمده فرق جسد روحدن

سن ویروبسن یا حسین انکشتکه انکشتردن
برجه خاتم بذل ایدوب آتا امیر المؤمنین

شوقیله حقدن کلن فرمانه تعظیم ایلدوڭ
باش وجاندن کچمکی عشاقه تعلیم ایلدوڭ

عشق میدانده جان جانانه تسلیم ایلدوڭ
آفرین بو عشقوه الصد هزاران آفرین

مجلس ماتمده لعلی دیده گریانیله
اوخشار لبیتی اغلار سینه سوزانیله

قسمت اولسون یا حسین بو نوحه و افغانیله
زائر اولسون قبره حضاریله بر اربعین

حلی اکبریه

قتلوه چکوب خنجر لشکر اعدا اکبر
کتمه جسموی دوغرار خنجر اعدا اکبر

کاکلون غبار آلسا حالمی خراب ایلر
زلفون اولسا آشفته باغریمی کباب ایلر

اوڭده بو نانن لیلی بس نه نوعی تاب ایلر
کورسه دوغرانوب جسمون کسیر لیلی اکبر

عشقوڭ ایلر آخرده لیلی اوغلی مجنون
باغلانور اورنجیره مسکنی اولور هامون

سر برهنه و عریان چوللری کزر محزون
صبح و شام اولور وردی آه یا اکبر

کوردی مادرین اکبر دوشمش اوزکه چون لاله
داغ عشقکنوندور سینه‌سنده چون لاله

کثرت حیاسندن ظاهر ایلمز ناله
زیر لب دیر اولسون مادرڭ یاعلی اکبر

طرفه زنیسته سالدی سرو قد بالاسنی چین بچین ایدوب چین طرهٔ چلپاسنی

سرمه لنمدوب ا دنداناتدور چشم شهلاسنی سنلوب آلدی بو جانم گوزلر ایعلی اکبر

هجره بو چرخ دون توتش ایدوب گیسنی آتش فراقونده یاندور دور بو ایجا

ایدیکه گیده‌ورسن گیت تیز قانیکلن باری حیف ده بولون لیلا گوزلر ایعلی اکبر

حافظون بو شکرده حق لایزال اولسون گیت اوغول عمه بر آنده گون حلال اولسون

گیم بو هجر قورتولسا اگر هزار سال اولسون قالدی برده دیدارون محشرا ایعلی اکبر

۳ کلدی سوکیده اوندا بو سکینه اولسون گاش اولسون باشوندن کم برچه توک عم قرداشش

۴ رضیم که بنچره باغلانام من کلباش نکه قتلوه کلسون لشکر ایعلی اکبر

مجلس عزا ایچره بادو دیده گریان گوز یاشی توکوب ایلر آه و ناله و فغان

حاضر بنیله ایعلی شو قتلکن قربان
شوط سر قد باکون اسیر ایعلی اکبر

شهادت جناب پیغمبر ص

چون قویدی آل هاشمه گردون بنای شور و شر

دفتا ولدی بو غمخانه دن رحلت قیلا خیر البشر

چون یتدی وقت رحلتی سیله بو بیوردی امتی

ووعت قیلکم عترتی او صیت هذا المحضر

منو قدری سیزدن نارضا قویبون اولا آلعبا

حرمت ایدون هندن صورا بو اهلبیته سربسر

پس بوزو دونوب باشوردشین سویلوب حسن ای نور عین

دلشاه مظلوم حسین جدوز بو دنیادن گیدر

اول وصیت گیم عمل قتلدی اونا قوم دغل

زهرانی قویدی بالعجل بانالهٔ شام و سحر

ورکا هنه اوود. اور دیلار قاپوسینی باغذور دولار

پهلوسینی سندر دیلار یاران او قوم بدسیر

برظلم ایدوب قوم لعین اول ظلمله خانه نشین

اولدی امیر المؤمنین برگوشه‌ده دوندی معتبر

آخرده زهر کینه‌لن یاران شهید ولدی حسن

قالدی او شاه ممتحن زهرله صد پاره جگر

قلدی او قوم بی وفا آگر سوله یین جفا

تاکه بساط کربلا برپا اولدی جلوه گر

فکردن یوزولدی نامه‌سی — سمت اولدی اندە خامه‌سی

چونکه کربلا هنگامه‌سی — دوشدی خیاله شیعه‌لر

هر کونه ظلم بیکران — اولمش بو عالمده عیان

بو ظلمدن اولمز نشان — بو قصه‌دن ویرمز خبر

فریاد او ساعتدن بلی — کوردی حسین بن علی

انصاردن چکمش الی — فریادرس یوق بر نفر

نه عون ونه جعفر قالوب — نه قاسم و اکبر قالوب

نه یار ونه یاور قالوب — بو خدور نه قرداشی نه پسر

سولوب اوده شکره — رحم ایلیون شیر اصغره

منسوبدر پیغمبره — آه امت بافسق وشر

[illegible] بو درد بیکران — تقریره کلمز بو زمان

هرگز سغشمز بو بیان — فی جوف هذا المختصر

سینه زن

بو نه ماتم و بو نه عیددور — ایکی شهر یار ولایته

کە دوشوب بیره سرنکون — بری چیخدی تخت خلافته

بو نه نوبهار دونه خزان — متحیرم بن ناتوان

نجه زار اولوم نجه شادمان — بو شهادته بو خلافته

بری مایه غم و غصه‌دور — بری دفع ماتم و غصه‌دور

بری عیشدور بری غصه‌دور — متعجبم بو علامته

نجه عید دور که عزادور — بو جهانده صاحب عیداوری

که دلنده ناله واحسین — صالوب انبیانی ملالته

نجه شیعه خرم اولور کورم — که اگرچه یوز بله عید اولا

که حسینی تشنه نجوب عدو — بو کون عرصه کاه شهادته

بو نه ناله دور بو نه فغان — که دوشوب تزلزله بو جهان

شه دین ویروب قوری یره جان — یره اوزی دوتوب دوقیامته

زینب کبرا

نظر ایله زینبه یا حسین — کورایشی دوشوب نجه مشکله

که سوار اولور بو [illegible] قرنی — نجه ناقه نجه محمله

نه سوار ایدرسن برجه کس — نه قینده وار نه داورس

او سعلى كبره نولدى بس … كه هنوز سوزى يلسه منزله
نجه شعرانسير المبوب برى … بسن اوزون خيال ايله بوسوزى
من اولام جهاندا عاقزى … اوراشعر بوبنيه سلسله
اسراكه دسته بدسته دور … ناموسى پياده و چشمه دور
نجه دسته قولقولالسته دور … بونه كاروان بونه قافله
برى حيه روان ولاعترتى … قنشه پيمبره منبلتى
نه روادو خارجى بهمتى … ويره لراو بيكس وخوذله
بوغيله چوق متأثرم … نجه كيدسه باشوى بلرم
متحيرم متعجبم … بله خنجره بله قاتله
بونه دور دور بونه روزكار … كه گورنده چشم اولور اشكبار
على اكبرون اولور اعتبار … اولور نيده زلفله كاكله
ايدرم بو جبهه يوز نكه … كه تا پولورى منه بوسه كه
داغ منده ايشه كم سپه … نه شكيب قالدى نه حوصله
باخارام چو خنجر صغره … ويره وغصه يوزمن مضطره
ايلياوخ دكه بله خنجره … نجه سنخمش دل حرمله

باخ اوغادين بالگشده … كه دوشوب جهانده نه آتشه
كه اورويدوشرا و مشوشه … نجه گوزده و نجه سلسله
دوزرم شماتت دشمنه … همى جوره همى طعنه
نقدر جفا كه هنوز منه … غم الندن اليرم گليه
بوكلامى ايله مذاكره … اوخو لعلى سامع وناظره

بو عزاده ناظم وذاكره
او حسيندن تيشور صله

زينب كبراد

بوباشونده نيزده ياخنا … بلغ العلى بكماله
كه چخيدو گونكمى برملا … كشف الدجى بجماله
كه ايدر ملاحظه عترتون … كه ايدر مشاهده دلبرين
كه آچار لسان فصاحتون … حسنت جميع خصاله
باشون اشتياقنى هرزمان … نجه چكشم من ناتوان
كه همشه ديده خونفشان … دمعت لشوق وصاله
باخارام نوراسى مطهره … كيدرم آپار سالاهريره

که او دورسالان منی چوللره	بجماله سجبلاله
گوروروم بو باشی جلدده امن	گلورم فغانله داده من

گیدرم دالونجه پیاده من
متذکرا سجبانه

نوحه روز عاشورا از زبان سکینه بزینب

ایعمه بوگون المحرم غرهٔ غمدور	میدانده مگر قانه باتان میر حرمدور

بو قوم روا بولدی مگر قتل حسینی	جبریل ویرور گوگده خبر قتل حسینی
بو المحرم بولمز اگر قتل حسینی	بس المحرم اجره بونه دردو المدور
آخر نه دور عمه دیگوروم سنده بو ناله	باعث نه دو بو محنت و اندوه و ملاله
یوخسه آتامون دردی سنی سالدی بو حاله	رنگون بله افسرده و قدون بله خمدور
نه یوز ویروب عمه که دگوب بر بره لشکر	تعجیل ایله بحیر ال ایدر خنجره لشکر
میدانده هجوم آور اولوب بر بره لشکر	یوخسه اوقوری یرده دوشن شاه اممدور
بو چولده بساط ستم و جور قوروب شمر	فنجیله بو یرده علم کفر اوروب شمر
عمه بابامون سینه سی اوسته اوتوروب شمر	آخر او شقیده بو نه ظلم و نه ستمدور
بو مهلکه ده توتم اگر عالم اولاسو	مقتولنی سیراب ایلمز شمر جفاجو

هرظلم

هر ظلم بزه ایلیه او لکافر بدخو	حلاق ازی محشر گونی ایتمه حکمدور
بریاند حسینی یخوب آتدان یره لشکر	بریاند سوسوز قانه غلطان اولوب اکبر
آخر نیجه بی رحم و بو فرقه کافر	باخمازلا که بو کعبه دو یا صید حرمدور
بسکه شهدایه اورولوب خنجر و شمشیر	ممکن دگو هرگز عدد زخم اولا تقریر
بو یاره‌لردن شرحنی ایتمکلیگه تحریر	سیدده اعلملر قولی عمه قلم دور
یاحق یره سیدده بوگون فرقه باطل	آلقانه باتوردی نه قدر زلفله کاکل
آخر سوسوز اولدورمش علی اکبری قاتل	وجهی بو دور ایمته که لیلا گوزی نمدور
لعل بو عزا شرحنی بانالة و فریاد	یازدو فقره منظوم ایله باطبع خداداد

محشر گونی هر غصه دن اول مطلقه آزاد
الده بو عزا دفتری بر ظرف و رقمدور

علی اکبر

دولانا دولانا میداندان ایچینده	سنی تاپدوم اوخول التقان ایچینده
اورو ملار بسکه یاره	باتوب زلفون غباره

دوشوبسن پاره پاره

ایلدون باغریمی قان	اولدی ایشیم آه و فغان

آچ

آچیلش گل گبی جسمونده یاره … دوزدولمش قان بوزلف اشک باره
اوغول با خدوقچه من بوجاره … یاناریم آتش هجران ایچنده

اوروبلار … باتوب

دوشوبسن

کیدرشام آنان بادردومحنت … اوناولمز وصالون برده قسمت
قالور حشره گبی کوکلنده حسرت … یانار چون آتش سوزان ایچنده

اوروبلار … باتوب … دوشوبسن

ایلدون باغریمی قان
اولدی آشیم آه وفغان

اولوم قربان اوغول بو حالده خالہ … باخان حیران اولور دیوه جماله
بچه ساکد سنی عدون بو حاله … علی کبرا اوغول بو آن ایچنده

اوروبلار … باتوب … دوشوبسن

ایلدون باغریمی قان
اولدی آشیم آه وفغان

هامی عضوونده یوق بر عضو ظاهر … که یاره اورماسون بو قوم کافر

بچه بونازنین جسمیله آخر … یاتوبسان خنجر بران ایچنده

اوروبلار … دوشوبسن … باتوب

ایلدون

جمالون صفحه سنده زخم شمشیر … ایدوب ذبح آیه سین قانیله تحریر
بلی بورسمدور سرخیله تفسیر … اولور ذبح آیه سی قرآن ایچنده

اوروبلار … دوشوبسن … باتوب

ایلدون

بله مسطور اوکبو لوح قضاده … گرکدر هر ظلم اولا کرب وبلاده
کیده شامه اوغول باشون جلوده … قالا گل پیکرون آلقان ایچنده

اوروبلار … دوشوبسن … باتوب

ایلدون

جهانده ناله چکسون لیلی دمادم … گرک استر عید ولا استر محرم
گرکدر اولسون جهانده اهل ماتم … همیشه ناله وافغان ایچنده

اوروبلار … دوشوبسن … باتوب

ایلدون باغریمی قان

روز عاشورا

عرصهٔ کرب و بلا بانوی عصمت زینبه — اولدی عاشورا گونی روز قیامت زینبه

نور ایمان کفر ایچینده اتدی عاشورا گونی — زینبون فغانی عرشه یتدی عاشورا گونی

یتدی قرداشی الندن گتدی عاشورا گونی — جور دشمندن یتشدی چوق مصیبت زینبه

چکمهدن چخدی تلّلرون ناره گریان و آشفته — گوردی یوز قویمش حسینون قوم عدوان اوستنه

اوخ اوراتار خنجر اوستن تیغی پیکان آغشته — ویردی یوز بو حالی گورجک اوزگه حالت زینبه

اولدی دشت کربلاده ناگهان بر گردباد — اولزمان قلدی تزلزل عالم کون و فساد

منظر دورشدی ناگه بر طرفدن آچدی باد — ظاهر اولدی اولزمان اوزگه علامت زینبه

باخدی سمت قتلگاهه توکدی گوزدن یاشینی — گرسون بو نوع ایتار هیچ باجی قرداشینی

گوردی شمردون کسوب تازه حسینون باشینی — قطره قطره قان آخور یوز ویردی رقت زینبه

سویلدی چوق آرزو قرداش سن ایلردوم سنی — چکگا آغوشه جان تک برده استردوم سنی

انتظاردن چوق چکردوم بوردا گوزلردوم سنی — اولمدی دیداردن آخر برده قسمت زینبه

فکر ایدنده هرزمان آرتار بو خون دل منه — هر مصیبتدن اولور بو محنتون مشکل منه

گسدلر لب تشنه باشون اولدی چوق مشکل منه — اود کمی تاثیر ایدر قرداشم بو محنت زینبه

سلیمی قرداش گرک بو محنتیده اغلیوم — اولمدی ممکن اولنده گوزلردن بر باغلیوم

زلفنی قرداشس یولوم بوغشون اوسته اغلیوم — یوز ویرب بو محنته دن آرتوق خجالت زینبه

بو تمام آجزده برزی بو شمردن دلگیر ایدر — دستگیر ایلر عیالون بسته زنجیر ایدر

یا حسین بو ماضمون اهل سجر وئده چوق تاثیر ایدر — در ده فرقت زینبه هم رنج غربت زینبه

ایلیوبن بو بزم غمده هرزمان شوروده نوا — اهل بیتی اوخشیوبن شوقیله هر صبح و مسا

در درج مدح بو خدادهان لعل باره ذخرا
یکشوق امیدله چشم شفاعت زینبه

امام حسن ع

اولو هر قطره سی محشر گونی یوز من حسنه — توکه هر کمسه گوز یاشی امام حسنه

بر گیجه یاتمشیدی چون او شه دولتخانه — گوردی مهر ایلیوب قویمشیدی باش اوستنه

سالوب آشنا اله فرصت تشوب — گوتوردی گوزه لیل ال ویردی شقاوت اوزنه

زهری اولکوزه بر نوع ایله تا داخل ایدوب — قیدوب منزلنه مطلبنی حاصل ایدوب

بو خیالیه او زینب دلکجه خرم دل ایدوب — که بو زهر ایلیه تاثیر او شاه زمنه

لعصبت اولدی عطش غالب اونا شیدتیله — بوخودا دوردی امام حسن اول حالتیله

گوتوردی گوزونی سر مهر گوروب قتله
ایچه جب ایدنده ویردی خجالت ایله محنته

یاندوروب زهرا ونی نافه تک قلدی اثر | اود جگر گوشه زهرانه ایدوب پاره جگر
دیدی یارب بو نه اوددور بدنیم دوندی شرر | بر جه جرئه سو ایچنی سالدی نه درد و محنه
شدت زهردن ایلردی او شه ناله و آه | ناکهان آل علی اولدی بو ایشدن آگاه
گلدیلر شیونه چون ایتدیلر بو حاله نگاه | دوشدی آشوب او ساعتده هامو مرد و زنه
آی کمی آل علی دوره سینه هاله سالوب | گوردیلر زهرا و زاری عجب احواله سالوب
بر نظر چونکه حسین اوندا بو احواله سالوب | رقت ال ویردی او لب تشنه گلگون کفنه
گوندی اول کوزه پر زهری غم و محنتلن | ایچه پاسمرنک اولا قرداشنه اوده ر شانمن
یوزدوتوب اوندا حسین غم و دردیله حسن | دیدی قرداش سن اوزون ایله همرنگ منه
سن گرک کرب و بلا ایچره دم خنجرله | تشنه لب جان ویره سن اوغلون ع اکبرله
گیده سن رزمگهه تشنه ع اصغرله | اورلار ناوک خونخوار او شاگرد منه
نعلیا بزم عزاده دل سوزانیله | هر زمان نوحه ایله دیده گریانیله

توک گلن اهنگ غم و درد شهیدانیله
آغلا شوریله بو ماتمده حسین و حسنه

وفات جناب امیر ع

یا علی بو گون عالم غرق بحر ماتمدور | آغلا یا آدم و حوا ده بو غربته عالمدور

شیعه لر اولوب یکسره آه و زاره آماده | قدسیان تمام اهلی نوحه عرش اعلاده
بولمرم نولوب خلقه گلمش آه و نا ویرده | بو قیامت کبرا یا مه محرم دور
کاش اولایدی بو عالم یا علی او گون فانی | گیم بو چرخ آواره قویدی آل طاهانی
ایلدی فلک ویران خانمان زهرانی | امیدیده بو محشردن شیعه غرقه غمدور
مصطفانی سی خلقه یا علی امام ایتدی | سنده خلافتده اوزگه لر مقام ایتدی
گرچه سنده هر ظلمین اهلکین تمام ایتدی | جمله ظلمدن بدتر ظلم ابن ملجم دور
بولمی عترت زهرا سنلیدی و ساعتده | تاپدی تا سنی غلطان سجده گاه عبادته
گوردیله سنی گیم غش ایتمسین و حالتده | گلموری نفس چابون چخمه تا مادام دور
شیونیله تابوتون دسته مرد و زن گلدی | غسل ویرکه جسم پاکوه حسن گلدی
ایتمگه کفن نعشون شاه بیکفن گلدی | بو کفنده یا مولا طلسم هر عالمدور
بس سنه نه اولمشدی کربلاده یا مولا | ویردی جان حسین اوغلون فرد و بیکس تنها
قویدی نعشین عریان ایچون اوچ گون اعدا | ایله ظلمه عالمده هانکسی ستم دور
ضربتیکه عالمده دکدی فرق حیدردن | آگهان شمر بر ار شاه اولوب دور

براو ضربتون مثلی دکدی فرق اکبردن
بولمرم خداوندا بو نه ستر مبهم دور

اوردی یتون هوفی یا نیه اوکون قربان
جسم چاک چاک گنده آت چاپوب موعدان
ایچمیب ایمیتوب لعلی باده محبت نوش

گلدی باشینی عطشان شمردن امان
هر ملاوون عالمده بو مصیبت اعظم دور
بو عزاده اشک تر دیده سندن ایتمز جوش

اولمسون بو ماتمده شیعه نیه خاموش
آغلاسون گرگ دایم هر کیم اهل ماتم دور

جناب امیر علیه السلام

گرچه بو ماتمده یاران یوز ویروب غم زینبه
اوندا کیم جام شهادت نوش ایدوب شیر خدا
ویردلر صبر تسلی جمله قوم و اقربا
عترت زهرا باشندان معجر رنگین آچوب
عالم معناده باشین جمله حور العین آچوب
شیعه بو حالی من فکر ایلرم هر صبح و شام
یدی قرداشون عزاسین دوتمادی بر گون تمام
غم بغم عالمده دوداردی عاشورا گونی
سینه سی اوسته حسینون دوردی عاشورا گونی

لیک بو غمدن تسلی ویردی عالم زینبه
کوفه ده او گیجه اولوندی مجلس ماتم بنا
بو عزاده هم حسین بر کسه هم زینبه
بو عزاده باشینی اولزینب غمگین آچوب
همدم و همدرد اولوب سارا و مریم زینبه
کربلاده بس ندن بو زینب والا مقام
ویرمشدی یوز و حال اگر بله غم زینبه
شمر اولزمان زینبی یاندردی عاشورا گونی
رقت ال ویردی بو محنتدن دمادم زینبه

ایلدی کرب و بلاده شمر ظلم عیان
ناگهان نامم حسینه زینب بی خانمان
رونق عالم بوزولدی چون شهید اولدی علی

ویرمیوب دل ناسمانار زینبه بر دم امان
اولدی بو غم حشره تک ست باتم زینبه
زینب کبرا گلوب فریاده با صوت جلی

گرچه زینب سینه سی بو آیده دغلاندی ولی
بولمسن نه اودو اوروب لعلی محترم زینبه

جناب سکینه

سولدوم عطشدن غنچه وش
یاتنه منی رنج عطش
سولمش عطشدن رنگ رو
آخرندور بر جرعه سو
دور برجه قستجاب قتل
بو تشکوی پرآب قتل
یا ردارو دور بو سنه

ایصاحب غیرت عمو
قویماز یاتوم راحت عمو
اودوتدی عضویم سو بو
اولمز منه قسمت عمو
من تشنه نی سیراب قیل
قیل خیمیه رجعت عمو
کیم یالواروم من دشمنه

سن تک عمو اوسون منه
ایصاحب صولت عمو

بر قطره یوق سو خیمه ده … سولمش بو گل رو خیمه ده

خیر العطش بو خیمه ده ه … یوق اوزگه بر صحبت عمو

الیر دور صاحب عَلَم … بو جانوه اولسون قسم

از بس سو سوزلوق چکمشم … جان منده یوق طاقت عمو

سیراب ایدن یوق بر نفر … باندی عطشدن بو جگر

من ایلسم وه تاب اگر … اصغر ده یوخ طاقت عمو

بو خدور براوزگه گفتگو … سندن بو دم بر جرعه سو

ایلر سکینه آرزو … قویما قالام حسرت عمو

آشفته ام سنبل کمی … شوریده ام بلبل کمی

سولام سارالام گل کمی … جاندن کیدر قوت عمو

قویموب عطش منده ثبات … ای فیض بخش کائنات

دور ایتکلن عزم فرات … ویرسه بابام رخصت عمو

اول سو گتورگده عجول … قویما قالام بیله ملول

بو عرضمی ایله قبول

هر چند ولور زحمت عمو

بعلی نگه تحریر ایدر … عالملره تأثیر ایدر

هر کیم بیله تقریر ایدر

اولسون یری جنت عمو

خباب عروس

ایعم او غلی بو کارزارگاه … گیتسن آه و زار اولده دوروهنی

بو بلاکشی قویما منتظر … یوخسه انتظار اولده دورمنی

باشلارام بودم آه و ناله‌یَ … ایلرم کباب اهل عالمی

ناله چکمه سَنْ آبرلوق عمی … ای بزرگوار اولده دورمنی

تاب ایدوم نجه من او حالوا … قان اولا روان سنه جمالوا

ایده کاکل و زلف و خالوا … قونسا گرغبار اولده دورمنی

طوی اطاقوی اتیه‌لر عزا … قان بو زلفوه قونیه لر حنا

هر زمان ویره یوزبو ماجرا … بو لکه آه و زار اولده دورمنی

بر طرف غم دردو قیتون

یاس بر طرفده اولدی عشرتون

بو لمرم حکوم هانسی محنتون … درد بی‌شمار اولده دورمنی

قاسم ایلدی باغم وفسوس — نو عروسیه بکت رو بوس
سویلدی آلور فرقتون عروس — اولدن اختیار اولدی دور منی
بو خراب اولان روزگار ده — بونشس نیش اولوب هر کناره
گیجمز اولقدر بو دیار ده — تیغ آبدار اولدی دور منی
اوچ وصیتیم وار عموقزی — خاطر ونده سن ساخلا بو سوزی
سالما باشوا شال قرمزی — چون بو قوم خوار اولدی دور منی
بو آنا مون اول برده همدمی — قویما آغلاسون چشم پرنمی
قویما چوق دیه قاسمون غمی — ایلیوبدو زار اولدی دور منی
برده نعشمی ایله جست جو — نعشیم اوسته آچ زلف مشکبو
قتلگاهده اولزنا که بو — قوم نابکار اولدی دور منی
باخ بو پیکر پاره پاره یه — زلفون آچگلن اوندا یاره یه
پاره چوخ دگر جسم پاره یه — زخم بی شمار اولدی دور منی
لعلیا منه یوز ده بیر وز فغان — هر زمانکه بو ویردی اولور بیان

ابسکه اشکمی ایلرم روان
چشم اشکبار اولدی دور منی

اتفاق عید نوروز و محرم در ماهی

بو نه بزم عیشدور — بو نه مجلس فغان
بو طرفده عیشه باخ — او طرفده ماتمه
بو نه سوز عشقدور — که دوشوبدور عالمه
یری وار بنفشه گر — چکه قاره کلاشنه
گله غنچه سینه چاک — چمن اچره شیونه
او تیغ اصغرون — چنجا نجاتقه لبنه
بو نه نام نکدور — بو نه شرم تعجب
چو اولوبدو قاسمون — طوی ظلم لهیله باش
گر بنفشه سر بسر — گیئوب قرالباس

بو نه نوبهاردور — بو نه موسم خزان
مگر عید توش اولوب — بو نه محرمه
بو نه واحسیندور — بو نه ناله وفغان
او تورا غبار غم — رخ زرد سوسنه
اولا چشمی نرگسون — بو غمیله خونفشان
آچلا بو حالیله — که غنچه طرب
بو چکونه دن گرک — اولا غنچه باغری قان
او دوسا خلیوب دوگل — اونا گلشن ایچره باش
دل نو عروس تک — دوتولوبدو غم ایله ضیمران

که دوشدی یادیمه — غم شاه مشرقین
بو ترانه سالدی بو — دل وجانه شور وشین

چو بتوردی شمر دون — سنی قتله یا حسین
نه روا دو بو حیله — گله باشوا بلا
که اونا بتوردی ده — قیلا قوم کین خطا

داخی گندی سار بان
الوی نه ظلمله
او بلا لو باشوا — اولا جانیم فدا
که اونا یزید دون — اوراچوب خیزران

یره دوشدی جناحدن
او یارالو جسمنه
اولا هرچه یا حسین
ره عشقده سوندن
بو عزاده لیلیا
بورقیه‌دن دوتار

یخیلاندی شاه دین
اوروب ونده الکمینه
غم و محنت و الم
گمی گیم قویوب قدم
نه گرایلرم خیال
دل و جانم اشتعال

بر ودورین شتاب
گمی نیزه و خدنگ
سنون آدوه یازوب
که رضای حق اوچون
اولوب هر زمان فزون
بونه شرحدور هزار

اوروم آلدی چون کمین
گمی خنجر و سنان
اونه تفشان غم
ویره چیله تاب و جان
غم و محنت و ملال
گنه خامه بیان

جناب علی اکبر

ای اوغول ایلمه عزم میداندن
رحم ایتمز دور چوق تو شکر
بوخدو سنده اوغول تاب خنجر
قورخورام قانوه ای دلارام
گورمش طوی ایتمامش کام
بس نه نوعیله تاب ایلرم من

بوخدو لیلاده یاری هجران
تشنه دور قانوه شمر کافر
صف چکوب قتلوه قوم عدوان
گیم با تا طرهٔ عنبرین فام
اولدور دلرسنی قوم سفیان
قتلگهده گورم دوشمن سن

ایلیوب دور اوغول جور دشمن
زلفون آشفته حالون پریشان

ساخلار قدم ایچلی قلوم شانه کاکلون
استرم رحقده بابا قانه کاکلون

اکبریم اوغول
سروریم اوغول

هرچه استیدوم طوی ایدوم سنه گیرای اوغلان
شانه ایلیوم کاکلون قلوم زنور ای اوغول
طوی لباسنی گیدوردوم من مضطر ای اوغول
تحشی قوتدی بو حسرتی دل و جانه کاکلون

اکبریم اوغول
سروریم اوغول

گل جمالوا توتسا توزاگر قان اولور گوگل
دوشسه نظمدن کاکلون پریشان اولور گوگل
گورسه زلفون آشفته دوره پریشان اولور گوگل
چوکه بسته دور بو دل پریشانه کاکلون

اکبریم اوغول
سروریم اوغول

عارضونده ای اوغول خال هاشمی
هردم آرتورور دیده ده منیم قانلو یاشمی
هر نفس سالور بر جگور نه سودایه باشمی
بربه بر اوغول اهتیم اگر شانه کاکلون

اکبریم اوغول
سروریم اوغول

زلف و عارضون غصه سی منی ایلیوب زبون
از قالوب ادولا سکینم اوغول وای آدجبون
کاکلون گیگولدن آلوب طاقت و سکون
ایلیوب منی برجگورنه دیوانه کاکلون

اکبریم اوغول
سروریم اوغول

رحیمم شهید اولسون سنسی قوم کینه جو — قاسمون خط و کاکل باتوب قانه مومبو

گت سنوده بو عرصه ده تو کو قانوی عدو — رضی ولمرم باتما سا اگر قانه کاکلون

کهیریم اوغول — سرویم اوغول

جوان نجار سنی اهل شرع قتله گاه بده — کاکلون پریشان دو شرع فلکا بده

زخم دلن دوم عوض ایدر عم قتلگاه بده — جوان تو کرا و غول مشک تر اویمیانه کاکلون

اکبریم اوغول — سرویم اوغول

علی اکبر

قانوا غلطان سنی قلش اوغول اهل جفا — یا شبیه المصطفی بعد کن عم الدنیا عفا

یا شبیه المصطفی

حقه قربان اولدی آخر بو جوانون سمعلی — حق یولنده کرت فدا اولسون اولو قربان تیغ

جوان سنون قانون عشقیله آخوب قانلو تیغ — قانوه تیز بو قانیم حسینوه جانیم فدا

یا شبیه المصطفی

قانلون محشر کونه قلسون خدا من حق شناد — اولدور و آخر سنه تو یدی هنی فرد و حسید

سنکه اولدن بو منده کسد دم او زحیاتمدن امید — بر نفس جگرگاهده قلبیم دکول سنسیز رضا

یا شبیه المصطفی

گوکلمه سنسز تسلا هر دم اولور دوم عم — من سنی عالمده عالملردن چوق استردوم عم

من سنی آخر سلامت ایدی کوندردوم عم — قانوا غلطان نجه بردیده قسلدی اشقیا

یا شبیه

ایدی لیلا ایلدی شانه او پر خم کاکلون — سرمه ایلردی کوزون قلدی منظم کاکلون

آیه قانیله دولوب هم کوزلردن هم کاکلون — قان ایچنده غرق سن ای نور چشم مصطفی

یا شبیه

یا تمس آلقان ایچنده بو نه حالتدور اوغول — قامتون دوشمش یره بو نه قیامتدور اوغول

قتله باشوندگی زخمون کعبه تیغدور اوغول — جسمو قلش نجه صد پاره قوم بی حیا

یا شبیه

ای اوغول خنجرده گوزلر بو دون ای سلطان آتان — ایندیکه بو حال زارون بولمز اصلا آنان

نیلسون کور سنون بو حالتون ای آتان — پیکرون صد پاره جسمون پاره پاره ذره دون

یا شبیه

رنگ رخسارون جدا شدن زرد اولوب دلون — اولدوز و تشنه سنی سودیر میوه دور قانلون

ای اوغول کسمز کوکلدن حسرته تک بو تکبرون — قالدی بو حسرت بنم قلبده تا روز جزا

یا شبیه

امام موسی کاظم ع

بر غریبون حالنه قان آغلیون افغان ایله
جان ویروب غربتده یاران محنت زندان ایله

دیده دن جاری دمادم بر شط بغداد ایدن — خاک بغداد ایچره بر بیکس غریبی یاد ایدن
ناتمنده هر قدر مقدور اولا فریاد ایدن — آغلیون اهل محبت سینه سوزان ایله

زهر جسم ناتواننندن آلوب تاب و شکیب — نه طبیب اولدی دوا ویرسون نه مونس نه حبیب
عاقبت زندانده جان ویردی او مولای غریب — نعشی یرده خوار قالدی طعنه عدوان ایله

حضرت موسی کاظم زینت عرش مجید — شیعه تا اولدی اسیر قید هارون الرشید
قالدی زندان بلاده اون بر ایل فرد و وحید — دوزدی بو قیده مین درد و غمه بر جان ایله

شوقله جانان یولنده ترک جان ایدن قلوب — احتجاج چون اهل کفره کونکلی روشن قلوب
حضرت یوسف کمی زندانی اوین مسکن قلوب — مثل یعقوب عمری کیچدی دیده گریان ایله

هر مصیبت باشنه گلدی او قوم بیوفا — ایتمیوبلر بو ماموظلمه ولیکن اکتفا
آخر او مظلومه یاران ویردیلر زهر جفا — عالمی یاندوردیلار بو درد بی درمان ایله

گوردیلر بیکس قالوب نعش امام ممتحن — هر شماتتدن صورا او تفرقه ایمان شکن
نعشنی بر ذلتله ایتدیلر دفن و غسل و کفن — گوش ایدون بن شرح ایدوم بو ذلتی افغان ایله

هر زمان حیران بو غمدن عالم لاهوت اولوب — حالت تشییع نعشندن ناموس مبهوت اولوب
دورت نفر او نعشه حمال حال تابوت اولوب — بولمرم حشره کلور بو تفرقه نه عنوان ایله

بر نفر یو بی‌نوایه نه عزا دوتدی نه یاس — گرچه نعشین خوار ایدوب او تفرقه حق ناشناس
نعشنه تا گینه اورتولدی بر کهنه لباس — قالمیوب اوچون کفنسز پیکر عریان ایله

یا حسین بر کیمسه یاتموب چالوا اهلا سنون — قالدی اوچ گون پیکرون چوللرده یا مولا سنون
بولمرم نعشونده آت چاپدیلار اعدا سنون — پاره لنمشدی او نعشون خنجر و پیکان ایله

اهل عشقه سن نشان کوی جانان ویرسن — اکبر و قاسم کمی لب تشنه قربان ویرسن
هر مصیبتدن صورا سوا محبوب جان ویرسن — اولمسان آلقا نوا غلطان لب عطشان ایله

یوز ویروب بو غصه‌دن لعلی سنه درد و ملال — کاش بو درد الیسون عالمی بر مرده حال
الیسه هر کیمسه شهادت تیرنه مردم خیال
روز و شب آغلار بو غمده چشم خون افشان ایله

شهادت امیر ع

بو نه غمدو یاندوروب عالمی — ماه بو غمیله تزار اولوب
ایکی گوشواره عرش حق — بو عزاده تعزیه دار اولوب
ایشدنده بو سوزی شیعه‌لر — ناموالله تک یوزه قان توکر

نه ویروبدو عالمه بوز نکر   که باموجابر بهار اولوب
بو جهانده زینب بینوا   دوتوب غم تیله ایکی عزا
بر سینده باشه سالوب قرا   بر سینده ناقه سوار اولوب
آناسی ولنده او غم حشم   دولانوردی کوفه ده محترم
چکوب اونده آخری نه ستم   که او اخترا میله خوار اولوب
حسینه اهل قبیله دن   چو خیدی تسلی غم ویرن
کیمیدی کورون او غریب اولن   که عزاسی ظلمیله خوار اولوب
اونا جانی شیعه لرون فدا   او دو شاه تشنه کربلا
که نه اولنهده دوتولوب عزا   نه حنوط و کفن و مزار اولوب
بو جهانده کیم بیله غم کوروب   بیله ظلم و درد و ستم کوروب
نه زمانه بیله الم کوروب   نه فلکده بیله مدار اولوب
۱ کیمه یا حسین اولوبور دوا   که سوسوز باشین کسه اشقیا
۳ کیمی سنکمی بو گروه کین   سالوب اوچکون ایچیجه بی معین
۲ سنیله بر ایشه با وفا
بو بلایه عهد و قرار اولوب

آت یاغی آغتنه پیکرین   که تمام جسمی غبار اولوب
وارایدی او تشنه ده تارمق   یارالو بدو جسمی ورق ورق
عجبا او طالب وصل حق
هامو دردو ظلمه دوچار اولوب

علی اصغر

هر ظلمنی چون لشکر کین گندی عیانه   نوبت یتشوب حرمله سخت کمانه
کوردی که حسین بن علی با رخ روشن   آغوشه آلوب اصغری سیلدی اندیشون
اصغر بچه اصغر سارالوب رنگی عطشدن   سوز جگر ندن چخارار افلاکه زبانه
چونکه کوردی که سو آختارور اولمیر حجازی   بولدی که عطشدن سولوب او غنچه نازی
بوینی کج اولوب چوق آغلار ورگوردی بو غازی   وجد ایله دیدی دوشمزاله بیله نشانه
بیله سو ویروم من دیدی بو طفل حزینه   احسن دیه یکسر منه بو لشکر کینه
کتفندن او دم قوسین آلوب کردی کمینه   اولکافر بیرحم براوخ قویدی کمانه
ایکاش دودیدی او زمان گردش عالم   اولسون بودلیم لال بچه ذکرا ولابو غم
شصتندن او پیکان بلا قورتولوب اول دم
دوتدی او نشان ایلدوکی پرده شانه

یاندوردی مصغرون احوالی او شاهی | چکدی چون او ییکا زمحبوب شعله آهی
عرض ایلدی بو حاله گواه دلی آهی | گورنه بو جسمیمون ملشوب جعفری قانه
هتری بو آیدسنیدی سماواته او قانه | قو یادی که دوشمسون یره بر قطره لاو قانه
بر قطره سی دوشسیدی اولوردی ناموفانه | قالمزدی سلامت نه زمین نه زمانه
اوواورده بو غم بو دل غم پروره لعلی | یاندی جگریم حال ع جعفره لعلی

شرح عطش جعفری بو دم قره لعلی
یازدو قجه کلور سیل سرشکیم جریانه

جنا بعروس

هجردن ساکه غم او غم گوربر منی نه حاله | دوشمش بو سرو قدیم قاشو نکمی هلاله
بو جسمیم چاک چاکون هر چاکنون فداسی | دوندردی گوکلوم قانه زلفون بوقان جناسی
اولمش کفن ندندور کهنونده طوی لباسی | ای نو عروسه حسرت ای تیمین وصاله
حاشا بو حالتون تک بر درد مشکل اولسون | باشوندن چو خدو یاره بو باشمه گول اولسون
هر نوجوان طوی ایتسه بو حاله مشکل اولسون | ای کام سیز جوانیم قربان اولوم بو حاله
گر گورسن ایلیم او غم احوال نو عروسی | زلفون کمی پریشان گور حال نو عروسی
گوروم دوشنون آلهی اقبال نو عروسی | عمریم تیوب تمامه جهاندمن درد له زواله

سینمز نه ذوق بو ده خوش روزگاریم اولسون | هر نه جهانده سیز غمداریم اولسون
عهد ایتمشم من اولم بو آه وزاریم اولسون | بیگانه دردو قویمام بو مجلس جنباله
بو از زمانه مندن سپاه غم او غم دو دنیا | تا پشور عروسی شمره ظالم بو کونده گویا
تازه گلینده اور آخر باشدان یاقه سویا | قالسون بو قاره معجر باشنده لامحاله
یا غلار منی طنابه بو قوم بی حمیت | سوبلمه نه ویروله بیچاره یه زحمت
زنجیر زلفون ایلر آخر منه کفایت | بروه دوشوم نه لازم بر اوزگه قیل و قاله
هر چند آغلارام من آرتار بو التهابیم | بو عشق اودین گوگولدن سوندور مز اشک نابم
هجر ونده یو خدو بردم صبر و قرار و تابیم | اولسون قسم غم او غم بو زلف و خط و خاله
پیله کلوبدو فرمان بو فرقه عناده | گتسون گرگ دیار شامه باشون جداده
منده دالو نجه کلم سرگشته و پیاده | هر بیرده ناله قلام سالام سسی خیاله
نعشون قالوب آراده بیلوم کفن تاپولمز | بر پیله پاره ایله هرگز بدن تاپولماز
جسمونده پاره سیز بیر ایکجان من تاپولمز | بو قوم تیغ و خنجر ازبس ایدوب حواله
لعع بو بزم عزاده اول غرق بحر ماتم | تا عالمی فنایه ویرسون بو چشم پرنم

بو مجلس عزاده دایم خدای عالم
ویرسون لسان گویا بو طوطی مقاله

علی اکبر

ای اوغول ایله عزم میدان
یوخدو لیلاده یارای هجران

رحمیز دور عم چون بو شکر	یوخدو سنده یقین تاب خنجر
تشنه دور قانوه شمر کافر	صف چکوب قتلوه قوم عدوان
قورخورام قانوا ای دلارام	کیم باتا طرّه عنبرین فام
نوجوان اولهسن آلماش کام	کورمش طوی اوغول دیره سن جان
اونده آخر نجه تاب ایدوم من	قتلکهده کوروم دوشمسن
ایلیوبدور عم جور دشمن	زلفون آشفته حالون پریشان
اوره ما بو جانه هجران یار ایسین	قامتون چکچشم هر خاسین
قوی آلوم کوزلرون من بلاسین	ایلوم اول جانه بو جانی قربان
سویلدی اکبر ای دل شکسته	کلمه شوره بیله زار وخسته
بو دور عهدیم گرکث قوملار اوسته	تشنه لب جان ویرم ای آناجان
کلمه بیله آنا شور و شینه	برجه باخ بوشه شر فتنه
بر نظر داد رس یوق حسینه	من نجه قتلیوب عزم میدان

ای آنا اغلاهر آن دمادم	باشلا مجنون کیمی شور ماتم
عالم عشق اولور اوزکه عالم	عاشقی یاندورور هجر جانان
سویلدی ای اوغول قیل نظاره	باخ بو لیلاده بو آه و زاره
ایله بو درده هجرانه چاره	وقتم آخر بو درد ایله نالان
قوی سالوم زینته بو عذاری	خوش دوزوم طرّه تابداری
بو جمالون عدو کورسه باری	رحم ایدوب ایتمیه قانه غلطان
بر نظر ایله بو سوز آهه	عزم ایدورسن اوغول رزمگاهه
ممکن اولسه قایت خیمگاهه	منتظر دور یولنده بو نالان
آغلا لیلی بو بزم عزاده	توک سرشکون صباح و مساده
آل حسیندن شفاعت جزاده	اولمسن غرقه بحر عصیان

علی اکبر

لیلا ایلدی زلف علی اکبری شانه
قلدی او جوانی اوغلنی میدانه روانه

بو اکبرون ایشیعه ایشت حسن جمالین	اورتمزدی اکبر زلفی اونون عارض و خالین
بی پرده کورمزدی اونون کیمسه جمالین	حاشا کله بر بیله جوان برده جهانه

اکبر

ابر دیله هرکز پیله کل پیرهن اولمساز / کاکل دیله حاشا پیله مشک ختن اولمز
قامت سنجه قامت پیله سرو چمن اولمز / بنزردی خرام ایتمکی طاووس جناح
راوی چله مسطور ایلیوب شیعه که سابق / اولمشدی بری عارض پیغمبره عاشق
اونلر که وفات ایلدی پیغمبر صادق / برشبه پیمبردن اوکس دوتدی نشانه

تا قویدی حسین بن علی درکهنه سر
عرض ایتدی منم طالب رخسار پیمبر

ویرمش سنه گویا بر اوغول خالق اکبر / چوق شبه پیمبرده دیه‌ر اوغلانه
پس اکبری احضار قلوب اولسه والا / یا اینکه یوزنده واریدی بر قمع دیبا
کورجک یوزینون نورینه عشق ایتدی چو موسا / گویا اونا برداوی طور اولدی او خانه
شیعه بو همان اکبر یدی ایله تأمل / آخر واریدی کرب وبلاده بو تحمل
پس قانه بلنشدی نیه اول طره کاکل / نه گلدی بس اول سلسله مشک فشانه
چون کسمشیدی سو یولنی فرقه عدوان / سینه‌نه سو سوز کتدی او شهزاده عطشان
سو ویرمدیله سو یرینه اوردیلر پیکان / سوز عطشندن جگری کلدی زبانه
مشغولیدی دعوایه او شهزاده که ناگاه / بریانده کمین ایلدی اولمنقذ گمراه
بر تیغ اوروب فرق علی اکبره بالله / بس کارگر اولدی وجراحت ایدی جوانه

غش ایلدی قان اولدی زمین سوکمی جانباز / بونین قوجادی ونله عقابه دیدی باری
لیلایه یتور حسینده باری من زاری / باغری دوتوب ایدی آنامون خمیده قامته
توش ایتدی عقاب اکبری برقوم دد ساعت / پیغمبر له دوشیندی چوق اوجماعت
تاکوردیله پیغمبره اکبرده شباهت / ال قویدوله بوکینه له شمشیر وکمانه
گوندی کمی خنجر کمی تیر وکمی شمشیر / اوردی کمی خنجر کمی نیزه کمی شمشیر
قیلندیه او صید حرمون ایتدیله تقصیر / مین زخم وکوب بردن او چپات وتوانه
بسکه اورولوب پیکرینه ناوک پرتیر / بال وپر آچوب اوچدی عقاب آتن اهرمه
چو تکلدی هوادن یره اولپاره لوپیکر / قان پاره‌لرندن آچلوب اولدی روانه
یعنی بو علی اکبره قان آغلاشب وردن / یانان هرکیجه صبحه کمی چونشمع شب افروز

یاندوردی منم قلبمی بو قصه جانسوز
خون جگریم کلدی کوزومدن جریانه

شهادت امیر

شیعه‌لر نه صبح وشام ایدر / آه وناله هر یرده یا علی
بومصیبت بی نهایتون / کتدی عالمی ورده یا علی
اشکیله دولوب صفحه زمین / شور وشینله اغلار عابدین

کوربو سینده آه آتشین — باخ بو ناله سرده یا علی
زهر له دم تیغه ویردی سو — مشق ایلدی باشوی عدو
بو ملورم نجه جرأت ایتدی بو — اول لعین کافرده یا علی
سجده ده سنی کوردی قاتلون — تیغ آلوب آله دوردی قاتلون
یا علی دیدی اوردی قاتلون — سجدگاه دا ورده یا علی
سالدی بس سنی ایله حالته — حیفی کلیوب اول شجاعته
اول فصاحت واول بلاغته — باخما مشدی منبرده یا علی
سن اولنده ای شاه لافتی — جمعیدی باشون اوسته اقربا
قالدی عترت شاه کربلا — جان ویرنده چوللرده یا علی
دوتدی کوزلرین لحظه قاتلن — شاه تشنکان جان ویرن زمان
قالمدی اودم طاقت وتوان — اهلبیت اطهرده یا علی
آچدی کوزلرین کوردی قاتلی — تشنه ایدی بس دوتمادی دلی
اول دوداقنه قویدی ال ولی — تشنه اولدی آخرده یا علی
روز حشره دین آغلار عترتون — چوخ محالدور دردو فرقتون
یاندور بزی بو مصیبتون — شیعه لر کلور ورده یا علی

هر کس اردن یا علی جکر — دیده دن آمو قانلو یاش توکر
ایلدی بو غمم اوده کمی اثر — جمله بو زن ومرده یا علی
قل ایدر آدی جمله مشکلی — قلبده چکر نعره جلی

نعلیا اولور دیده منجلی
ذکر ایدنده هر پرده یا علی

شهادت امیر

ایمنیم داوریم بابا یا علی — غم کونی یاوریم بابا یا علی
ابن ملجم سنی شهید ایلدی — بونه جرأتدور اول پلید ایلدی
زینبون دردینی مزید ایلدی — ایمنیم سروریم بابا یا علی
قیل نظر حالت پریشانمه — باخ بو سوز دل و بو فغانمه
فرقتون اوردی داود دل وجانمه — یاندی بال وپریم بابا یا علی
غصه وغم هجوم ایدوب کلمکه — راضیم بو زمان اولمکه
بر دم سندن صورا نیم قالمیه — کلمری باوریم بابا یا علی

سالدی هجرون سنی عجب مشکل
کونده بر غم اولور منه مشغل

کیمه

گتمه مشهدی باباگو گلمه‌دن هنوز
حسرت مادریم بابا باشیمه علی

ع اکبره

بلشوب قانه بو طره افشانون اوغول
یاندوروب قلبمی بو حال پریشانون اوغول

گیم توکوب قانه بو مظهر حسن ازلی
سنی هر کیمسه سالوب بو گونه شل اولسون الی

گوزنوری خیمه‌ده لیلا یولوی ایمدی ولی
حیفکا هم تشنه غنچه‌جا جاق جانون اوغول

قانه غرقسن ای آهوی مشکین گیسو
سو کمی گوزه ایچوب قانوی بو جولده عدو

ویرمیوب دورسنه آتا بو اولن وقتده سو
سارالوب غنچه صفت بو لب عطشانون

بدنظر ایتدی مگر حسنوه ایوجه حسن
خیمه‌دن ایمدی سلامت سنی گوندردوم من

قامتون یخدی بلا برطرفده چو سرو چمن
عرصه قتلگهه توکدی ولیه بو قانون اوغول

ایلیم گهراوغول سن کمی مظلوم اولماز
گوره بو حالوی هر کیم نجه مغموم اولماز

بدنون چو خدو یاره سایی معلوم اولماز
بر پیله زخمیله ممکن دگو درمانون و عهدن

چو خو موش یاره اولانون یو خو موش دادرسون
آیا رو بد دورسنی قان گلمری بالمره سسون

دور گیدک خیمه‌یه ایمدی بتر اخر نفسون
گوزومی حسرت قالوب دیدار و الیلانون اوغول

کوچ از یثرب

نبای کوچ یثربدن قوبوب چون شه مطیعم
جوانان بنی هاشم مهیا اولدولار یکسر

کلوب قلبسون وداع قبر پیغمبر او وقتده
قلوب اول مرقد پاکه سلام آتا نه حالتده

کلوب افغانه عرض ایتدی که یا جدا بو تربتده
حسینی قویمدی قالسون جفای قوم دون پرور

دیوب دردو لیندن بیر بیر گتوردی اشکی جوشه
ایدوب از بسکه آه و ناله گتدی اولزمان بیهوشه

گوروب باشسدا اونی رؤیاده جانانک جدی آغوشه
اوپوب رخسار پاکندن بویوردی ای دشت محشر

گوروم عنقریب ای نور دیده عرض ایتدی اندا
ویرورسن تشنه جان زخم سنان و تیر پیکانه ندا

باشون برباد اید پرخون جگردن صندره بربا ندا
اوپاره نعشون اودستنده چاپار آت لشکر کافر

پیاده باش آچوق شامه گیده اول ناتوان زینب
قالور ویرانه گرگنجنده غمدن باغری قان زینب

اسیر لشکر کفار اولوبه بی خانمان زینب
گیدر بزم یزیده هجره اوگون بی چادر و معجر

آچوب گوز خوابدن بیدار اولوب اوتیدی عالم
وداع مرقد زهرایه آیوز قویدی بدرود عم

ضریح پاک جدندن چخوب با دیده پرنم
گروب اول مرقد پاکه توکوب گوزدن سرشک غم

سلام اول قبر پاکه ایتدی چشم خونفشانیله
جوابی گلدی پاکه قبردن آه و افغانیله

جواب

ایدوب عرض اوندیا آتاه بوکون تخت روانیله
آپارام زینبون سمت عراقه باجلال قم

ولی شام اهلی قویمزلار بو عزت بایداولسون
کرک قوللاری باغلیوب زینبیم ناقه سوار اولسون

داغلوب خیمه سی جور و ستمله تاراج اولسون
جفاد ظلم دشمندن باشنده قالمیه معجر

آتا بر زینبی گیم کون جمالندن حجاب ایلیر
برهنه سر گیدر شامه یوزه زلفین نقاب ایلیر

خرابه مسجد و ویرانه لر کنجنده تاب ایلر
نه که آج و سوسوز قالسا نه که طعن اقتیه دشمنلر

قویوب یوز خاندان مصطفایه باغم و محنت
بویوردی زینبه باجی اولون آماده رحلت

وداع دوستان ایلون که کلدی موسم فرقت
اولاتا عازم کوفه بویوردن آل پیغمبر

دوزولدی ناقه لر زرین جهازیله بعز و جاه
ندای الرحیل اوج ایتدی اهل شهر اولوب آگاه

که عازمدور عراقه آل اطهار رسول الله
کلوبلر یکسر افغانه توکوب گوزدن سرشک تر

دوتوبلار دامن شهدن اولشهو باناله و افغان
که یوخدور یا حسین بزلرده تاب و طاقت هجران

بویوردی شاه دین روز ازلده ایتمشم پیمان
اولاکرب و بلادشتی مکان عترت حیدر

جهانه داور العالی بو شرح مصیبتدور
کوول چاک اولدی بو غمدن بوته تقریر محنتدور

داخی بو ذکری تکرار ایتمه خاموش کفایتدور
الونده قورخورام یانسون آتشدن خامه و دفتر

امام رضانامه

آغلا شوریله شیعه ضامن غریبانه
ویردیلر جفا زهرین اولشه خراسانه

ایلیون نظر یاران برجه ظلم مأمونه
دیرایچون شقاوت یوز اودبخت ملعونه

السندی جفا قلسون اولغریب محزونه
ایلیدی اوکون ترتیب برجه بزم شاهانه

کتدی بزمنه مهمان اول امام رنجوری
زهرله قلوب مسموم برجه خوشه انگوری

اولشهه ایدوب تکلیف حاصل اولدی منظوری
اول امام دلخسته میل ایدوب نچه دانه

زهر ایدوب او ساعتده جسم زارینه تأثیر
سولدی گل کمی رنگی تاپدی حالتی تغییر

تا عباسین اول مظلوم باشه چکدی بی تأخیر
چخدی بزمدن طشره اولدی عازم خانه

چونکوزی اباصلتون دوشدی اولشهه ناگه
اوز عباسنی کوردی باشنه چکوب اولشاه

رنگ روینه باخجاق ترسون اولوب آگاه
بولدی زهر ایدوب تأثیر اول ولی سبحانه

عرض قلدی یا مولا دوشمسن عجب حاله
حالتون پریشاندور قامتون دونوب داله

گیت دیدی سنی مهمان عالدیلار بو حواله
چله حرمت ایلدیلر یوخسه بورد امهمانه

الغرض بو حالیله یتدی منزله آخر
مرک علامتین کوردی اول غریب اولوب ظاهر

سویلدیکه اباصلته برجه طشت ایله حاضر
فرشی رنج قوری یرده جان ویرم غریبانه

حاضر ایلدی طشتی ناله و فغان ایله
طشته یوز دوتوب اولشه چشم خونفشان ایله

پاره جگر گلدی لخته لخته قاتیله
نقلدور اباصلتدن من او دمده نالان
چشم انتظار ایله گوزلور او غمگین گریان
تا که اولا یوزون روشن اولدی سقف و دیوار
باخدی گوردی غش ایتمیش او غریب نگاری

غش ایدوب دوشوب اولیدم حالت پریشان
گوردوم اولوبدی حق هر طرف باخور حیران
یوزو دوتاردی آیله بارگاه یزدانه
حضرت تقیئون تا جلوه لندی رخساری
اگلشوب کنارینده باشین آلدی دامانه

تا گوروب بو احوالی قارا گلدی بر جوشه
اوپدی بردو دافقدن چکدی جسمین آغوشه

عرض قلدی گل ای بابا برجه گل گلن هوشه
تا اوشه گلوب هوشه آچدی ناگهان چشمین
سویلدی منی آخر اولدوروب بو زهر کین
بو غریب اگر یاران حال احتضارینده
بر غریب اولن وقته کربلا دیارینده
گوروب باشی اوستنده اولدو خنجر بران
استدی او حالتده برجه قطره
ایلدیلیا دایم شکر حضرت معبود

باخکله من زاره گلمشم خراسانه
گوردی باشی اوستنده گلشوب تقی غمگین
آز قالوب چخا جانیم تا او جانانه یتیم
آچدی گوزلرین گوردی او غملی کنارینده
دوشدی گوزلرین آچاق شمر نا مسلمانه
اسیر اولدی ستم پرور باشنی کسه عطشان
ویرمدی او ظالم سو او شه شهیدانه
مجمر غم ایچره یانه ور سینی چون عود

بزم غمده همواره توکک سرشک خون آلود
اشک چشمدن آرتار رونق عزاخانه

نوحهٔ جناب امیر ع

الهی شاهد اول اهل عزایه
دوتوب بو نفس و آفاقه ماتم
مگر یتقانه باتمش قلب عالم
فلک سالدی خلل ارکان دینه
دوتوب ماتم امیرالمؤمنینه
گیوب بیچاره زینب غم لباسین

که قان آغلار
گتورمش درده عالم قلبی تمه
که آز قالدی گیده عالم بلایه
یتیم اولمش بو گون شاه یدینه
یولار زلفین گلوب زینب نوایه
باشندان آچماش زهرا قرا یاسین

علی المرتضانون دوتدی یاسین
بو یاسیله گیدوب کرب و بلایه

ایضاً

بولمورم آدم و عالم نیجه راحت دور بو گون
گورسیدی بیله گون دیدهٔ عالم اگلشش
گلون ای شیعه دیوم من بو گونون سرّ فاشش

قلب عالم تیشوب قتله قیامتدر بو گون
توکدی بو صبح غم چشم شفقدن قان یاشش
ساقی کوثر غمندن عزادار دور بو گون

اوداوروب شیشه اهلکانه غم شیر خدا
غم الهندن یونه دلوب سلسله آل عبا

قاریشوب بربرینه شیون ایدر شاه و گدا
یوخ کیم ماتم سلطان ولایتده بوگون

درد و غم صورتنه عالم اولوب آیینه
یاندوروب شیشه جانی آتش ظلم و کینه

ایلکین یوخسا سالوب رخنه اساس دینه
شه دین قتلنه توب روز شهادتده بوگون

گرچه زینب غمنی ایلدی بو قصه مزید
آه اوگوندن که حسین بن علی فرد و وحید قالدی

یوز قویوب خیمه‌ی غارت ایده شمر پلید
شمره زینب دیدی سنده نه شقاوتده بوگون

ایستکر بو قدر ظلمده طغیان ایتمه
آتش خیمه‌یه بو خیمه‌نی سوزان ایتمه

گل بو جمعیت اطفالی پریشان ایتمه
شهدا غصه‌سی ایشمر کفایتده بوگون

بزم غمده بوگون ای شیعه نالان آغلا
ای کوگل آه چکوب ایده گریان آغلا

نه که معده واردی شیعه بوگون قان آغلا
حشرده عالمه اسباب شفاعتده بوگون

نوحه

باشوا خنجر قویاندا شمر کافر یا حسین
کاش اولایدی کربلاده بو غریبه یا حسین

ظلم ایله پایان یدنده لشکر عدوان سنه
تا اولایدی بو جوانلار بیره بر قربان سنه

دکمیه‌یدی بر چه تیغ و نیزه و پیکان سنه
ایلیقیل خنجر شمر ستمکر یا حسین

ناله جانسوزدن افلاکه قالخار ولوله
شوریله هر دم چکنده بو غریبلر هلهله

چولقویوبدور انفس و آفاقی بانگ و غلغله
بوگونه قان آغلا شور عالم سربسر یا حسین

چون حسینه کربلاده اولمیوب ماتم دوتان
بزم غمده حسرتیله اوخشیوب یاسه باتان

بو دو باعث کیم پریشاندور بو جمع جهان
آغلیوب هر دم جگر سوزیله مکسر یا حسین

شیعه‌لر ... یردن کلوب فغانه گوگلردن ملک
و احسینا ناله سندن گر اولوب گوش فلک

وردایدوب اسم شریفون جمله جسم و جان
گورسنجه اولمش آدون دیللرده زیبا حسین

آه اوگوندن سالدیلار جسمون بیره اهل جفا
هر طرفدن تیر یاران ایتدی قوم بی حیا

خون پاکوندن اولوب گلرنگ دشت کربلا
دگدی ازبس جسموه شمشیر و خنجر یا حسین

اتمام حجت

ای کوفیان سو فاکتدز بو رهمان ...
باری ویرون بر جرعه سو ولدورمیون عطشان منی

بو پاره‌لر بسدور منه آ نیزه و خنجر اوردن
جانمده طاقت قالمیوب آز خنجر بران اوردن

چون تشنه‌ام باری ویرون بر جرعه سو
آز قالدی اولی پیر حملر آخر آمار سوقان منی

کلدیم منای عشقه من لب تشنه قربان ویرمگه
من جان و دلدن راضیم باش ویرمگه جان ویرمگه

سیزده بو ماهیونه دور من جانی آسان ویرمگه
آماده‌ام انجمیون چوخدا ایسیر بعدن منی

وار قدر ایتم بو حالده بو فرقه شوم و دغل | کیم ایلیم محو عوزی بر آنده پامال اجل
اما بنده عهد ایتمشم جانانمه روز ازل | کورسون کرک بو عرصه ده اوز قانمه غلطان
بو حاله عبد آتمه باخوب چخدی کناره خندان | کوردی حسینه نیزه و خنجر اورار هر بر تن
کلدی دوشمنه اوستنه عرض ایتدی ای شاه زمن | سینه ونده چوخدور بسکه اوخ ایلوب عکس خیران
شیعه قلیج لهده تیوب بر کافر او ناکهان | بر زخم اوردی پیکرندن اول تیموب آخدی قان
چکدی و حفظ ایتدی فریاد عرض ایتدی امان | بو سینه اوستنده عمو ولدور دور غلطان
اولمش بو غمده شیعه لر زار و پریشان یا حسین | چخمش بو عاشورا کونی افلاکه فغان یا حسین
من بعد سیلم بو بزمده نالان و کریان یا حسین | بو جمعله اوز قبروه استه کلن قربان

احوالات کلیسا

چون کوردی کلور خود بخود آوازه ناقوس
حیرتدن اودم راهب اولوب ویرده بو یأس

عرض ایلدی یارب نه دور بولم بو علامت | یوخسه که بو کون ظاهر اولوب روز قیامت
یا کوکده مسیحایه یتوب بر غم و محنت | نه کول سو ور و نه باشمه یا ساقه قدوس
چخدی اوزمه سر عتیله قلدی نظاره | کوردی اسرالر کتوره کله او دیاره
بردسته حرم ناقه عریانه سواره | باشنده نه دار تقنعه کنشده نه لبس

چ

خیل اهل حجله پریشان و مشوش | افلاکه سالوب هر بری بر آه آتش
بو بی نامو چکنده تیمان بلاکش | آغلار آنا مو خسته و افسرده مأیوس
سجادی کوروب هر غم و هر درده مسلم | عریان دوده ده آشوب اولتیده عالم
زنجیر ستمله هر ایکی قوللاری محکم | زندان مصیبتده کورونموب بیله محبوس
لیلانی کوروب ناقه ده قان یاشین توکر الحق | بر باشه باخار شبه پیمبر دو او مطلق
برنو عله اولمش او باشون زلفی معلق | کویا که آچوب چتر کلوب جلوه یه طاوس
اما او باشی مشق ایدوب ضربتیله سیف | رنگ رخنه دیدیه باخدی بی کم و بی کیف
بو تازه جوانه سوسوز اولدی ورووله صد حیف | بو هاشمی خالیه باتوب القاسمه صد افسوس
بریانه باخاند نظری دوشدی سنانه | بر یاره لو باشش کوردی اوروب نوک سنانه
بسکه اولوب آغشته او باشش قرمزی قانه | قان لخته سی اولمش او رخ شمعه فانوس
کوردی او کسوک باشده عجب سر و علامت | کیم نطق ایدر آیه قرآنه تلاوت
نطقا هر دو جبیننده اونون نور امامت | هم سر ولایت اولور او جبهه ده محسوس
بو باشی دیدی کیمدر که بیله نور جلیدور | سویلو بله که بو مظهر فیض ازلیدور

یعنی شه لب تشنه حسین بن علیدور
زهرایه انیس دل و پیغمبره مأنوس

یعنی

بتیغ یزیده بو حسین یاز ماوی نامه … امر اولدی گرگ باشی کیده مجلس شامه

چون قتل ابن حسین علی یتدی تمامه … تاراج خیام اولمغه امر اولدی چالون کوس

بو سوزدن اولوب راهبه بر واهمه غالب … جان نقدی ایله اولدی حسین باشنه طالب

تا شمردن آلدی او حسین باشنی راهب … کتدی اونی دیر ایچره اوپر عزت وناموس

ییره اوباشه لخلخهٔ عنبر وکافور … بر طرفه سراپرده ده قلدی اونی مستور

تا که نخوروب جلوه لنور شعشعهٔ نور … اسرار آلهی اولور اولحظه ده محسوس

گلمش اوبره عیسی وهم موسی وحوّا … بر تخت مکلله کلوب حضرت زهرا

حیران دولانوقلار اوباشون دورینه امّا … که شو قلر ایتله زیارت گه اونی بوس

بومعجز اولوب دیره ده چون راهبه ظاهر … اورطائفه سین ایتدی اودم دیر ده حاضر

بومعجزه دن اولدی نصارا هامو مخبر … اسلامی قبول ایلدی بی حیله وسالوس

بع نقدر اوساسنه مهلت اجلدن … قویما بو حسین دامنی بردم جهال الدن

آل فیض اودریای فیوضات ازلدن

تا اینکه سعادت تاپا بوطالع منحوس

جناب قاسم

انجا قاسم نوکدخدا … اولسون سنه جانیم فدا

اولمه غرو سوندن جدا … گتمه یاوریم گتمه سروریم

نوجوان عم اوغلی امان الامان عم اوغلی

ایلر فلک سندن جدا … طوی مجلسون ماتم سرا

بختیم قرا بختیم قرا … گتمه یاوریم گتمه سروریم

نوجوان

بو جانوا اولسون قسم … قویما ن بومیدانه قدم

قانون توکر اهل ظلم … گتمه سروریم گتمه یاوریم

نوجوان

ای یادکار مجتبا … وامادشاه کربلا

قیل ترک میدان بلا … گتمه یاوریم گتمه سروریم

نوجوان

گتمن ایشم افغان اولور … بو حجله کم ویران اولور

هجر ونده باغریم قان اولور … گتمه یاوریم گتمه سروریم

نوجوان

قویمام سنی میدانه من … هجرونده گلم جانه من

دوزمم غم هجرانه من　　کتمه سه وریم کتمه یاوریم

نوجوان

ایسر و گلزار حسن　　وا اما داولان گیمز کفن
ترک ایله بو سید ذی‌سن　　کتمه یاوریم کتمه سروریم

نوجوان

سینیز گرگ گریان اولوم　　چو تلرده سر گرداٰن اولوم
ای من سنه قربان اولوم　　کتمه یاوریم کتمه سروریم

نوجوان

لعلی گوزون خونبار ایله　　اخلاصومی اظهار ایله
بو مصرعی تکرار ایله　　کتمه یاوریم کتمه سروریم

نوجوان

جناب علی اصغر

الدی اله تیر و کمان حرمله　　سالدی حریم حرمه ولوله
گوردیکه میدانده اوشوم لعین　　صغری آغوشه آلوب شاه دین
تشنه دور از بسکه او طفل حزین　　عالمه آتلار اوروب مشعله

سوز عطشدن دلی خاموش اولوب　　حالتی افسرده و مغشوش اولوب
بوینی دوشوب چکنه بیهوش اولوب　　پله نشانه دیدی دوشمن اوله
آلدی اودوم شصتنه تیر و کمان　　ایلدی بر یانده کمین ناگهان
حلق علی اصغری ایتدی نشان　　چکدی اودوم وجدله بر همهمه
۲ پله نشان دوتدی اوپرتاب تیر　　غنچه‌دن آیلدی او طفل صغیر ۳
۱ آتدی چو پیکانی او شوم شریر　　آچدی گوزین ناله و فغان ایله ۴
چکدی او پیکانی شه کم سپاه　　قانیله دولدوردی الین تا او شاه
سندی گوگه عرض قلوب کای اله　　شاهد حال اول که بو خونده ورگله
اصغر اولور جانی قربان ویرور　　طفل صغیریم نیجه گور جان ویرور

سو یرینه حسرتیله پیکان ویرور
گور نیجه بی رحمدی بو حرمله

از زبان جناب زینب در قتلگاه

دوشوب زمانه ده قرداش نه چوخ بلایه باشون　　جگر بدندن ایدوب ور دیلار جدایه باشون

دل ویروب قضایه باشون
دوزدی هر جفایه باشون

ازلکونی باشون اولمشدی همدم خنجره — کسوب علاقه سین اولدی جدا همسر

جدادن انجیدی یاتدی کل اوسته ایدی گیدی — که خیزران سنابرادوزکه ماجرایه باشون

دل

بلای دشمنه باشون عجب مسلمدور — همیشه دردوبلاچکمکه مصمم دور

باشوندا شور سنون بولمرم نه عالمدکی — رضا ویروب کمره عالمده هر قضایه باشون

دل

قویاندا سجده یه باشش اول شهادتده — شهادت ایلدی جاری باشون وحدانیتده

تمام عضوقالوب سجدگاه طاعتده — او حالدی کلمه تکبیرله جدایه باشون

دل

ویرور بوشام یولی باشونه چوق زحمت — کورر نه کولکه نه برسایبان چکوب ذلت

تنوز ایچنده اولوب گرچه بر کیجه راحت — تنوردن بویانا کورمیه‌ده سایه باشون

دل

آلوب سراغ ملکه بارگاه وحدتدن — اولوبدو کونکیمی عریان لباس کثرتدن

توکوب کیچوب تامو اعضاسنی محبتدن — که بلکه تیز یتیشه بزم کبریایه باشون

دل

ورق

ورق ورق داغدوب اهلبیتوی عدوان — دوباره ایتدیلر شیرازه بند چون قرآن

جدا باشنده باخور بربه‌بربزه حیران — ایدر تلاوت قرآن آیه آیه باشون

دل

یوز ولدی سلسله اولدوم اسیر سلسله‌من — یولوندا هر نه بلا چکسم ایتمرم گله من

کلم روادوبودر دیله نی کمی دل‌من — سنله ویرمیه قرداشش صدا صدایه باشون

دل

باشمه جمع قلوب بر بولوک عزاداری — ایاق یالین گزرم جمله شهر و بازاری

یتیم او شاقلاردن اولمشام پرستاری — نه عرض ایده‌دم باخور آخر بو ماجرایه باشون

دل

چوق ایجدوب باشوی شمر قالمیوب جانی — اوروبدو نیزه سنه گزدروبدو هریانی

یقین باشون کسلنده کیدوبدو چوق قانی — که ضعفدن دایانوب نیزه‌ده عصایه باشون

دل

منی کورمزیدی آفتاب بی پرده — دولاندوروبسنون عشقون بو بهر برزده

غریب دور بدر ایتمش باجون بو چوق یرده — که گاه شانه جگر گاه کربلایه باشون

دل

اوردوم

اوزوم اسیر و غریبم کوکل کدر دور | سنق کجاوه ده یریم منزلیم مقرر دور
تیلر غمی هر دردیله برابر دور | نذندو با خموری قرداش بو چنبوه یه باشون

دل

عزاکوننده بولعلی جکر همیشه فغان | حسین آدین او زینه ایلیوبدو وردزبان
اوقانلو باشو یا حسین اولوم قربان | عزا دوتانلر کلور مجلس عزایه باشون

دل

ورود کربلا

بو چولده من باجی کرک باتام قانه | دوشم کرک عطشان بو قانلو میدانه

باتام قزلقانه

ایدر بو قوم کین بو خیمه نی تالان | اولار بو خرگاهه بر آتش سوزان
بو بیکس اطفالیم برهنه و عریان | داغلور آهو تک هامو بیابانه

باتام

آخار بو صحراده سو یرینه قانلار | کسله بو یرده عزیزیم قربانلار
شهید اولور بر بر بو تازه جوانلار | ویره له باش و جان یولونده مردانه

باتام

بو یرده عباسه تیر غم عطا | گیدرکتور سون سو فراته اول سقا
کنار علقمه ده سالور قولین اعدا | نشان اولور جسمی سنان و پیکانه

باتام

اولور باجی ظاهر چو روز عاشورا | کسر سو یوللارین جفا ئیله اعدا
عطشدن ایلر غش بو عترت طاها | فرات اولور جاری ولی بیابانه

باتام

منی بو میدانده اسیر ایده عدوان | چخار سینم اوسته او شمر بی ایمان
باشیم کسجر آخر سنان عدوانه | اولنجه ویرمز سو شهید ایدر عطشان

باتام

چو عزم جنک ایلر بو عرصه ده اکبر | شهید اولور عطشان او شبه پیغمبر
قلیجلانور باشی بو چولده چون حیدر | او زلف مشکینی باتار قزلقانه

باتام

زفاف ایدر قاسم لوی اولور بر همسر | عروس ناکامی دوتار دونا ماتم
سالور قرا باشه گیر لباس غم | کلور عزاسنده همیشه افغانه

باتام

سیزی اسیر ایلر بو زمره باطل — برهنه سر شامه ایدر بابجی داخل

نه باشند بر معجر نه یوزده بر حایل — اولور سیزه مسکن او یرده ویرانه

یا امام

عجب تاپوب بعلی بو فیضی عالمده — همیشه قان آغلارلار بو غصه و غمده

حسینه ذاکر دور مه محرمده — فغان و آهندن دولار عزاخانه

یا امام

امام رضا ع

زهر کین ویردیله غربتده سنه وا عجبا — بو غم غربتده یاندی دل آل عبا

یا غریب الغربا — یا انیس الفقرا

بو نجه ظلمدور آیا سنه مأمون ایلدی — سنی زهر ایله شهید ولسک ملعون ایلدی

بو ستم حضرت زهرانی جگر خون ایلدی — ایدیده بو غم و دردیله دیروا ابتلا

یا غریب الغربا

سنی پنهان گتوروب بزمنه مأمون دنی — زهر ویردی سنه سبط رسول مدنی

آه او دمدن که یا خوب گوردی یا صلت سنی — بزمدن دیشره گلورسن ولی باشونده عبا

یا غریب الغربا

بولدیجم زهر ایلیوب جسمه شرنفوذه اثر — قطره قطره دوداقیدن توکولور خون جگر

حال محزون پریشانوا تا قلدی نظر — ییوروب منزله آخرسنی اولکان وفا

یا غریب الغربا

تا دوشوب منزله مصحف کمی حسبون ورق — واریدی جسم ضعیفونده ایله جان رمقی

حاضر اولدی باشونا دستونده او ساعتده نقی — سنی جان تک باسوا آغوشه ویدی داتباه

یا غریب الغربا

سن اولان وقته شهید ستم فرقه کین — او غلون آلمشدی سنون باشوی آغوشه حزین

بر شهید وندی چوب سینه سنه شمر لعین — سنجه سینه که اوردولمش او نا یوز تیر جفا

یا غریب الغربا

آه او دمدن که حسین بن علی فرد و وحید — گوردی خنجر باشی اوستنده چکوب شمر پلید

ویدی یاشر منی ایله لب تشنه شهید — قورودوب بو لب عطشانیمی تأثیر هوا

یا غریب الغربا

آفرین نطقوه بعلی بله تقریر اولمز — حقدن اولمه تا شید بو تحریر اولمز

یانما ساقلب اگر سوزده بو تأثیر اولمز — دیر گله اجر نه بو جمله سن روز جزا

یا غریب الغربا

حکم اولدی شمره چو نشا مه ساری — کرب و بلادن چکسون قطاری
تا اهلبیت اطهار — همونس و پرستار

اولسون اسیر گفتار

زینب بو غمدن باتدی ملاله — شمره بویوردی با آه و ناله
بو کاروانه قوی لا محاله — بر قتلگاهه دوشسون گذاری

تا اهلبیت

چون قتلگاهه اوشمر کافر — او نعشلر قطارین توش ایتدی یکسر
خیل اسیران خیلی مکدر — افغانه گلدی با آه و زاری

تا اهلبیت

دوشدی اسیران اوز محملندن — هر بلبل آلدی کام اوز گلندن
قلدی شکایت دردِ دلندن — زار آغلادی چون ابر بهاری

تا اهلبیت

آرتوردی زینب شور و شینی — افغانه دوتدی بو ماتمینی
آختاردی تاپدی نعش حسینی — جسمنده گوردی چوق زخم کاری

تا اهلبیت

آغلاتدی زینب دو اغلادی شی — توکدی گوزندن چون قان طوپاغی
گوردی او نعشون کیم بوخدو باشی — رخشندن اولمش قان نهری جاری

تا اهلبیت اطهار — همونس و پرستار

اولسون اسیر گفتار

جناب قاسم

چون اراده میدانه قلدی حضرت قاسم — نوعروسی افغانه گتدی حضرت قاسم
نه کمی کلوب دردِه عرض ایدوب غم اوغلی جان — بو نه وقت فرقتدور من اولوم سنه قربان
بوگوول وصالونده راحت اولمیوب بر آن — حشره دین نجه چکسون دردِ فرقت قاسم
کاش آچلمیایدی بو صبح روز عاشورا — قورخورام بو هجرانون وصلی اولمیه اصلا
بونه هجر دور دوشدوم من بو هجره واویلا — بیله هجره دوزمز من جان حضرت قاسم
بو جهانده من چکدوم هر جفاوه هر محنت — بو فلک منی قویدی برجه خوش گوه حسرت
نه چخار بدندن جان نا اولم اولام راحت — قلبدن چخار بردم نه محبت قاسم
گه نشنون فراقونده گلم آه و افغانه — گه مصیبت اکبر اوداو زار دل و جانه
یا ندور روز من زار هر زمان چو پروانه — گه مصیبت اکبر گه مصیبت اصغر قاسم

کوروبی قاسم اولمهجور دوشمش اوزره آه

سویلدی بیله چکمه ایلمو قرنی ناله

یا غریبی سنم عمدن آلقان اینمه چوخلار

سوسم شها دئدر بو خند وفرصت قاسم

ورود کربلا

بویرون هر قفته اولموشس اچی روشن سینه

تشنه جان وئررم سو دیر شمردی الچون شن

ایلرم یوز شوقله جانانه نبل جان وتن

قانمه غلطان دوشوب قالام ارادوسته بی کفن

پیکریم مجروح جسیم پاره نعشیم بی کفن

بیله جان وئررم دیسون جانان اوذری حسن

مین بلا گر یوز وئره تاب ایلرم برجانله

روز عاشورا شهید اولام لب عطشانله

اوجیلجه قالام قوم اوسته پیکر عریانله

آغلار ای بابا اوگون هم دوست هم دشمن

قتلگهدن چون قطار غم اولور شامه روان

گون اوکنده جسمی عریان کوررسن باکهان

ایله زلفوندن او عریان جسمه بر سایبان

بوتم آخر ای باجوق مهربانسن سن

ال کوتورمز کین وجوزندن بو قوم کینه جو

هر طرفدن ایل بیته سویلین باغلار عدو

عالمی سو دوتسا تیمز جنغر عطشانه سو

ای بابا بو غم چتیندور هر مصیبتدن سن

ایقاسم شهزاده سنی قویارام جدیله

قورخوم بودو قانون توکه غصه قتاله

قسم بو خطّ و خاله بو ابروی هلاله بو خورشید جماله

گر مشکل دوشنه اوقون

بو شاق وعماله

گل ایطره سی افشان

منی قویا پریشان

چکوم ناله خروشان

با توم درد و ملاله

قسم بو خطّ و خاله

اجل کاش اولا قسمت

منی اولدوره راحت

ولی قویمیه حسرت

بیله هاشمی خاله

بو خورشید جماله

رودور اوله داماد

اولا محبله سی برباد

عروسی ایده فریاد

چکه نه کمی ناله

قسم بو خطّ و خاله

اولوم من سنه قربان

دوتوب عالمی عدودن

ایده ترسنی غلطان

قرلقانه چولاله

قسم بو خطّ و خاله

بونه ماتمدوکه کوزیاشینی افشان کوریرم
عالمی عالم معناده پریشان کوریرم

زار ونالان کوریرم — سینه سوزان کوریرم

اوداوروب نعش وآفاقه شور حسین
کورونور المحبت کوزنه نور حسین
نی کمی ناله چکر عاشق رنجور حسین
سینه سین سینه سینا کمی سوزان کوریرم

زار ونالان کوریرم

بونجه ناله وشیوندوکه مردوزن ایدر
کربلا حالنی بوقصه منه روشن ایدر
هر کیمی دنیدورم ناله چکوب شیون ایدر
که حسین عاشقنی چاک کریبان کوریرم

زار ونالان کوریرم

باخورام هر طرفه زمزمه ماتم دور
که بو ماتمده غم کرب وبلا مدغم دور
همه پیر وجوان غرقه بحر غم دور
که نامو کوزلری بونوعیله کریان کوریرم

زار ونالان کوریرم

عترت فاطمه کویا ایلیوب عزم عراق
هر کو کلدن ایدیلوب ناله جانسوز فراق
یتر بی چوتقالادی مایره ناروا ق
آیرلق وقتی یتوب محنت هجران کوریرم

زار ونالان کوریرم

آه اوکوندن که حسین بن علی شیر بدن
بویوروب زینب بیچاریه کاینخواهرمن
ایستدی عزم ایلیه کوفیه بادرد ومحن
بوسفرده سیزی افسرده ونالان کوریرم

زار ونالان کوریرم

هاروا دوروب داشیم عباس کلوب کوچ ایتیون
کربلا منزل آخردور کرک تیز ییتون
عترت حضرت زهرایه نکهبان کتسون
که او منزلده عجب عزت مهمان کوریرم

زار ونالان کوریرم

اکبر وقاسم وعباسه باجی قیل احضار
ایلیونلر سنی بر هودج زرتینه سوار
نیجه کر سمت ره کوفیه برطرزه وقار
که اونون آخرنی ناقه عریان کوریرم

زار ونالان کوریرم

سال جوانانی یولا غربتیله شانیله
که صف کرب وبلاده لب عطشانیله
سرمه چک کوزلرینه زلف پریشانیله
اوزوحی اوحلقومی قرداشمی قربان کوریرم

زار ونالان کوریرم

نکه پروازه اوکاشنده کرک طایر روح
بله طوفانه دوزنمز اولا یورکشتی نوح
تیغ ظلمیله اولا صدره یامت مشروح
بوسفرده باجی دریاده کوفان کوریرم

زار ونالان کوریرم

زینب

زینب عرض ایلدی یا جون سنه قربان اولسون   راضی اولمه بیله زهرا ایوی ویران اولسون

واغلوب هر بری بر یانه پریشان اولسون   آخرین بو سفرون بسکه پریشان گوریرم

زار و نالان گورورم

گیدورم ایمدی جوانان سنه یا شمیله   بر بولوک عترتله بو نچه قرداشیله

قالورام یالقوز او صحراده بو گوز یاشیله   اوزومه اورده نه انصار و نه اعوان گوریرم

زار و نالان گوریرم

گورورم بو سفره تشنه دل رنجوردن   نه دو قرداش بو سفردن دگورودم منظوردن

گسلور اورده او حال اگه سر پر نوردن   قوری یرلرده قالوب پیکرون عریان گوریرم

زار و نالان گوریرم

مجلسلر تمه یعقوب اهل العزا   ایده‌لر شوقله تا محفل ماتم بر پا

اوله هر کیمسه عزادار شه کرب و بلا   عاقبت مسکنی روضهٔ رضوان گوریرم

زار و نالان گوریرم

جناب قاسم

ای قاسم شهزاده قدم قویما بو جداله   قورخوم بودو قانون گوکله عرصه قتاله

قسم بو خط و خاله   بو خورشید جماله   بو ابروی هلاله

که مشکلدر فراقون   بو مشتاق وصاله

بر لحظه سنون بو خد و غم فرقتونده تا هم   گیتسن بو عروسون قالاجق بولموسن حاله

قسم بو خط و خاله   بو خورشید جماله

بو ابروی هلاله

که مشکلدر فراقون   بو مشتاق وصاله

من حجله عیشونده گرک ایلیدیدوم عشرت   نه اینکه چکم صبح و مسا فرقتونده ناله

قسم بو خط و خاله   بو خورشید جماله

بو ابروی هلاله

که مشکلدر فراقون   بو مشتاق وصاله

قورخوم بودو اطرافون آلا هر طرفدن اعدا   سنجه که اوروب زلف سیه مه یوزونده هاله

قسم بو خط و خاله   بو خورشید جماله

بو ابروی هلاله

که مشکلدر فراقون   بو مشتاق وصاله

بلکه ایلیم او غم گلسن خیمه سلامت   یوز دوتشام اول بارگه حی ذو الجلاله

قسم بو خط و خاله   بو خورشید جماله

بو ابروی هلاله

ای یوسف گلچهره یوزون حسرتنده هردم
قسم بو خط و خاله

قان یاش توکرم بسکه عارضنده لاله
بو خورشید جماله

بو ابروی هلاله

که مشکلدو فراقون
باشندا گرگ قرمز اولا معجری عروسون
قسم بو خط و خاله

بو مشتاق وصاله
من قاره گیوب غرق اولورم محشت وبلاله
بو خورشید جماله

بو ابروی هلاله

که مشکلدو فراقون
بو مشتاق وصاله

باتوبدو قانه اوغول زلف عنبرافشانون
آخوند و قانون اوغول

آلور قراریمی بو حالت پریشانون
کیدوب توانون اوغول

کیدنجه خیمه‌ره چخار بو جانون اوغول

سنی بویوتمده آمان روز و شب نه زحمتله
آپارسام آیده سنی خیمیه بو حالتله

یتوردی بو بابا اون سکز ایل نه جفتله
ویروم جوابنی آخر نه نوع لیلانون

آخوند و قانون

اوغول اویان گوزون آچ ایشله پیغمبر
باشوی قوی دیزوم اوسته اوغول علی اکبر

گر گلشو بدو یانونده حسین تشنه جگر
اولیده یاری قوری یره چخسون جانون

آخوند و قانون اوغول

اوغول زمانه ده ناکام و ناتوان اولدون
سنه طوی ایلمدوم آی اوغول جوان اولدون

نشانه قالمدی سندن که بی‌نشان اولدون
گوروم وفاسنه لعنت گلر بو دنیانون

آخوند و قانون اوغول

سنی یانمدا آپیسرو کاشن عصمت
سبب ندور نخلوب یانمسا چیله راحت

دور اردو آخرایاق دسته اسیهی قامت
نه یوز ویروب ولوم ای انور دیده قربانون

آخوند و قانون اوغول

زبسکه چوخدو وجودونده ضربت محکم
اوغول ساتاکوسنی بردرده بو گروه ستم

داخی بو یاره‌لره سود ایلمز مرهم
که اولدور ورسنی بو درد یوخدو درمانون

آخوند و قانون اوغول

نه نوعله قالا بیلم داخی زمانه ده من
توکرمنده بو قان اوسته قانمی دشمن

که قانونه سنی غلطان گوروم بویوندا کفن
اوغول عمو قارتشور ایمدی قانمه قانون

آخوبدو قانون اوغول

دوشوب بلایه باشون کربلا هواسندن — سوایچمیوبسن اوغول اهل کین جفاسندن
دوداقلارون قورویوب بو چولون هواسندن — سولوبدو غنچه کمی بو عقیق عطشانون

آخوبدو قانون اوغول

علی جهاد ایلیوب حق یولنده جهد ایتدون — شهید اولوب سر کوی مراده تیز یتدون
منی بو چولده کوکمیز قویوب اوزون کتدون — ولیک سینه ده قالدی بو داغ هجرانون

آخوبدو قانون اوغول

جهانه اوددلادی لعل بو نظم شورافزا — اولا همیشه گرگ (کوروم) نطق ناطقون گویا

بونه ترانه دور ای عندلیب باغ عزا
که عالمی کتوردور شوره آه وافغانون

آخوبدو قانون اوغول — کیبدی توانون ا

کیدیبجه خیمه‌لره چخار بو جانون اوغول

جناب علی اصغر

ای اهل لشکر بو طفل عطشان — اولموش عطشدن زار و پریشان
افلاکه چخدی افغان و زاری — کیتمش عطشدن صبر و قراری

آخر ویرون سو بر قطره بارې — تا ویرسون بو بی کس سوسوز جان
بیتاب اولوبدور بو کوشش کسدن — کیم هوشه کلمز بر لحظه غشدن
انصاف قدور بو قالسون عطشدن — مظلوم و محزون مهجور و نالان
کتدوم بو طفله کرب و بلایه — دوشدی عطشدن درد و بلایه
بر جه باخون سیز بو بیچنوایه — ایسون بیچاره بو طفل عطشان
آز قالدی جسم خطه وداع ورسون — یوخدور بو چولده بر دادخواهی

آخر نه دور بو طفلون گناهی
انصاف ایدون بر لقوم عدوان

اربعین

گلدوم مزاره آخرده یا اخا — روحی لک الفدا جسمی لک الوقا

روحی لک الفدا

ای پاک تربتی پرنور اولان حسین — ای صدری ظلمیله مکسور اولان حسین
ای نحر اطهری منحور اولان حسین — ای باشی نیزه ده کاتشمس فی الضحا

روحی لک الفدا

هر دم گرگ سینه گریان اولا بوجون — شوریله اوخشیوب نالان اولا بوجون

بو تورنلو قبروه قربان اولا جانیم — یا شافع الامم یا منجی الوری

روحی لک الفداء

باخ بر عیالوه ایشه تشنه کان — گلمش زیارته بر طرفه کاروان

قبرون طواف ایدر بر و ناتوان — گور بر نجه گلوب زوار کربلا

روحی لک الفداء

هر بلبل اوز گلین آلدی کنارینه — درد و غمین دیر اوز غمگسارینه

سالدی عروس اوزین قاسم مزارینه — سویلر ایا قه دوری تازه کدخدا

روحی لک الفداء

بر یانده اکبرون لیلای خون جگر — پروانه تک سر قبرنده دوره ایدر

کلثوم زار اولوب عباسه نوحه گر — بر سینه دوگوب بر بیکه عزا

روحی لک الفداء

بیمار عابدی هجرون توکوب علیل — زرد و ضعیف اولوب اولسیده جلیل

بو قبر پاکوه سالمش اوزون دخیل — بیماره چون ویروب بو تربتون شفا

روحی لک الفداء

آغلار گوزوم سنه شاه بی سر قرین — نالان اولور بو ماتمدن عالمین

ایکاش اولیدم قالام قبرونده یا حسین — مشکل دوتام ایدیم هجرونده با جفا

روحی لک الفداء

کوچ از مدینه

مدینه دن گیدورم کربلایه یا جده — بو سفره طالع که دوزم هر بلایه یا جده

قیلام بو عهده وفا ایدوم قبول جفا

اولام بو چولده رضا هر بلایه یا جده

سنی آیرمازیدون بر زمان کنارندن — آیردی بو فلک آخر منی مزاروندن

سالور اوزاق نجه گور امیدیده جواروندن — اگر گیدوم صبر الیوم هر جفایه یا جده

قیلام بو عهده وفا ایدم قبول جفا

اولام بو چولده رضا هر قضایه یا جده

دیار کوفیه الحق مسافر دور — بو پر خطر سفرون ماجراسی ظاهر دور

ایدوم طواف ضریحون وداع آخر دور — گلنمرم داخی من بو دیاره یا جده

قیلام بو عهده وفا ایدم قبول جفا

اولام بو چولده رضا هر بلایه یا جده

نتیجه مقصدیمه ترک خورد و خواب ایدرم — کمال شوقله جان ویرمکه شتاب ایدرم

شفاعت ایتمگه امتیو بولونمدانابدیرم — اگرچه کیچه بو باشیم جسدیه یا جدّاه

قیلام بو عهده وفا ایدم قبول جفا
اولام بو چولده رضا هر قضایه یا جدّاه

بازو بلا نامه منه ازلکوفه خوردو گیر — ولی او چولده منی اوله ذره تقصیر
که یا حسین بزه سنسن بوگون امام و امیر — اولور عیالیم اسیر اشقیایه یا جدّاه

قیلام بو عهده وفا ایدم قبول جفا
اولام او چولده رضا هر قضایه یا جدّاه

تمام ظلمنی چون فرقه شریر ایلر — منی شهید ایدوب زینبی اسیر ایدیر
بنات فاطمه نی شمر دستگیر ایلر — سالور بو غم سینی آه و نوایه یا جدّاه

قلام بو عهده وفا ایدم قبول جفا
اولام او چولده رضا هر قضایه یا جدّاه

اولور شهید بو عباس و قاسم و اکبر — دولار چو خیمه لره اونلر زمرهٔ کافر
هجوم ایدوب منی آتدان یره سالور لشکر — بیتور او گون او دزیوی کربلایه یا جدّاه

قلام بو عهده وفا ایدم قبول جفا
اولام او چولده رضا هر قضایه یا جدّله

اوگونکه اغلیا بر قطره زمزم ایمده — عزا دوتار منه لعلی مه تحرّمده
یقلندو یانمیه جاق آتش جهنمده — شفاعت ایلرم اهل عزایه یا جدّاه

قلام بو عهده وفا ایدم قبول جفا
اولام او چولده رضا هر قضایه یا جدّاه

کوچ از مدینه

خاموش ایلدی دوده زهرانی زمانه — چونکو فیه غم قافله سی اولدی روانه
کوچ ایستدی یثربدن ایده عترت زهرا — تکبیر کیده اهل حرم و زینب کبرا
راوی دیرا اولو قتده بیمار ایدی صغرا — رنج تب او بیماری گتورمشدی امانه
چونکو ردیله او نه سفر اولمناخوش مقدّر — یثربده او بیمار قزی قویدولر مهجور
اولماری وداع ایتگه با خاطر رنجور — بر بر مشوب اهل حرم گلدی فغانه
چون سیر حرم قلدی او بیماری عیادت — عرض ایتدی اول خوش دور بابا اجر ثوابه طاقت
اولدقده بو درد منی اولدور فرقت — از قالدی بو غمدن بابا یاغریم دونه قانه
گویا بله فرمایش اولوب شاه ولادن — غم چکمه قزیم قورتولوسان درد و بلادن
گوندرم علی اکبری من کرب و بلادن — تا اینکه گتورسون گلسون ستی اوگانه
صغرا دیدی اگر گیته ها سو عترت اطهار — بس کیم قالور من بیکس دل بی یاره پرستار

قوی یار چشم زینبی قالسون منه منتظر … تا داورس اولسون سن دیده باب دیوار

قالسون سنجه اوشه بویوروب زینب محزون … دشمن قویاجاق بر بولوک اطفالی دلخون

اطفاله جانسوز بیجر زینب خاتون … کلمزدی اوله عرصه‌ده بر کیمسه کمانه

چون زینبی کوردی آپارور شاه مدینه … عرض ایتدی بابا چاره ندر بس بو حزینه

قوی یار منظر قالایشه بده سکینه … شاید که تسلی اولا بو دردهشانه

شاه شهید سویلدی اولمز بو میسر … قرداش غمین عالمده گرکدر چکه جوانه

کر قاله سکینه ویرو کیم کیره زیور … میدانه کیدنده کیم ایدر زلفنی شانه

القصه ایدوب فاطمه گفتار عدیده … آخرده بیله عرض ایدوب اوشاه شهیده

تاپشورمنی یاری عموم عباس رشیده … بو عرضیم اجابت اولونسدن بابایه

یاندوردی او بیمار قزون دردو شاهی … نه نوع جواب ویروم عرض ایتدی الهی

آخر دیدی ایفاطمه اسلام سپاهی … تکمش کوزنی براو علمدار جوانه

راوی دیرا تام اسلمه بادل مغموم … عرض ایلدی او سرور کاینات مظلوم

قبل بو سفرون سرنی آخر نه معلوم … قصدون بو سفرون ندور ای دریکانه

کشف ایتدی اوشه پردهٔ مرآت جبینی
معلوم ایلدی آینه حالده حالین

کوتردی

کوتردی اوناکوبکجی اوزقانو جبایین … بر رسمه صورتنی ویردی نشانه

برشیشه تربت اوزنان قویدو ودیعت … تاپشوردی اوخونو دیدی ساخلو امانت

اونداکه دونوب قان اولوبو شیشه‌ده تربت … سیلدی یقین ایت باتوروبانی قانه

قانش اولدی فلکدن چونه روشن عالم … تعویذ الیه جان جرزیه دبوجوشنه

بعض تقدیر سبز دوبوکاشن ماتم
بلبل کبی فریاده گلوب باشلا ترانه

ورود کربلا

وادی کرب و بلایه چو حسین ایتدی نزول … باغلادی سویلیدی اول بوزنه قوم جهول

قالدی اولاد رسول … تشنه و زار و ملول

کوفیان کورسنجه مخلو قیتدی بی‌شرم و صفات … گلوب اوغلار اقوناق داد رسن مخلوقات

جاری اولمشدی بیابانه و حال آنکه فرات … اوچکیجه قونیا دیلار سو ایچه اولاد رسول

قالدی سی اولاد رسول

ساکد چون بارا قامت اویره سرحرم … بویوروب حضرت عباسه اوردن بوردی خیم

بر جو خوریرده و لی خیمه‌لر اولسون محکم … الغرض اولدی اولا ترتیب خیامه مشغول

قالدی سی اولاد رسول

زینب عرض ایلدی بابام شیر خدا هر پرده — خیمه سین براوجا تل اوسته ایدر دی برپا

نه دو ستری که اولور خیمه چوخور پرده بناء — بو حکوبه ایلدی قلبی محزون و ملول

قالدی اولاد رسول

ویدی اوشه چون اولوب بوردو شهادت تقدیر — که چوخور یر دیکمدن بو دو منظور ضمیر

خیمه دن قشلکهی کورمسون اولاد صغیر — کرنه ذلتله منی ولدورور قوم ذلول (?)

قالدی اولاد رسول

بو ایشون شمرنه باجی ایلدون چونکه سؤال — بس ایشیت بورون او وضعنی قیل برجه خیال

بو یر اهل ستمیله اولاجق مالامال — باجی مین قاتل الندہ قالاجق بر مقتول

قالدی اولاد رسول

شاه دن صادر اولور کوفیه چون حکم یزید — هر طرفدن یغشور بر یره کفار عنید

ایلر آخرده منی شمر بو صحراده شهید — داغلور چوللره بو عترت زهرای بتول

قالدی اولاد رسول

بو عمیله کلور افغانه بساط لاهوت — اولر عریان بدنیم ده نه عبا و نه رخوت

قالور نعشیم قوری یرده نه کفن نه تابوت — آخری نعشیمی پامال قلار جرد خیول

قالدی اولاد رسول

اولرم زلف علی اکبره توزقونه رضا — ایدرم بورداولی عازم میداندن بلا

قیلار اولوقت علی اکبره زیور لیلا — زلفنه شانه اوبار کوزلرین ایلر مکحول

قالدی اولاد رسول

قاسمون مجلس عیشی اولوبوردو ماتم — اوکه جق حلق علی اصغره پیکان ستم

اوله جق بوردا علمدار قولی چونکه قلم — هر نه ظلم ایتسه له باجی ایدرم بنده قبول

قالدی اولاد رسول

سیزی بر ذلتیله شمر ایدر داخل شام — که سیزدون حالوزه آغلار سپه شام تمام

آل سفیان قوراجاق شامده بر محفل عام — کیدر اول مجلس عامه حرم آل رسول

قالدی اولاد رسول

نکه مذکور اولور لعلی بو غم افزا مطلب — بر ایله قلبها نه ناله چکه روز له شب

سن او زون بزلره توفیق عزا ویر یارب — ایتکله جمله عزادار غمسین (?) مقبول

قالدی اولاد رسول

تشنه و زار و ملول

جناب سکینه

از قالدی عطشدن چخا بو جانیم عمو — یاوریم عمو سرویم عمو

رحم ایله کو ز ار جهنده مهمانیم عمو   یاوریم عمو سروریم عمو

غنچه وش سولوب بلبلریم عمو
تشنه لب قالوب اصغریم عمو

دو سوگتو اولمازسه راضی اولادرسول   اولسون ملول   اولسون ملول
او دوتدی آتشه بو جانیم عمو   یاوریم عمو سروریم عمو

غنچه وش سولوب اصغریم عمو
تشنه لب قالوب بلبلریم عمو

بو قوت و قدر تیله ای کان سخا   گل گورمه روا   گل گورمه روا
لب تشنه قالا اصغر عطشانیم عمو   یاوریم عمو   سروریم عمو

غنچه اوش سولوب بلبلریم عمو
تشنه لب قالوب اصغریم عمو

سویولار سنه باغلادی بو قوم دغا   ازراه جفا   ازراه جفا
افلاکه چخار ناله و افغانیم عمو   یاوریم عمو   سروریم عمو

غنچه وش سولوب بلبلریم عمو
تشنه لب قالوب اصغریم عمو

دور سوگتو اولما راضی بیجرم و گناه   یا ناله و آه
قان یاشس توکه بو دیده گریانیم عمو   یاوریم عمو

غنچه وش سولوب اصغریم عمو
تشنه لب قالوب بلبلریم عمو

لب تشنه قویوب بو چولده گفتار دنی   طفلیله منی
سندن دوسنم بو درده درمانیم عمو   یاوریم عمو

غنچه وش سولوب بلبلریم عمو
تشنه لب قالوب اصغریم عمو

لب تشنه لره ویردوم نه نوعیله جواب   من باغری کباب
جام الده منیم دوتو بلا هر یانیم عمو   یاوریم عمو

غنچه وش سولوب بلبلریم عمو
تشنه لب قالوب اصغریم عمو

بو تشنه حمایل ایله هر ایکی قولون   سا قیله صولون
قوللاره قربان اولا بو جانیم عمو   یاوریم عمو

غنچه وش سولوب بلبلریم عمو

سو اولسه یوخند و چاره بو گشس کمشه — درد عطشه

افلاکه چخار ناله و افغانیم عمو — یاوریم عمو

غنچه وش سولوب لبلریم عمو

تشنه لب قالوب اصغریم عمو

نعلی اوسخی بو مصرعی هر بزم عزا — باآه و نوا

آتش تالدی عطشدن چخا بو جانیم عمو — یاوریم عمو

غنچه وش سولوب لبلریم عمو

تشنه لب قالوب اصغریم عمو

سینه زن عاشوراء

وقتا کسوب شمر کافر مصطفانون مرتضادن — حسینون باشنی کسدی قفادن

واحسیناه وا غریباه

اساسی مصطفانون برهم اولدی — بتول درد و محنت همدم اولدی

چلیپنون قامتی غمدن خم اولدی — کسلدی صبر و طاقت مجتبادن

واحسیناه وا غریباه

تزلزل دوشدی ارکان سمایه — ملائک وکلدیلر شور و نوایه

اوقان چون جاری اولدی کربلایه — اوجالدی ناله عرش کبریادن

واحسیناه وا غریباه

ایدوب روح الامین شور و نوایه — حسینون خانمانی اولدی برباد

لهندن بو خبر کاره تتون دا — حیا ایتمز له شاه انبیادن

واحسیناه وا غریباه

عمر حکم ایلدی اولدم سپاهه — جماعت اود ووردن خیمه گاهه

خدایا اهلبیت بی پناهه — نه حالت ویردی بو زنبو جفادن

واحسیناه وا غریباه

یاخوب اولفرقه اشرار زینب — اولوب مضطر قالوب آواره زینب

بو ایره تا پمادی برچاره زینب — کلوب اودن ایستدی زین العبادن

واحسیناه وا غریباه

داغلدی چو للره آل پیغمبر — خزان اولدی بهشت باغ حیدر

اوکونده شیعه لر اوضاع محشر — نمایان اولدی دشت کربلادن

واحسیناه وا غریباه

امامت خیمه سی طغیلیلر یاندی — حریم سبط پیغمبر تالاندی

صدای واحسین عرشه دایاندی — اوده عترت شیرخدادن

واحسینا واغریباه

جناب عباس ع

یا حسین امداده یت بو لشکر کافر منی — سالدیلار قولسوز بو چولده بی‌کس و یاور منی

یوز قویوب لشکر بن زاره هجوم آور گلور — هر طرفدن تیر و تیغ و نیزه و خنجر گلور

بر مسلمان اوسته‌نه گورنچه بین کافر گلور — دستگیر ایلوبله کفار ستم پرور منی

دوشمشم قولسوز اماندور یا اخا فریاده گل — دادخواهیم یوخدو سندن اوزگه قرداش داده گل

آز قالوب جانیم چخه یوخ طاقتیم فریاده گل — گیم قویار حسرت سنه بو فرقه ابتر منی

چون بو فریادی ایشتدی اوشه گردون مدار — خیمه‌دن چخدی کناره اولدی زمان بی‌اختیار

سویلدی بر بیله قرداش ایلمه افغان و زار — یاندورور بو آه و نالون تا دم محشر منی

الغرض یوز قویدی میدانه او شاه کربلا — گوردی عباسی سالوب قولسوز یره اهل جفا

آلدی باشین تا دیزی اوسته بویوردی یا اخا — اچ گوزون گور باشون اوسته یا دل اصطر منی

سویلدی عباس اوده کاش چیاورم — کاسه چشمیم دولوب قان ایله گور سور گوزلریم

ایستمکه بو قانی گوزون حیف یوخدور الکریم — ایلیوبدور گورنجه غرق بو خون تر منی

گوزلرندن سیلدی قانی اوشه لب تشنگان — قانه چخنده دیده سین عباسین اچدی اولزمان

شاه دینون گل کمی مه چهره سین گوردی عیان — سویلدی یاندورده قرداش فرقتون اخگر منی

یا حسین قولسوز منی اهل عدوت قویدولار — خیمگاهه گتمکه بو زاری حسرت قویدولار

اوسکینه‌دن سنی قرداش خجالت قویدولار — منتظر دور خیمه گتنده تشنه لب گوزلر منی

سویله قرداش خیمه ده سندن آل حیدره — اولمسونلار منتظر وئیدر قالدی محشره

یار گلندی مشک قول دوشدی توکولدی سو یره — واریر معذور دوتسون عترت حیدر منی

شدت سوز عطشدن آز قالوب مدهوش اولام — تا دوشم بو نطقدن بلبل کمی خاموش اولام

ایستیرم بزم وصال حقده خاموش اولام — ایلسون سیراب کوثر ساقی کوثر منی

قتلگهدن اولزمان چون اهلبیت اولدی عبور — اوز گل اوسته‌نده ایدر هر بلبل افغانیله شور

شوقیله آغوشه چکسون یا اخا شر طیم بوده — زینب نالان سنی کلثوم غم پرور منی

قیلیازم غزاده دیده خونبار ایله — اوخشا آل مصطفانی هر گون آه و زار ایله

شعله سال افلاکه یاندور آه آتشبار ایله

غم همه حضارله اوز قرنه استر منی

فاطمه — صغرا ع

کید قرداش سنون تک غمگسارم — اوده دور آغلار بو چشم اشکبارم

دخیلم یا وفا قرداش دخیلم

شپه مصطفا قرداش دخیلم

دو بونجه کورمدوم قرداش جمالون … یتشدی باشه ایام وصالون
فراقوندا من آشفته حالون … کیجه بولم نه نوع روزکاریم

دخیلم باوفا

من بیچاره نه سالما نظردن … که پامال اولمشم دور قمردن
پریشانم برادر بو سفردن … کیدوبدور طاقت و صبر و قراریم

دخیلم باوفا

اولوب فغانمه باعث فراقون … سالوبدور شوره آهنک عراقین
دریغا کورمدیم من طوی اوطاقون … ملول اولدی دل امیدواریم

دخیلم باوفا

بنفشه قامتم جسمیم چو سوسن … اسیر طره چون سنبلم من
روانه دور اشک کلکون تا بدامن … بنجه کور لاله زار اولمش کناریم

دخیلم

اولورکو ولوم ایوی ویرانه سن سن … من بیمار کلم خانه نشینم
یو خدور مونس کاشانه سن سن … چراغ دیده شب زنده داریم

دخیلم باوفا

من بیچاره یه ایام فرقت … کیچر بو نوعیله ایلیا طلعت
یوزوم دیوارده باآه و حسرت … سرکویونده چشم انتظاریم

دخیلم

جمالون آفتاب باضیادور … ندن روز وصالون بی بقادور
شب هجرونده قرداشه روادور … که یانسون شمع تک جسم نزاریم

دخیلم

برادر کرد کار اولسون پناهون … رفیق اولسون دعای صبحگاهون
دل غمدیده وترم زاد راهون … زوالون ویرمسون پروردکاریم

دخیلم

اولا عیش جهان قرداش سنه نوش … اگر اولسم منی ایتمه فراموش
سواد زلفون ایت قبره سیه پوش … جمالون مصحفین وقف مزاریم

دخیلم

فراقون سخت و جسمیم ناتوان دور … والونجه طایر روحیم رواندور
منی ترک ایلمه قرداش اماندور … که دور چرخه یوخدور اعتباریم

دخیلم یا دفا قرداشی دخیلم
شبیه مصطفا قرداش دخیلم

جناب خاتم الأنبیاء

اولون شیعه آماده شور ونوایه — باتون ماتم خاتم الانبیایه
خیال ایتمیون کیچدی ایام ماتم — اولون ماتم مصطفایه مصمم
قلون مجلس عیشوزی جلوه‌ر ماتم — چکون تازه‌دن قاره ماتم سرایه
همان کوندو کو یا یورور غم فزا — که دار فنادن کیدوب فخر طه
کیوب قاره زهرا و اولاد زهرا — ویروب یوز غم و غصه خیر النسایه
بو یورمش اولن وقته سالار امت — سیزه هتی ایلرم من وصیت
همیشه قلون اهلبیته محبت — باخون اجرا میله آل عبایه
ویروب شیعه هیهات عجب بو سونا کوش — هنوز اولماش بو وصیت فراموش
که زهرا حقین اوقوم ایتدی خاموش — که او داور دیلار درگه مصطفایه
اوکون دین اسلامدن کتدی رونق — که خانه نشین اولدی مولای مطلق

خلافت یرین قلدیلار غصب امت ناحق
باخون برجه بو فرقه بیحیایه

بوغم

بو نو عیله بعد از وفات محمد — چکوب هر جفا دستم آل احمد
فزون اولدی هر لحظه بو ظلم بیحد — چکوب تا که بو ماجرا کربلایه
نجه کربلا کیم سادات جانه اخکر — فغان اولزماندن که سبط پیمبر
دوشوب قتلگاه ایچره بازو بازودر — چکوب بر مصیبت دوزوب هر بلایه
دکوب پیکر اعضاسنه زخم عدوان — دوشوب قتلگاه ایچره تقتانه غلطان
ایدوب غش عطشدن او مظلوم نالان — سالوب شعله آهی آتش سمایه
سرشک ایله جاری بو ماتمده نعلی — تا پولز بلا فیض عالمده سیلی

کورروم قسمت اولسون محرمده نعلی
بو جمعیله زوار اولاق کربلایه

اربعین

کلون شیعه‌لر یکسر آه ونوایه — دوتاق اربعین شاه گلگون قبایه
بوکون شیعه ایتمز یقین اهل جنت — ایدر ناله وشیون بی نهایت
اودون باشونه سیزده ایلون قیامت — که یاتمش بوکون آل حیدر قرایه
همان کوندو کو یا که زهرای ازهر — کلور کربلایه پریشان ومضطر
دیرای اوغول ای حسین جان مادر — کوزآچ کور عیالون کلوب کربلایه

تیتوب کاروان عزا قبردن اوتو ... نا سوباز و گریان و نالان و خسته

کمی دست بسته کمی دلشکسته ... بو حالیله مشغول اولوبلار عزایه

او غول نانسی کافر سولنمذ دن
حیا ایتمدی کسدی باشون قفادن

اورزون اولمدون برجه رحب بلادن ... عیالون گرفتار اولوب هر بلایه

تیتوب زینب اول قبر پاکه اوزره نالان ... ویدی اولان تشنه لب حقه قربان

دورای پیکر پاکه آغتا غلطان ... کسیچن باشی ظلمیله نوک جدایه

یزید ستمگردن ایسچان زینب ... دایاندی گوگه آه وافغان زینب

عیاندور سینه دردپنهان زینب ... ایدوم نانسی دردیندن ایدی شکایه

اوراندا لبوندن یزید ستمگر ... گلوب نالیه تکیر آل پیمبر

خصوصا سکینه چوق اولدی مکدر ... نقدر ایلدی عجز اول بیچاریه

بزی شام شومه ایدنده روانه
عجب ظلملر گلدی قرداش عیانه

اوروب شمر باشیمه چوق تازیانه ... گران اولدی بو ظلم چوق مصطفایه

فلک ایتدی دوره دورو محن سیز ... ویروب عاقبت جان سکینه کفنسیز

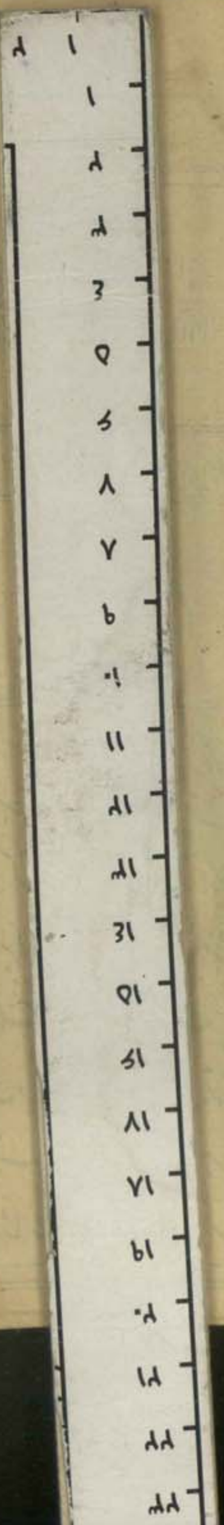
ویار

نه یالقوز کفن سیزکه بلکه وطنسیز ... بو غم اوردی جمله آل عبایه

صفحه ۲۶۸

در این کتاب نامی حقیر
احمد از مشهد رضا [illegible]
[illegible] در طهران با تمیمه
کاشانه از خود [illegible]
به چهار هزار [illegible]
تقدیم حضرت [illegible]
و حضرت کرمه [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
فی ۱۲ آذر ۱۳۱۶
احمد علی

Hunt



[illegible]

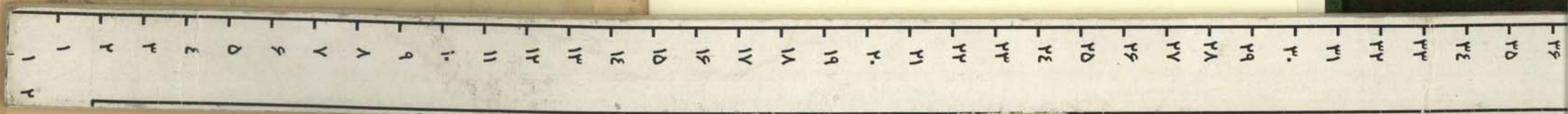
بتاریخ ۱۹ فروردین ۱۳۴۰

مطابق ۱۶ شهر شوال ۱۳۸۰

[illegible]

||

این کتاب متعلق بکتابخانه مدرسه سپهسالار است
بموجب ۱۹ فروردین ۱۳۴۰
مطابق ۱۶ شهر شوال ۱۳۸۰
[illegible]



در مدح و منقبت حضرت مولی الموالی علی بن ابیطالب علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

هزار پاره دلی دارم اندرین کشور
هزار پاره دلم را هزار گاه تنی است
زمانه پاره کیان تازه دلبری اکنون
بجادوگونه چشمش دو دسته تیرانداز
کشیده قامت و خوش سیرت و ملک منظر
گرفته غنچه بدندان که این مراست دهان
بطرزهای خرامش چه شیوها بد غنج
سحرگهان که سر زلف را کشد شانه

که هر یکیش بدست هزار مسکین
گرگشته وقف بسپارگان لب شا...
رسید از طرفی همچو ماه گرده...
بچین حلقهٔ زلفش دو دسته غا...
ملیح صورت لب شکر و سمن پیکر
فکنده عقده بگیسو که این مراست
بغمزهای نگاهش چه رمزها
ز بوی موی کند عالمی برا... عنبر



بتی که گاه تبسم چو لب گشاید باز
کنون گرفته گریبان من همیگوید
ولی چنان که بسوزد بمحنت هجران
گهی بحلقهٔ زلفش کنم اسیر کمند
گهی بخنجر مژگان کنم گریبان چاک
منش بناله همیگفتم ای نگار بمن
هر آنچه داشتم از عقل و دین و دل بردی
اگر بکار تو رفت مرا یکی جانست
چه حیدری که ز نور جمال انور او
چه حیدری که بود جمله مدح و منقبتش
چه حیدری که بسوزد ز برق صمصامش
امین دولت یزدان شه و امیر عرب
هژبر هیبت و ضرغام جنگ و شیر شکار
نداشت تاب یکی حمله‌اش بروز مصاف
رکاب تا زده بر پشت دلدل آن یل یل
ور ظفر نبود فتح خندق و خیبر

کند ز غمزه همی عالمی پر از شکر
که مر مرا هوس دل گرفتن است ببر
ولی چنان که بسوزد همیشه در اخگر
گهی بغمزهٔ چشمش کنم نشانهٔ نظر
گهی بتیغ دو ابرو کشم بخاک اندر
هجوم کرده چو غارتگران این کشور
کنون خبر نه ز دل دارم و نه از دلبر
که سوخته است ورا هم محبت حیدر
در اقتباس بود شمس خاوری چو قمر
هر آنچه هست بصحف تمام زیر و زبر
تمام خرمن هستی ملحد و کافر
ولی خوشه مردان امام جن و بشر
پلنگ خشم و اسد صولت و غضنفر فر
نه کوه کوه سیه نه جهان جهان لشکر
نمیرسید بگرد قدوم او صرصر
در آنکه فضل بود قتل مرحب کافر

حسام نحره شکافش نیاده ز غلاف | شکافد از آن قلب لشکر ابتر
بروز معرکه از برق تیغ جانسوزش | بجسم خصم شدی آب جوشن و مغفر
هر آتش غضب آلوده دید روز نبرد | بدر گریختی از معرکه فکنده سپر
ز صد هزار یکی بود قوهٔ شیرش | هر آنچه گشت وگرفت از عدو قلعه و در
وگرنه از نگشودی ید ید اللهی | جهان و هرچه در او بود بود زیر و زبر
چه حیدری که ز ایجاد کل موجودات | بود وجودش منظور خالق اکبر
زهی مروج احکام احمد مختار | خهی مصور اشکال شرع پیغمبر
بلند قدر امیری که آستانهٔ او | محدب فلک عرش را بود مقعر
شهنشهی که نهد کمترین غلام درش | قدم ز تارک اغبر بطارم اخضر
چگونه عرش نگردد کمینه فرش رهش | کسی که پای گذارد بدوش پیغمبر
هو الذی رجع الشمس من شارته | الی رکع و یصلی لربه الاکبر

ولا بگو تو لای اینچنین مولا
چه بیم دارد لعلی ز پرسش محشر

ایضا در مناقب آن بزرگوار گوید قصیده

شوخی که هست چشم بتان حلقه درش | دارم دلی بحلقهٔ زلف معنبرش

گویم اگر رواست بطلعت مه منیر | خوانم اگر بجاست بقامت صنوبرش
آشفت موبمو و به پیچید سر ز من | خواندم چو مشک عنبر زلف معطرش
مژگانش تیر کشم و دیدم بقتل من | هر دم شماره میکند ابروی خنجرش
دارد بهی و نرگس جادو که در جهان | غیر از فسونگری نبود کار دیگرش
ساقی بیار بادهٔ یاقوت فام را | تا بر کشم بیاد لب لعل احمرش
می از کف تو نوشم و منت نمیکشم | ز آنچشمه که مرد بحسرت سکندرش
با من شراب آنکه نه از دست تو که کرد | با مردگان مسیح و دم روح پرورش
پندارم اختریست درخشنده ساقیا | هر قطره کز شراب نمائی مقطرش
زایل کند ز عقل همه فکر خام را | جاری بود چو روح باجسام جوهرش
گیرم که این حدیث صحیح است ساقیا | انصاف ده چگونه توان کرد باورش
زیرا که از کرامت شیخ بود مرا | که می بلب گهی دو لب سبحه کوثرش
وعظ و سماع و رود و غزلخوانی و سرود | صوم و صلوة زاهد و الله اکبرش
آیا چگونه دارد پروا از رستخیز | آنکس که در دو عالم مولاست حیدرش
آنحیدری که روز غدیر از نوای همی | بنشاند بر سریر خلافت پیمبرش
آنحیدری که طبع گدایان کوی او | باشد غنی ز سلطنت تخت و افسرش
آنحیدری که در خلوات جمال او | نور خدا بود همه نور مطهرش

حقا اگر جمال بدی گفتمی یقین
آئینهٔ حق است جمال منورش

دارد سرشت پاک و مهر آز چار طبع
کز نور خویش داشته ایزد مخمرش

با حشمتی که داشت سلیمان کجا رسد
او را لیاقتی که شود چاکر درش

روز نبرد و خیبرش از سهم تیغ او
جبریل فرش روی زمین کرد شهپرش

خود شهسوار معرکهٔ لافتی بود
لا سیف جوهر دم تیغ دو پیکرش

والا همی که داشته خلاق دو المنن
در قسمت جهنم و جنت مخیرش

باشد کجا شفاعت ما را اجال وی
کاینجر مها روز عطاهای قنبرش

نامش بحل مشکل ول اسم اعظم است
ورد زبان نموده و خوانم مکررش

کرمی خورد همیشه و بیخود شود مدام
لعل مسیح اوست مخوانید کافرش

مسدسه مخمس

ای جان دخیل درگه عالم پناه باش
از چاکران حضرت آن بارگاه باش

اندر دو کون صاحب تخت و کلاه باش
ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش

پیوسته در حمایت لطف اله باش

زاهد بکعبه جنت و حور طلب کند
عاشق همه محبت مولا طلب کند

گاهی بکعبه که بکلیسا طلب کند
مرد خدا شناس که تقوی طلب کند

خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش

ساقی مدام می خور و هی در پیاله ریز
مطرب بیا بکش چنگ کفی زن بپای خیز

غمگین مشو ز آتش عصیان که گشته تیز
چون احمدم شفیع بود روز رستخیز

گو این تن بلاکش من پر گناه باش

آنانکه بی ولای علی دین بسپرورند
جان از جهان برون بهدایت پیمبرند

خائف ز آه صبحگه روز محشرند
از خارجی هزار بیک جو نمی خرند

گو کوه تا بکوه منافق سیاه باش

از آنکه مهر نام علی نقش خاطر است
گر رو بهش بدیده چو کحل الجواهر است

گو مظهر حق است بدانند یا درست
از آنکه دوستی علی فخر کافر است

گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش

ای جان عاشقان بفدای تو یا علی
دارم بسینه مهر و لای تو یا علی

آه از دلیکه نیست فدای تو یا علی
امروز زنده ام بولای تو یا علی

فردا بروح پاک امامان گواه باش

از کثرت معاصی و از قلت رجا
هشتم نخود کجا بروم نیست ملتجا

ناگه بگوشش هاتف غیبم زد این ندا
قبر امام هشتم سلطان دین رضا

از جان ببوس بر در آن بارگاه باش

میخواستم بباغ بچینم گلی ز شاخ
از کوتهی رسید مرا مشکلی ز شاخ

ماکه زرانه زد بفغان بلبلی ز شاخ | دستت نمیرسد که بچینی گلی ز شاخ

باری بپای گلبن ایشان گیاه باش

بعلی تو رسم رفتن ابزاه پیشه کن | خود چاکری حضرت آنشاه پیشه کن

خود را ز غفلت آور و آگاه پیشه کن | حافظ طریق بندگی شاه پیشه کن

وآنگاه در طریق چو مردان راه باش

در مدح خلد آشیان حسنعلی خان امیر نظام نور الله مرقده

چونکه کشور دشکر گرفت نظم و نظام | ز احتشام جناب اجل امیر نظام

چونکه مملکت آسوده گشت و ملک آرام | ز اهتمام خداوندگار ذو الاکرام

گذشت آنکه همه عهد جاهلیت بود | نبود مسئله از مسائل اسلام

گذشت آنکه دمی چند بندگان خدای | پی تقیه ستایش نمود بر اصنام

گذشت عهدی کان عهد جور بود و ستم | رسید دوری کان دوره داور تمام

گذشت آنکه باکراه سر فرود آورد | بناکسان دنی طبع ناجدان کرام

گذشت آنکه نه تشخیص بود و نه تمیز | وضیع را ز شریف و خواص را ز عوام

مجوی رسم بزرگی ز هر عوام جهول | بحکم آنکه بود العوام کالانعام

رسید کوکبهٔ مشتری زحل شد دور | بسعد گشت مبدل نحوست ایام

بزرگوار امیرا ز سطوت تو همه | پلنگ طبعان شد رام و طاغیان آرام

حمل صفت شد عقرب طبیعتان زمان | چو در جبین تو دیدند صولت بهرام

علم شدی بامارت ز سر شته چون آنکه | ز دوست حیدر کرار بیرق اسلام

زمانه گوهر ذاتت سرشت در آغاز | ز مهر و روز بسیاهی که داشت در انجام

جهان پدید نیاورده است کاملی چو توئی | گشاد و بخت جوانت علی الدوام دوام

توئی حکیم خردمند و فیلسوف زمان | توئی ادیب سخن پرور و کلیم کلام

چو خواند خطبهٔ عدل تو خطیب قدر | ز دود دست قضا ظلم را ز دفتر نام

مزاج وقت علیل است ای مسیح زمان | بجز تو کس نتواند علاج این سقام

بشب چراغی و بر روز آفتاب استی | ز نور فضل و کیاست بمقتضای مقام

بریز خون ستمدیدگان چه روز و چه شب | بجبر خون ستمدیدگان چه صبح و چه شام

شراب را نسزد مرترا سزد گفتن | سهیل در حشم و آفتاب اندر جام

چه شکر گویمت ای نیکخوی پاک سرشت | چه وصف آرمت ای نیکرای نیکونام

پی شرافت پیروزه آفتاب سپهر | برو به پشت حمل تخت حمله در هر عام

دلی چو کعبه شرف بخش خاص و عام بود | اگر بخانهٔ موری نهی تو لختی گام

زهی سعادت بکلاربکی که ایوانش | ز مقدم تو شد امروز رشک دار سلام

ز میزبانی تو افتخارها دارد | که افتخار بزرگیست در میان انام

تو آنشاه بود ماه در مقابل تو　　مه از مقابله گرد و بچرخ بدر تمام
ترا است بنده و من بنده از خداوندیست　　ز بندگی تو اش صد هزار بنده غلام
مبارک است از آن مجلس بهشت سرشت　　که طیب طره حور آیدش از آن بمشام
بسان نکهت خلق خدایگان امروز　　فضای ساحت آن مشکبوست غالیه فام
نشانه ز جنانست این خیام و قصور　　نمونه ز نعیم است این شراب و طعام
خدایگانا هنگام عیش و وقت خوشست　　بعیش باید کوشید در چنین ایام
روا بود بتقاضای وقت می خوردن　　که می مفرح روحست خاصه این ایام
یکی ز ساقی بادام چشم و شکر لب　　بخواه می که شود نقل مجلست بادام
کرت هواست که جانت هوای زر گیرد　　شراب بحر بگیر از کفی چو نقره خام
بنظم و نثر مرا است تا که معنی و لفظ　　ببزم و رزم بکار است تا که کلک و حسام
ببزم باد ملکت چو حکم تو جاری　　برزم باد تهنیت چو روی تو بسام
اگرچه بهره ورم از قریحه ذهنی　　ولی بمدحت هر کس نمیکنم اقدام
دو چیز باعث این امر چامه شد ورنه　　نه چشم بر صله دارم نه دیده بر انعام
یکی اطاعت امر وجود محترمی　　یکی ستایش آن ذات واجب الاکرام

گر اینکه چامه نغزم فتد قبول و رد است
و انه تعالی حکیم خیر ختام

در مدیحه مرحوم رضوان مکان حاجی میرزا جواد آقا مجتهد

سحرگهان که ز نقد برای زد داور　　نشست بر سر تخت حمل شه خاور
نظر بذره دولت بنیمچه کرد　　ز جور بهمن دی دیده گشته زیر و زبر
سپاه نامیه را دید کز تطاول دی　　فرار کرده همه در شکاف کوه و کمر
ز چیره دستی سرما نمانده جان در تن　　مخدرات چمن را غلاله و معجر
کشیده اند نقاب از رخ بنات نبات　　ربوده اند کلاه از سر بنات شجر
دلش بحالت نورستگان باغ بسوخت　　کشیده آه ز دل گرم شد دل آذر
بنظم ملک ربیعی گماشت همت خود　　نطاق منطقه را بست در میان چو کمر
بهار نام که سلطان فوج نامیه بود　　رسید تا که با فر فرودین از در
که تخلند طبیعت بهم که پیوست　　نوای نامیه را گشت قوه افزون تر
جنود اردبهشتی که منتظر بودند　　ز اجتماع طبیعی شدند مستحضر
بپای تخت بهاری که بود صحن چمن　　لوای جشن برافراختند سرتاسر
همه بخلعت نوروز کرده آرایش　　بسبز و خرمی آراسته تن و پیکر
بسی عروس ریاحین ز زیر پرده خاک　　نمود چهره چو خوبان ز شعله چادر
نسیم عیسی دم چون در دمید دم بهوا　　هوا مسیح نفس شد ببوی جان پرور
ز نفخ صور تو گوئی که ناشر اموات　　دمید روح نباتی به توده اغبر

سپهر چون خبر جشن نوبهار شنید — بهفت کشور خود داد ازینگونه خبر
زبهر تهنیت آنکه بهفت خوان سپهر — نجوم نقل فشاند و نهاد قرص قمر
من از تفرج نوروز در ترنم و وجد — بنطق ناطقه رطب اللسان چو سوسن تر
زبان گشوده بتوصیف و حمد حامی دین — محیط علم و ادب کان جود و بحر هنر
جناب جودنشان میرزا جواد آقا — که جود گشته باسم شریف او مصدر
توئی که شرع مبین از تو در جهان مجریست — زهی مروج احکام شرع پیغمبر
صفیر قدسیک اته زند قدسیان آمد — بگوش زهد تو هر بامداد تا بسحر
عدالت تو چو خط معدل فلکی — گرفته از فلک العرش تا حضیض مدر
بنزد اهل شریعت کلام کافی تو — چو نازلات سماویست هادی و رهبر
زبهر آنکه جهانی شوند شیرین کام — بتهنیت که خاص تو روز عید اندر
زسوی مصر برآید یکی سحاب سطر — شکر فشاند بهر رهگذر بجای مطر
مپیچ زین سخنم زانکه ابر همت تو — طلا و سیم فشاند بجای نقل و شکر
اگر زنام تو حرفی رسد بگوش سحاب — همی ببارد زر تا بعرصهٔ محشر
مبرهنست که امروز روز بذل و سخاست — مراست چشم عطا زینجناب گردون فر
همیشه شیمه لعلی بحضرتت مدح است — که منتشر بجهان نعمتی ازین خوشتر
بعز و جاه الهی تو در جهان بینی — هزار عید ازین بهتر و مبارکتر

ایضاً در مدیحهٔ آنجناب است

ای بکاخ فضل تو برجیس حاجب — پاس ایوانت بکیوان فرض و واجب
نه طبق در خوان تو جام بلورین — نه فلک با کاخ تو نسج العناکب
در بر اعداد قدرت چرخ عالی — نقطهٔ صفریست در حفظ مراتب
فهم تو در مشکلات فن حکمت — در معانی راست مغناطیس جاذب
نامهٔ لوح ضمیرت وحی خامه — خامهٔ رای منیرت وحی کاتب
جوهر ذاتت مجرد از مناهی — گوهر پاکت معرا از معایب
کوه پیش علم تو چون کاه لاغر — ماه پیش روی تو چون صبح کاذب
ای ترا در مکتب تعلیم و حکمت — صدهزاران بوعلی طفل ملاعب
جان پاکان زاتوی فرخنده هیکل — روح ایمان زاتوی زیبنده قالب
ای لبت گاه دعا عیسای ثانی — وی کفت روز عطا کنز المواهب
ملجا بیچارگانا مدح ذاتت — عالمی را چون فریضه فرض و واجب
خاصه اندر عید میلاد پیمبر — کش مدیح و تهنیت باشد مناسب
هادی ملت خداوند شریعت — ناسخ احکام ادیان و مذاهب
مظهر انوار قدسی کش بکرسی — گشت روح القدس گویای مناقب
کاسر الکفر فی الاسلام ناصر — جارنا للدین عوناً فی النوائب..

احمد و محمود آنکه از نام پاکش — منبسط گردد قلوب اندر قوالب

گاه با جبریل بر معراج طالع — گاه با عفریت اندر غار غایب

گاه سبحان الذی اسری بعبده — ایزد او را خواند و که فاضل صاحب

نازنینش جمله عاطل گشت باطل — مذهب آتش پرست و دین راهب

مسند ار اگر پیغمبر مانده باقی — بر تو بسپرد این زمان خلاق واهب

زانکه در فضل و کمال و زهد و تقوی — نیست مانند تو هرگز در جوانب

کمترین فضلت که فضل و اجتهاد است — تا چه دعویها کند آن ز اصحاب

مقصد اهل طریقت را تو هادی — مسند پاک شریعت را تو نایب

حکم تو هنگام ترویج شرایع — میکند با منکران کار عجایب

امر تو نافذ چو اجسام بسیطه — از بسیط خاک در جرم کواکب

کار حضرت فتح اعلام شریعت — شغل حضرت جرم عشاق تو واهب

قول تو هر جا بود برهان قاطع — فعل تو هر جا بود بذل الرغایب

رای تو تابنده تر از برق لامع — دست تو بارنده تر از مزن ساکب

با سحاب دست رادت گشته توأم — ورنه این ریزش کجا دارد سحایب

گر بود لفظ جواد از جود مشتق — تو جوادی و که جود از تست شاعب

جود باشد جوهری اندر وجودت — با همه اعمال و فعالت مواظب

فضل انجوهر تو نو بنیت ممکن — همچو صورت از هیولای تو اهب

نزد ارباب هنر نیکو نیفتد — نسبت جود تو دادن با سحائب

او همیگرید همی بخشد عطا — تو همی خندی و بخشی مواهب

گرچه بسیگویند برگرد حسودان — ماهتابی تو حسودانت عقارب

کی رسد مهتاب را نقصی ز عقرب — از سلا ز ایا کرندی از ثعالب

کوشش کن بعلی دعائی باز گوید — وصف تو لقا نشد از ایطالب

تا همیخیزد ز داغ و باغ گلبن — تا همی ریزد بباغ و داغ راهب

خسرو سیاره کانست هست طالع — با سپاه انجم و خیل کواکب

حکمرانی بر سلاطین و سلاطین — کمترین منصب ترا باد از مناصب

طالع فرخنده و پاینده دولت — آشنا عدباد و با تو هنیا حب

انگند با خصم تو دست حوادث — گوشیاطین را رسد از تیر شاهب

ایضاً در مدیحه آنجناب اعلی مقامه

بلند قدرا گردون در آستانه تو — بپاسبانی ایوان نشاند کیوان را

که تو بزرگ جوان بخشی او چو پیر کهن — همی بباید پیری در بزرگان را

صفات ذات دو پاک تو داشت معدن و کان — اگر همیشه عطا بود معدن و کان را

بطیب خلق تو هر کس مدیحه پرداخت   چنان بود که کفی زیره برد کرمان را
چو نام تو الفی در میان جود افزود   جواد گشت و بیان کرد نام پاکان را
حساب نام تو شد وفق چار ده معصوم   چنانکه قول تو تطبیقست قول ایشان را
سمند سرکش طبعم عنان ربود از کف   بسر گرفت رهی گرم ساخت جولان را
یکی بشکوه در آید بطرز گستاخان   بشرط آنکه نگیرند تحفهٔ آن را
زمن شکایت از هندور واژگون دارم   که شکوه است از و خشمت سلیمان را
امیدگاها آخر تو آگهی کامسال   چه جور بود بهر دور چرخ گردان را
چها کشیدند تنگ یکان ز حسرت قوت   که قوت قیمت یاقوت یافت مرجان را
تنی نبود کنون زنده از صغیر و کبیر   بخشی از تو ولی النعم فقیران را
زبهر دانهٔ جو تا درو نهاده گرو   به پیش سنبله خباز خرج میزان را
بدستگاه من اکنون چو نیک در نگری   دگر نه پی جز دفتر و قلمدان را
دگر بکیسهٔ من شکل سیم نتوان یافت   چنانکه در دل بوبکر نقش ایمان را
مبین که همچو قمر روشنست ظاهر من   که تیره کرده کدورت درون پنهان را
نه زاهدم که اجیر الصلوة مرده شوم   نه قاریم که فروشم ثواب قرآن را
و نیستم من از آن شاعران هرجائی   که قدح و مدح کنم گاه این و گاه آن را
امید من بعطایای تست میدانم   امیدوار تو هرگز ندیده حرمان را

شنیده اید که اگر هزار کعبه دهند   بمومنی که بیازرد دل پریشان را
مطیع تو نشود کو حسود بی پروا   که کس بسجدهٔ آدم ندید شیطان را

قصیدهٔ تقاضائیست بآنجناب باشه

طلع الصباح بفرمان خالق اکبر   که جرم نیر اعظم عیان شد از خاور
بخط منطقه پیمود کمترین قوسی   بنقطهٔ حمل از حوت بست رخت سفر
حمل چو گشت منور ز نور نیر شمس   جهان پیر جوانی فرا گرفت از سر
فراز تخت حمل رفت شاه خور چون آن   که بر سریر خلافت وصی پیغمبر
امیر کشور ایمان خدیو ملک وجود   امین دولت یزدان امام جن و بشر
اخ الرسول و زوج بتول ابو الایتام   که اوست واسطهٔ فیض مومن و کافر
امام بر حق و مطلق ستی حضرت حق   سرور نفس محمد ز عقل بالاتر
خدا پرست و علی نشناس مومن نیست   اگرچه دفتر توحید را کند از بر
بروز عید که بر مسند رسول نشست   از آن همیشه بود روز عید جشن آور
جهان چو پیکر و ذات علی در او چون قلب   بلی موثر کلیت قلب در پیکر
مسلم است که نو روز روز جشن علیست   که در قلوب محبان بوجد کرده اثر
چنین کنند سوالی بلی تولا را   که روزی شادی شادند و روز غم غمخور

چنانکه حافظ ناموس شرع و حامی دین   محب کعبت خانوادهٔ حیدر
جناب مجتهد العصر متقی و جواد   سلیل سلسلهٔ احمدی نجل گهر
توئی که حکم خدا از تو در جهان مجریست   چنانکه دین نبی از کنندهٔ خیبر
فضیلت و ادب و علم و حلم و زهد و ورع   بدیگران چو عرض باشد و ترا جوهر
جواهری که در ادراج تست دریکدم   بیان علم الهی کند دو صد دفتر
مسیحی تو ولیکن بمسلک احمد   مروجی تو ولیکن بمذهب جعفر
عبارتت چو عبارات بوعلی مکنون   اشارتت چو اشارات فلسفی مضمر
کند چو قاضی امر تو نهی نامحرم   بچرخ زهره نگردد دگر قرین قمر
زند چو شحنهٔ منع تو بانگ بر خمار   شراب آب شود سر فرو برد از سر
چو مدح سازمت از علم و جود بس گردد   دلم چو بحر و دهان چون صدف درون گوهر
من آن کلیم سخن گسترم بطور کلام   سخن چو آتش سیناست سینه ام چو شجر
ولی ز بهر دو نان زیربار دونانم   فغان ز گردش این روزگار دون پرور
کلام من از همه بهتر نصیبم از همه کم   عیار سیم ندارد چرا کلام چو در
پس از مراجعت ری ز بهر تهنیت   قصیده که سرودم شگرف چون شکر
صدای احسنت آید هنوزم اندر گوش   نوای بخ بخ پیچد هنوزم اندر سر
مرا که خلعت و انعام وعده فرمودی   از آن نوید بهر نحو صرف گشته نظر

خدا گواست که از لفظ وعده بیزارم   مگر ز وعدهٔ فردوس و وعدهٔ کوثر
کنون تو نایب پیغمبری منم حسان   بمدحگوئی تو گشته ام شهیر بسر
بمدحتت که هر طبع را تقاضا نیست   سخن خوش است ز حسان عطا ز پیغمبر
از آن تفوق لعلی بود بر امثالش   که جز ثنای تو اش نیست گفتهٔ دیگر
چو عید باد مبارک جمال میمونت   خدای عید شریفت کند مبارکتر
مدار دولت و ملت برآستان تو باد   الا مدار کند تا که قطب در محور

ایضا در مراجعت آنجناب از طهران گفته

آمد چه نور تیر حق بود در کجا   در ملک ری بسان چه کالبدر فی الدجی
بهر چه رفته بود بفرمان شهریار   از روی حکم بود نه با رغبت و رضا
منظور شه چه بود ملاقات آنجناب   مقصود آنجناب چه دیدار پادشا
کردند این دو نیر با هم قران بلی   تأثیرشان چه شد شرف دین مصطفی
سلطان چه کرد با وی تعظیم و احترام   از وی چه دید سلطان در دولتش بقا
از شه طلب نمود مرامی بلی دو چیز   آسایش رعیت و تدبیر اشقیا
در مصر ری چه دید چو یوسف عزیز شد   با اهل آن چه کرد بسی ریزش و عطا
در بارگاه شه سرپا ایستاد نی   کرسی نشست آری چو عرش کبریا

ازحدتش چه ریزد الفضل والکمال — ازصحبتش چه خیزد المجد والعلی
علی مجال نیست سؤال وجواب را — کاینجا عنان طبیع شد از چنگ من رها
منت خدای را که چو ماهی بر آمدی — روشن شد از طلوع تو نور دیدها
یعقوب وار دیده پرنور مردمان — بینا شد از فروغ تو ای یوسفی لقا
گفتی که آفتاب ز مشرق طلوع کرد — از سمت شرق رو چو نهادی بدین ولا
دیدند حاسدان تو آنانکه مقبلند — مستقبلین کوی تو گشتند بر ملا
گیرم که منکران تو در عرصه زمین — باشند همچو اختر انبوه در سما
تو آفتاب وار ز مشرق چو سر زدی — پنهان شد اختران همه در گوشه خفا
در هر دو حال ماضی و مستقبل جهان — در پیشگاه علم تو دارند هر دو جا
ماضی بود چو حالی استاده در حضور — مستقبلت چو ماضی استاده در قفا
این رتبه را بجهد نبخشند با کسی — فضل خداست ذلک یؤتیه من یشاء
زینجا که مصطفی را در شرع نایبی — معراج بد ولی نه چو معراج مصطفی
شک نیست زینسفر که نمودی بسوی شاه — او بر خدا رسید تو بر سایه خدا
هر جا که شخص محترمی آید از سفر — خلقش برسم تهنیت آرند تحفه ها
ای ماه نو سفر چو مرا تحفه نبود — من هم برسم تهنیت آوردم این ثنا
در شاعری منم که مضامین شعر من — آرند در حضور تو خوانند بر ملا

آنکس که دعوی بلاغت کند نهانی — او در هار سد که طعنه زند بر ابو العلا
هر چند شعر گشته کنون کمتر از شعیر — خود کیست آنکه فضل و هنر را دهد بها
دارم بیار از کسی این مطلع متین — حقا که زو فزاید در شعر من صفا
معدوم شد مروت و منسوخ شد عطا — زین هر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا
ما واهبت الکواکب ما قامت السماء — ما فاهت الرواهر و ما هبت الصبا
در مسند شریعت فخر الحجج و عام — قول تو باد در همه دوری تو رهنما
با سبطیان کلام تو چون گفته کلیم — با قبطیان عصای تو چون کام اژدها

در توصیف حاجی ربیع خان گوید

بگردش آور ساقی پیاله را در کف — بده بشادی میلاد پادشاه نجف
بعیش باید نوشید با هزار سرور — پیاله باید نوشید با هزار شعف
چنین مبارک روزی نیافرید خدا — که از تو تو شیر خدا گرفته شرف
شهیکه در حرم کبریاست تولیدش — تبارک الله از آن خانه زاد پاک خلف
حریم خانه حق محترم ز ذات علی است — و گرنه در گل و سنگ این همه نبود شرف
بکعبه ذات علی گشت علت غایی — که لامکان زاده خود ز مست خانه بصرف
زاوج عرش نداند حنیف تر جایی — کسیکه باز و بدوش راکب رفرف

بسین دریچهٔ او هشت روضهٔ رضوان
بیک شماره گرفت و بیک نظاره رخت
ور ابلهی کرد فتح قلعه کی سزاست
بیان قوت بازوی حیدر ما را
کسیکه قدر جلالش خدا کند توصیف
محیط عالم لاهوت و ملک ناسوت
مخالفانش را گوشهٔ سقر مسکن
خصاله بلسان اللسان لا بشرح
بذات او شنو گفت صفت و کمتر ازین
نظر نباشش نتوان صحیح مدحی گفت
بلند مرتبه شاهی که روز تولیدش
بویژه خواجهٔ من کاندرین بهشتی قصر
نکین صدر جلالت جمیل خان آنکه
الا تو آنکه بدرگاه بذل تو حاتم
ز موج خیزی جودت جواهر اندر آب
بعز و جاه سلیمان وقت خویشتنی

کمین دریچهٔ او هفت معنی مصحف
بروز فتح حصار و بروز هیجا صف
که در بر حرکاتم ز پیچ و تابش حف
ز قوه باید با این قوای مستضعف
ثنای صد چو من آنجا بهیچ لا یصرف
که خود جواهر ذات است همچو صدف
موافقانش را غرفهٔ جنان موقف
صفاته بلسان البیان لا یوصف
که پیش اوست همه همچو حلقه در کف
که هر چه سعی کنی ناقص آید و چوف
فزوده اهل جهان را شعف بروی شعف
نشسته خرم و خندان بمسند زرف
چو ابر نیسان دریا دلست و دریا کف
کف سؤال گشاید ز صد هزار طرف
ز کرم دستی بذلت معادن اندر کف
که هست رای شریفت زمانه را اصف

بلند قدرا در محفل تعیش تو
بدستگاه نوا امروز تهنیت گوید
یکی منم که مرا پر خوانده لعلی از نخهٔ تو
باوج سعد درخشنده باد طالع تو
خدا یکانا جز دیدهٔ حسود انت
بچاره نسل بد اندیش عمر دولت تو

هزار زهره بر اشکری نواز دف
هر آنکه چون تو تو لا کند بشاه نجف
برای طبعم گهر بود چو خزف
گرفته روی صبا را ز گرد باد کلف
خدنگ چرخ جفا پیشه را مباد هدف
بداس مرگ درو گشته همچو باد علف

نیز در مدح میرزا حسین آقا فرزند جناب مجتهد اعلی الله مقامهما

سحر که شاه جم نشان نهاد بر سر افسرا
بجاه و عز و فر و شان بزیب و زین زیورا
بشد بتخت زر نشان بتخت چرخ اخضرا
بیارگاه کهکشان نشست شاه خاورا

بلا چو روی مهوشان زمانه شد منورا

بر بخت بدره بدره زر زریزش مطر همی
بچشم کیمیا اثر نموده یک نظر همی
بذره ذره فشاند بر ز ذره بیشتر همی
زمانه گشت سربسر با آب رنگ زر همی

شکفت چرخ و بحر و بر چو زر ناب عسجرا

گشود کف ز دامان بجود تا گران گرفت
بر بخت گنج شایگان بنور زر جهان گرفت

بچم نور زر جهان بیا همیان گرفت ز جود خود بجود مگان فراز آسمان گرفت
که شد فراز آسمان ز شعر و مطرا

من آن زمان که دیدما زمانه سبطح تو بصد شعف دویدما بزخش خود زدم جلو
ز وجد خود پریدما چو طایران تیز دو بزیر ران کشیدما من آنسمند تیزدو
چه تند دو که از پیش نرسید هر صدا

سمند کی کشیده قد غزال رو گوزن پو چه پردلم چه برکشد چه جنگجو چه شیر خو
جواد کی نجیب جد سیاه یال نرم مو نگاه پویه کی پرد پرنده پیش او
زکوه و دره بجهد هلا چو برق آذرا

بسیر و باغ جنتی زکلبه حزن شدم نکرده طی مسافتی بشاخ چمن شدم
ز رفته راه ساعتی دران بهشت وشن شدم ز خویش رفته مدتی ببوی نسترن شدم
پریش گشته تو بتی چو زلف سنبل زرا

الا ز ریزش مطر ز جنبش هوا همی نظارها نمود بسرو شاخها همی
بخویشتن در آمدم گشوده دیدها همی ز هر کنار دیدمی شکفته لالها همی
ز هر طرف شنیدمی شمیم مشک و عنبرا

بشاخ سرو و یاسمن هزار کان بنالها بدور سنبل و سمن ز برگ سبزه‌ها لها
ملقف ساقی چمن ز لالها پیالها بزیر شاخ نسترن کسان بکف پیالها

ترانه‌های زیر و بم فکنده شور دیگرا

بطرف جویبارها گشوده فرش منقش نشسته باوقارها مصاحبان رودکش
بخدمت از کنارها غلام رومی و حبش چه شکبو عقارها چه ساقیان حور وش
کشیده میگسارها شراب ناب احمرا

بهر طرف که میروی مغنی و صدا ستی یکی به بیت مثنوی بناله و نوا ستی
بهر کجا که میدوی همی طرب سرا ستی یکی بشعر پهلوی همی سخن سرا ستی
سخن طراز مثنوی ز حد و عد فزونترا

زکر وش کوس همی پریده عقل و هوششان ز جوش و خروش همی بود خروش و جوششان
دویده در عروق و پی نشاط می ز نوششان بیانگ و صوت نای و نی شود همه گوششان
ز تاب لهاب و خمارشان چو اخگرا

گرفته ناگه از در چمن فکند پرتو لقا فرید عصر و الزمن سپهر و حسین آقا
که باد نفس و روح من هلا بنفسه او فدا که هست پایه سخن ز نام او بارتقا
ز نام او توان شدن همی بمخرج خضرا

نهاد با جلال و فر قدم بصحن گلستان یکی که قامت بود سر بزیر ران کشیدهان
بساط عیش سر بسر بگشت غارت از میان ز بیم حمد ز و ن بدر گریخت خیل لشکیان
خروش بانگ الحذر بلند شد باخترا

مغنیان نغمه گو بجای نغمهٔ طرب
بلا اله غیره ترانه گشت منقلب
بلا شریک وحده زبیم جان گشود لب
ز خجلتش کشید رو بپرده دختر عنب

لوای فسق شد فرو لوا زبد برترا

فغان که بازِ شعف شد از شراب منفصل
زهی وجود ذی شرف خهی سرشت صاف گل
زمین او بهر طرف که خم او دگشت ج
که فضل اوست معترف باعتراف ابلد ل

مگو که لعل ممتحن ز شمس بود ظهرا

در تعریف جناب صدر الدوله گوید

نو شد از نوروز سلطانی بساط مرغزار
چتر زنگار زد اندر باغ طاوس بهار

نقش او زنگ گرفته صفحهٔ هامون و دشت
یا نگارستان چین آپر از نقش و نگار

شد هوای بوستان از جنبش باد سحر
شکر ریز و شکر بیز و مشک خیز و مشکبار

دسته ریحان و گل مانند رقاصان مست
گاه مایل بر یمین و گاه مایل بر یسار

نازنینان حریم بوستان از شَشجهة
هفت آئین کرده مانند عروسان تتار

سبزه بر گرد شقیق اندر زمرد چون عقیق
ژاله بر دور سمن چون خوب خیار زنگار

لاله نورسته اندر بین عقیقی پیرهن
فرش بوقلمون فرو گسترده فراش بهار

باده چندان خورده گوئی نرگس پیمانه نوش
نیم خیز مستی هنوز از لذت خواب خمار

طره سنبل سحرگاهان ز تحریک نسیم
غنچه مانند لاله زود را که از طرف نگار
هردم از بهر نثار نو عروسان چمن
میکند باپس نباتات عزا تا صبحدم
افتخوان تا رست بلبل ساخت قانون در چمن
همچو مرآت سکندر آب شد ذات عکس
از بساط نوبهار و روز نشاط جشن عید
با خرد گفتم شرافت از چه شد نوروز را
این همان فرخنده روز است او همایون روزگار
حضرت والا ولی والی و جلا جلی
مظهر اسرار حق آئینه قدرت نما
نا نماز و مهر او بر دل نبوید هیچ گل
مرکز ایجاد ذات اقدس والای اوست
محور قطب تکون مظهر آیات کون
گر خدا گوئی خطا باشد ولی غیر از خدا
چون ز افراد صفات حق بود ذات علی

ریحه بر روی گل چون زلف خوبان بر عذار
بیم روی گروه پنهان بیم روی آشکار
باد عنبر بیز کرده ابر مروارید بار
لاله با گرز تهمتن بر فراز کوهسار
ارغوان از آب سرخ سری زغوان زرد رخسار
هرچه در باغ است پید و زلال جویبار
بی دف و نی جمله در رقصند مست و هوشیار
گفت دارد این شرافت از رو گردگار
تکیه بر تخت خلافت زد شه دلدل سوار
آنکه میدارد رسمی خویشتن پروردگار
شمع بزم آفرینش نقشبند نور و نار
تا نیارد نام او بر لب نروید لاله زار
ما سوی بر گرد او هستند خود پرگار وار
او بود هم باعث بنیاد هیولی چهار
می نیاید در وجود او بچشم هوشیار
لاجرم بروی خدا گویم بلفظ مستعار

در حضیض آتش باز چند خوشتر اختر بال　　طایر وهم ار گند بر چرخ اوصافش گذار
با چنین مولی تولا گر دارن نیکو نژاد　　خوشترا در چنین روزی کند بهجت شمار
خرم و خندان نشسته چون امیر نیکخو　　پرسخا سرکار صدر الدوله امیر با وقار
ایصدر بر فراز مسند فرمان و نهی　　هست آثار صدارت از جبینت آشکار
روز نوروز است فصل جود و هنگام عطا　　نوبت است ای ابر همت بر سر مجلس ببار
در جهان هر چیز را حدی معین کرده اند　　جز عطای تو که بیرونست از حد شمار
جاه است ار جمشید ارث و نسبت از رستم نشان　　عدلت از نوشیروان جودت ز حاتم یادگار
با بزرگان هر که دارد نسبتی از یکجهة　　خویشتن را فرد داند در مقام افتخار
از دو نسبت فخر تو تا هر کجا خواهد رسید　　پور خاقانستی و نواده صدر کامکار
ای ز رای مستقیمت دین و دولت مستقر　　وی ز بازوی همتت پشت دولت استوار
آنچه دید از شست بازوی تو قطاع الطریق　　از کمان رستم و دستان ندید اسفندیار
بر چرخ از سطوتت لرزد بهنگام مصاف　　پیل مست از صولتت ماند بروز کارزار
دور نبود گر شود از صیت عدلت در جهان　　گرگ و گله همنشین و شیر و آهو همقطار
تا بکشور دادخواهی کس نگوید الامان　　تا بملک اندر پناهی کس نگوید الفرار
تیغ و خصم و کام و بخت است باد تا باشد جهان　　تیغ بر خصم نالان کام شیرین بخت یار

قصیده

باز

ز وجد آمده سکان افلاک و زمین　　از نشاط جشن میلاد امیرالمؤمنین
چه روز است این تعالی الله از این عمر و روز　　گر نقاب آمد برون شاهد چپت گزین
ست قدرت چون طلسم گنج مخفی را شکست　　گوهری آورد بیرون رحمة للعالمین
حجاب نور و خدرت گشت روی جلوه گر　　وه چه رو آئینه دارد قدرت جان آفرین
حرم لم یلد تولید ذاتش گر شود　　فاش گفتندی و لم یولد مراد و شهر کین
زنها با یازده فرزند خود پیوده بود　　کادم و حوا در اصلاب عدم بودی جنین
نه ارکیهاد عالم ذات و مقصود بود　　بود آدم تا هنوز اندر میان ما و طین
ز قرب حق شرافت یافته بر کاینات　　کعبه از تولید ذاتش دارد عزت بر زمین
ندر معراج کاورا اوج قرب قاب بود　　دست او آمد از دوش خیر المرسلین
مصطفی و مرتضی نور سراج وحدت اند　　او بدین آمد چراغ و این چراغ افروز دین
مصطفی را جانشینی کی تواند جز کسی　　کاو بقصر قدس باشد در ازل مسندنشین
مالک ملک سلونی تاجدار کشف　　عالم علم لدنی کاشف حق الیقین
برق انا فتحنا راز هر سو راست کرد　　نعره این المفر آمد بگوش ملحدین
سم ثابت بود مصافش عدو فرار هان　　خاصیت در سم ثابت عقد فرار است چنین
ضرب صمصام علی را قوه تقریر کو　　افتتحن را رو بپرس از شهپر روح الامین
تاب بازو صد جهان لشکر چو گردد حمله ور　　آن هژبر بیشه هیجا در رب العالمین

کرزدا انش

گر زد آتشش بصدق آ وزد اصحاب الشمال — دردو کون آسوده گردد همچو اصحاب الیمین
هشت جنت پیش در جنب قصر بخشش گاه مجد — هفت دوزخ شعله در جنب قهرش روز کین
منکر از اچاک کرد و دل زاو صاف علی — آری آری خستگان را ملک آید اجمعین
حبذا از جشن تو بید بخشش که هم لاهوتیان — از شعف گسترده فرش عیش در عرش برین
روز عیش است ایها الساقی سقاک آز شراب — هان شرابی ده که فیه لذة للشاربین
تا بموج ساقی کوثر سر انجام دهم — خاصه در بزم وزیر بی نظیر و بی قرین
خواجه عادل دل و فرخ رخ و فرخنده رای — کامکار و کامبخش و کارساز آن و این
رای فرزینش نگه دارد همین شاه را — شاه مات آید گرش فرزین نباشد در کمین
یا وزیر الملک انت المحسن فی کل حال — ان ربی قال والله یحب المحسنین
خود نه دریای ز معدن ندانم از کجاست — انت اندر آستان ... احمد ...
نامه اعمال مردم را چو در حشر آورند — هی کرم خوانند ز اعمالت کرام الکاتبین
ای بدین جود و سخاوت و بدین بذل و عطا — آفرین باد آفرین باد آفرین باد آفرین
گشت لعلی غوطه ور در وصف ذات تو نجات — وصف آن در باست لعلی طالب در ثمین
تا بود سیارگان را سیر در هفت آسمان — تا ثوابت را سکون باشد بچرخ هشتمین
هفت چیز تو همیشه در جهان سیار باد — هشت چیز تو بماره مستقر و مستکین
پیک کوکب نعل مرکب حکم و کوکب همت عدل — علم و فضل و حلم و بذل و اصل و مکین

نگر که از تو بر آید بدست چاره دردم هزار شکر ز خاکم ربود لطف تو هر دم	بمقدمم تو غبارم بر گذار تو کردم خیال خواجگیم بود بندگی تو کردم
هوای سلطنتم بود خدمت تو گزیدم	
ز شوق لعل زلالت غریق اشک زلالم ز حسرت لب لعلت اسیر فکر و خیالم	ز عشق مهر جمالت خمیده تر ز هلالم اگر چه در طلبت همعنان باد شمالم
بجز و سرو خرامان قامتش نرسیدم	
شکنج حلقه زلف تو بود بردن دلها شراره غم تو می سوخت خرمن دلها	خدنگ غمزه تو میدرید جوشن دلها گناه چشم سیاه تو بود بردن دلها
که من چو آهوی وحشی ز آدمی برمیدم	
من آن زمان که بحسن رخ تو عشق رساندم بصدر انجمن دل بدلبریت نشاندم	ز سینه خیل خیال پریوشان برآندم ز شوق قطره نوشت چه قطرها که فشاندم
ز لعل روح فزایت چه عشوها که خریدم	
گذشت در طلب عمر من بیافت مرادی چو لاله بر جگر من چه داغها که نهادی	بشوق لاله رویت که اوست مایه شادی ز غمزه بر سر کویت چه بارها که گشادی
ز غصه بر سر کویت چه بارها که کشیدم	
مرا دلیست بکویش غبار گشته بخواری	اگرت هوست از آن دل نشانه من آری

در آنجوالی خرم بکن بلطف گذاری — ز کوی یار بیار ای نسیم صبح غباری

که بوی خون دل ریش از آن دیار شنیدم

چو من بحضرت عشقت کسی ندیده غمی — چو لاله بر جگرم داغ اوست بهر قدمی

چو نافه بر دلم از بوی او رسید شمیمی — چو غنچه بر سرم از کوی او گذشت نسیمی

که پرده بر دل خونین ببوی او بدریدم

نگاه چشم تو ای آهو رمیده حافظ — پسند خاطر لعلیست برگزیده حافظ

فدای روی تو جان جفا کشیده حافظ — بخاکپای تو سوگند نور دیده حافظ

که بی رخ تو فروغ از چراغ دیده ندیدم

قصیده مخمس دیگر

در ازل یار و فا را آنچه بود اندوختند — از محبت جا به برقع عاشق دوختند

عشقبازان را چو رسم عاشقی آموختند — بر دل پروانه پنهان آتشی افروختند

شمع را تهمت زدند و آشکارا سوختند

جز خیال دوست باشد در طریقت کافری — باید از مهر و دلبر داشتن دل را بری

در محبت کفر محض است اشتراک دیگری — عشق شرکت سوز را یعقوب شد مشتری

حسن یوسف رایگان شد رایگان نفروختند

چون ز مرآت وجود آثار کل شد جلوه گر — عکس آن زیبا صنم از آب و گل شد جلوه گر

اندر او صورت بمعنی متصل شد جلوه گر — تا تجلای ازل در طور دل شد جلوه گر

رب ارنی موسی جان را بجان آموختند

خواستند آئینه بینند از خود صورتی — کثرت ذرات شد پیدا ز شمس وحدتی

در میان لخته بر افکنده طرح فطرتی — وحدتی میخواستند اندر لباس کثرتی

کسوتی از آب و گل بر قامت او دوختند

صیقلی دادند بر امر مدار روز و شب — پس در آن هیکل رهانیدند افسونی ز رب

هیکلی ترتیب کردند از عناصر منتخب — صورتی پیرون نهادند و طلسمی بو العجب

گنج مخفی در درون آن طلسم اندوختند

بر در میخانه دوشم ساقیان لب شکر — از پی بوی کبابی تا من شوریده سر

با شرابم کرده بودند از دو عالم بی خبر — مطبخ میخانه زخم جمله دل بود و جگر

شست و شوها هی بکردند هی مسوختند

بر دل آئینه ام دادند از جان صیقلی — ای بسا تر خفی جعلی مرا شد منجلی

شد سراپا جانم از نور تجلی مشعلی — شمع بزم خویشتن کردند ها و یرا ولی

و اندر آن محفل در اپروانه تنها سوختند

تمت القصاید

غزلیات من کلامه سلمه الله

بسم الله الرحمن الرحیم

از کعبهٔ جمال تو آن طرهٔ دوتا / برگشته همچو کافر برگشته از خدا

ای بخت ما چو طرهٔ برگشته ات سیه / وی تیره تر ز طرهٔ تو روزگار ما

سرگشته ایم تا سر زلف تو سرکش است / سودای ما کجا سر آسودگی کجا

دیوانه وار از همه الفت بریده ام / تا گشته ام بطرهٔ زنجیرت آشنا

رنگم پریده از غم ابروی لاله گون / قدم خمیده از خم آن طرهٔ دوتا

گر رسم عاشقی سر و جان دادن است و بس / ما هر دو کرده ایم نثار تو بارها

بر درد من طبیب دهانت دوا نوشت / دردا که نیست درد مرا در جهان دوا

گویند جوهری نبود در صفا چو روح / لعل تو جوهریست دهد روح را صفا

فرق لبت ز چشمهٔ حیوان همین بود / کانجان دهد بمرده و آن زنده را بقا

ختم است اگر نبوت به مصطفای من / آنسان که ختم گشته بجانان مصطفی

در شرع مصطفی نبود می اگر حلال / می میچکد چرا ز لب لعل مصطفی

با زلف خود بگو که مرا در کمند خود / چندان ستم کند که تحمل کنم جفا

از مهر تو رخم شده چون رنگ زعفران / از عشق تو تنم شده چون نقش بوریا

ای شهسوار قافله آهسته ران که من / افتاده ام چو زلف پریشانت از قفا

لعلی مرا ز شوق لب چون عقیق او / پیکر چو کاه گشته و رخ همچو کهربا

در عهد چشم مست که رحمت جام را / چشمت حلال کرده بر دم حرام را

در دهر عاقلی نپسندد بجز جنون / گر بند آن دو سلسلهٔ مشکفام را

هر کس که دید قامت آن سرو راستین / لطفا اگر نموده قیامت قیام را

گو منکر حسام علی تا که بنگرد / ابروی چون حسام علی حسام را

لعلی چو کرد وصف رخ آتشین او / آتش زد و سفینهٔ ابن حسام را

بر در تو آرزوی ما غیر دربانی نبود / بهر من دربانیت کمتر ز سلطانی نبود

روز و شب بودم پی طره و گیسو ولی / حاصلم غیر از پریشانی و حیرانی نبود

کی دل ویرانه ام معمور گشت از غربت / زانکه صاحبخانه غیر در فکر ویرانی نبود

در شب تنهائی هجران من سرگشته را / غیر خیال زلف تو یکمونس جانی نبود

خون من چون ریختی در خاک پیری چرا / آخر ای بیرحم این شرط مسلمانی نبود

از لب و خط تو سخن در بزم ما میرفت دوش / تا سحر در بزم ما غیر راح ریحانی نبود

مختصر شد سخن در وصف آنگه و تن / گر حدیث زلف بجا هیچ طولانی نبود

در غزل پرداز زلف من آشفته حال / موشکافی کردی گر این پریشانی نبود

در وصف خوبان نظر کردم بخوبی هیچیک / دلرباتر از تو سهی سرو خیابانی نبود

این همه لطف سخن از لعل یار آمیخته / ورنه لعلیرا چنین طرز سخندانی نبود

بیاد لعل میگون تو چندی عشرتی کردم / بسی خرسندم از عمری که از هر صرفی کردم

زشوق عارضت شب در بساط می بهابانگ نی / شراب ارغوانی میکشیدم الهی کردم

نبودم تا سر زلف رها غرنه پیمایم / که این پیمان بدست ساقی فرخنده‌ای کردم

بافسونم فکندی در کمند زلف خود دوش / من دیوانه میل حلقه زنجیرگی کردم

نمیر لیهائی رو آرزوها پی المجنون / که من در این بیابانها ته امیدی کردم

نه از پیمانه می بود مستیهای من ساقی / که مستیها بیاد نرگس مخموری کردم

بامیدی که همچون نکهتش درگاه خود بینم / زسوز ناله خود زرد و لاغر همچو نی کردم

هر که در حلقه طره لرزان افتد / آخر آن دل بچنین روز پریشان افتد

ناگزیر است دل از چنبر گیسوی بتان / گوی هر جا که رود روی بمیدان افتد

گر بنقد بکفم دامن وصلت شب و روز / اشک خونین من از دیده بدامان افتد

منم آن بلبل پرسوخته کز هجر گلی / هر دم از ناله ام آتش بگلستان افتد

اگر از جانب گلشن بتبسم گذری / غنچه را چاک ز حسرت بگریبان افتد

تا ابد فتنه آن نرگس جادو گردد / هر کرا دیده بر آن نرگس فتان افتد

غمزات خنجر کین آخته و میگوید / کیست آن عاشق پر دل که بمیدان افتد

دل جمعیت پریشان و خم طره تو / کاش جمعیت آن طره پریشان افتد

یک پری چهره نیفتد بدر از چنگ رقیب / کاش این دیو بزنجیر سلیمان افتد

نزد آن عیار مگو هیچ سخن تیر ستم / تیر دندان و لبت بر لب و دندان افتد

هر که بشنید زلعلی سخن لعل تو گفت / تا در اینگونه سخن سنج و سخندان افتد

نرگس مست تو دل برده ز هشیاری چند / خفته زاهین که چها کرده به بیداری چند

پند عشقم مده ای شیخ که آویخته اند / لوح رسوائی ما بر سر بازاری چند

دل بتاراج همی برد ز من گر یک سو
شاه دلرا شوان برد ز میدان رخت

ز انظم گشت پدیدار مدد کار چند
گرچه فرزین خرد هم بکند کاری چند

ناله در حلقهٔ مرغان چمن گر نعلے
خوش بود ناله کرآید ز دل زاری چند

تو بدین قامت رعنا که گذاری داری
توسن عزم کجا کرد بفرما که تست
انهمه تاب بدانطرهٔ پرپیچ مده
کس نگردید چو تو ایدیده که این شیوهٔ تو

صد چو منصور توانی که بداری داری
در رکاب آیم اگر میل شکاری داری
که به هر پیچ هزاران دل زاری داری
یادگار رست که از ابر بهاری داری

هرگز از عارض روشن تو تماشائی
مگر آندم که در آئینه غباری داری

آنکه رخسار تو با زلف گرهگیر کشید
مدتی چند به پیچید بجوش آخر کار
خامه برداشت که مژگان ترا پردازد
بر دلش نقطهٔ موهوم دهان تو فتاد
جو بیاراست بدانحسن دل افروز ترا

فکرها کرد که باید بچه تدبیر کشید
مارا از فلک آورد بزنجیر کشید
راست بر سینهٔ عشاق دو صد تیر کشید
بلکه بچو صله شد دست ز تحریر کشید
خامه اندر کف نقاش تو تکبیر کشید

آفرین بر قلم قدرت صورتگر تو

الله الله چه رقم بود چه تصویر کشید

از مه روی تو در خلوت دل ما یک بس
بشکر خندهٔ از لعل لبت خورسندم
دل سودائی ما را که مفرح غم تو است

بت اخران مرا پرتو مهتابے بس
تشنه را ز لب آبحیات آبے بس
از شفاخانهٔ یاقوت تو جلابے بس

دلم از لعل لبت بوسه تمنا دارد
چون بجوش آمده از شربت عنابے بس

یکقطره می پسنم در سلسلهٔ خوبان
سنبل ندمد هرگز چون زلف تو در گلشن
المعهٔ نورانی در شکل پری پیدا
جان در جور بکجلوهٔ ای شوخ بیا برگیر
تا کی ز غم رویت افسرده و آشفته
با داغ تو میسوزم با درد تو میسازم

پیچیده خم اندر خم چون طرهٔ عنبرخان
سروی بخرام صلا چون قد تو در بستان
این طرز روحانی در نقش بشر پنهان
سر در سر یک بوسه از ترک بده بستان
تا چند ز گیسویت سرگشته و سرگردان
ای داغ تو مرهم و ای درد تو پیدا ان

او چشم در آئینهٔ من دیده بدان منظر
تخلفت ز نیارا دواله و من حیران

ترک هندو چشم من در مدرسه
خط را ساز د مجسم از بیان

میکند تحصیل در شمس هندسه
نقطه را بنابد از شکل دهان

عاشقانش را چو آرد در عدد
ضرب جبار زد جفونش را بهم
که کند تفریق زلف شک فام
چون پیاده در نظام آید بمشق

صفر پندارد مرا آنسرو قد
میکند عشاق را تقسیم غم
که کند جمعش بپیچ مشق نظام
شهسوارنش بخاک افتد ز عشق

فوج مژگانرا چو گوید نیزه پیش
عاشقانرا سینه گردد ریش ریش

خیمه چو سلطان عشق بر جرم دل زند
چون بدرخشد دل برق تجلای عشق
گر بکشد صد چو من گیست که روز قصاص
نشأه جام شراب راحت روحست و دل
نیست ز گرد ابم کشتی دل را نجات

عشق گشاد الرحیل بکیه محمل زند
شعله بر جرم من عاقل و جاهل زند
دست مکافات را دامن قاتل زند
خاصه کسیرا که می با تو مقابل زند
موجه وصالش مگر تکیه بساحل زند

دوش نشد لعل یار رهن یکی جرعه
کیست که آتش بدین قدر باطل زند

ابرو کج و نگاه کج و زلف یار کج
رامم نشد بپیچش پیچ زلف تو
که در خیال زلف توام گاه قد تو

من راست پیشه ام مددی ذوالفقار کج
پیچیده ام بخود من از ایشان همه کج
که راستی است پیشه من گاه کار کج

زنجیر گردن دل دیوانه را دهد
دلها بچین طره پر پیچ و تاب تو
از راستی چو بیش دل پیچ سوی من
با راستان کجی همه خود راست گویت

هر دم بدست کج کلهی روزگار کج
رفتند و گمشدند در این رهگذار کج
شد دستگیر سلسله تا بدار کج
آن پیچ پیچ گمشد از آمان زینهار کج

لعلی نمیرسد بتو زنیزه که میرود
راهیست پیچ زلف تو تاریک و تار کج

چندیست مشکین تو بار بسر جمع دود است
مرهم زخم دلم خبر خم گیسوی تو نیست
دست هر دلم را اندر خم زلفت نرسید
یا رب این روز ز بتخانه آید زینت مگر
ای سخن گوید و نه بوسه و کنار ره ای

دو بنا گوش تو با صفحه سیم اندود است
گرچه دانم خم گیسوی تو مشک آلود است
که نه زلف تو کم از سلسله داود است
که بهر سو نگرم در نظرم محمود است
در تب سید ز هر سو زخم مسدود است

آتش دوری و سوز دل و پیدار شب
بچه گویم که غم عشق تو نامعدوم است

تا بگیسو تاب داد تاب در دلها فکند
تا بجبین افروختی برخ لاله را از رواج
بر دلم زد تا وی افکند از پا بت سیم

آه اگر پیچد بزلفت دود آه دردمند
تا بناز افراختی قد سرو را از پا فکند
غمزه ابرو کمانی عشوه گیسو کمند

خال بر روی تو و دل در درون سینهٔ من
آن در آذر چو خلیل و این در آتش چون سپند

صبا از طرهٔ مشکین یار می‌آید — که بر مشام دلم مشکبار می‌آید
اگر ز روی تو عکسی فتد بر آیینه — شراره از دل آیینه دار می‌آید
دلا حذر کن از آن شوخ چشم عاشق‌کش — که ناوک نگهش جان‌شکار می‌آید
قیام قامت سرو تو هر کجا بینم — ز دیدهٔ تر من جویبار می‌آید
خیال روی تو هر گه که بگذرد ز دلم — هزار ناله بی‌اختیار می‌آید
از آن دو نرگس مست تو مست گردد — کسی که از بر تو هوشیار می‌آید

نظر بحرف نخستین فکن تو در هر فرد
که نام دلبر من آشکار می‌آید

میوزد باد دگر از سر زلف تر او — که جهان پر شده از نکهت عنبر او
کام خسرو ز لب شکر شیرین بخشید — این حلاوت که چشیدم ز لب شکر او
تا کدامین تن بیچاره فکنده است بخاک — خون روانست خدایا ز دم خنجر او
کار من ساخته از گردش گردون نشود — تا نگردم چو سر زلف بگرد سر او
و آنکه آسوده دل از گردش ایام شوم — که بگردم چو سر طره بدور بر او
گر بود خنجر او تشنه بخونم چه عجب — خرم من که بود تشنه تر از خنجر او

گر خال رخ چو شمع تو ایماه چگل
او فتد در دل پروانه بسوزد پر او

مسکین دلم چو سر بکمند بلا نهاد — سر در کمند و پای به بند بلا نهاد
زین پیش گر و دارد دلبر ما را خبر نبود — ما را بلای عشق بدین ماجرا نهاد
روی خوش تو لاله هر باغ شد ولی — داغی که داشت بر دل سوزان ما نهاد
بر کام غیر از لب یاقوت شهد ریخت — الماس سوده بر جگر آشنا نهاد
طرحی رقم نمود ز ابروی دلکشت — اول کسی که طاق حرم را بنا نهاد
زنهار بر سلاسل زلف نگه و ید — دیوانه گشت هر که در این حلقه پا نهاد
ما دین و دل ز جلوهٔ دیگر بردز ما — بر گرد چهره چنبر زلف دوتا نهاد

لعل اسیر عشق نترسد ز دین و دل
کز جان گذشت هر که در این پیشه پا نهاد

فشاند طرهٔ مشکین شبی بروی چو ماه — فشاند بیضهٔ کافور در پرند سیاه
گرفت دامن ابرو دلم ز حلقهٔ زلف — کمند من که ابرش برد به تیغ پناه
میان روی تو و آفتاب فرق نبود — مگر تو خویش نهادی برای فرق کلاه
بحشر گو ز گناه و بیم چه پروایست — دو چشم مست تو کافی بود بعذر گناه
ز دود آه من افروخت حسن طلعت تو — زهی شگفت که آیینه میزداید آه

نظر بقامت سرو چمن دگر نکند | کسی که سرو قدت آورد بتد نگاه

حدیث زلف تبابرا چگونه گوید لعلی
که این فسانه درازست عمر تو کوتاه

نمود از غرفه قصر شش دور رو | یکی خورشید دیدار و قمر رو
مرا شد سینه همچون طور سینا | چو کردن آتشین رخ جلوه گر رو
نبیند فاش سر آیه نور | ز زیر زلف نمودی اگر رو
ز طاق ابرویش دلها شنیدند | ندای فاسجدوا لله فخروا
ندارد سنبل ازاین خوبتر زلف | ندارد لاله ازاین خوبتر رو
چو دیدم روی خندان محمد | نمود آنکه مرا شق القمر رو
بدین لطف و بدین حسن و ملاحت | ندارد در چمن گلبرگ تر رو

ز عشق عارضش لعلی چو لاله
بخون شوید همه شام و سحر رو

همه ز نار گزیند و من از گیسوی | همه از تیغ بترسند من از ابروی
هر کسی در هوس کوثر و شوق طوبا | من بفکر لب نوشین و قد دلجوی
مرحبا تربت عشق مرا آدم کرد | شد نشیمنگه من قصر بهشتی روی
از گل و خاک برویند همه نخل و نهال | المحبت توچه نخلی که ز دل بیروی

رخ رخشان تو گر شاک سیه دارد خال | آفتابست مسخر شده بر هندوی
نعمتی بهتر ازاین نیست اگر دست دهد | گوشه بتکده و شاه مشکین موی

دهنش گرچه بنظر نگنجد اصلی
این نه غیبست که نادیده سخن میگوی

بگو به شب تا بدرا ایوانم امشب | که خورشید روی تست مهمانم امشب
شب وصل معشوقه در بر ولیکن | ز صبح فراقش بر هانم امشب
ندانم کی آمد شب و کی سحر شد | زبس در جمال تو حیرانم امشب
به پیش گر فراقت چه بر من گذشته | که در عین وصلت پریشانم امشب
چنان آتش عشق تو شعله ور شد | چو قندیل جنت فروزانم امشب

من از دین و دل دست شستم بکلی
که قربان جان آقا جانم امشب

آتشی بود در آب و گل من | چو سرشتند همان شد دل من
درد دلم بسکه گران بار غم است | ناقه جان نبرد محمل من
با سر زلف تو سودا اگرم | آنچه بود از دو جهان حاصل من
گر خورد خنجر غم تو خونش ریز | آن بکف خنجر تو هست دل من
گر بتیغم کشد آهی نکشم | که دل آزرده شود قاتل من

گردد از نور جمالت روشن   همه شب خلوت من منزل من

بسکه گرید ز غمت چشم علی
همه سیلاب شود محفل من

صورت خوبت اگر زینگونه دلبندی کند   میشود اندر همه خوبان خداوندی کند
آخر این شیرین ثمرها کز لب چون قند تست   رخنه در بارگاه ترکان سمرقندی کند
یوسف آیا چند رخ فرزند این یعقوب را   رسم از یعقوب کنعان قطع فرزندی کند
رخ بر افروز آتش اندر خرمن خورشید زن   با رخت خورشید اگر دعوی مانندی کند
وجدم آید از تماشای لب میگون تو   آری از دیدار می میخواره خرسندی کند

مشک با زلفت چگونه دم زند از رنگ و بو
مهر با چهرت چسان دعوی مانندی کند

قرارم از دل بربود شوخی   بهشت روئی فرشته سیما
فشاند بر گل دو دسته سنبل   یکی مجعد یکی مطرا
زهی ز حسن جمالت ای گل   که در دو گیتی فکنده غلغل
نبوده یوسف بدین تجمل   ندیده موسی چنین تجلا
برده ز شوق تو روحم از تن   مپوش روی نیکویت از من
کسیکه دارد متاع روشن   بحسن نبندد در تماشا

دل جانانه بزر دامت   فکنده خود را که بر خرامت

بیا و بنشین که از قیامت
قیامتی شد بخلق بر پا

تا دلم چون نگار را نگران میگردد   اشک از دیده برخسار روان میگردد
هر چه گردم که غمت فاش بمردم نشود   چکنم راز من از دیده عیان میگردد
من ز زنجیر سر زلف تو گردن نکشم   من و این سلسله تا دور زمان میگردد
زود چون منش بسته بزنجیر جنون   هر که در حلقه گیسوی بتان میگردد
آفرین بر نگه نرگس مست تو زمن   دل و دین برد کنون از پی جان میگردد
عاشق چهره ماه تو ز سر گردانی   همچو خورشید بر اطراف جهان میگردد
نیست جرم تو اگر روی نکو بنمائی   که پری از نظر خلق نهان میگردد
اسم ذات تو پدید از صفت صورت تست   گر نه چارده این نکته عیان میگردد
روزگاریست که منزلگه من سیلابست   بسکه از چشم ترم سیل روان میگردد
وه چه شیرین پسری تو که بدین سن صغیر   جمله بر گرد سرت پیر و جوان میگردد

بغلی سوخته آرام ندارد شب و روز
بسراغ سر کویت بفغان میگردد

زچه رو تو چهره نهفته .....   ز من ای بدیع عذار من

بخدا که از چه شکفته
منم و کشیدن ناز تو
منم و دو زلف دراز تو
رخت از بهشت حکایتے
تو که در قیام قیامتے
دل مهوشان همه بند تو

که پرسے از دل زار من
منم و نهفتن راز تو
که بکیست با شب تار من
بصفا معاینه جنتے
بنشین دمے بکنار من
چو مگس بر آن لب قند تو

همه آهوان بکمند تو
تو کجا و دام شکار من

آنانکه بجد طلبت در دوراند
آواره همی سر زده بر جانب عالم
دانند نشانے نتوان یافت ز روبے
گر روی نمائے تو بود بردن دلها
اندر حرم عشق تو جمعیت پریشان
در میکدهٔ عشق برای تو مقیمند
شهانه من اندر غمت انگشت نمایم

چو بیند ترا لیک ز تو بیخبراند
سرگشته همی بازده بر گرد جهانند
لیکن ز غم هجر صبورے نتوانند
عشاق بجان دادن مشتاق بجانند
شمعی نه چو پروانه ولی سوختگانند
در صومعه زناّر دبرا تو نهانند
شوریده دلانت همه رسوای جهانند

در وادی عشقت نه همین گمشده لعلے

بسیار در این مرحله بے نام و نشانند

مرا شد روزگاری با حبیبم
زار و خسته و رنجور عشقم
دلم در آتش دوری گداز و
بدنیا سوخت جانم عشق جانان
مخیر گر کنندم در قیامت
زبانم لال اگر من حور خواهم

بجز حسرت نمی باشد نصیبم
چرا رحمی نمی آرد طبیبم
بآخر آمده صبر و شکیبم
یقین در آخرت نیز این چنینم
میان دلبر و صد حور عینم
و یا با تو بجنت جا گزینم

همین نالم شبان از عشق رویت
بکن رحمی که مسکین و غریبم

شیرین ز تو آموخته شیرین دهنیرا
دل بردن و بگریختن آموخته چشمت
چشمت بنبان شرزهٔ دزدیست که از وی
گردن زدن شمع بود واجب و لازم

فرهاد ز من قاعدهٔ کوه کنیرا
من آهوی با در بخطای ختنیرا
آموخته دزدان عرب راه زنیرا
پیش تو اگر لاف زند سیم تنیرا

لعل لب یار من چه نسبت به مرجان
نسبت نبود هیچ عقیق یمنیرا

آمونس قلب غم کشیده
آرام دل ستم کشیده

برگرد و وفا قلم کشیده	از کوی بتان قدم کشیده

صد داغ بهر عضم کشیده

انغا به بخش مشکبویان	سرسلسلهٔ سیاه مویان
سلطان سپاه لاله رویان	چندیست ز کشور بجویان

بر ملک دگر علم کشیده

ایگل چو تو رفتی از گلستان	من مثلچو عندلیب بستان
دارم ز غمت هزار دستان	چون ناله جا نخذار ستان

در رشتهٔ زیر و بم کشیده

ای از همه کس بریده پیوند	وی بر تو همه کس آرزومند
ترک نمکین لب و شکرخند	بر آن لب شکر تو سوگند

مرد از غمت این ستم کشیده

آشفته تر از شکنج مویت	شب تا سحرم بجستجویت
تنها نه منم در آرزویت	داغ شفق از فراق رویت

در سینهٔ صبحدم کشیده

امروز نه من بحضرت تو	دم میزنم از مودت تو
سوگند بحسن طلعت تو	کز روز ازل محبت تو

بر دفتر جان رقم کشیده

ای نغز نگار دلپذیرم	ویحیده غمت ز غم سیرم
از عشق تو بیکسی پذیرم	در هجر تو انس با که گیرم

امیونس قلب غم کشیده

گر خلق کنند ریز و ریزم	از خاک ره تو بر نخیزم
از دیده چنان سرشک ریزم	کوئی که دو چشم اشک بیزم

از بحر محیط نم کشیده

دیوانهٔ زلف و روی جانان	پروا نکند ز کفر و ایمان
ای شیخ بر دمرا بر نجان	عشق صنمی مرا ز کنعان

به بتکده از حرم کشیده

عمریست که آنشی قد ما	والعین مراد و مقصد ما
هرگز نبود مقید ما	یا رب ز چه رو محمد ما

دست از همه امم کشیده

دل از همه بتان کردیم خالی	سپردیم این ولایت را بوالی
الا ابوالی ملک ولایت	مباد املاک جنت را زد الی
بجال و خط یکی زیبا تذروی	بموی و دریکی مشکین غزالی

نگنجد شرح زلفت در ضمیری / نیاید وصف حالت در خیالی

لبت این یا عقیق گوهر افشان / دهانت این و یا درج لآلی

کرم در خون کشد از یک اشارت / من و آن تیغ ابرو لاابالی

مبادا آفت از عین الکمالت / که در خوبی به سر حد کمالی

من و سودای تو کاریست مشکل / که دل پر حسرت و دست خالی

سر زلف پریشانت ندارد / چو من یک عاشق آشفته حالی

بسویت بنوشتم حال دل را / گر از اشک ترم بودی مجالی

بجانت از خدا میخواهم ای دوست / که یا مرگی فرستد یا وصالی

کرم فرما که جز بر آستانت / بکس نگشوده ام دست سوالی

دلم مشکین که چون آئینه شاید / ز عکس خود در او بینی مثالی

ندیده شکرستان لب تو
چو لعلی طوطی شیرین مقالی

مهری دل بمهر و ماهی رسانده ایم / کارش هنوز تا بنگاهی رسانده ایم

ز زور آشیانه سر انجام خویش را / که بر نگاه و گاه بآهی رسانده ایم

از آه ما فتاد بآئینه اش غبار / دود دلی بمهر و ماهی رسانده ایم

چون چین زلف او زده صد زخم خورده ایم / تا شب خود بقلب سپاهی رسانده ایم

گر عفو لیم دامن شاهی گرفته ایم / ور بیکسیم دل به پناهی رسانده ایم

چندی براه فقر و فنا گشته ایم خاک / تا گرد خود بدامن شاهی رسانده ایم

با هجرت آشنا غم زلف تو کرده ایم
دست سیاه بهر سیاهی رسانده ایم

ترا تا زلف شبرنگ آفریدند / مرا مرغ شب آهنگ آفریدند

بزاهد رشته تسبیح دادند / مرا از زلف تو در چنگ آفریدند

مرا چون غنچه لب آشفته کردند / ترا تا روی گلرنگ آفریدند

نگنجد در دلم شکر دهانت / دلم را زین سبب تنگ آفریدند

برای خاطر آئینه من / غمت را صیقل زنگ آفریدند

دل چون شیشه ام روزی شکستند / که خوبان را دل سنگ آفریدند

نظام فوج خوبان را چو بستند / ترا با فوج سرهنگ آفریدند

بسلطان عصمت ای شاهزاده
دلم را طرفه اورنگ آفریدند

ز شکنج زلف مشوشت / من دل شکسته مشوشم

ز هوای روی چو آتشت / بخدا نشسته در آتشم

همه رفت ای بت دلشکن / چه شکیب دل چه روان تن

بگذشت عمر و هنوز من
نه بگو تراست مرا هوس
که بود ز کوثر و حور بس
چو خدنگ ناز تو بگذرد
نه دل از خدنگ تو جان برد
ز محیط دیده من برون
رخ زرد من شده لاله گون
ز دم دگر پی دلبری

هوای وصل تو دارم خوشم
نه خیال حور کنم سپس
بت ساده‌ی می پیغشم
چو کمند زلف تو بشکرد
نه من از کمند تو سرکشم
ز ده بسکه موج سرشک خون
بنگر بروی منقشم
کند از هزار فسونگری

چو سحر غمزه‌ی تو آپری
فکنی بشیشه پری وشم

آنچه اصل طرب‌ستان است
چین و آن نافه مشک آمیزش
موبمو معجزه‌ی داود
آنچه عیسی بدعا میفرمود
لب جان پرور و روح افزایش
آنچه در مذهب زلفش کفر است

نرگس مکر عسکر خانست
همه در طره‌ی او پنهانست
اندر آن سلسله پیچانست
در خور یک نظرش آسانست
مرده کاز تحقیق جانست
آتشش دین و دوام ایمانست

اگر آن عارض و گیسو سنجند
آنفقتهی که سلیمانرا بود
ز چه رو کرده قضا صاحب دیوان
طالب نرگس و خال رخ اوست

قمر و سنبله‌اش میزانست
حالیا صاحب او دیوانست
مگر آنجا لعبه دیوانست
هر که در دایره‌ی انسانست

هر که با حسن تو پیوند گرفت
چون سر زلف تو سرگردانست

چه قوی بود دوشش کوکب من
با رخ همچنان مه تابان
شیشه‌ی می بدست و از می مست
متمایل بسوی من گردید
ساغری ز آن شراب ناب بجست
بادب لطف کرد و نوشیدم
چه شود گر ببوسمت لب مست
تا دهن غنچه پیش کرد گرفت
لب و رویش گزیدم و گفتم

کامد از در بت شکر لب من
با دو زلف چو تیره گون شب من
هر یکی بر خلاف مذهب من
آن تنم چهره و سیم غبغب من
از برای صفای مشرب من
گفتم ای دلبر مؤدب من
ایلیت ساغر لبا لب من
که رساند مرا بمطلب من
قمرت شد قرین عقرب من

لاف باطل بود همه لعلی

نسخهٔ شعرها مجرب من

نو بهشت ترا عدیل بود   نه چنین صورت جمیل بود
خم ابرو و طره ات طرا   مظهر قدرت جلیل بود
خال در چهرهٔ فروزانت   نار نمرود را خلیل بود
یا که خالت بر آن لب میگون   نقش فرعون و رود نیل بود
پسر مریمی مگر که ترا   در لب انفاس جبرئیل بود
یا موسی برادریکه رخت   بکف دست وی دلیل بود
نکهت جان دهد بمرده دلی   زکست همچنان علیل بود
هر کرا بنگری بگوشهٔ چشم   جانستانی اگر قلیل بود
گر بدست تو خون من ریزد   پدرست ای صنم وکیل بود
عاشق صادقم بصدقی من   نسبت عشق من دلیل بود
گر مباشر شوی تو اندر قتل   همه از جان ترا قتیل بود
نز گفتار تو شکر شکند   نظم من هم از این قبیل بود
تشنگان را سبیل با دلبت   که لبالب ز سلسبیل بود

چشد از چشمهٔ لب لعلی
آبحیوان اگر سبیل بود

ای ز طبع تر تو آب خجل   در طبیعت ازو شراب خجل
از لب و از طراوت سخنت   مل خجل گل خجل گلاب خجل
ریزد از لعل تو لآلی تر   مانده از وی صدف در آب خجل
ای تو مطبوعه قرزندی طبع   که ز طبعت بود سحاب خجل
از نوای نو عروس حجلهٔ نظم   شاهدان در پس نقاب خجل
ایکه از دو لب گهربارت   گاه ریزش بود سحاب خجل
درج معنی کنی بصورت خوب   که ازو درج در ناب خجل
بسرائی سخن بوجه حسن   ایستاده ات از جواب خجل
طوطی ار خواست همزبانی تو   گشت زین فکر ناصواب خجل
غنچه دم زد در آن دو لب گویا   لال شد ماند در جواب خجل

گر کند شرح حالت لعلی
گردد از ضبط او کتاب خجل

بمو بگذشت ظلماتی بلب یک چشمه حیوانی   تو ای آینه رو دلبر با سکندر همی مانی
یکی بگذر در آئینه پریشان کرده گیسو را   چو من یابی در پریشانی و حیرانی فرو مانی
بر آنم گر برد هدهد نویسم نامه بر کویت   که از این حشمت و طلعت چو بلقیس و سلیمانی
نفکن از نظر یارا خدا را ای کمان ابرو   پی دلجوییم نفرست گاهی پیک پیکانی

ز رشک عارضت آیینه را شکستی سکندر
اگر حکمت ور او میدیدی سکندر شانی

بهر دوری که گردد چرخ کجگرد
بدو پوشد لباس دلربایی
چو پند خویش را فرمانده ناز
بر لبها داغ روی لاله او
شود چندان بحسن خویش مغرور
بحسن خویش چندان پیچد آن ماه
بگیرا شهد لب بر کام ریزد
ز مژگان خدنگ تیغ ابرو
بریزد خون اهل درد چندان
چو در لشکرکشش آید خوشان نخست
پی تاراج حسنش از پس و پیش
بمنظرگاه آن خورشید رخسار

پدید آرد در صورت مرد
بشهر دل کند فرمانروایی
بدعوی خدایی سازد آغاز
همه افتاده در دنباله او
سلیمان شمارد کمتر از مور
که با یوسف ننوشد آب یکچاه
بگیرا از هر غم بر جام ریزد
ز خونخواری کند صد چشمه هر سو
که گردد غرق خون دردمندان
اند و آهسته رو گردان شود بخت
بگرد روی و لشکر گشد ریش
یکی از سینه گردد پدیدار

بجای قطره گردی چشم بارد
چه پشمی گردی شاهک چشم بارد

تو مهی یا ستاره سحری
ای شهنشاه شهربند جمال
ماه و خورشید در مقابل تو
کوس شاهی اگر زنی شاید
متفکر شدم ز جلوهٔ او
از سروشم چنین رسید خطاب
ار نه دیدار تست حسن ز حسن
خضر راه سکندر است خطش
راه ظلمات بر سر آورده
زنده میکرد مرده را عیسی
از دمش نیست با یقین زیبا
بهتر از جان و دین و ایمانی
با چنین حسن کی برد از تو
جان زبهر نثار اندر کف
می ندانی تو قدر خود صد حیف

در سپهر جمال غوطه وری
بسته عالم بخدمت کمری
در ضیا و کمال مختصری
امر تو نافذ است چون قدری
که بدین حسن کی شود بشری
آنکه در بحر غم تو غوطه وری
نه ملک باشد این صنم نه پری
ره ظلمت گرفت شه پسری
ز دو زلف سیاه منتشری
از دعای سکندر از نظری
در نیستان هند نی شکری
بلکه بهتر ز نور در بصری
چو نفس هرزه گرد کوی دری
صد هزار عاشقان بهر گذری
هر شبی همنشین خرس و خری

لعل از عشق تو همی نالد

ساز از لطف بر سرش گذری

زدوست رفته روان و توان و هم دل و دینم — شبان هجر تو گردیده آه و ناله قرینم
نموده غارت ایمان نگاه نرگس مستت — ضیا روی تو زد آتشی بجان حزینم
بروی ماه جهانی بموی چو شب یلدا — بغنج کبک دری و بناز هر او ببینم
مژه خدنگ و کمان ابرو و بهشتی رو — نگار سروقد و مه لقا و ماه جبینم
نبوده قرار و شکیبم توئی ز دهر نصیبم — توئی مدبر دلبیشم توئی بهشت برینم
فتاده چونکه نگاهم بروی ماه سکندر — فراموش شده یکسر نگار خانه چینم

چو رستمی که کند قصد اشکبوس سکندر
بقصد خون دلم با کمان نشسته کمینم

مستی و عاشقی و فصل گل و جام شراب — بردار خاطرم اندیشه دوران حساب
دل در آتش نهم و دیده پر از خون سازم — باید که تر بین کباب و شراب
تا سحر چشم من و دیده نرگس با بست — عاشق چشم ترا دیده نباید در خواب
پیشتر زانکه در آتش فکنندم ساقی — خیز در میکده ام مست در انداز بر آب
باده درده که مرا از دست تو چندان نوشم — که سر اندر کف پای تو نهم مست و خراب
زلف در چهره فشاندی و ز سر بردی هوش — تاب در طره فکندی و ز دل بردی تاب

دیده ام همچو فغان و دلم آتشبار آب

لعلیا سخت غریب و عجیم در این آتش و آب

رخت دائم چو گل لعلت شکر باد — غذای روح من آن نگه شکر باد
ولی گر عشق تو زیر و زبر نیست — اساس هستیش زیر و زبر باد
ببارد هرچه تیر از غمزه تو — به پیشش مردم چشمم سپر باد
ترا چندانکه زلف آشفته گردد — مرا خاطر از آن آشفته تر باد
بود اسلام را تا کعبه مقصود — جمالت قبله اهل نظر باد
یکی هر کجا سیمین بر هست — فدای آن بت زرین کمر باد

چو لعلی وصف آن دندان و آن لب گفت
دهانش پر ز یاقوت و گهر باد

ز باده روی تو گر دید لاله زار امروز — دل فکار من از دوست و اغیار امروز
شد از کنار و برم چو بیار ز اشک روان — بیا تماشای ابر و درکنار امروز
نوای عشق من افکنده شور در قطعا — چو خواند نغمه لیلی یار در قطعا امروز
بدور زلف تو گردیدم سر دم جان — خوش است خاطرم از دور روزگار امروز
می از تو مست و توانا و لیمن از هر دو — ترا چگونه بود طاقت خمار امروز
تو مست باده و من مست یک نگاه تو ام — مرا به نیم نگاهی نگاهدار امروز
تو دوش وعده نمودی که صبح زود آئی — نیامدی و مرا گشت انتظار امروز

مرا به چنی فردا که پای برجایم
اگر بگیر دم از دست دوست با زمروز

فدای شیوهٔ آن نرگس سیاه توام
بگر نسیم فشاند بدامنت گردی

توست باده و من مست آن نگاه توام
وگرنه هیچ نبینی که خاک راه توام

مران ز خویش که من کشتهٔ نگاه توام
نگاهداری من کن که در پناه توام

بگل بریزد ز گل خیرد هوا بیزد بپا میزد
بگل بریزد سحر شبنم ز گل خیزد معنبر شم
عروس گل بر سنبل لب بلبل گو کوس دل
عروس گل بپا کرده سر سنبل مسلسل مو
یکی بویان یکی خندان یکی ریزان یکی نوشان
یکی بویان بکف سنبل یکی خندان بدامن گل
برزم اندر بزم اندر بعزم اندر بحزم اندر

سحر شبنم معنبر شم عبیر ازدم گل و عنبر
هوا بیزد عبیر از دم بپا بیزد گل و عنبر
بپا کرده مسلسل مو بشاز نکو نشاط آور
لب بلبل نشاز نکو کوس دل نشاط آور
بکف سنبل بدامن گل بپا غزل بلب ساغر
یکی ریزان بپا غزل یکی نوشان بلب ساغر
هژبر اوژن فلک توسن فلاطون فن فریدون فر

برزم اندر هژبر اوژن بعزم اندر فلک توسن
بحزم اندر فلاطون فن ببزم اندر فریدون فر

ترکا زوجه فطره یکی بوسه فطر
بهتر بمفلسان تو از بیضی خطیر

در فطره می بخواهی دادن ز بوسه گاه
عضو سریست از همه عضو بهتر است
کردم زوجه فطره من آن عضو را قبول
بر عترت پدر چو ولی النعم توی
پرسیده ام ز مومن همسایگان تو
خواهم کشید یک یک از تو حساب شان

هم میشود ز عضو دگر لیک بر عبیر
مطبوع تر ز گلهاست بلی شکل سندیر
با من ولی حساب کن از قیمت شعیر
داری بذمه فطره هم خورد و هم کبیر
باشد ترا برادر و همشیره بس کثیر
صد شکر تا بفطر دگر دارمت اسیر

شد مستحق فطرهٔ خوبان ز مفلسی
لعلی که در قناعت خود بود بی نظیر

هر جامه که بر تن با اسپتان برید
الحق لطیف که بر زلف چو عنبر برید
هر جامه که بر قد موزون خود برید
مرهم بدست خویش بر از زلف خم بخم
هر کس خرام وی بزمین دید باز گفت
خیاط بچه بین که بهر سوزن مژه
چند اگر جمال ترا سرکشی کنند
با زلف و روی تو چه دم از کفر و دین زنم

رنج تن و جفای دل آشوب جان برید
خیاط حسن بر بر او سایبان برید
در چین آن فزوده و لاغر میان برید
بر فرق آنکه نفس طیلسان برید
عیسی نزول کرده و از آسمان برید
ولها ز زلف دوخت چه را زجان برید
آنانکه از نظارهٔ یوسف بنان برید
پیوست هر که با تو ازاین و از آن برید

طبعم ز تنگی دولت خواست دم زند
جای سخن نماند زگفتن زبان رید

دوش انیکرف مژده بجت اثر رسید
کان یار نازنین ز کجا بود در رسید
آن یوسفی که پای ز کنعان کشیده بود
سلطان مصر حسن شد و بر پدر رسید
عشاق را نداد کس انیمژده را خبر
از ما تمام بار محبت خبر رسید
یعقوب دیده را ز غبار قدوم او
شد روشنی بدیده که کحل البصر رسید
چندان فرح فزود دل غم کشیده را
برگشت زار تشنه که گوی مطر رسید
تبریز مشکبیز شد از بوی زلف او
کوی ز نهد قافلهٔ مشک تر رسید
باد صبا بگو ز من آن نور دیده را
گر نظارو وصل تو عمرم بسر رسید
چندان گریستم ز فراق میان او
گر موج دیده آب مرا تا کمر رسید

چشمم ز گریه آید دل و دیده پاک ریخت
ای نور دیده نوبت خون جگر رسید

ای نازنین صنم قمری یا فرشته
یا از گل بهشت و ز کوثر سرشته
حوری فرشته و مهی یا که آفتاب
از حد آدمی ز لطافت گذشته
یکره گذشته بتماشای بوستان
صد داغ تا تو بر جگر لاله هشته
حوران خلد جمله ز رشک سبر زنند
بی پرده از بهشت مگر بر گذشته

درهم نشسته و پریشان و بیقرار
گویا خطت رسیده که آشفته گشته
خط نیست بر رخ تو که بر طلق آفتاب
سطری ز مشک بر ورق گل نوشته

شمشیر میکشی پی قتل مرا چو پاک
جاوید زنده میکنی آنرا که کشته

تمت الغزلیات

نصیحت نامه ایست بمعشوقهٔ خود

ایکه با تن چو روح با توسے / شمعی اندر میان فانوسے

غنچه وش در حجاب ناموسے / اینزمان گر بجلوه طاوسے

لاله روی تو چون داغ / آنزمان روسیه شوی چو کلاغ

ای بطلعت زماه برده گرو / آفتاب از رخت یکی پرتو

ابروان تو غیرت مه نو / فاش میگویمت سخن بشنو

گر تو خورشید حسن را جلی / روز دیگر چو خانهٔ زحلی

گر بدین حسن صاحب گنجے / ایکه شاه سه روز و یا پنجے

صاحب تاج و گنج پر رنجے / بردت چرخ سفله شطرنجے

بفنونی که خویش بات شوے / تا زآلات حسن لات شوے

حالیا در تمام صفحهٔ رو / آنچه داری تو از نشانهٔ مو

موی زلفت و مژه و ابرو / آنهمه بگذرد که از هر سو

موسیاهی بگرد رو یابی / پایه چند ساله مو تابی

چرخ میریزد آبروی ترا / نتوان بست راه موی ترا

کس نتوشد زلال جوی ترا / موی خواهد گرفت روی ترا

بطریقی که جمعی از نمله / بر استخوان برد حمله

تو خطانی که هست در بر تو / همه گشتند صدقهٔ سر تو

جمله بودند صد برابر تو / همچنین است روز آخر تو

حال ایشان ببین و عبرت کن / از جفا بگذر و محبت کن

غافل ای بهرمن ز دزده مباش / غره بر اینچنین غره مباش

در کار زاپی مضره مباش / چند گویم بحسن غره مباش

کاین صباحت ترا نخواهد ماند / این ملاحت ترا نخواهد ماند

باده شابان مرد شیر زنست / نخورد باده هرکه پیر زنست

نه همین پاک اعتقاد منست　　حکما متفق در این سخن است

کر تغافل کنی ز جام صبوح
ان فی الراح راحة للروح

غدوات منت که لاحق نیست　　همه بیدست گرچه سابق نیست
بوسه را موقع معانقه نیست　　بلکه حرفی سر معانقه نیست

تو بهر جا روی ز خویش بیا
بند پای خروس به اجنبانی

اینزمان خاطری مکن ناشاد　　تا بروز غمت رسند بداد
از غم ریش روسیه فریاد　　همچو گورت فشار خواهد داد

برگ عیشی بگور خویش فرست
کس نیارد ز پس تو پیش فرست

گرچه امسال نو عروسی تو　　مستحق کنار و بوسی تو
سال نو فیل سنلگوسی تو　　گاو باشاخ آهوی تو

بدر کوی رهروان رسپیل
بازوارد پیاده را نسپیل

ریش و سبلت چو در هم آمیزد　　هیبت و طرح دیگر انگیزد

چه بگویم گر او چپا خیزد　　هر که بپسند تراو بگریزد

جا بجا گاه شوی تخت نگون
روز در مطبخ و شب اندر تون

انکه گوید ترا که باده مخور　　باده با این جمال ساده مخور
خم این پند را که داده مخور　　باده با نانجیب زاده مخور

چو حریفی درست پیمانی
کر نیارد خیال شیطانی

محرم صحبت تو چند کسند　　که بصورت حقیر چون مگسند
با تو هر که بخلوتیکه رسند　　اژدهایان آتشین نفسند

در زمان ریشه تو قلع کنند
نفسی ناکشیده بلع کنند

تا توانی برو جوانی کن　　بطرب کوشش و کامرانی کن
آشناجوی و جانفشانی کن　　دل بدست آر و مهربانی کن

باکسانیکه با نظر بازند
نه بقومیکه با ذکر بازند

فرقه با تواند بنده مثال　　هر یکی راست عقده بخیال

همه جویای فرصتند و مجال — من وارسته زین خیال محال

نقش رویت بلوح دل بستم
ساده لوحم چه آید از دستم

کار ما با تو جز محبت نیست — غیر از این شیوه مروت نیست
عشق را مکر و حیله عادت نیست — هیچکس راز ما خیانت نیست

پیش ما پاک آی و پاک برو
از سمک تا سر سماک برو

من نه آنم که از ره دغلی — رسد از من بعصمت خللی
زانکه خود گو ببت بلفظ جلی — هان مکن ورز زمانه بد عملی

ساده و بد عمل چو پیش آرد
رسم دریوزگی به پیش آرد

ای ترا نگاه حسن [illegible] — [illegible]
غمزه [illegible] — [illegible] زلف سنبل [illegible]

من چو لعل تو شاعری کردم
پیش چشم تو ساحری کردم

قطعهٔ تقاضائیست که بجناب حاجی میرزا جواد آقا عرض کرده

مرا بدرگهت ای قبلهٔ جهان گله است — اگر بعرض رسد یکدقیقه حوصله است
سخن بحسن تقاضا در آورد طبعم — اگر چه حسن تقاضا نتیجهٔ گله است
همیشه پیشهٔ من مدحت جناب شماست — بروزگارم از آنچه بهر چه مشغله است
از آنکه رونق دنیا و اجر آخرتم — ز مدح و منقبت این جلیل سلسله است
اگر چه طی شده تا این زمان مدیحه چند — میان بحصله و من هزار فاصله است
بهر صفت که نیم من کم از من موصول — ز من بهر صله در بین اگر چه فاصله است

مگر بعین عنایت خدای گردد وال
چو صاد دیدهٔ من باز بر سر صله است

غزل

خدا را ای پریرویان ساده — به بزم خیر کم نوشید باده
از آن ترسم که در شطرنج مقصود — شوند آنها سواره من پیاده
دلم در حلقهٔ مشکین غزالان — بدست غیر این مو نی فتاده
چه آتش بر دل سوزان ما زد — فغان زان طرّه‌های تاب داده

گرفتار گدا این دردمندی

الا ای هوس شکن افتاده

در تعریف باغ جناب ارفع الدوله گوید

حبذا ساحت این باغ که کلک نقاشش | نقش ارژنگ نگاریده و انگلیونش
دست استاد در این قصر نگارین گوئی | پر طاوس نشانیده و بوقلمونش
حوضها تعبیه در سایهٔ بید و بادام | برگ گل باد پراکنده به پیرامونش
آن شنیدید که آدم شده بیرون ز بهشت | این بهشتی است که آدم نرود بیرونش
لوحش الله چه شکوهی و چه منظر دارد | که پدید است همه بوم و بر و هامونش
هرکجا بنگری از روزن و سقف و دیوار | سبزه روئیده و گلدسته به پیرامونش
وصف این دایره و وسعت طبع و دانش | من بدین حوصلهٔ تنگ سرایم چونش
در خور همت او ابر که و دریا چیست | که خداداد بود همت روزافزونش
گفتم الطبع روان جزره یا زینج سوی | گفت این نکته که در ذیل بود مضمونش

نه کمش برد این گفته که تعالی شته
قصر الماس ز بهر صحن زمرد گونش

تعریف روزنامه الحدید

هزار آفرین آن خردمند را | در آهن کشد نقشهٔ پند را
سخن را از آهن گذارد اساس | به الفاظ رنگین کند خوش لباس
به اسلوب خوب و بطرز جدید | چنین گوید این نامه الحدید
مدار جهان از حدید است و بس | چنین چاره سازی ندیده است کس
همه ارتباط ملل ز آهن است | تن ملک را همچو پیراهن است
چو آهن در کان خود باز کرد | عروس هنر جلوه آغاز کرد
جهان را بپا راست از بحر و بر | ره بحر و کان راست شد سربسر
اثرهای خوبی در آهن عمست | یکی عمده تأثیرش اندر دم است
همین خون که سرمایهٔ تن بود | قوامش ز ذرات آهن بود
بقانون شیمی و طب جدید | تن از خون بود زنده خون از حدید
سخن راند این نامه از هر دری | به تخصیص از علم صنعتگری
همان الحدید است عنوان آن | ز یزدان رسیده است فرمان آن

که خود وحی منزل بود الحدید
لکم فیه نفع و باس شدید

در عشق فرماید

سوختم از دست آتش پاره | ایحریفان ایعزیزان چاره

آتشی زد بر دل چون عود ما
گر نهاد جان برآمد دود ما

آه از آن آتش که جسم و جان و دل
مشتعل شد مشتعل شد مشتعل

و اندر آن آتش دل پروانه را
دید هر کس گفت این دیوانه را

کیست این آتش بجان افروخته
قدر جان خویشتن نشناخته

گفتمش نشنیده از استاد
هر که اینسودا ندارد زیست باد

رو تو خبر نیستی از حال عشق
با تو چون گفتن بود احوال عشق

عشقبازی کار اهل دل بود
این هنر نااهل را مشکل بود

آتشی کو را بدل جانان زند
دل بسوزد شعله بر ایمان زند

الصبا ای قاصد آوارگان
ای انیس خاطر بیچارگان

یکزمان بگذر بکوی سوی دوست
تا بر پیغام ما بر سوی دوست

کای تن قربانی کویت جان خجل
وز نثار مقدمت دل منفعل

ای قد سرو تو نخل طور ما
شمع رویت آتش منظور ما

ای پریشان گشته کاکل بر سرت
من فدای روی و موی عنبرت

رخ برافروزان برو ده از نقاب
خوش نباشد آفتاب اندر حجاب

تا برخ گیسو پریشان کرده
غارت دین و دل و جان کرده

خوش بود نالیدن ما زار زار
بلبلان را خامشی ناید بکار

کام ما گشته ز تو حاصل هنوز
از غمت آشفته دارم دل هنوز

رشک خور از طلعت روی تو بود
باغ جنت غیرت کوی تو بود

کی بود در سر هوای جنتم
که اندر قرب کویت راحتم

هر دلی کو از غمت محزون شود
اشتیاقش هر زمان افزون شود

آنکه بسوزد خستگان را از فراق
اشتیاقست اشتیاقست اشتیاق

عاشقانرا در غمت ای ماهرو
هر که دارد اشک دارد آبرو

ناله بس کن ناله بس کن عاشقا
مهربانا مهربانا صادقا

لعلیا دم در کش و خاموش باش
ساغری زن مست شو مدهوش باش

در وصف حاجی قربان ترکمان

حاجی قربان ترکمان غریب
خواست گردد بروزگار طبیب

بود در جستجوی یک استاد
یافت یحیی طبیب مادرزاد

لقب او حکیم آگهی بود
علم دریا و او چو ماهی بود

پی تحصیل طب گرد آغاز
از گلستان سعدی شیراز

فهم انگشت هر دو را مشکل
هر دو مانند هیچ خر در گل

گفتش استاد هان باش آگاه — که گلستان پر از گلست و گیاه
کیه و کل متاع بازار است — درس تعلم کار عطار است
هست شایسته طب را دو کتاب — مثل تاریخ نادر و ابواب
این یکی طب اکبر کند تصریح — واندگر مبنی است بر تشریح
طالبی گر بحکمت یونان — قصهٔ حمزه نامه را برخوان
گر بخوانی تو الف لیلا را — دانی از نبض درد مرضا را

الغرض ابتدا شد از ابواب — زانچه استاد دیده بود بخواب

بعد تحصیل مدت ده روز — گفت ای اوستاد تیرآموز
بسکه تو کردم از همه پیش — بر در تو سفید کردم ریش
اگر از تو اجازتست مرا — وقت وقف طبابتست مرا
حال اذن طبابتم در ده — دستخط اجازتم در ده
که فلاطون روزگار شوم — تا شفابخش هر نزار شوم
تا نوآموزکان من هستی — نیست بالا دست من دستی
اوستادش چو اینچنین بشنود — اندکی فکر کرد آنگه زود
گفت آن اوستاد خوش احوال — آنچه از من شنیده تا حال

همگی قولهای مشهور است — آنچه باید شنید منظور است
چون تویی در میان شاگردان — از همه ستر پوش تر بجهان
دادمت علم طب هر یرا یاد — کردمت چشم روشن و دلشاد
لیک بعضی نکات مستور است — که ز ادراک تو بسی دور است
گویمت چند نکته زان اسرار — بشنو و یاد گیر و پنهان دار

اولا تندرستی و صحت — بهتر از رنج باشد و علت

ناخوشی جمله زحمت و رنجست — قدر صحت بدانکه خود گنجست
هر که خود دید و هفته چیز نخورد — عاقبت او گرسنه خواهد مرد
تجربتها نموده ام بنده — نشود مرده اندر او زنده
اوستادم که غرق رحمت باد — یادم از اول طبابت داد
هر که شد از گرسنگی دلگیر — بخورد یک دو لقمه نان و پنیر
گر شد او را گرسنگی غالب — بود از جان بخوردنی طالب
هر که گردد ز تشنگی بحال — باید آب خنک خورد فی الحال
آنکه گشته ز تشنگی بیتاب — چارهٔ درد او شود از آب
ور بنوشد سکنجبین با یخ — به بود ز آب چاه مطبخ

چون طبیب احتیاط کار بود   همه جا صاحب اشتهار بود
ملک الموت داده یاد مرا   که بود بهتر اوستاد مرا
بستر خسته پرمساز از میخ   در غذایش حذر کن از زرنیخ
خوش نباشد بخستگان سرنیش   خود اگر منعم است یا درویش
هر مریضی که مرد و رفت بگور   فارغش کن ز مسهل و دستور
مرده را دادن دوا جبر است   خاصه آمرزده که در قبر است
سنگ قلیا و خورده شیشه   خوردن هر دو دارد اندیشه
هر کرا این بلا زد از سرما   حکمش اینست در عقیده ما
که نشیند بزیر کرسی گرم   در میان لحاف و بستر نرم
پیش افعی مرو که بزندت   نرود در بستر غم الحذت
چند چیز لچه قاتلند همه   تیغ و تیر و گلوله است و قمه
مکن اندرو داشش با لمزه   گرچه باشد بقند ریگذزه
خواهی ار دفع سم عقرب را   بشنو این نسخه مجرب را
هشت مثقال مرگ موش بنوش   تا بجای تر اکشد بهوش
که رود سم عقرب از یادت   پس چشمت در آید اجدادت
هر کرا تلخی دهان باشد   گر خورد قند در امان باشد

اگر آرد بگنجپت درد   دفع آن میتوان بعطرا کرد
هر کرا درد عسر پدید آید   همچو غذان گشنه نیش باید
هر کرا موی ریشش ببرند   کلّه نخورد بپرهیزد
هر کرا موی سر سفید شود   گر هر کب خورد سفید شود
چون دوا و بعد تبا دکرد   رنج صحت توان نمود بدرد
میل هر کس بر آب نیست زیاد   باید او را لکی معطش داد

نسخه دیگری بشنو از من
تا شود ده دولت روشن

هر که خورد اسپشکند زنار   بشکند عضوی از تنش ناچار
چونکه بشد یقین شکسته شود   یا بمیرد و یا که خسته شود
هر که شد مبتلا بزحمت قی   بطبیبان چنبه دکتر سعی و
که از راه قی شود مسدود   کر نیاید و بزند قی فرمود
هر مریضی که دارد او شش اسهال   گو ببیت مهل جاپزه فی الحال
در بر آفتاب تابانش   ساعتی کون برهنه بنشانش
گل و آهک بکن چو معجونش   سخت برزن بروزن کونش

همچنان حشکند ایکش در کون

که وگرم نشنیده بپرون

قطعات

گردیکشب گذر بگوشهٔ چشم — سر زلف کجش که پرچین است
گفت چشمش بزلف کای شبگرد — اسم شب ده که رسم شهر این است
سر فرو برد زلف بر گوشش — گفت آهسته اسم شب چین است

قطعه

گر آید از دهنی حرفی از وفا بیرون — زبان چو سوسنش آرند از قفا بیرون
چو دید جلوهٔ مستانهٔ تو یوسف جان — بر آمد از چه تن پیرهن قبا بیرون
تحجرم از سر کویت هزار بار اکما — کشند همچو سگ از خانهٔ خدا بیرون

قطعه

کجا باشد مرا فیض تماشا — ز خورشید رخ محمود پاشا
ز گریه چشم من خفاش گون است — من و نظارهٔ خورشید حاشا

قطعه

خوش آندیده که از محمود پاشا — بهر دیدن برد فیض تماشا
مرا شد چشم گریان همچو خفاش — من و نظارهٔ خورشید حاشا

قطعه

نظر بر پیچ و تاب طرهٔ محمود پاشا کن — از آنجا خاطر آشفتگانش را تماشا کن
الا ای شانه زخم خاطر آشفتگان زاین — زمانی خویشتن را دور آن زلف چلیپا کن

قطعه

هر گدائی که مقیم در یوسف رویست — یکی چو نخرد و قرسلما نیرا
تا درانید بره هستند فرو نگذارند — روزگار من و زلف تو پریشانیرا
کفر زلفت نه چنان رخنه در ایمانم کرد — که توان برد دگر نام مسلمانیرا

قطعه

ابو البشر که بگندم بهشت را بفروخت — از بهانه آتش دل بشر بگرفت
سپهر عهد و لیعهد داور دوران — سر تلافی آن قصه در نظر بگرفت
بداد گندم و از نو بهشت را بخرید — به بین قصاص چگونه پدر پسر بگرفت

قطعه

اینک نه ای پسر تو چه آهنگ میزنی — ما را بشیشهٔ دل ما سنگ میزنی
از چهره زدوده زجان زنگ میزنی — و ز طرهٔ خمیده بدل چنگ میزنی

قطعه

زلف و رخسارت که از هر شوشش بخچه — هیچدانی بر دل ما چه آتش زد بخچه

شانه بر زلف پریشان بهر آرایش مزن / کان خود از باد سحر بر جا نشست خوش نشست
دست حسن افتاده چین بر سنبل مشکین چرا / این همه بطرح پریشانی چه دلکش ریخته

قطعه

سوزدت یکی شعله سرکش است / مگر خانه زین پر از آتش است
بیاور یخ ساده صاف تو / مرا در قدح باده بیغش است

قطعه

در حق یکنفر کشیش زاده میفرماید

لب پنهان چرا دارد ز من اسرار عیسایی / مسیحی زاده من هم دوست میدارم مسیحا را
خم ابروی تو با این لب مسکین اگر سازد / بوجه نذر قندیلی بر طاق کلیسا برا

ایضا

رواج اگر تو دهی مذهب مسیحا را / همه کنند بجای قبول عیسی را
بچهره زلف پریشانش بت کلیسایی / نشان کعبه پریشان سینه کلیسا را

قطعه

معشوق پر گشته فرساق میشود / عاشق چو پیر شد همه طاق میشود
آدم چو ریش از نظر عالم او فتد / هر ساده که شهره آفاق میشود
خود منصف بود همه مستانی آنکه گفت / عاشق چو پیر گشت فرساق میشود

قطعه

قرارگاه تو امروز در گیسا رفت / چه عالمیست که عالم با شتیا رفت
بیا هزار کیان از سواد زلف تو بخت / اگر بیا بهری هست روزگار رفت

قطعه

در صحن مقام صاحب الامر / آنجا که محل احترام است
روزی دیدم زنی نشسته / کش با مردان صلای عام است
گفتم به یکی که این چه صنعت / این زن که و منزلش کدام است
قائم بکجا شود شبانگاه / فرمود که قائم مقام است

قطعه

از نسبی قدان ما را سرو جانت و ای / سایه بر سرم فکند مد ظله العالی
عشق او وجودم را کرده از همه فارغ / حال او خیالم را کرده از همه خالی

قطعه

تن سفید و جامه آبی لب شکر / فی المثل یک کله قند ای پسر
گر بیایت چون ابرش اندر آفتاب / جار رفت و در خنده چو شق القمر

سجع مهر یوسف کله پز است

با چه شهر اشتری صد نمک ز / عبده فرزند احمد کله پز

فرد در حق شارابه

تا نقد می از منی بخورد … گر این برفت منی بخورد

یکفرد از افیونیه است

بدو حقه قناعت کنم و خوش باشم … که در کمینکه شرنبا ملعان طریق

افیونیه

روی آتش برنج و افیون بخش است … حقه را دردم که هنگام خوش است
تا کشم دودی که در نزد حکیم … فرقش از می فرق آب و آتش است
ز آتش وا پور و نقل دود دم … شکر تنه مخلم بسنوش است
خوردن می نیست در هر جا روا … زانکه غماز است و بویش ناخوش است
میتوان وافور را هر جا کشید … نشاه پر حمت و هر جا کش است

فرد

قنار بچه کو هست فی المثل … جنکی پر از لبن شکی پر از عسل

فرد

قطعه

اجتنبا المکروه من فرط الجد … بر تو مکروهی چو نقش اندر حجر

از مجد تر بود نت کم کن کله … عار ناید زشت را از آبله
بنت در روی تو هرگز آبرو … کو بهت محکم دلیلی روبرو
کشته روبت زآبلۀ غربال وار … آب در غربال کی گیرد قرار

در عمل … فرموده

خصم انجیر و تنها نه کرده بابت … ابر نافع من الباب الی المحراب

قطعه

ای هندوی صفهان اجوبه این هر دو را … چشم بصیرت باز کن در ملک باشک نگر
از کتب بدو را تا بر سبیل خنیان پی بر … گوش بصیر بقال این کیر حسن کرنک نگر

قطعه

اگر ز رفیق شفیقی درست پیمان باش … رفیق حقه افیون شفیق کاشان باش
بکش درست بمزانا حقه افیون را … پس از کشیدن افیون بفکر غلیان باش

قطعه

غلیان بهمان اندر سرای خان … از چار ساعت آید آب افزون نمیدهند
غلیان او چو کر خری هست فی المثل … بر اندرون چو رفت به بیرون نمیدهند

قطعه

کنم بکر خویشم کاپرست گردن … وارم سراغ کونی تو انبش در بدن

آنم ز روی اخلاص آید ز خامه بر خواست ‖ از دوست یک اشارت از ما بسر دویدن

قطعه

سنبلت مخلص و گلت بنده ‖ گل از این افتخار در خنده
سوسن اوصاف ذات پاک ترا ‖ هست طیب اللسان و گوینده
بندگیت مگر بنفشه نکرد ‖ که سیه رو شد و سر افکنده
تا خدا هست و بندگان خدا ‖ تو خداوند باش و من بنده

قطعه

آن روسپی ز روسیه در رو و رسوا ‖ اتمامه عیش دگران و زان سبو
هر کس که تو شناسی و هر کس که تو دانی ‖ با وی گلی دارد و آن سبو

فرد

زلف را باید بروی چو گل برداشتن ‖ حیف باشد زلف بر روی مجدد داشتن

فرد

خوشا عیش من گر بود هر شبی ‖ می تلخ و محبوب شیرین لبی

فرد

دوش در باغ نظامیه شنیدم بهیا ‖ راد گوئی که برادر به برادر ندید

فرد

دیده را احول کنم گاه نظر کردن برویش ‖ تا هر دو بین که گویم بشنوم آرزوی گویش

فرد

تا ساکن ایروان ویرانم ‖ در کنج کلیسا چو قمر آیم
هر جا که رسیدی ز ما و نگارستان ‖ در ساده به بینی او را با ریسمان

قطعه

این آتش از کجا رسید سلطان تو رخانه ‖ خواهد زد این سمندر آتش در آشیانه
بگذشت از بزم دوش آنچه بپیچو آزر ‖ نگذاشت بار دیگر از جستم نشانه

قطعه

بدور نرگس مست تو کرده اند مدام ‖ شراب ناب حلال و خیال خوب حرام
حرام گشت حلال و حلال گشت حرام ‖ ز یک نگاه تو برگشت عادت اسلام

قطعه

تو این پیام رسین ز قول یار رسان ‖ صبا بگو بحسودان که سست پیمانند
بطبع شعر مرا خود نه افتخار بود ‖ که جاهلان پاک طبع سلیم نمیدانند
مرا بقول خداوند کلام قدیم ‖ و انه لعلی حکیم محو انند

قطعه

تنم تشریح شد فارغ ز تشریح عظامم کن ‖ ز تبی استخوان تا چند بود همچو سنگ ...

بگذرشت

گذشت از عمر من نیمی بدرس و قرشجی   که تفحه کیسه او باک بیش شتر صاحب

قطعه

قرساق آنکه بر دیگران   زن خود برد یا زن غیر را
بتحقیق گویند اهل خرد   قرساق مناع للخیر را

قطعه

تا گرفتی تار در چنگ ای پسر   شد دلم بی پرده در چنگ اگر
چنگ در دل میزند مضراب تو   پرده دلها بناخن میدری
بو حمامی بسکه فزون دارد نمک   تشنگی آرد بحدی کاب لازم میشود

قطعه

ز تاب عشق دلم شد کباب یا یحیی   خذ الکباب نعم للشراب یا یحیی
علی الصباح در آمد ز در بدانشنم   که این بر آمده است آفتاب یا یحیی
لب تو رونق یاقوت برد و گیسویت   شکست دهد بمشک ناب یا یحیی

قطعه

ببر نشین که خرمن سیم است   گیر نخسی نهاده چون داس
داس گردی تمام خرمن را   ایغرساق خوشه چین نشناس
کاش در ما تن سیه پوشند   کودکان تو و بنی عباس

قطعه

قطعه

ای نور چشم قصاب بائی   از دنبه هرگز خالی نباشی
با کهنه گرکان بحیبر گرسنه   ز آن دنبه آخر وجه معاشی

قطعه

دو قسمت حاجی نصیر مرندی   یکی تاجری دانه گر یک لوندی
خریده یکی مدتی فرش کهنه   یکی تایع فرج نوگشته چندی
یکی فرش را تاجری کرده عمری   یکی فرج را مشتری بوده چندی
یکی از تجارت خسارت ندیده   یکی از لوندی ندیده گزندی

قطعه

گویند که میرزا علی بود در سل   آنانکه بنفش من رقم بنهاده
یا چند پری وشی که در بازگن   مضمون رقیمه را شهادت داده
استشهاد لواط کاری بستند   زو مهر براو هزار تن کو نداده
بردند بنقی آنکه مجری سازد   آمد بحضور شاه ذلن ساده
نقی چو ثبوت خواست یکجا گفتند   ثابت بر از این بود که بارکاده

قطعه

بودم چو طلبکار مشتری زان لات   گفتم که ادا کن ای پسندیده صفات

کشا

گفتا که قسم بعزت لات منات   هرگز نشود وصل تو زین لات منات

ایضاً

تو مپندار که من در طلب سیم وزرم   تو بفکر دگر و دل بخیال دگر است
دلم از بهر وصال تو طلبکاری گرد   ورنه از دولت تو سیم وزرم بیشتر است
نیست جز وصل تو امید و سر خیال دل من   قصه کوتاه کنم طول سخن دردسر است

قطعه

شنیدم حکیم زنازاده   خبیث و خطاکار و کونداده
زن مسلمی را بافسون و رنگ   ببرد تا کاید اورا فرنگ
نمود اول از باده بیهوش و مست   که تا برد بر کوی آن بت پرست
چو خود را در بتخانه زن مست دید   سررشته را رفته از دست دید
گرفت آنزمان روی سوی حکیم   که ای کهنه دیوث و خبث قدیم
اگر من زناکارم و ور لوند   بود تار و پودم باسلام بند
ندانم ترا آنچه غیرت بود   ترا باب و مادر چه ملت بود
جوابش چنین داد آن بدگهر   مکدر مشو از من ای خوش سیر
نه عار است اینکار در پیش من   که اینکار سهل است در کیش من
اگر کیر عالم بکس زنم   رود مو نجنبد از این تنم

قطعه

پسر کاکسی از حیا تا چند   گوش افسانهٔ تو خواهم کرد
بجوام برا اگر فرستادی   ذکر پروانهٔ تو خواهم کرد
ورنه از کیر خر بنفشه رشها   بجز محافهٔ تو خواهم کرد

قطعه

ای ز تو خرم گشته خطهٔ حسن   خانه‌زادان خطت بابی را
عارضت یاد داده بر آذر   بت پرستی و بت برافروختی را
زلف لرزان تو برنگار بند   انه بلم هیورت ارتعاشی را
گل رویت چو دید گردشعار   ویدکانم گلاب پاشی را
ای تو در فن دلبری استاد   باز گو اینغلام باشی را
درس وصلت کسانکه میخوانند   من خوانند یا خواجه باشی را

قطعه

گرد گندم مگر اینه حریفان زنهار   گر بسی شوم بود خوردن دانه‌اش
آدم از خوردن گندم شده بیرون ز بهشت   گشت رسوای شکوهی زنکه دانه نشکفتش

ایضاً

انشکوهی که بجنت سخاوت   قرعهٔ خرسنام ناوست

قطعه

پیدا اگر کردی تو یک نان دو لشمند را / پشه پیدا کرده خاقانی و خوقند را
گر قطره پیدا شوی ور پشه عنقا شوی / اندک زمان دارا شوی اسب و تیول کند را

قطعه

برات نامچه میرزا ابو الحسنم / نوشت در شب جمعه برسم احسانا
بمست راح که بر جد امجدش وقفست / حواله کرد که بستان و رحمتی خوانا
سؤال کردم مدخل کیست این خیرات / جواب داد فبا لوالدین احسانا

ایضاً

بعالیست میر بن ابو الحسن که ترا / بروزگار رسن خال بوده ماه جمال
هر آنچه را بجهان جنس آدمی کاده / چه کافر و چه فرنگ و چه زنگی و چه بلال
شنیده ام که حدیثست از جناب رسول / که خود شبیه بخال اند زادگان حلال
حرامزاده تو هرگز حلالزاده نئی / بجرم که چرا گشته شبیه بخال

قطعه

گردش چرخ محقق بود خیرات نه غیر / همه دانند که آنهر دو بود شام و نهار
هیچ جائی نبود در همه تحت فلک / که بجز شام و نهار انجا بامید دار
خانه جود تو از تحت فلک بیرونست / که در انجا شود ان یافت نه شام و نه نهار

قطعه

دوش تا صبحگاه در بغلم / گفتمی بو چو کف صابون
گفلی چون بنرمی و نکی / همچو گور مرادی ملعون
گیرت بیرمن ز فرط شبق / تا بجایی دو ویدش اندر کون
خایه را گفتم ای ردیف ذکر / تو چرا ایستاده پرون
گفت من حاجبم در این درگاه / نرود هیچ حاجبی بدرون

قطعه

گرد طبق روی تو از ریش مزخرف / مانند زنجیر که بر دایره بوف
تا مجلس روی تو قدر ساخت پریشان / حسنت ز میان رفت قضا کف مسروف
و آنها ده پسر کو بخدا بچه همیز د / بگرفته گون ریش بکف کو بد لعف
وانروی که چون بیضه همه بود مصفا / چون خایه من گشته پر از پشم مزخرف

قطعه

ملک الموت رفت پیش خدا / گفت سبحان ربی الاعلی
یک حکیمست در فلان کوچه / من یکی جان بگیرم او صد تا
یا بفرما که قبض روح کنم / یا مرا کار دیگر فرما

لطیفه

غالب فضله سوش است غذا رجوش — جنبش مرگ ملا باده خدا با بدجشش
اثر آبله در صورت کرده نصبت — جای منقار غرابست که خورده گوشش
بهر سنده که از ابله گرگی بارد — هر که چند بجال تو کند شبه اشش
روی تو با کشف نهاده نام ما — گو پس دام پدید است دو چشم کهش
رخت آن پوست ابیت بابا که دارد نکته — وانکه آلوده نماید قعر سهش
با خود انگنه کلاه خود است جنت — که گر او بزند چند نماید تبه اشش
سنک با بیز از آبله روی تو دم — بیکند شمی روی تو آلوده خاکرهش
چهره آبله دار تو ندارد آسیبی — هرچه غربال نمودیم در نجند کهش
دست مولا چو بکبت سیلت خورده — هر که بجا بکشد دست بریزد کهنش
گشت از صورت بد تو امروز عیان — آنچه فرعون نهاد است زیر کلهش

قطعه

نابران نایبی دد کاظمین است — مرا تعریف او بر دو متر دین است
نایب اصل او از نسل شمر است — اگرچه خود و مستی بر جبین است
شنیدم از عرب حمدی میگفت — پزوده از انجمن بعد بار زین است
خود انکار و بغسلین شود و مد — جهان ماننک که فوق منخرین است
شهادت میدهد بیکنک که ابیزد — شریک دزدهای کاظمین است

معاش نایب و فرزند نایب — گر از عمامه و کار از سرین است
چنین با مور دیوان کس ندیده — تو پنداری ز شباخ چنین است
اگر بر سبزوار افتد گذارش — ابو بکر و جنابش نسخین است
به تحت چون تو با مور عجم بود — عرب را آنچه فوق انخبتین است

رباعیات

ایدل چو مه روزه شود روزه مخور — یاقوت روان زجام فیروزه مخور
در شرع بود چو خوردن روزه حرام — یکچند دگر برو بخور روزه مخور

ای آنکه چو مهر منجلی خوانندت — بیگانه و آشنا ولی خوانندت
در عالم امکان چو تو صاحب حسن — آنست که عالمی علی خوانندت

که سرو سهی با قامت خوانم — که آهوی افتاده بدست خوانم
وین هر دو بگو تا بگدامت خوانم — گر زشک نخواهم که بنامت خوانم

دل فتنه انچشم سیه گردیده — جان عاشق شیدای نگه گردیده

از مشک خطی بر آفتاب رسته ‌ ‌ آنست که روز من سیه گردیده

شوریده دلی پریشانی دارم ‌ ‌ چون زلف تو خاطر پریشان دارم
چندانکه در آتش فراقم سوزی ‌ ‌ میسوزم و میسازم تا جان دارم

ای آنکه فساد عالم کونی تو ‌ ‌ هر لحظه چو طاوس بکلونی تو
رویت ید بیضا و تو موسی آنا ‌ ‌ زین کبر که مر تراست فرعونی تو

بادست رقیب و زلف و روی آنماه ‌ ‌ هستند یکی بلند و دیگر کوتاه
او خواهد اگر دراز دستی کردن ‌ ‌ بایست برید بند دستش آنگاه

بر گرد درخت مشک سیه فام دو دیده ‌ ‌ زنگار نگر به نقره خام دو دیده
افتاد چو عکس خط و چشمت بقدح ‌ ‌ بر دور قدح سبزه و بادام دو دیده

شوخی که دلم مایل خال لب اوست ‌ ‌ روزم چو شب از طره همچون شب اوست
هر شب پی زلف عقربش میگردم ‌ ‌ زیرا که قمر نهفته در عقرب اوست



خوبان که مذاق مهر کیشان دانند ‌ ‌ حال دلم از زلف پریشان دانند
در دل میلی که من با ایشان دارم ‌ ‌ من دانم و دل داند و ایشان دانند

ماه از پی زلف تو شب آید بیرون ‌ ‌ با او همه شب ز کوکب آید بیرون
ور سنبله جستجوی گیسوی تو کرد ‌ ‌ دنباله او ز عقرب آید بیرون

جمشید نداشت فر شکوی ترا ‌ ‌ خورشید نیافت طلعت روی ترا
نقاش فلک که ماه نو پرداز است ‌ ‌ هرگز نکشیده شکل ابروی ترا

دل عادت و خوی جنگجوی تو گرفت ‌ ‌ جان کرده هزیمت سر کوی تو گرفت
گفتم خط تو جان ما را گیرد ‌ ‌ آنهم طرف روی نکوی تو گرفت

دل من برده قبا است بسر درویشی ‌ ‌ خون دل کرده قدح کودک کافر کیشی
بوسی از گنج لبش بخش بگو یا مولا ‌ ‌ برگ سبز تو همین است اگر درویشی

قومی صنم سرو قدت میخواهند ‌ ‌ جمعی ملک مجردت میخواهند

۱۰

انجمن و وجاهت و ملاحت که زراست
در مذهب با محبت مخوانند

خوبان هراخه دل فریبند همه
ازبسکه خورند جوهر سیب مدام
نغزند و لطیفند و نجیبند همه
در سرخی و فربهی چو سیبند همه

دارم گنهی اگر به رویان بخش
ور خود زره صدق ندانم گنهی
تقصیر مرا بعنبرین مویان بخش
ور هست گنهی بموی زلف محمود خان بخش

ایطره که شب زمستانی تو
اذ هرچه صفت کنم به از آنی تو
پیوسته قرین با رسوایی تو
در صورت خوبی الغرض جانی تو

گویند بکربلا علی اصغر را
برعکس ز چشم من علی اصغر زد
زد حرمله اش بحلق پیکان جفا
با ناوک دلدوز برانداخت ز پا

استاده بروی بام با هم شب دوش
با روی چو آفتاب به مهرو ید
سی جست هلال عید و بگفت سروش
افتاده پی چراغ مشعل بر دوش

۱۰۱

میآید و چهره از عرق تر کرده
اندر خم طرهای گرد آلودش
چوگان بکف و اسب ز جا بر کرده
دلهای شکسته خاک بر سر کرده

این کیست که از دور چو مه میآید
گویا سر جنگ با غلامش دارد
با خال و خط و زلف سیه میآید
کامروز بدین همه سپه میآید

یک چرخ برانچه هست سر داری تو
ای زهره جبین من از آن منظر تو
یک چرخ سیه سنبل تر داری تو
دانم که بمشتری نظر داری تو

ابروی تو بچون کف پیغمبر تو
ترسم که تو دین موسوی بگذاری
پیغمبر بحق شود به هر سر تو
من دین محمد نهم بر سر تو

شهریست ارومیه پر از رو
یکسیاده بی نمک نیاید بیرون
رومی بچگانند همه زنگی مو
گو وادی چین است تا نش آهو

ایطره زهند و چین و تاتاری
افتاده بدنبال که چشم یاری

دستی

رستی که بدان خنجر ابرو داری

پیداست که از سلسله فشاری

چشمان تو بشه کرده جفا را
هرگز نتوان منع بخونریزی کرد

مژگان تو آموخته خونخواری را
ابروی تو و خنجر فشاری را

گر گم شده مصحف ای لاله رخان
خط تو و خال و بخت حلقه میم

روی تو چو مصحف است بگشا و بخوان
ابروی تو ده بیم حسم دخان

خیاط مرا پیرهن نو برید
کوته زدن کس فراخ او دوخته بود

هر روی تن لاغرم بصد رنج خرید
تا ناکه مرا تنگ در آغوش کشید

زنجیر و خطا که میرود از دل ما
روی تو چو کعبت و زلف تو ذوذنب

وقتست که ظاهر شود آثار بلا
ای کوکب ذوذنب ظهوری بنما

گفتا کسی ستاره روشنتر
گفتم خبر است اینکه کوی تو ولی

ای کاش بلند طره داشت بسر
از کوکب ذوذنب تحیر دخبر شر

دل برده ز من طباطبائی پسری
دستار که سبز و لعل سرخش نگر

وه وه چه پسر ندیده چشم بشری
گوئی بدهن گرفته طوطی شکری

تا زلف ز رخساره تو کم گردیده
هم مردم چشم تو سیه گردیده

و نقطه عجب بابه غم گردیده
هم قامت ابروی تو خم گردیده

ای انکه سواد چشم چون قاب بوی
صد چشمه سنگلاخ در باره تو

صد کلک تو شد مداد برپا دوی
آرزو کجا لیاقت پابوی

ای انکه دل شکسته کاشانه تو است

با این عظمت حرم از خانه تو است

دیده برسوی هر که باز کنی
با چنین حسن عاقبت محمود

جان ستانی و باز ناز کنی
نزد از ناز بر ایاز کنی

ای زهره جبین و ماه سیما

هنگام طلوع صبح در زد

آمد سحر بستر مرا گفت
برخیز که آفتاب سر زد

ز گرد خیمهٔ لیلی بدر نمی پویند
فدای طرز نگاهت شوم که چشمانت
قبیله که اسیر کند کسب بند
بغمزه شیر شکار و بحمله آهو بند

امشب من و دل تا بسحر نالیدیم
هجران تو هنگام صد ساله کشید
بر خاک رهت سینه و سر مالیدیم
در وصل تو یک شبی اگر نالیدیم

ای آنکه بانقلیم ملاحت شاهی
از معجزه شق قمر گشت یقین
در گردش گردون صباحت ماهی
بر من که محمد ابن عبد اللهی

ای آنکه بخیل ماهرویان شاهی
شق القمر ابروی تو گویا پیداست
در چرخ وجاهت و ملاحت ماهی
حقا که محمد ابن عبد اللهی

امروز جناب شیخ قربان بنقد
در دهر خوشا بود در احوال کسی
بیمن کفلی خرید و بشمرد زرش
کا ذوقه لجاله نهد زیر سرش

ای روی تو کشته آتش افروز دلم
چندان ز فراق روی تو سوخته‌ام
وی تیره چو مار زلف تو روز دلم
تا در دل تو اثر کند سوز دلم

آن سید موسوی که عیسی نفس است
دل برده ز پیش ما و پس می ندهد
هر یک نفسش برای صد مرده بس است
هر چند که پیشرفت کارش ز پس است

جویند همه هلال و من ابرویش
در دوره این دوازده ماه مرا
گیرند همه روزه و من گیسویش
یکماه مبارکست آنهم رویش

در زیر کلاله آتش گل و لاله بچمن
سالی که بود دوازده مه دیدی
در هر تاری دلی و صد ناله بچمن
ماهی که بود دوازده ساله بچمن

هر دیده که محو طلعت روی تو شد
هر سینه که خورد تیر مژگان مرا
حیران خط و زلف عنبر بوی تو شد
مشتاق کمانخانهٔ ابروی تو شد

این نقد دو روی همچون قمرت
دارم هوس بوسه ز لعل شکرت

یز خیره بز خوش زا نثر گان
زانکه تو شجاع دوران عمر

دل شیفته شد بدلربائی
از سلسلهٔ لطافت ایی
لب باده بدوش و باده در لب
گلچهره و شوخ و دلربائی

آنانکه بجاه روزه تمجید کنند
تحقیق نفرموده و تقلید کنند
ماه رمضان اگر نکو بود و بعید
در روز وفات او چرا عید کنند

آمد مه روزه عیش ما بر هم شد
بنیاد و اساس زاهد امحکم شد
خوبان چو ملک سجده بشیخ آوردند
از دولت ماه روزه شیخ آدم شد

آتشم زد حسن جالمبوزه عالم زاده
آنکه با وصف ستم بودنش زیبائی
فاش گویم برش فاتحه کرده سفید
صورتی دلپذیر دارد آنچه در پالاتنی

العجب بخیل از غم انچشم علیل
چند در آتش جانسوز نشینم چو خلیل
بجدلی نیست که عاشق شود روی ترا
اینچه روبت تعالی الله از حسن جمیل

اینچه

اینغنچه بوستان صدرالدوله
افزوده شد از حسن تو قدر الدوله
در دولت ما نیست کسی چون تو جمیل
امروز جمال تست بدر الدوله

در هجو نبات الملک

پیرمردی بود فلان الملک
گر قناعت کند بنان الملک
روزی او نگشته تا امروز
استخوانی ز استخوان الملک
گذرانیده روزگارش را
با دو سه لقمهٔ نوان الملک
بسکه سر را کشیده در مه قوس
قامتش گشته چون کمان الملک
کون دشمن در او بانگشتان
که بنانش بود بنان الملک
در بر و دوش او ندیدم من
نیز از کهنگی نشان الملک
کس نداند زمان عمرش را
نیز از صاحب زمان الملک
بسکه ذاتش قدیم مبدا نم
گرچه حادث بود جهان الملک
گردن از روی در از گشته مصر
حبذا طول ریسمان الملک
دیگران فخر بر پلو دارند
او بود مفتخر بنان الملک
گرچه تحصیل او بسی دشوار
هست بر سلسله سگان الملک
بسکه در خدمتش صداقت کرد
عاقبت شد زمخلصان الملک

مجم

چشم او را همی کند روشن … رشوه مانند دیگران الملک
قامتش بسکه لاغر است و دراز … هست گویی که نردبان الملک
تن زارش ز گوز مورچه … میبرد تا بآسمان الملک
هر که بیند فصاحتش گوید … ریده در حلق او لسان الملک
تیز کرده و مبطر دندانش … وه چه تیزی که برده آن الملک
برد از گرسنگی خوابش … هست تا صبح پاسبان الملک
هر نفس از نهیب غلیانش … بفلک میرسد دخان الملک
زندگانی ملک اگر اینست … ای خوشا حال مردگان الملک

در هجو ملا دهد معلم

شبی با دوت ایلقلان زاد میریدم … ولی مانند دستار تو بنیاد میریدم
ندانستم که از شانه بریشش تو افتد … وگرنه تا قیامت در بن شمشاد میریدم
ندانستم که بر فرق تو باید تیغ دلاکان … وگرنه بارها در کوره حداد میریدم
نمیدانم که این آب وضوت تیز را شد سر … که تر با طهارت کف ز استاد میریدم
ندانستم معلم گشته آقا زاده آتا من … بچندین خونچه از بهر مبارکباد میریدم
نمیدانم که آب استنشاق است کاین جوات … که من در شیخ آنجو نادرزاد میریدم

ندانستم که از کیر گدا این خر کنی مسواک … من اندر کیر آنخر هر چه بادا باد میریدم

در هجو شیخ قربان

شد حمله ور بسوی سگ آن شیخ کلب کش … خنجر کشید تا بدرد سینه اش بشش
سگ گشت و گفت میکشی ابرو کمن برش … قربان خنجرت بپذیر از زان بکش
عیسی ابن مریم بود در راحه

چو شیخ قربان آمد گم راه … بکشت سگرا با تیغ جانگاه
میگفت آنسگ با ناله و آه … گر تیغ بارد از کوی آنماه
گردن نهادیم الحکم لله

در اطراف قلعه چو شیخ کبیر … سگی را در آورد تا که بگیر
که برداشت بالا و بگذاشت زیر … دو تیره دو بازو دو مرد و دلیر
یکی اژدها و یکی نره شیر

شیخ واعظ زپی اجر و ثواب … دوش در کوچه بکشت سگرا بشتاب
سگ در آنحاله میگفت که ای عرش جناب … خون من بر تو بخشیدش زد و اجاب
آنچه در شیخ جنابی نمود خوبش

جناب شیخ سگرا کمین نمود از پشت … گرفت از دم و کوبید کله اش با مشت

چنین برود سک ازضرب شهابی درشت | مرا اینک بسر پنجه ای نگار نکشت

تو نیسکی بسر پنجه نگارینم

قطعه

نگار دلربا یرا شنیدم | که بود آغاز شوخی با حبیبش
چپ اورا چوب بدنفرمود | و نی بنمود یک نقش غریبش
برون آورد وازشلوار بنمود | بدان معذرت بروی قضیبش
چوطفل بی ادب شوخی نماید | بلی با چوب ترساندادیبش

قطعه

مات انشهوار تو فراقسم | کر برد منیل ابرخ زنباط
لب یاقوت اوست روح افزا | خال مشکین اوست حب نشاط
کرد لعلش نوشته با خط صنع | پس شلوارش ازخط خیاط
السبیل السبیل یا عطشان | اللواط اللواط یا الواط

غزلیات ترکی

کوکلومی پربانه او زکان جیکر | هرطرفه زلف پریشان چکر

غیرت زلفونده قالوب چرخ مات | سنبله طرحین او نا میزان چکر
اوخشادابلز یوزوه بو سپهر | هرکجه پرماه درخشان چکر
نقش داهاون نجه مشکلدی کور | اینسه نقاشش چکه جان چکر
جاذبه جنون چون آفتاب | ذره کیمی کوکلمی هرایان چکر

دائم اولان وصلیله خندان کوکل
ایندی نه کورنالهٔ هجران چکر

اتقمر سیامی زلفون چالوب عقرب کیمی | عالمه روشن سندی بوزخم دلیم کوکب کیمی
کورسه کر زاهد بو زلفونکافر محض اولماز | بونیمه زنار ساتلام عیسوی مذهب کیمی
هرنحوست زلف ولنور رایچره کورجک عارضون | سعد کهربرکزاونر بوقمر عقرب کیمی
شکرشیرینه خسرو چوخدا مغرور اولمسون | کلمیه دنیایه پرشیرین بو شکرلب کیمی
طره پرتابون اکنس برقوبی زنجیر اله | آشنادوره دیوانه لردن نظرم دیب کیمی
عاشق ارون کورنده کشمکش قیل کوزل | سنده اهل مطلبم حاجتی علی مطلب کیمی
سینه کم قوی چکوم آغوشیه سن تا شتک | کیم دوشر بالثی سنوک سینه ثعلب کیمی

بوسه لعلوندن تمنا قیلیه لعلی یوخ دیمه
برنفر ذوقی اهلی توق یاتبه توشوخ مشرب کیمی

رهبر اول عشقونده حسن اشوخ شکرلب منه | قوی دیسونلر اهل عالم جعفری مذهب منه

ابسترم بر ال اورام او طره پرچیننو ه ‏ ‏ ‏ کوسترور آهسته زلفون ایتمز عقرب منه

چشم لعل لبوندن لعلیه بر جام ویر
کیم دلسوز خضرلن دنیاده بم شربت منه

حالو مدن اوچدی مرغ خیالم لب اوستنه ‏ ‏ ‏ قسمت حکوب کتوردی خوشمشرب اوستنه
کوکلوم خیال زلف پریشانه جمعیدی ‏ ‏ ‏ پردن دوشلده خال خط غبغب اوستنه
ایر سیاه حسن بخون عالمی خراب ‏ ‏ ‏ زلفون آچلیه برچی بو بوکب اوستنه
فاشونری بوکه کوشه سی زلف اوزره میل ایدوب ‏ ‏ ‏ یا ذوالفقار دور کیلوب جب اوستنه
بو بیتاب عذاروی سیماب تک عرق ‏ ‏ ‏ بر آیه نیز دور دوزله کوکب اوستنه
اوچ اتیدی چاه ذقندن مه نخشب ولی چوب ‏ ‏ ‏ چاه زنخ بوزنده ولی نخشب اوستنه
جولان ایدنده هر طرفه جان نگار ایدر ‏ ‏ ‏ کیمدور بو شهسوار چوب مرکب اوستنه
جانانکه بر چه بوسه سنه نقد جان آلور ‏ ‏ ‏ لعلی بو جاندن الکو بو قو لبلب اوستنه

پیچیده اولمز نغمه چوخ بوسه دن دلش
چو خطول ویریه بو سوزه کج مطلب اوستنه

بو زینه کز توکم زلف پریشانی آقام جانی ‏ ‏ ‏ پریشان ایلرم مجموع دنیانی آقام جانی
وبرنجه جاشقه بر بوسه بن جانن آلام عاشقدن ‏ ‏ ‏ بو سودا ایکیران ترک ایلیون جانی آقام جانی
کمند زلف پر چین ایله سالام چشمه بین غوغا ‏ ‏ ‏ دونده چین بچین زلف پریشانی آقام جانی

خیال وصلیله بر کیم دوشه جانندن ال چکسون ‏ ‏ ‏ بودم دوتوبن اوزکه بوخدی دنیانی آقام جانی
اکر لیلا کیمی آشفته قیلسام زلفنی یا نه ‏ ‏ ‏ کتورم عرصیه مجنون شیدانی آقام جانی
یوزیم زیبا کوزیم شهلا اوزیم شیرین سوزم شکر ‏ ‏ ‏ دو توب آوازه حسنم بو دنیانی آقام جانی
ویرون یعقوبه بر مژده که اولسون کوزلر روشن ‏ ‏ ‏ سنم عالمده بو کون یوسف ثانی آقام جانی
شراب ناب عشقدن اکر بر جام ایچه زاهد ‏ ‏ ‏ کیدر با دفنایه دین وایمانی آقام جانی
اکر طوره تجلا ایلسم بو آب و تاب ایله ‏ ‏ ‏ شعاع حسنم ایلر محو موسانی آقام جانی
خم زلف ایچره قیلسام کوشه ابرو بیله ایما ‏ ‏ ‏ کتورم لرزه یه ناقوس کلیسانی آقام جانی
مسیحی صولدن چکسم ترانه حسن ویرندن ‏ ‏ ‏ کتورم نالیه کوکده مسیحانی آقام جانی
کرک عاشقلرون قانین توکم بو ندن صوکرا باتیه ‏ ‏ ‏ ویره بدر چشم جوخوارم بو فتوانی آقام جانی
خدا قیل کفر زلفمدن وخلسه عارضه یوخسه ‏ ‏ ‏ بوزارام رونق دین مسلمانی آقام جانی
جهاندا بر نفر محروم اولماز فیض رویمدن ‏ ‏ ‏ جمالیمدن الکور بر فیض روحانی آقام جانی
کوزوم قاشیمده کوز قاشین ایلیک بر امر گلدور ‏ ‏ ‏ که هر یا اهل درک ایتمز بو ایمانی آقام جانی
اوزیم اورخسیمه حیران بیندیم آیینه ده باتیه ‏ ‏ ‏ که بو خدور بر کسون بر پیله جانانی آقام جانی

منه بر عاشق مخصوص دور لعلی بو عالمده
اولور بو جانمون شوقیله قربانی آقام جانی

کتورودی نشئه ساقیا نه شوره منی ‏ ‏ ‏ که شوق عارض جانان چوخ حضور منی

جمال شاهد غیب ایسترم کلیم آسا
اماندی تیز بتوردن جلوه‌گاه طوره بنی

ضمیرم اولمادی یکانه مشربندن صاف
قبل آشنا که پرسا غرلوره بنی

هوای عارضونای آفتاب عالم تاب
کتوردی ذره صفت عرض طوره منی

قصور عقل بو حیرتده نیم بو عالمده
که واخط ایله شغون جمال حوره منی

نه ترانهٔ مطربا که ما و صبا ام
کتوردی تنکه مساجدده حمد و سوره منی

خیال خامهٔ مغرور جام مشتاقم
هوای نفس سالوب کوز نجه غروره منی

جهانده خسرو اهل سکوتیدم لعلی
خیال صحبت شیرین کتوردی شوره منی

شتق ایدوب ای دو دیده کریاشم باشم
توکلنده بوزیمه نقش اولوباشم باشم

ایلیوب حق منه شکر دهنونی چه معاش
شکردر کوزنجه بوجه معاشم باشم

جورخ ملاش ایلرم اشمکه یا بوند آوبی
منی پرپاینه تیوزخر بوتلا شم باشم

کونده پر دلبره تقلید ایلیوب دل ویرم
باغلودور پرسنه بو شهرده باشم باشم

جله عشقده تکمیل ریاضت قیلجاق
سنه دوشدی نظر شاه تراشم باشم

سرو آزاده یکه دولاشور سالما شوق
ایسترم منده سنه برجه دولاشم باشم

قرده دیدهٔ لعلی اوقدر قان اغلار
که مزار اوسته منیم لعل اولور باشم باشم

نه وار نظیری بو تماشونه بو کوزون بدی
بو تماش و کوزنه مخصوص دور محمد علی

کوزلده بش کونی ولور آبرو ولی سنده
وجاهت ابدی وار ملاحت ازلی

دهانی عارضونی دهانی اهل ذکر چهره
پریسی ورد خفی دور پریسی ورد جلی

یوزونی و کونی کوهر کونده پرزوال تاپا
اولوب ازلدن اومرآت حسن لم یزلی

حدیث کاکلون ایلر کلامی طول انجام
اوزوندی آخره تیز بوقصه یا حصلی

بلادن انجمم هرنه مبتلا قیلان
که ویرشم سنه قالوابلی کونده بلی

منه اشاره قیلوب بیله قاشونی و بنا تمام
که بوخدی سنده کوزل تاب ذو الفقار علی

متاع حسنوی جانا رقیبه کوسترمه
که مشتری دکو باشوندن ایله بوز جلی

دولانوب آخر سنک خطا ایلن بنا چاق
الونده دورکوز روزم شبنه کوکلمون ا جلی

او شوخی شعرله فکریم بو دور حکم دائم
کمند ایلشم اول غزاله بو غزلی

بو لعلون اچمکه ای شوخ بسکه معتادم
بو نسبتیله منه هر کورن دیر نعلی

نیله یا تماقون ایسیر الون قره‌لر
آوج دولیسی وریرم سیم وزر الون قره‌لر

اوزون کلوب سبزه ماخونده پرکجه جهان
قبا قوه کتورم ما حضر الون قره‌لر

کلوب بیب یا تاسان اخراله کیده بن
بد خسلوندها ولا مخضر الون قره‌لر

نولور کلوب ایچه کن شش پیاله شرین چای
بو نعمت کوریم ایب شکر الون قره‌لر

تغیر ایتمه باشوندن دغیما عشاقی — والونجه بقت کزه‌نش نغرا لون قره‌لر
یوزنوی بزدوب آیه کوزدن غرا که دیم — اوزلف وکاکلوه مشاک ترا لون قره‌لر
دلون سوروب دوداقون دیشلیم خوچ آهسته — پراکنساس آلاسان لی خبرا لون قره‌لر
پیلون قوجوب باشی‌نی خوبا خریه سوب آلسام — باشوشاپقا بیسلوه کرا لون قره‌لر
منات بازیم آلاسان لیکشی دقیقه الوبرین — توتون پولون چچاپرایی قدر الون قره‌لر
قاچورتما جان سنی جمامه ایلیم تکلیف — پراون شاهی قالاکیونده کرالون قره‌لر

خیال وصل ایله لعلی دوشونور انجه دولکن
وصال ویرمسه ال بر نظر الون قره‌لر

قیان دیینده سورونیدیم اونوجون دیینه — که کوکدن اونی کیدر بیمکز قیان دیینه
اوجهو شون شی هرکیم باتندا کوروی دیدی — کوباک ویریوبدی اوزین کور بنجه چاپلون دیینه
بوکون قویوبدر قیمت اوشوخ زیبا بون — ایکی قران باشنه اوان ایکی قرادیینه
نقدرجسر تیلادل دیدوا قیمی اید دم — بودل دودوغیله باشی قوبا دیم ایان دیینه

والنجه جوخدولانوب ایلدیم تلاش وولی
دولاندیروب اونی بر ساله ما دیم دالادیینه

ایلمشدیم صنما دصلوه عادت گجه‌لر — ایندی سنسیز نشه برپا قیامت گجه‌لر
آلور آرامیمی از بسکه او بیمار کوزون — زلف رنجوری قویمازیا تاراحت گجه‌لر

روز وصلونده نیم صبر و قراریم یوخیدی — نجه چکدی فراقونده فراغت گجه‌لر
گجه‌لر بسکه غمونده چکرم ناله و آه — آه ذنالمدن ایدر خلق شکایت گجه‌لر
دوشه پرده شب وصلون اله ایماه تمام — ایلرم برجه باشا به قناعت گجه‌لر
قاتسون فسکری آچلمز گجه‌لر باشمدن — باشکلر نوقیاسندن علامت گجه‌لر
کونمه‌زیم هرنجه بو درد و ملال اوله نجه — اولو درد و غمیم ایشونخ زیادت گجه‌لر
باجه آیینه‌سنه رخساروه‌ای مهر منیر — اوزجمالندن اولوبرماه خجالت گجه‌لر
خم زلف ایچره یوزندن کوزیم اوتمز غافل — صبحی سایدرتا یار اهل عبادت گجه‌لر
صبحه یکتا ناله چکوب یا تارام سرو قیام — قائم اللیل منی قیلمش اوقامت گجه‌لر
سنمس باشمه زلفون نصیحت کتوروب — چکرم زلفونا لنمدن اونه ریاضت گجه‌لر
خواب نازایچره اوزون صبحه کیمی براتسن — بولسن ظاهر اولو رسنده نه حالت گجه‌لر
کوندوزایه سنه ممکن دکو کلمک تیسلورم — ایله یاری من سپای رعیادت گجه‌لر
کعبه رویو او لکیمه زیارت مشکل — که اوزرین انموب ایکله لمارت گجه‌لر

الکلن جانمی قورتار غم هجرانوندن
یوخدو لعلیده بوهجرانه طاقت گجه‌لر

ویرسنده یوخدور ابضنم — سنگیمی کوزل هرگز اهمی
خارج وماچوه من اولوم قندا — ایمسیح دم سرگز اهمی

سندن ال چکوب کسم الفتی
گرچه شرعلن وار مذمتی

بوشریعت و بو طریقتی
من نه ایلرم سنسز ارمنی

خون عاشقی ایله سن هدر
قتل نفه رنا بمن حذر

بوگشیشوزون چکیدور تکر
پا سیح ایدوب جایز ارمنی

ایندوم او پوچم چشم مستنی
باسدی نعره سی گوکلر اوستنی

کوستروبت ضرب وشفشنی
پر نقسده فرح سکز ارمنی

همدم آشنا فصل فرودین
خانه باصفا باده نشین

همت ایله کل تابر اربعین
پژده ساخلیاق پرهیز ارمنی

گزدین اهلرون کشف اولوب منی
قورخیرام دیم قلبون انجنه

قوی صدایقیمین دوزدیوم سنه
قویسان یره چوخ دیز ارمنی

سالکلن منی اوز طریقوزه
تا گشیلروزکلمون سوزه

کل کبت ایلیک پرپرنزه
هم سیز ارمنی هم بز ارمنی

دله

اگرچه پائیه و قونده نمیبس منه سن
بو بد معامله تو گوزلره کوره گنه سن

کچوبدی سن شریفوندن او توز ایل ایدی
هنوز دوشمه مسن اوزگه لر دوشن گونه سن

خلافدور سنه بو طرز ایله نصیحت ایدوم
همو یربنده سن آخر بو سنته منه سن

قوبلا تازه رفاقت قراری تو گوزلرسن
گرک تو اوبیک اولا سکش نه گرگنه سن

خیالی وار دل دیوانه چرا اوزوندن اویا
نه ایتسه قوی ایده نامردسن اگر دو بیتسن

ظریفه

او جالدی که اهل مجالس سسی
غنیدان قونبردی مجالس سسی

دوکوب بیکه مس سکران حسین
چخوب سینه لردن گوگه مس سسی

یوروب اوزکه اشخاص شیونچی لر
ینده مناچخی نون پس سسی

او جالداند اموثین او بد حنجره
کلور هر طرفدن سوون کس سسی

دیردی پری نده قوی اوشیوم
که وار هر گوبن بوردا پرحصه شی

در هجو اهل دهات

زنانلری منده معشوقه کیمدور در بدرکنند
سکوب معشوقه ومی یا دیایی نزه خر کیتدی

ذکر یادن بر عصا نه آفت نه سر یادن
هوا هر قسم گرم و سرد اولا هر یانا گزر گتدی

اگر هر قسم اولا نا چور چیلیقده عادتین پوزمانا
کچه شتا دایل عسر بدان گنه افلاک یکه گتدی

تو بون با خلا همیشه هر سوره عمر نده ات دادنا
پیر هر بسید بلق جزبز کلنده شهره هر گتدی

یانا به یایه آدمش اوته کون جانبنده چپکر خورنا	گرچه فیل قال اوله ادبا نزم نفر گندی
اه لانته باشی باجرمن ای و نغمین الده ورمز	بکی هر بریده دوره سه آسوادین اوردو بکر گندی
پر بچه‌نگز قطهر ابرلا ابحر پر سطرت اوستنده‌ن	پلو دنیانی دوتبه سندر آتشین چوخ نور گندی
مهر دیرکماو لو سوز نوح معاذ اته نوظلندن	بنی آدم گوزنر تابی حج پچ پس بر گتدی
پکر با برابده آدن تازه اوتدن کهنه پاتیادن	قوبار تیمش باشنده دورت قولاق باشنه چرخ گندی
قوبون قرخا نزا قوخارا بله پر لو قاتغندان ایل	سوبا عرضده گبر بر حچین و چسبر گتدی
فرنکستانه گتمه نه الشی قرح ایل قالوب کلبسه	داوا ردن صحبت ایلر ادز که سوز بیلمز گوز گتدی
بار آلار باشنی قانبر یوبار پر بیشه کر کچه	دولار باشینه چادرشب ایله عرضه گیدر گتدی

اوزی گره ده عالمده ورسوی بر تیم قالمدو
یمان گوزکو رسون آخرنه گتدی بر فرگنده

تعلیلین کلوم گجه ایمه قوجوره من	انجق دوشو نوشم ره فتق و فجوره من
گهری او کوزلریم که هیچ سگردیم آه	ابنسک وارام گوزلرله جوره جوره من
خاطر جمع اول غرور کبی بشره بخار ام	گیرسم طلوع فجرده دار الفجوره من
بن گوروه یکون آفاقیلاری کسه‌دک گوز بالکه	دارایم ابده هر جواره فتق فجوره من
کرجی کلور ازدوسس کیدر ایچنی یاتار	ترتیبه سالمشم ایشی پراوزگه جوره من

اللهم باخ دعمانیم یونفاقی

انصافده ور بوده قنده کلسم قوجوره من

بو نیوا کاکلون اشوخ کمند ایلمین	پر اوزون فسکره نیم باشمی بند ایلمین
سایه مرحمتون باشمه دوشمز نه ثمر	گر سهی قدوی پر سرو طبند ایلمین
پر نفس لعل لبون ذکری لیلدن دوشمز	منی طوطی کبی زیبای قند ایلمین
کوکده گرچه مقابل ده ایلمز قاشوه	پر بهانه ایسکه اوزی نعل سمند ایلمین
آف چشمون اینچه تشویش ایتمه	گوکلی مجمر سنونده سپند ایلمین
بو کوزه قاشوه قربان اولوم ایپاره	منی بوقاشلر و گوزونده کلامند ایلمین
ما مو حیران دولانوز دایره زلفونده	نجه دیوانه بونجر ده بند ایلمین
اوزوه نذر دیوبسن قربان ایدمگی	منه زینده دیسن هر نه پسند ایلمین

جمیله ماشقلرون آزاده گزده‌جا
پرچه لیلیسنی گرفتار کمند ایلمین

مفردات

مطلع

سنده هر کیم گوره بو حالتی بحالت اولور	بابه انت و ایله ده حالت اولور
گوزلردن پر با نرگسی گوزدن سالدی	سروی سندیرد قبانو بیله ده قامت اولور

فرد

بوکده خلقنی یارتارزنی کوروم وکلسون — جنت چمنلرنده کزن یشیل کوکلسون

فرد

اسکوک اولمز پرزمان ولاله زندن چیکسن — بیشه دن چقال وفار کوره سندن کوت ورن

در هجو خادم عطار

خادم بیچاره زعهد قدیم — بود شب و روز بکویت مقیم
کشته براو ورد زبان یا کریم — بسم الله الرحمن الرحیم

ایضا

خادم عطار زخو شمعامله باشد — در جگر او که درد آکله باشد
مادر او از دو کس چو حامله باشد — دوست نباید ز دوست در گله باشد

خادم

خادم چو گشت از غم تو سینه چاک پارس — نوشد همی شراب وفی عراق زتاک فارس
هر چند نیست در عدد اهل پاک پارس — یارب زبان ذقنه نگهدار خاک پارس

خادم

چو خادم میکشد نگو فرتخ — نماید جلهای بربو فرتخ
برانندش اگر از کوی فرتخ — دل من در هوای روی فرتخ

خادم

چو خادم زند بر کمر آینه — نماید بر دم سحر آینه
زحالش دهد چون خبر آینه — محرم زر است وصفر آینه

خادم

چو خادم بر آرد ز دل یک صدای — بگوش فلک میرسد گرده نای
طبایک برآرند آنکه نوای — شور است و چل و بود و یل وای

خادم

از نخل اگر خادم خود رطب اندازد — بر دیگر نخل آنچه صدا لرزد تب اندازد
کر سنگ زند که چوب کالحطب اندازد — سنگین بدن خود برپای چپ اندازد

خادم

من آنچه خادم هر من دیده‌ام — عکس زن خویش خندیده‌ام
نه دختر نه بچه نه زن دیده‌ام — اگر رستم آنت من دیده‌ام

خادم

خادم عطار مرد کم رهٔ است — یوسف عقلش مدام اندر چه است
خود زلیخا سان به یوسف همره است — لاو لا لب لاو لا لا شش مه است

خادم

گفت بر احوال من رحم کن ای جان من
دلبر جانان من برد دل و جان من

خادم

چو خادم بگاید پسر را ز پیش
تفکر نماید بگوید بخویش
شد با نباف و رود تا بریش
تعب رنج دوار علت و قرح ریش

خادم

خادم خسته کرد جا لے
اهل حالت حال شد حالے
از دکان گشت دستا و خالے
بود در شهر بلخ بقالے

خادم

کرد خادم تلاوت قرآن
رو بخادم گرفت کای نادان
پیرمردی رسید از پی آن
لف و نشر مشوش آزادان

دیگر

ما سه برادریم که از اهل دسته ایم
ابروز ماهتاب که او شکسته ایم
خود را بتار رشتهٔ مظلوم بسته ایم
خاکستریم بر سر آتش نشسته ایم

در شان حاجی عباس ترکمان

گفتم حاجی عرض ما را هم شنو
گفت از حکمت چه پیر سے برہ
از قدیمت این طبابت باز نو
از مکافات عمل غافل مشو

هرکس

خادم ار با غایت میکند
گاه گاهی میل غایط میکند
کی ز گردون او شکایت میکند
بشنو از نی چو حکایت میکند

خادم

خادم از غصه رنج میگیرد
بگیر هر گنه سنج میگیرد
کی بور از گنج مے گیرد
این زمان پنج پنج میگیرد

خادم

خادم شاعرم نیم زرگر
دل ندارم که باشدم دلبر
شعر نشنیده میکنم از بر
موشکی بود در پس منبر

خادم

راز دل عشاق ز چشم تر پرس
حال دل اهل حال را کمتر پرس
کمیاب زنان خادم از قبیدر پی
مردی ز گنبنده در خیبر پرس

خادم

شب قائم خادم که در آخر آن بود
گفتا اثر واقعه بنده همان بود
بیدار شد او را چو ندید و نگران بود
رفتا ز من آنکه مرا مونس جان بود

خادم

خادم بیچاره را بود خری در چمن
خواست که تا کاویدش دست نداد ش زدن

گفت

هرانکس که او الف لیلا نخواند ‌ ‌ ‌ طبیب است و طبابت مینواند
علاج دنبه داند یا نداند ‌ ‌ ‌ غرض نقشی است کز ما باز ماند

ایضا

حکیم باشی عباس ترکمان نام است ‌ ‌ ‌ حکیمخانهٔ من در جوار حمام است
کرم طبابت از خاص یا که از عام است ‌ ‌ ‌ به هر طرف که شود کشته سود اسلام است

ترکی

سن طبابتی عالمده کورمیان کوزلر ‌ ‌ ‌ ایچه دوا ویریلر شهید کوندورلر
حاجی زینی کورنده ایاله نه دوزلر ‌ ‌ ‌ کر تفحص ایدر خلقی بر به بر اوزلر

رجوعی اوزکیه نوح آشنالرین کوزلر

حاجی عباس آدیم اوزم ترکمان ‌ ‌ ‌ قویون اوذدرد بلی دیوم الان
کیمدی من ابنیه ایده درمان ‌ ‌ ‌ لف و نشر مرتب آرتیادن

ایضا

من حکیم بو خیمه ده نه عجیب ‌ ‌ ‌ تا نور عالم منی نه شک نه ریب
ویردی مو سایه چون قرنی شیب ‌ ‌ ‌ ایکریلی که از خزانهٔ غیب

ایضا

خادم خسته سینه سین غصه و غمله و غلا دی ‌ ‌ ‌ کیدی لباس ماتمی زار و نزار اغلادی

سینه پاره پاره ویلین کون قیا تنده یاغلادی ‌ ‌ ‌ تو ما نجاق حرب ایدن آد کونونه بو یوکه باغلادی

بطلوم شاعر

چخدی مظلوم خبره دور دی ‌ ‌ ‌ دام نذوبری کمر بله قوردی
خادمه اوردا پرتوک اوردی ‌ ‌ ‌ تو چرا شکر مرا خوردی

خادم

دوش دیدم که خادم بدگوش ‌ ‌ ‌ کلور اتا الینده بر کوده دوش
ناگهان این ندا رسید بگوش ‌ ‌ ‌ گربه شیر است در گرفتن موش

خادم

کوردیم طویله سمتنه خادم روانه دور ‌ ‌ ‌ عرض ایلدیم مگر کوزوز آریا سامانه دور
فریاد ایلدی نظریم ماد یانه دور ‌ ‌ ‌ ویلدریاری کورکه بو نلار بهانه دور

خادم و مظلوم

خادمون بردانا مظلوم کیمی آواره یوخ ‌ ‌ ‌ کی وار دوا آقی کوزلرمون قاره یوخ
کهنه میدان چاپنون حیف که قواره یوخ ‌ ‌ ‌ اوخ که قورتولدکمانذن کیده چاپ چاره یوخ

خادم

حال خادم نجوبش حیران شد ‌ ‌ ‌ بسکه از کرده اش پشیمان شد
چونکه معتاد قهوه غلیان شد ‌ ‌ ‌ رفته رفته قشوقلیدان شد

مظلوم

مظلومه باخ اولوب دلی / رشته گید رقائیدی گلی
نوکلون ساچ وسقلی / دم همه دم علی علی

خادم

دوش دیدم که خادم دغلی / آب گلّه گرفته یک بغلی
کفشم اورا برو بخور توده لی / بخوری گلّه را ابعشق علی

خادم

خادما دوشمز داخی بو وقت اله / آت کیمی مظلومی بوروب اخله
قوردی او بیدین سنه ناحق تله / ایچوه جبار دکانون تحتله

قوه خورام آدون سیا لالارد فقره

خادم دیه پروانا بوراندور / جوخلی دانشوب اوزین بوراندور
کورسن دیسن دابان سوراندور / قشقوزنه پسلورد اغدا بوراندور

ایوده اوتوروب گلی رواندور

خادم سوزسا تارام / نطمیمی نشره قاتارام
گجه لرداید ا یاتارام / پله پله دشلار آتارام

پله پله قوبروق قاپارام

تمت

نوحه جات من کلامه علیه الرحمة

بسم الله الرحمن الرحیم

گوردم ای آگهی دونیون پله گردش زمانه / که زمان نوبهاری دیه بن دونوب خزانه
مه نوبهارا ولانده بودور رسم اهل عالم / که اوموقع خندان اولوب هر کس پله خرم
بوبه بهاره یوخسه تیشوب مه محرم / که حرام اولوبدی عشرت بو نجیله شیعیانه
یخرا لیوبدی بلبل گنه تا اُ حسینی / اشدنده چاک اولوب گل او معارف حسینی
اوددی شرر بگون اولوبدور پله ناله حسینی / گوچکوب تقشه قاره گنه صحن گلستانه
نجه اولماسین پریشان چمن ایچره سنبل تر / پوزه لوبدی فلکیده چو نظام زلف اکبر
سولا گلشن برگ غنچه بیله سولوبدو اصغر / بو چپله سروین دونه قامتی کمانه
گوتوروب چو نازباز اله شمر نامسلمان / توکرا بر نوبهار دون گوزی اشک ولو خزر
نجه که توکردی زینب گوزی اشک گوهرافشان / الله او شمر کافر گوتوروب تازیانه
چو بیگیه گلشن ایچره جگر عندلیب شیرین / جو عروس تخت قادره بو بانوب قرایه سوسن
گه ترقتا فتقیاهی سالوری خیاله گلشن / نجه فلکه که تیز جهان کلستانه
نو طرفده قدد ادیغلوب جو سرو موزون / گلوب آه وزاره قمری کیمی نو عروس محزون

داغی پرطرفده لیلاتر چو پیدا مجنون
آچوب اوروا زخم خنجر شهد خنده لاله
گل چهرلرده آقان دوزیلوب بیان ژاله
دولانوردی ملکا اسرا چو خیل بلبل
تاپوب اوز گلین هر عاشق باتوب او چمنده غلغل
وی ناتوان گزردی او زمان جناب زینب
دولانوب حسینی گورموب قیلوب اوبله عرض یارب
جذبات عشق ناکه چکوب اونی پرکناره
قالوب آتدا پرچه بکر او روب اوقدر پاره
توکوب اشکدیده لعلی بو ناتوبدفانه دفن

دولانور نباله دور سرا گیر جوانه
خط سبز نوجوانان اوروب ظاخنده ناله
نجه چشمه چشمه قانلار آخار اوروا هر کنانه
دوشه تا او گلشن ایچره اله قدرداین گل
گلوب اوروا عاشقانه نا سو ناله وفغانه
تاپا نعشی سبزه دن قیلا احقوق مطلب
شهداد آن اری روشمن نولوب اولشه جهانه
گوروب اوروا چو خدی تیغ و شنبر شکسته پاره
که او نعش صاحبسندن اوخا قالموب نشانه
که اولوب بشک گلگون نجه لاله احمر

بو صحیفه غمده صفحات باغ نتز
چکر عندلیب خامه نجه شوریله ترانه

سینه زن

ای مهربانم عمو آرامجانم عمو
ای کان عزت عمو سن شجاع عرب
راه فراتی گسوب کفار شام و حلب

ازبسکه تشنه لبم قویما بو خدود نوایم عمو
بو خدود حریف سنه هنگام قهر و غضب
پرسنداناورگده کلمه گانم عمو

خار ایلدی نجه گور دور زمانه منی
سوز عطش گتوروب بو چولده جانه منی
آفاقه سوز دلیم آشوب و ناله سالوب
من مبتلای عطش گور نه حاله سالوب
هرچند قویما جاق بو اهل کینه سنی
سقا قیلوبدور پره شاه مدینه سنی
معروف خلق اولاسان سهم و صلابتیله
پرجرعه ایچمه سو صغر بو جاتشیله
دور دوت فراتی نولین سال اشکی قو لوا
سو خیمگاهه گتور گوز تکمشم بو لوا
لعلی مخنت و غم او د جسم و جانه سالوب

ایتدی خدنگ غمو درده نشانه منی
نی تک جانه دوشوب شور و فغانم عمو
آگر الی ها مه درد و ملاله سالوب
اود قالدی شعله چکه بو جسم و جانم عمو
یولار فراته طرف اتاسکینه سنی
ای مهربانم عمو آرام جانم عمو
عالمده دوتاسان حیث شجاعتیله
غنچه کیمی سارالا اول نزبانم عمو
قلا ایت عدودان اوزه باغ صاقلر سولوا
ترگلسن نجا چاق حسرته المانم عمو
اهل عزانی عجب آه و فغانه سالوب

بو مصرعون اثری آتش جهانه سالوب
ای مهربانم عمو بیجان نشانم عمو

سینه زن

ای بسنم سروریم عمو جان
سولدی بو آتش عطشدن

غم کونی یاوریم عمو جان
غنچه وش لبلریم عمو جان

نی گیمی گلمشم مغانه
سوزن سینیم چکر زبانه
عرشه چخدی منم فغانم
گلری پرگسه گمانم
قالمیوب رنگ و بو بو گلده
اوددو توب یانمشام بو چولده
بقضا قدرت و قدر جاه
سوگتور چکمسون بیله آه
نیلیوم بس من بلاکش
چونکو بدور عطش ایدوب غش
گرچه تو یار سنی بو لشکر
خیمه‌که ده یولون تکذر
قوزچورام ایشه هدیینه
البیز سوو اخی سکینه
هرگز اولماز غمیم مصور
آغلارام دیده‌دن مقطر

یاشلارام گور نجه ترانه
اوددو ناره یکریم عموجان
یاشموا ایچمو دولانیم
بوچخدی پریاوریم عموجان
بسکه واردور غمیم کوکلده
قالدی خاکسترم عموجان
گیت فراته عمو سن الله
بو دل مضطریم عموجان
قالدی اهل حرم مشوش
خیمه‌ده اصغریم عموجان
سوگتور اولمه گر میسر
گوزلوری گوزلریم عموجان
تو تلاردون لسون اهل کینه
ای وفا پروریم عموجان
اوددو توب جانمی سراسر
اولماز اشک تریم عموجان

دیدی بو حاله نظاره
بسکه آهم اوروب شراره
سالدی الدن سنی نونهال
دوندی بو قامتم هلاله
لعلیا بادل تکدر

گور که گلمز غمیم شماره
یاندی بال و پریم عموجان
یانشام محنت و ملاله
ایه انوریم عموجان
قبل بودرد و غمی مقتور

سوله بو مصرعی تکره
اینیم سروریم عموجان
سینه زن

علی اکبر منی سالما فراقه
گوروم آچلسون صبح فراقی
فغان چرخ دون بو اتفاقه
غنیم گوکلومدی دردو غم محلی
آگور گوکلوم جمالوندن تسلی
مریض هجره اولمزدا دوا
نجه صبر ایلیوم هجرونده آیا
الوب آرامی شوق وصالون

حجازی ترک ایدوب گلمه عراقه
یاشوندن گل چخاشت شوق عراقی
مبدل قویمارام اینسون نفاقه
ایدر مهر جمالون تا تجلی
شفا سن سن مریض اشتیاقه
منه صبر و تسلی ویرمه بیجا
منی سالما بیله تکلیف شاقه
امان ام رمز خیالون زلف و خالون

سنی قوی یانه‌ور اشمع جمالون
اولور پروانه‌یا بل احترا قه

منی بجرونده سالمه شور و تشنه
دولار گلشن فغانم عالمینه

سنی ویرم قسم جان حسینه
سنیله قوی کلوم منده عراقه

وجودون گورمرم خالی خطردن
بتر بو حسنوه آفت نظردن

گوزیم سوایچمری هیچ بو سفردن
گه ویرمز کوفه اهلی سو قوناقه

اگر گشنده هر منزلده الونجه
آخار گوزدن بو خوندل دالونجه

او قدر آغلار گوزیم محمل دالنجه
قالور قطاره‌دن بو چولده ناقه

اولوم قربان سنه ایماه طلعت
قیلوب زلفون منی آشفته حالت

اگرچه سن گسرسن مندن الفت
گوکلدن کسمری زلفون علاقه

طبیبسندن اگر آیرلیه بیمار
اونون آرتار غم و اندوه ناچار

گراندور آیرلام سندن منی زار
چخار آهم شراری نه رواقه

اولاهرقدر لعلی الده فرصت
ایله شوریله شرح درد و محنت

ولی شیرین گلور ذکر محبت
اگرچه تلخ اولور اهل مذاقه

سینه زن

پیلورم بو عرصه‌ده یا حسین
سینه‌نی لنگر ستم الدورور

پیکرم میتیلردن عجبمن
جیدره بو درده غم الدورور

پری قورخوام ایده‌لر اسیر
قیلا شمر زینبی دستگیر

اوزمانکه بو سپهٔ شریر
سنی ایشه ناحم الدورور

منی یاندیرور غم غربتون
الو جانمی غم فرقتون

اولور دیدا سی غربتون
سنی فرقه ظلم الدورور

داغدور گونکلرون اهل شرر
پریشان نشانهٔ تیر ایدیر

پریشن گونوب بیره خونجگر
ایلیوب قولین قلم الدیرور

نه بوزیله اکیر سی الدورن
گلوحنجره ایشه ممتحن

نه قدر دونوب یوزنی قبله‌دن
که قراله حرم الدورور

آپاروی شامه حرملری
پیلورم سکینه مضطری

بو خرابه شامده آخری
غم و محنت و الم الدورور

داغدور بو خیمه‌نی مشرکین
سالو چولکره پرز اهل کین

من بیکسی پیلورم یقین
بو غم ایشه اهم الدورور

بابارام بو دردیله روز و شب
بو فراقیله پیله بس عجب

سنی پیلرم نه تشنه لب
بو گروه پرستم الدورور

بو خراب اولان فلکون غمی
سالاجاقدور عالمه ماتمی

نجه زارم فغانیله هامی
من ناتوان نیه سپلرم
سینه تعزیه دوتابولرم
قازا بوروا ایلسه ده زاره وی
کورم ار بو حالت زاره وی
نجه لیلا بو دل حزین
منی رفت غم شاهدین

نی شمر اگر کورم الدوروور
سن اولنجه من ندن الرم
منی آخری بو غم الدورور
دا خدور بو جسم نزاره وی
نی حالتون اودم الدورور
رقم ایتسه شرحنی بو غمین
او خوناندا بو رقم الدورور

سینه زن

عمه جان گل ایله چاره
دولدی خیمگاهه لشکر
پر علاج ایله ای عمه
یوزقویوب توکلدی یکسر
قوی ویریم خبر حسینه
عرض ایدوم بابا پر اوزکه
اودا اوره ولدی خیمه گاهه

شورش قیامت اولدی
وقت قتل و غارت اولدی
بو هجوم ایدن سپاهه
اهل کینه خیمه گاهه
پرکیدیم او قتلگاهه
تازه دن علامت اولدی
دوتدی جانمز شراره

پر به پر بیتیم اوشاقلار
نه قالوبدی باشدا معجر
اهلبیت مصطفا نونلر
آهو کیمی بو حرملر
کیتسه یدی غارته ایچمه
ارده ایله کون کوروبدور
اولدی اختر ایمز بس
بستر ایچره زار و رنجور
اولدی حالی او لمریضون
عمه جان اماندو پرچه
سوله خیمه کهسده ناخوش
دوت قولندن اول مریضون
ایت بو شعله دن کناره
دود آتش ایتمسون تار
ایتسه یدی تازه دن اوزارون
اهل کوفه ایلیوب لر

اکبر و اغیلده کوهساره
نه قولاقدا کوشواره
هر ایشی مصیبت اولدی
چولتره داغیلدی یکسر
چادر و نقاب و معجر
آخر عترت پیمبر
پیله هانک حرمت اولدی
قالدی عابدین بیمار
پرکس اولمادی خبردار
گیت او شمر شومه یالوار
بی نوان و طاقت اولدی
ویرکلن اله عصاسین
جسم زار و مبتلاسین
تا اوزنک کهرباسین
دردی بی نهایت اولدی
بو جفایه کر کفایت

تازه دن نذور ائعمه
ایندیلر شهید حسینی
من دیدیم یزه بو محنت
کاشش اوله‌ده گورمیدیم
گورمرم بابام حسینی
دوشدوم آتش فراقه
جسم زار و ناتوانم
قالمشم بابادن آیری
بو سکینه بو فرقت
بودیار کربلا دور
خوش کونه بورالکلندن
گتدیلر حسینی مهمان
غرتبله کوفه اهلی
تشنه گسدیلر بابامون
مهمانه بوردا ایجنی
شمر شوم و پیجانون

بو هجوم قتل و غارت
چون بو قوم پرشقاوت
آخر مصیبت اولدی
بو کونی چخادی جانم
تولدی گهر جو انجم
کیم دخیلده خانمانم
پایمال فرقت اولدی
آخر عمته نه رواودور
چلمن نچوق جفا دور
دار محنت و بلا دور
بو سکینه حسرت اولدی
بو دیاره آخر عمته
قیلدیلار یزه مسافر
باشنی بو قوم کافر
احترام و عزت اولدی
ای آلهی داد الندن

قالمشام ییتیم و بیکس
گلشن علی پوزولدی
ایجنده من عمه‌جه
بو کونه یزه سالانون
خانمانی یله یانسون
قالسون الی قوتوقندا
هراوکس یزه ال چته
دور چرخ کج مدارون
یر زمان اوشرونا تیر
عمه‌جان نذور بوچولده
یله سربسر اسیر
پرده یتیم مراده
عاقبت اسیر اولام
هرایکی قولوم دا زنجیر
شامه گیتمکم ائعمه
جزوم ماتم و عزاده

من اودیمنا دا الندن
اسدی تند باد الندن
گورنقدر ذلت اولدی
اللری کوریم شل اولسون
خیمگاهی شعل اولسون
من کیمی معطل اولسون
باعث ذلت اولدی
گردشی دورانا الهی
ایلمز نیتسون آهی
آل حیدرون گناهی
قوم پرشقاوت اولدی
من بو دشت کربلاده
بو کروه پر عناده
سر برهنه و پیاده
ایندی باصراحت اولدی
آغلا شوریله دمادم

هر گون اول حسینه گریان
غم یه جزا کو ننشده
لعلیا بشارت اولسون

سیماده محزم
الده کی بوصفحهٔ غمی
توشهٔ شفاعت اوله

سینه زن

سوملشام غنچهٔ وش ای عموجان
غیرتون چوخدی ای شیر صولت
ونیموب بو عطش منده طاقت
قیل نظر برجه بو حال زاره
تشنه ام تشنه بر ایله چاره
سن سن امداد ایدن کایناته
دوه کوتور سکوتی گیت فراته
ای علمدار شاه مدینه
بر علاج ایت بو زار و حزینه
تشنه دور ای عمو آل حیدر
غش ایدوبدور عطشدن اصغر

العطش العطش ای عموجان
سن سن عالمده کان حمیت
العطش العطش ای عموجان
سالدی افلاکه آهم شراره
العطش
قدر تون وار حیات و مماته
العطش
ای سوزی بر جسم سکینه
العطش
خیمه ده نطقدن دوشمش اصغر
العطش

دور سوار اول عموجان عقابه
سن گتوز سوون دل کبابه
ایله لعلی بو ماتم ده ناله
سوله بو مصرعی ال حاله

یگلن شکلن غمره به
العطش
بات بو ماتم ده درد و بلا به
العطش

سینه زن

ای برادر ایله سفر عراقه
بو حلقه بالما آتش فراقه

گیمه ای لعلی زنیلم
زار و بکی وحلیلم

درد المندن بسکه چکمش گشاکش
سله لغت دو تشام من بلا کش

بو به گریان قالمشام بیله مشوش
زلف وروبلی جانه باغلوب علاقه

گیته ای لعلی دحلیم

اجر امامین فاتی بو ترود ل جو
بو سفردن ایجری مینم کوزیم سو

سالمه قرداشی چوقره اعدون چو آهو
اولمار هنی کوز تکه ره عراقه

گیته لعلی دحلیم

یوخدی ای ب فرقون بو نا تو انده
بکسه همدم بو سیا قلن جهانده

قالمو باشی کوریوچشم خونفشانده
قورخرام یمن دوزمیم بیله سیاقه

کمه ابعلی دخیلم

چون سنبله وار دلدن تفاقم ‎ ‎ بو سببدن سخت اولور غم فراقم
بو حاله هر دم آرتار اشتیاقم ‎ ‎ گلسن آخر سیلوم بو اشتیاقه

کمه ابعلی دخیلم

خسرا ولوبجه ایلرم فغان و شیون ‎ ‎ آلم آخر بر بو آرزو بیله من
طوی اوطاق قیلیا ویم علی منزلتن ‎ ‎ حسرت اولدون هم عروسه هم اوطاقه

کمه ابعلی دخیلم

سنبز آزنار قلبمون علی ملالی ‎ ‎ اولماسون بو مهر عارضون زوالی
اوندغدن قاتم اولور هلالی ‎ ‎ ماه رویون کیم دوشر بیله محاقه

کمه ابعلی دخیلم

بولمرم بو سفرده وار نه مظور ‎ ‎ ترک ایدرسن بو مرضی بیله رنجور
بر جه لحظه سندن اولسام ایدی مهجور ‎ ‎ سوز آهم اود اورار بو نه رواقه

کمه ابعلی دخیلم

باجون اسون ایرلقدا تو کمه قان یاش ‎ ‎ گوریمیدیم بو گونی ایلدیم کاشش
پرده دیدار قالدی روز حشره قارداش ‎ ‎ پرده ویرنجه گل قوباق رو دواق دو دواقه

کمه ابعلی دخیلم

اول بوغنده لعلیبا همیشه گریان ‎ ‎ سوز دلدن هر دم ایله آه و فغان
آغلا سوقله بزم غمده قلب سوزان ‎ ‎ گوز یاشندن نور ولن یار افاقه

کمه ابعلی دخیلم
بسینه زن

یکسر المش اله خنجر عمه ‎ ‎ پر غریب الدیروا لشکر عمه
نولدی گور عمه شاه مدینه ‎ ‎ یوخسه الدوردی بو اهل کینه
بی پدر قالدی نالان سکینه ‎ ‎ اولدی بو باشمه کللر عمه
قانش ایدر اهل کین هر جفاسین ‎ ‎ قورخورام بو سلیمان اناسین
اهرمن لر سویا هر لباسین ‎ ‎ قویمیه الده انکشتر عمه
کیم قالور بس منم نمکساریم ‎ ‎ چوخ پریشان اولور روزگاریم
اولسه گر بو شه تاجداریم ‎ ‎ نیلرم بس بن مضطر عمه
قورخورام کیم بو میدان ایچنده ‎ ‎ ایندی قالسون بابام قان ایچنده
نعش اوستنده میدان ایچنده ‎ ‎ چاپسون آت لشکر کافر عمه
سالدیلار امدی آتدن حسینی ‎ ‎ قیلدیلار پاره غلطان حسینی
الدیرور قوم عدوان حسینی ‎ ‎ پاره قالمش بابام حیدر عمه
بزم ماتمده با دیده تر ‎ ‎ ایله بو مطلبی ثبت دفتر

سویله بو فردی لعلی گهربار — یکسر آتش اله خنجر ممت

سینه زن

کل اولما عازم بوکا رزاره
نظاره ایله بو حال زاره
یوزدن گه نیزه مه نشانه
اگر خوش تماشا بو اهل شانه
که باقه جسمون آچاند طلعت
کنوز قیلوم من بوز لقه زینت
اولوردس عازم بوکا رزاره
کنوز بوز بوتدان اویوم دوباره
جباتی لیلا کرک دولازون
آنان بوچولده نجه دایانون
بو غنچه ده لعلی ناتارلاله
شهادت ویرور بوحاله

که جوموی لشکره علی اکبر
عزیزما دره علی اکبر
گتیره اوزه لقوی سالوم نظامه
اولا میسر علی اکبر
اده زخم سینه بوتن
بو حسنه زیور علی اکبر
سالوره فراقون سینه شراره
علی اکبر علی اکبر
فراق اوره همیشه دایانون
غریب ومضطر علی اکبر
چسکر همیشه فغان وناله
بو دیده تر علی اکبر

ایضاً

شاه لیلانی چکن عشق علی اکبر ایدی — نجه اکبر دیسن صورت پیغمبر ایدی

ولا بولمزدی یقین ما جریله اسمعیل
نه اید عشق اولوایدی نه پله حسن جمیل
حسن تکمیلیدی هرچند بی ما شده
یوخیدی گهره مانند نبی ما شده
بو ماه طلعت جسیله که تقریر اولدی
رشته کاکلی جان شلنه زنجیر اولدی
اولدی چون نخل جیله مشق اوماه مدنی
اتسی قوم اوسته سوسوز سالدیلر اوگل بدنی
کاش اولیدی بو ماه شعبه دور خده تمام
وه نجه زلف نجه سلسله غالیه فام
توپ یادی کاکل اکبر دل لیلاده قرار
ماپدی پرچالنله گهرین اول بکس وزار
گوردی اسرار عطش وارلب خاموشنده
اوا وغول باشی کسلدی آنا آغوشنده
خاکدن یچره اوگل پیکری پرپر تو بدی
هانسی کافر او سوسوز حنجره خنجر تو بدی

حسنده گهره هم غنچه لیلایه عدیل
بولمسوز بونجه گهر اونجه مادر دیدی
چوخیدی طلعت دلبند بی ما شده
گه شجاعتده علی حسنده پیغمبر ایدی
تشنه لب گل بدنی طعمه شمشیر اولدی
نجه کاکل که اونون تللاری شبکه بریدی
پیکرین نجه بلا آتدن یره اولقوم دنی
که او نا سینه لیلا نجه ایل بستر ایدی
اولیدی سرزلفی بیله آشفته نظام
که اونون رایحه سی رایحه عنبر ایدی
جذبه عشق چکوب قلبه قیسلدی گذار
که سراسر بدنی زخم ودم خنجر ایدی
لیلی گوز باشی توکوب اوتدی بردوشنده
آخر او باشی کسن کیمیه نجه کافر ایدی
حشره تک خاطر لیلانی تکدر توتدی
الحذر او بونجه خنجر اونجه خنجر ایدی

نجه تاب ایلسون بو عقیله یارب لبلا
که قزلقانه بلشدی بیله خورشید لقا

آت سالوب پیکرینه چاپدی گروه اعدا
نجه پیکر دل لیلا کیمی نازکتر ایدی

ره اتسده یتوب تشنه لبی تازه جوان
که قویوب جسمنه بو شیعه لرون باغری قان

او شهیدون او جوان جانینه جانم قربان
که اونون طلعتی بعینه پیغمبر ایدی

اولو لعلی بو عزادر که ایده قبول
پرسش روز جزادن بو قدر اولما ملول

سنی قویماز یانا سان حشر گونی آل رسول
که دیلتر بو عزادار علی اکبر ایدی

سینه زن

ایشا میان گریاکنیم
من بیکس دیا ور سیزه

چوخ تشنه دور ضعاف ایدون
نیلوب علی اصغر سیزه

قالسون عیالیم دلکباب
اتا ویردون بر قطره آب

بو خنده ور علی اصغر ده تاب
اولسون بو سوز باور سیزه

سولمش دوداقی غنچه وش
ایلوبدور آغوشمده غش

دل یوخ دیه تا العطش
بو تشنه مضطر سیزه

سویلچیوب شام و سحر
بو دل دوداقینی امر

آخر دیون بو صوت امر
نیلوبدور ایشکر سیزه

چوخ تشنه دور بو پر یاران
سیراب ایدون سیز الامان

اولسون حلال اکوفیان
خون علی اکبر سیزه

بس تشنه دور بیهوش اولوب
بو لدان دوشوب خاموش اولوب

احوالی چوخ مغشوش اولوب
واضحدی بو سوزلر سیزه

پس ابن سعد ایلدی فغان
کا یفرقه صاحب کمان

پراوخ آتون اولسون نشان
حلق علی اصغر سیزه

حلقین نشان تیر ایدون
اوز قانه ایلن سیر ایدون

القصه پرتدبیر ایدون
احسن دیسون لشکر سیزه

چکدی بو سوزدن ولوله
آلدی او دم بر تیر اله

سلکندی ایندی حرمله
شستین عیان ایلر سیزه

شستندن اول پیدا و کر
توزنارد پراوخ شیعه لر

واضح دیسم تاثیر ایدر
بو قصه تا محشر سیزه

اصغر بوغازندن امان
دکدی او پیکان الامان

سویلوب حسین اکوفیان
حق لعن ایده یکسر سیزه

سوایچگه بو تشنه لب
گلمشدی سو ویردوز عجب

خصم اولسون ای قوم لب
جدیم او پیغمبر سیزه

فردوز بو یار و یاور بے
تا بشور ماشدی بزلره
هر بزم ماتمده تو کر
کیم رشته نظمه دوزر

دردوز خنده که اصغرے
اول شافع محشر سبزه
لعلی بو نطقندن کهر
بو طرز ایلن کوهر سبزه

سینه زن

ایلرم بو کون سندن آرزو
دور تدارک ایت بن بلاکشه
بسکه تشنه‌ام یوقدی قوتم
یوخدور ایچمه اوزکه حاجتم
دور تدارک ایت برچه قطرهٔ آب
بو سکینه نون دوندی التهاب
سو بولون کیدک و یر نشان منه
یوزو یرور عطش هر زمان منه
تشنه اصغرم سولدی غنچه وش
برچه قطره سو بونجه کشمکش

برچه جرعه سو العطش عمو
برچه جرعه سو العطش عمو
قالمیوب داخی تاب طاقتم
ایله فکر سو العطش عمو
تشنه لق ایدوب باغریمی کباب
عضوی مو بمو العطش عمو
رحم قیل عمو الامان منه
سولدی رنک رو العطش عمو
آل مصطفی ایلیوب اودر داخش
کوررواولی بو العطش عمو

العطش سسی چیخدی کوکلره
سودن اوزکه چون یوقدی چاره غیرلره
بو عطش دل و جانه اودلر اوردی
اولسا کرمکن هر قدر ادب
چکمشوق زبس محنت و تعب
الدیر و یریری یوخسه تشنه لب
خیمه ده هاوی العطش چکر
دشمنه نچون ایلمز اثر
نسبتم نیم وار پیمبره
باغلیوب من زار و مضطره
لعلیا نچوق غملو سو ویرمدی بو
ایلرم بو کون سندن آرزو

دوز مدارک ایت سو جرعه فکره
آگرمی آرزو العطش عمو
گل گیمی غنچه گوزنده سولدی رو
ایله جستجو العطش عمو
قالمشوق سوسوز جمله روز و شب
قوم کینه جو العطش عمو
واده کیم نیه یوقدی تشنه بر نفر
چیخدی عرشه بو العطش عمو
تاب ایدوم نجه بو جفالره
سو یولون عدو العطش عمو
یاندیرور منی چوخ بو گفتگو
برچه جرعه سو العطش عمو

سینه زن

ره شامی باشلاره شمر دون
اسرانی قویادے شورشن

قنوب چوقد جفا سنه
دوناپرغز اشهد الحسنه

نه جلالیله آپاروب گوروْن
باشی آچوق پیاده یاتی بالین
گوگروب سکینهٔ مضطرون
بری وار قان آغلیه شیعه لر
اوزمان سکینهٔ بینوا
من ناتوانی مدینه دن
آپاروب ساران ایندی پایده سن
بو دو شاخه انجیدی چوخ منی
داغیلوردی ناقه سوارلر
پله حکم ایدوب کوبهر قاشقون
بو فنون عشقده رسم دور
دلسنجه بابه صفت گزر
گتوروب جدالره اوره دلار
کوروب اوزمان بو علامتی
دیدیلر بو ناقه نه گور خدا
که بو شمردون نفتد رجفا

اودباره عترت حیدری
نه لباس وباشدا نه معجری
دم تازیانه ده پیکری
پله کاروانون هاسنه
دیدی شمره آه و فغانیله
گتوروبله تخت روانیله
بوقتر ده جمله جانیله
گوتو پرچه تاری رعناسنه
بریمرد گوردی او خصم دین
چکلر قباقچه دلبرین
بلی عاشقی چکر آفرین
دوشن آفتاب هواسنه
اودباره ده شهدا باشین
گوتوروب گوکه اسرا باشین
بو سواره سن بوجدا باشین
ایدوب اوزره فی خداسنه

بو نیزه ده گوروندی سنه نما
دیدی لیلی شوریله نعلیک
که قالوبدی بیله غبار دیله
بلشوبدی خاکیله خونیله
چوخاصب قاسمه نیزه ده
توکه باغلو ناقه سوار اولوب
بوسنق کجاوه ده گور نجه
دیدی بوجهانده من گیمی
نجه برهم اولمادون ای فلک
گول ایچنده گوردی بستی نور ده
نجه تاب ایدوب بو یا شیعه لر
بوقدر که جور و جفا اولوب
تیخلوب سکینه چوناقه دن
که طنابه باغلیدی قولاریم
نیته بو حالده قورخورام
نه گوردی شمر اوزمان بلی

اورخ منوری گیمه دون
نه اولوبدی یا دره اکبر دن
سر زلف عنبرسی اکبرون
قارشوبدی قانه خناسنه
دیدی یوزین آله نوعروس
عجب عزو جاهیله نوعروس
گلور محمله کاهیله نوعروس
دونوب هچکیمون طوئی یاسنه
اوزمان که خولی بیحیا
شه کربلا باشین اولدغا
اوهر بر دل شه لافتا
اونون عترتی نجاسنه
دیدی شوریله گل ایعمه جان
دور اپچیلرم من ناتوان
اوراقیچی باشمه ساربان
دم تازیانه صداسنه

دم تازیانه ده سولدیروب	گل چهره سین اوساک وسنی
اوروب اولقدر او سنبرون	گر قیلوبدی جسمنی سوسنی
بلی یاندیرور دم حشر تک	بو سکینه ناله سی شیعه نی
اولا جانی شیعه لرون فدا	اوینیون آه و نوا سینه
بو سکینه ناله سی اود کیمی	او جناب زینبی یاندیروب
اولعین شمر ستمگرون	ستم و جفاسی اوساندیروب
گوتوروبدی معجرینی یوزین	طرف سمایه دولاندیروب
دیبدی ای محمد الحسن اوزون یتور	بو جهاندا شمری جزاسینه
بو عدو تیمیز زیاد اولوب	باخون او شقیده شقاوته
ییتوروبدی ظلمی نهایته	اسرانی سالدی نخالته
چیخوبدی آه و فغان سمیه	نجف اوزره شاه ولایته
او زماندا شورش و ولوله	دوشوب عرش و فرش بناسنه
بو عزاده شوریله لعلبا	گلوب آه و زاره فغان ایله
غم ماتم شهداده سن	اوخی نوحه باغروفغان ایله
بو سرشک لعلیله زیب و بر	بو عزا شرانی جینان ایله
که حسینه بزم عزا دوتان	یتشور جزاده جزاسنه

سینه زن

ای شیعه قیشدی موسم شور و نوا	اولون عزادار شهید کربلا

اولون هوادار غریب کربلا

شوره گلون آرتالمدی گله عاشورا	اولون عزادار شهید کربلا

اولون هوادار غریب بی نوا

بو آیدا دونون ای بو عزادا تم	گوب ای بو قاره توکون سرشک غم
هر یرده قیلون شور قیامت برپا	اولون عزادار
بو آیدا محبت اهلی یاتمز راحت	که روز و شب باخلار سینه غربت
گوز یاشی توکوب ناله چکر صبح و مسا	اولون عزادار
گوز یاشی توکون بو آیدا ای درد دولم	که تشنه جان ویروب او شاه محتشم
بو محنت عظماده ایدون شور و نوا	اولون عزادار
زلفینی یولوب آیه جناب زینب	بو غمده قالان آغلاجینه روز و شب
فریاد و فغان ایدر جناب زهرا	اولون عزادار
حیران قالوب ام بو نوع ظلم و ستمه	باتا قوری یرده عزیز فاطمه
اوچکون قالا عریان بدنی وا ویلا	اولون عزادار

لب تشنه شهید اولدی حسین ابن علی
باشین بزنیدن ایلدی شمر جدا
که قاسم و که اکبر و که اصغر
اوز جانین ایدوب آخرتنی جانانه فدا
گل بکری او شه آت چاپوب لشکر کین
بو ظلمی گوروب حیا ندا بیر کس حاشا
سو ایچدی او چکون او قتیل العبرات
آخرده سو سوز باشنی کسدی اعدا
لاحول ولا قوة الا بالله
قرهانی گسنده و بریمه سو صلا
نه زینبسی قویدیلار که قیلسون فغان
نه فرصت اولوب عزاسین ایتسون برپا
هر ظلم ایدوب آخرده یزید نادان
شایسته دور هر باشه گوروب بو جفا
جاری ایله لعلیا سرشک خونین
هر قطره سنون ثوابی وار بیر دریا

گسلدی ظلمیله او مظلومون آلی
اولون عزادار
ویروب سوسوز قربان او شاه خونجگر
اولون عزادار
سراسر غضالی اولوب فرش زمین
اولون عزادار
آخوب پایانه و آب فرات
اولون عزادار
او دانی کافر دورگه بیجرم و گناه
اولون عزادار
جنازه سی او شه حسینون اولزمان
اولون عزادار
اوروب جفا ایلن او باشه خیزران
اولون عزادار
که اولماز عالمده بیله دردین
اولان عزادار شهید کربلا

اولون هوادار غریبه نوا

(سینه زن)

زلفون پریشان گوردیم جلاده
باتمش غم او خلق الغانه باشون
عدوان آپارسه هر یانه باشون
حسنون تیتمش قدکماله
بو چشم و زلفه بو خط و خاله
عشقونده اولام مبهوت و حیران
گورجک او زلفون اولام پریشان
یاندیم بو سوز هجران الینده
زنجیر زلف لرزان الینده
دوندی بو چشم ابر بهاره
گوردیم چو زلفون ایماه پاره
اولدیم بو غمدن دلگیر و خسته
قیلمش عروسی زنجیره بسته

اولدی غم او خلق دردیم زیاده
گچمش سنان عدوانه باشون
ننده دالنجه گلم پیاده
گلم نلیری حسنون خیاله
دل ویرمشم من قالوا بلاده
رنجور و خسته مجور و نالان
سوزیله گلم فریاده داده
قالدیم بو آه و فغان الینده
آخر اسیرم شباهزاده
انگیم توکلدی هر رهگذاره
باتمش غباره نوک جلاده
محزون و گریان خاطر شکسته
بو خدور مروت اهل جفاده

اولدیم اسیر اهل عداوت
عشقنده عیشکدیم من درد و ذلت

پرباغه الدکت پرباغه غربت
قویوب توانا بو بیمنزاده

هرچند یوخدور صبر و ثباتم
بو گم غم وندن اولماز نجاتم

قالامم عم اوغلی تا وار حیاتم
عهدیم ده باقی دار فناده

قان آغلا لعلی بو غمده مطلق
تا ستر اخلاص اولسون محقق

هرگیمه ویره بو بزمه رونق
بی اجر اولماز روزجزاده

سینه زن

میدانه گیمه شهزاده قاسم
باخ پر عم اوغلی بو حال زاره

من نوعروسه قیل پر نظاره
بوجحله گاه داماده قاسم

گل اولما راضی چکیم قاره
قربان اولوم من بو گلعذاره

ایزلفی سنبل رخساری لاله
هم نخل قدون بمشاده قاسم

بو اکری قاشون بنزر هلاله
آهوی چشمون باشدن آلور هوش

هرچند اولمش زلفون زره پوش
پر مروت صیاده قاسم

گیمه گه بو چرخ ابلر سنی توشش
بولم جداله چوخوار تلاشون

دوتمش الندہ خنجر بوقاشون

قورخوم بو دور گیم اورسون تلاشون
نوک سنان فولاده قاسم

قاسم بو بویده ایراحت جان
هرپیله چکمه شوریله افغان

بو غدور علاجم جز غم سیدان
السون کرک بو صحراده قاسم

بو سوزدن اولما هرگز مکدر
بو غدور عموسی پرباد روبادور

چون قانه باتمش شهزاده اکبر
زنوع قالسون دنیاده قاسم

هرپیله گلمه افغان و آه
توکه سر شکون رخسار ماهه

بو آغلاماقون قوی قتلگاهه
الموب بله بو شهزاده قاسم

اینفاطمه دور بو سوزده محکم
اول بو آنا مه هر برده همدم

اکیمه لباس الوان و خرم
بو عهدی گوزلر عقباده قاسم

لعلی بو حالم چت الخزندور
هر بر سرشکون در عدندور

آغلا بو غمده مطلق گیندور
روزجزاده فریاده قاسم

سینه زن

ایسکینه چوخ گلمه شیونه
آه و شیونون او داوه زمنه

الموب عمون سوتاپار سنه
آغلاما آغلاما ایسکینه جان

الیمه الیمه گوز یاشون روان

قالمیوب وداعمنده حوصله
بورشبدعمرانا لمیوب هله
نهر عسلقه وارینم بولوم
اوز یرنده دوره ایکی قولوم
هرگز ایلم ترک جستجو
کلرم سنه المیونجه سو
ابنده‌ی ایلرم عزم کارزار
یولمه زلفوی اولما اشکبار
عالمی دوتوب صولنم منم
قولدا اوار هله قوتم منم
ایجمیله جمله حرب
قویارام سنی پله تشنه لب
چکمه پرپله آه سینه سوز
المیم سنی قویارام سوسوز
راضیم چکم جور دشمنی
بسکه سودیدون اودلادونی

ساتام عالمه ابندی ولوله
آغلاما
دوشموب بیره صاقله صولوم
آغلاما
گرچه دو غربا جسمیمه عدو
آغلاما
کوزله سو بولون الکش شطار
آغلاما
وار سو آلماقه قدرتم منم
آغلاما
حاتون منی قیلدی منقلب
آغلاما
قارداشون عمرون المیوب هنوز
آغلاما
یکیم بوحالیله کوریم سنی
آغلاما

سوکتورکه یوخدی پرسو زیم
تاسن ایچمیه سن ایچرم اوزیم
یوخدی پرزنان استر احتسم
سندن ایمدی وار بس خجالتم
لعلیمن زار و ناتوان
سن بومصرعی ایلرم عیان

گرچه هیچ سوایچری گوزیم
آغلاما
قالمیوب داخی تاب وطاقتم
آغلاما
هردم آغلیوب ایلرم فغان
آغلاما

ایلمه ایلمه گوز یاشون روان

سینه زن

گل سرمه چکوم بوچشم شهلایه اوغول
گیت شوقیله رزمگاه اعدایه اوغول
قوی شانه اوروم زلف پریشانوه من
دورسون تاشام اهلی تماشایه اوغول
لب تشنه سنی الدورئی بولشکرکین
قانون خاجاق سوکیمی صحرایه اوغول
چکمز اوقدر بوقامت موزونون
صدحیف اولا بوقامت عنایه اوغول

ای یاوری حسن ای یاوریمن
بوینوندا کفن بوینوندا کفن
ایتازه جوان
ایرلیه سسن
آخرده یقین
ایو ای بمن
میدانه دوشر
ایسرو چمن

گیت قانونی بیلکه ده بوکسون اعدا
چون قیلدی بر خصم سنی دعوایه اوجولی
ایلکاش یاپاپدی بو آنا المن سیلابی
طالب دکلم حیات دنیایه اوزولی

تا خبر ایلیه
بو شاه زمن
بو دره اجل
سندن عبور ایمسن سندن تصور ایمسن

سینه زن

گیم سالوب جسمو قاردش بیله سینه‌یه زنون | باشوی هرطرفه نعشو پرپاره سنون
بو سنون پیکریا کوندی که عریان کورونور | اولمیوب غسل و کفن قانه غلطان کورونور
کوکیمی نیزه ده باشوندی درخشان کورونور | پاره پاره جسدوندور دلشوب تار سنون
پنزی بو هلکه ده قاردش او سایه‌ندیردی عدو | ویرمدی سوی نجه کون تشنه دولاندیردی عدو
اوداوروب خیمه‌لرون آخره یاندیردی عدو | ایل تپوان دغلوب کوره نه پایاره سنون
سینه سنده باشوی کسدی زهر انجه ایل | سلسبیل ایله یوبوبدی کردو غباری نجه ایل
ایمدی غلطان ایلیوب قانه بو قوم رذیل | کچوب آخرده باشون نیزه ده عدوانه سنون
ایسلیمان خشم اعداد غدو شکروی | قویوب عریان تنی یرلرده بوکل پیکروی
ویردی اهریمنه انکشتله انکشتروی | انجا روندو بو معناده سلیمانه سنون
دشمن الدوره اکر شمشیر عالمده عیان | بوکونه سالمز اونون پیکرین شاه جهان

استر

ایتیوب قویه سندن داغ بو قوم نشان | نعشون اوسته چوب آت کندیله جولانه سنون
پرچه قارداش اسن نظراب دیده گریان بیله | شمر شامه آپاروب زینبون قفا بیله
یا خلیوب قول قولا بر جمعی پریشان بیله | ایندی فکر ایله اون ندو بو جمع پریشانه سنون
سنی بودشته گتوردی ایله آخر مهمان | پس نه قویدیلا بو اهل عیالون عطشان
حق پیلور کسدیله ناحق یره باشون دلیدان | تو کدیلر قانونی بو عرصه سینده‌ه سنون
بو خیمش ونجه بصاف دل عدوانده | سنه یا خدو قیچه بو شکره دوشرم هر آنده
که باشون شمر کسوب ظلم ایله بو میدانده | بس کلوب اولده پیلمرم آیا نه سنون
بری واز هم بو گوزیم اشکی خوناب ایلسون | سنی بو نوع کورن دیده نجه خواب ایلسون
بو قدر محنته ده دوست نجه تاب ایلسون | آغلار احوال پریشانوه بیکانه سنون
نیلیوم کرب بلادن چکلور شامه قطار | قویالار کاشکی قالام کرب بلاده من زار
وقف ایدوب کشتی نعشو لوردا قاریم هرچه مزار | دولانام شمع مزار رونده چو پروانه سنون
سرعشقون منی بو تلم زسرنجامه چکر | که کلیسایه کهی انجمن عامه چکر
بولکه زنجیرده دلسامده اکر شامه چکر | کیدرم شمر آپاپرا باشوی هر یاره سنون
قسمت اولسون کلن اهل باه محرم لعلی | کربلاده قورهان مجلس ماتم لعلی

قیلاسان اوردا بو اوضاعی مجسم لعلی
هم یا تولداولا بو املغرخانه سنون

سینه زن

سینه زن

اولسون قسم بو جانوه یوخ طاقتم هجرانوه
لشکر سوسوز دور قانوه سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه مدینه بابا سرور سکینه بابا

ای پادشاه انس و جان گلسن گیدر تاب و توان
قالمز داخی جسمیم ده جان سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه مدینه بابا سرور سکینه بابا

گل گیته بو میدانه سن سالما منی هجرانه سن
گلسن باباتار سان قانه سن سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه مدینه بابا سرور سکینه بابا

قورخوم بو دور شمر دنی بو چولده الدور سون سنی
آخر اسیر ایتسون منی سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه مدینه بابا سرور سکینه بابا

سن سیز منم ای سروریم آغلار الونجه گوزلریم
شاهد دی بو چشم تریم سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه مدینه بابا سرور سکینه بابا

چوخ پر خطر دور بو سفر گلمز سلامت پر نفر
گل بو سفردن قیل حذر سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه مدینه بابا سرور سکینه بابا

بو عرصه ده عدوان سنون یا شون گسر عطشان سنون
جسمون قالا عریان سنون سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه مدینه بابا سرور سکینه بابا

قالسه اگر بو کلبدن ایستی قوم اوسته بیکفن
مشکل دوزم بو درده من سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه مدینه بابا سرور سکینه بابا

الدورسه شمر کینه جو من قورخیرام آخرده بو
نعشونده آت چاپسون عدو سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه مدینه بابا سرور سکینه بابا

گرچه یتر غم بیکران هر غمدن اشیایه زمان
مشکلدی ظلم ساربان سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه مدینه بابا سرور سکینه بابا

دیارونه یاور قالوب نه قاسم و اکبر قالوب

اهل حرم مضطر قالوب   سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه مدینه بابا سرور سکینه بابا

لعلی گوزون خونابه ایله   اخلاصوی اظهار ایله

نومصرعی تکرار ایله   سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه مدینه بابا سرور سکینه بابا

سینه زن

نوعروس آخشاروب دیده گریان   تا یدی داماد آلقانه غلطان

گوردی آشفته دور زلف و کاکل   درهم اولمش اوریحان و سنبل

تا که یتدی شوریده بلبل   چکدی شوریله بر آه سوزان

گوردی جسمی روشوب پاره پاره   زخم افزون نه کلمز شماره

پیکرنده اونون چوخدی یاره   یاره سندن آخار چشمه قان

باشلادی ناله یا چشم پرنم   سولدی آ اولان عیشی برهم

بعد اجا نوه جان عالم   من اولوم بو خط و خاله قربان

آچگوزون پرجه ایا ماه منظر   نوعروسون قیلوب گورنه زیور

سالمشم باشمه قاره معجر   اکمشم زلفنی قانه غلطان

زلفون آشفته چون سنبل تر   رنگ اولوب رولوه خون احمر

عارضونده یاتوب تا به کمسر   طره سنبل و خط ریحان

آچگوزون پرچه یاتمه راحت   نوعروسون سنه قالدی حسرت

چوخ بیان درد اولور درد و فرقت   یا قویوب سینمی درد هجران

بستر جسمون اول خار و خاشاک   بیگرون سربسر زخم و رخاک

بس ندن ایتمیوم سینمی چاک   نقشی قیلیوم من پریشان

وار قاشون نسبتی چون هلاله   اکدی بوقدیمی آه و ناله

روبوه چون شبیه اولدی لاله   قالدی سینمده بو داغ هجران

آیریلوق ائلی قتی یوغدی بشده   زلفوله منی یال کمنده

جان ویردم فلکاه بچره منده   هر هزاره قویولسون ایکی جان

لعلیا ایله بس بو کلامه   آخری چکدی ایش بر مقامه

یازدی بو دفتر او دود دیده خامه   دوشدی آفاقه بر نار سوزان

سینه زن

کیم سالدی بو حاله جسمو و اولادی   اولوم سنه قربان یا اخا الشهید

کیم قانوی توکدی یا ابا عبدالله   اولوم سنه قربان یا اخا الشهید

اولوم سنه قربان یا اخا الغریب

فائده دشمن سنی ایلدی شهید اهل ستم	بنات زهرانی قیلدی شمر اسیر
با خلاندی تمام تولقوله آل الله	اولوم سنه قربان یا اخا الشهید

اولوم سنه قربان یا اخا الغریب

گیم سالدی توری پراوسته جسم پاکون	برهنه و عریان و اصیبتاه
ایگوهر گوشواره عرشش آلّه	اولوم سنه قربان یا اخا الشهید

اولوم سنه قربان یا اخا الغریب

بوچولده عدو نیله قوم کافر	گوروب با شوق عطشان ویرمیوبلر سو
عریان بدنونده آت چاپوب اهل ایمان	اولوم سنه قربان یا اخا الشهید

اولوم سنه قربان یا اخا الغریب

طلیله گوروب شمر ستمگر باشوی	سویوب اهمور خون فرقه لعین
ایکیم گسدی الون بوچولده بجرم وگنا	اولوم سنه قربان یا اخا الشهید

اولوم سنه قربان یا اخا الغریب

ازبسکه اوروبلار یاره بوچولده سنه	تاپولمری اصلا جا بوسه گاه
لاحول ولا قوة الا بالله	اولوم سنه قربان یا اخا الشهید

اولوم سنه قربان یا اخا الغریب

سینه زن

چخوب عرشش داوره بو صدا	قتل الحسین بکربلا
گلوب عرشدن یره بو ندا	قتل الحسین بکربلا
بونه درد وغمدی که عالمی	بوربوبدی ناله و احسین
گه دیدی بو سوزی برملا	قتل الحسین بکربلا
توتوالی عقلدن ایلدیم	که حسینی قتله یتوردیلر
ویدی شور ایله که بلی بلی	قتل الحسین بکربلا
ایشیدنده بو سوزی غصه دن	توگوب اشکدیده خونفشان
ندی بو نزاانه غم فزا	قتل الحسین بکربلا
ندن آه زینبله جهان	دوتوب اود آتشی اورزان
ایشتنده گوشنه بو نوا	قتل الحسین بکربلا
چو سکینه گورده بجه شمر دون	گلور الده خنجر خونفشان
دیدی عابدینه گه یا اخا	قتل الحسین بکربلا
نیه طاق عرشش توکلمدی	نیه نظم چرخ پوزولمادی
اوجالاندا اکوکلره بو ندا	قتل الحسین بکربلا
نه سببدن اولمادی نه افلاک	گوره سن بو عالم ایوی خراب

ایلیسنده روح الامین بذا
ویدیلم فلک یوزه توکه چوق
نجه تاب ایدیم من پسیوزا
دیه‌لر بو غمسده بو ماجرا
دی فغان و شوریله لیلیا

قتل الحسین بکربلا
بو سرشک آکویی کلدی
قتل الحسین بکربلا
که کیوبله الجما ان قرا
قتل الحسین بکربلا

راز و نیاز امام در قتلگاه با معبود خود

عرش برین اوسنن کلدی فرشه چون مهر حجاز
کابجدا بو عرصه ده بن نیچه قربان ویرمشم
بو نه تسلیم و طاعت حضور اجان ویرمشم
شو قبله لب تشنه یا امام عشق اودنه چون سپند
ناله چکیم نی کبی دو غرانه جسمم بند بند
قائم قالو ابلاده ویردوکیم کمکونه بعه
تشنه جام وصالم پر تیور سطلو بعه
چکرم جان کرچه دشمن زبردست ایلیرمنی
نشاته جام شهادت ایله مست ایلیرمنی

حضرت معبودیلن قیلدی بیله راز و نیاز
جمله بین باشیز بدنیز قولسور علتشان ویرمشم
عرصه کاه عشقده وار پر نیم تک ایکا کباز
اکجرم سو کرچه من حکیسم علتشدن ایمین کرنه
باش و جان ویرم دخی یا ره قیلمام کشف راز
بیله عهدیم وار که تشنه جان ویرم حسیوبه
باخ بو سوز سینه بحضرت عاشق نواز
جور اهل کفر چکمک حق پرست ایلیرمنی
ویرم بو خنجریله خنجره بن امتیاز

من شهید کوی غمیم بیلورم دفن و فراز
ایکجوا ندور بذا قیدره بو تیغ آبدار
تو میارام پایمال هر کزند اسلام اولا
نیزه دن باشم جدا اولماز اکرچه شام اولا
اوندا کیم غلطانیدی تهانه شاه کربلا
ایستدی اتمکین قیلسون نماز اوسه دعا
قیدجسا نیدن اولدما یدی تجرید تمام
بو نمازه ایلدی قان دستماز یله قیام
عرض ایدوب قبیلدیم فدا او علوم علی اکبری
یا نما سون نار جحیمده جسدیمدن اشتسکری
رحمیم چکسون غم اوستن تخت و غم زینبیم
اوده دوتوب یانسون چو شمع بزم ماتم زینبیم
جامسیان اتمکی عفوایله ایرب جلیل
باشی کوتو رجم خاک داهی سوندن زار و ذلیل
ذکر معشوق ایلسینده عشق ایلور آتش فروز
ناله عشاقی آرتوردی بو شور سینه سوز

تشنه کام عشقه شیرین کلدی آب خوشکوار
نیزه خونریز دور جانمده پرعمر دراز
قانمه هرچند تشنه شمر خون آشام اولا
خیر اندن بولبه ذلمم ایتمز احتراز
دوشدی بو جا لیلا اتمکسکرنه اول باوفا
شاهدین بو نیت ایله قاندن آلدی دستماز
ایستدی معراج ایده اول شاه آوازه نمام
حضرت باریده چون معراج مؤمندور نماز
ایلدیم قربان بو چولده جمله یار و یاوری
او کلکن بوایره شاهدا لحمدیم چاره ساز
بار دردو غمدن اتسون قامتین خم زینبیم
شامده هر شام قیلسون صبحه تک سوز و گداز
باشنی قویوب بو خاک و خون ایچره کلدیم درحق
نیزه دشمن نی هرچند ایلر سرفراز
ایلرا آثار محبت آیه عاشقدن بروز
حالرا هاوداوردی لعلی بو حدیث جانگداز

سینه زن در شهادت امام

گچدی راه عشقده جاندن رئیس العاشقین
عاشقه جانان یولنده جان ویرن و سر ویرن
عاشق شوریده پسلر باش ندور خنجر ندور
طالب جانان گرک اوز قانته غلطان اولا
یا حسین عالم سنون تک عاشقه قربان اولا
عشق باشون که مقیم کعبه کا دیر ایدوب
کونلکمی تنزل که خدا ده سیر ایدوب
بر پیاله جو جفایه گیده وار تاب و توان
باشنی قاتل کسر کسمز الیسنی سار بان
یا حسین اوندا اولیدی کاش بو عالم خراب
سولدی عرش برین یا بیتسین گنت تراب
فرش ایدوب قاندن یره سجاده راز و نیاز
دوشدون آتدن سر کون تیر آده هنگام نماز
هانسی عاشق عشقدن بر پیاله چکدی کش مکش
چکدی زینب جشمه دن گوردی بو شوبه

آفرین ایتدی بو عشقه حضرت جان آفرین
جلوهٔ معشوق اولان پرده بن و پیکر ندور
کوسترنده شاه عیسی جمالی نازلین
نعشی عریان پیکر صد پاره غلطان اولا
سکیمی عالمده جاندن گچمیوب بحکیم یقین
شتای حق اولوب عالمه ترک یغرا ایدوب
کاه ایدوب شوریده باشون عشق خاک تن تشین
رسمدور عاشق و پرور جانان یولنده باش و جان
زخملو نعشنده آت چاپر گروه مشرکین
پیکروندن آتدن یره دوشدی گون چون آفتاب
کوردی چون اوز گوشوارین زینت فرش زمین
ذکر معبود ایچه قانیله آلدون دستماز
اوندا اوردون باش که اول سجده یه قویدون جبین
قیلدی کیم طور تجلاده گوروب پر پیاله عش
یوز قویوب یارا الده خنجر هر طرفدن اهل کین

کاش اولیدی خانمان چرخ برباد اولیدی نهان
دوشدی سمت قتلگاهه چشم زینب ناگهان
آچدی باشین یولدی تعین ایلدی شور و نوا
بیلرم بو ظلم اولوبدور هانسی مذهبده روا
حق یولونده بذل اولوب حیدر کیمی جان و سرون
سن ویروبسن یا حسین انکشتیله انکشترون
شوقله چقدان کلن قربانه تعظیم ایلدون
عشق میداننده جان جانانه تسلیم ایلدون
مجلس ماتمده لعلی دیده گریانیلن
قسمت اولسون یا حسین بو نوحه و فغانیلن

کیم قرالمز اسوب میدانده اولدی نهان
نه گوروب بر قانلو باش الده گلور شمر لعین
سولدی تار و اتش و گلدی سن بو قومه پیشوا
الدوره ایت اپین یا امام المشرقین
وار سنیله بو قدر عالمده فرقی حیدرون
پرجه خاتم بذل ایدوب آنا امیر المؤمنین
باش و جاندن کچمکی عشاقه تعلیم ایلدون
آفرین بو عشقوه ایصد هزاران آفرین
اوخشار اهل تعیی اغلار سینه سوزانیلن
زایر اولسون قبروه خفار یلن بو اربعین

سینه زن

قتلده چکوب خنجر لشکر ای علی اکبر
کاکلون غبار آنه حالمی خراب ایلر
اوندا بو آنان لیلا بس نه بو تاب ایلر
عشقون ایلر آخرده لیلیی او غول مجنون

گتمه جسموی دوغرار خنجر ای علی اکبر
زلفون اوله آشفته باغریمی کباب ایلر
گورسه دوغرانوب جسمون تکبیر ای علی اکبر
باغلا نوراوز چهره سکنی اولور هامون

سر برهنه عریان چوللری گزر محزون	صبح وشام اولوردردی کبر ابعلی اکبر
گوردی یادین اکبر دوشمش اوزگه احواله	داغ عشقکنو غندور سینه سنده چو لاله
گوزت حیاسنده ظاهر ایلمز ناله	زیر لب دیر اولسون مادر ابعلی اکبر
طرفه زینته سالدی سرو قد بالاسین	چین بچین ایدوب چین چین طره چلیپاسین
سورمه لندیروب اوندن دونر چشم شهلاسین	سویلوب الدیخ بو جانم گوزلر ابعلی اکبر
حجره ده بو حجره دن توش ایدوب من برازی	آتش فراقونده یاندیرور بو ناچاری
ایدیکه گیدیرسن کیت تیز قاییت گلن باری	خیمه ده بولون لیلا گوزلر ابعلی اکبر
حافظون بولشگرده حی لایزال اولسون	کیت ادغول علی اکبر ایدیکون جلال اولسون
گیم بو بحر قورتولمز گر هزار سال اولسون	قالدی پرده دیداره دون محشره ابعلی اکبر
گلدی سویلدی اوندا او سکینه السون گاش	اولماسون باشوندن کم پرچه توک غلطی قارداش
وضعیم که زنجیره باغلانام من کلباش	نه که قتلوه گلسون لشکر ابعلی اکبر
مجلس عزا ایچره با دو دیده گریان	گوز یاشی توکوب ایلر آه وناله وافغان
حاضرین ایله لعلی شوقله گلن قربان	شوطرز مولا گون تیتر ابعلی اکبر

سینه زن در شهادت جناب پیغمبر

چون قویدی آل هاشم	گردون بنای شور وشر

وقت اولدی بو محنتدن	رحلت قیلا خیر البشر
چون یتشدی وقت رحلتی	پیسله بویوردی امتی
اودوقت ایکم عترتی	اوصیته هذا المختصر
موقدری سیزدن تا رضا	قویون اولا آل عبا
حرمت ایدون منظور را	بو اهل بیته سربسر
پس یوز دوتوب با شور وشین	سویلوب حسن انوره عین
و شاه مظلومیم حسین	جدّوز بو دنیادن گیدر
اول وصیتکیم عمل	قیلدی اونا قوم دغل
زهرانی قویدی با العجل	بانالة وشام وسحر
درگاهنه اود اوردیلار	قاپوسینی یاندیردیلار
پهلوسینی سندیردیلار	یاران او قوم بدسیر
پرظلم ایدوب قوم لعین	اول ظلمیله خانه نشین
اولدی امیر المؤمنین	هر گوشه ده دوتدی مقر
آخرده زهر کینیله	یاران شهید اولدی حسن
قالدی او شاه ممتحن	زهریله صد پاره جگر
قیلدی او قوم بی وفا	آل رسوله مین جفا

آه که بو ماه کربلا
نکرودن پونه‌لر نامه‌سی
چون کربلا هنکامه‌سی
هرکونه ظلم بیکران
بو ظلم دن اوزنشان
فریاد او ساعتدن بیلے
انصاردن چکمش الے
نه عون و نه جعفر قالوب
نه یار ونه یاور قالوب
سویلوب او دمده لشکره
منوبدور پیغمبره
نعلی بو دردی بیکران
هرگز سقنمز بو بیان

پر یاندن اولدہ جلوه گر
سست اولدی الده نمازی
وه شدی خیال شیعه لر
اولمش بو عالمده عیان
بو قصه دن ویرمز خبر
کوردی حسین ابن علے
فریادرس یوخ پر نفر
نه قاسم و اکبر قالوب
بو صدور نه قارداش نه پسر
رحم ایلیون سیز اصغره
ای امت بافق و شر
نفرتره کلمز پر زمان
نے جوف هذا المختصر

سینه زن

بونه ماتم و بونه عید دور	ایکی شهر یار و لا به

که دوشوب پیره بیره بزکون
بونه نوبهاردی نه خزان
نجه زار اولوم نجه شادمان
پری مایهٔ غم و غصه دور
پری عیشدور بیری غصه دور
نجه عید دور که فرادونوب
که دلنده نالهٔ واحسین
نجه شیعه خرم اولور کوروم
که حسینی تشنه یخوب عدو
بونه ناله دوزندی بو فغان
شه دین ویروب قوری یرده جان

پری چخندی تخت خلافته
تحیرم من ناتوان
بو شهادته بو خلافته
پری دفع ماتم و غصه دور
متحیرم بو عملا مته
بو جهانده صاحب عید اوزی
سالوب انجانی ملالته
که اگرچه بوزبیله عید اولا
بوکون عرصه‌گاه شهادته
که دوشوب تزلزله بو جهان
یراوزی دولوبدی قیامته

سینه زن

نظر ایله نه بنه یا حسین	کور ایشی دوشوب نجه مشکله
که سوار اولوب بو علی قرنی	نجه ناقیه نجه محمله
نه سوار ایدر منی پر جگس	نه فنده وار منه داویس

او علی اکبره نولدی بس — که بتور مرثیه منزله
نجه شمر اسیر ایلیوب پرسنی — من اونون خیال ایله پرسوزی
من اولام جهانده علی زنی — اوراشمر بو نیمه سلسله
اسرا که وشه بدسته دور — نامی پیاده وخسته دور
نجه دسته تولقو لابسته دور — بونه کاروان بونه قافله
پری حیدرون او لاغرنی — تنه پیمبره نسبتی
نه روادی خارجی تهمتی — ویره لر اوپکس خوندله
بو عمیله چوخ متاثرم — نجه گسدی باشی بو پیلرم
متحیرم متعجبم ...... — پیله خنجر، و پیله قاتله
بونه دور دور بونه روزگار — که گورنده چشم اولور اشکبار
علی اکبرون اوتور غبار — اویوزنده زلفیله کاکله
ایدرم بو جسموه یوز نجه — که تاپیلر منه بوسه که
راخی منده ایشکم سپه — نه شکیب قالدی نه حوصله
باخارام چو خنجر اصغره — ویری غصه یوز من مضطره
ایله اوخ دگه پیله حنجره — نجه سنخمش دل حرمله
باخ اوعابدین بلاکشه — که دوشوب جهانده نه آتشه

که اورو بدی شمر اوشوشه — نجه گونده ونجه سلسله
دوزرم شماتت دشمنه — همی جور زینبه طعنه
نقد رجفا که یتر منه — غم السندن ایلرم گله
بو کلامی ایله مذاکره — اوخی لعلی سامع وناظره
بو عزا ده ناظم وذاکره — اوحسیندن تشور صله

سینه زن

بو باشوندی نیزه ده یا اخا — بلغ العلی بکماله
که چخو بدی گون کیمی کربلا — کشف الدجی بجماله
که ایدر ملاحظه قرتون — که ایدر مشاهده ذلتون
که آچار لسان ضیا خون — حسنت جمیع خصاله
باشون اشتیاقی هرزمان — نجه چکمشم من ناتوان
که همیشه دیدهٔ خونفشان — ومعت لشوق وصاله
باخارام بوراس مطهره — گیدرم آپارسالا هر یره
که او دوررسالان منجی چوللره — بجماله بجلاله
گورورم بو باشی جدا ده من — گلورم فغانله داده من

گیدرم والنجه باده دن | منذكرا بجناله

سینه زن

ای عمه بو گون اهل حرم غرقه غم دور
میداندا اگر قانه باتان میر حرم دور

بو قوم روا بولدی کز قتل حسینی
جبرئیل ویرور گوکده خبر قتل حسینی

بو اهل حرم بولمز اگر قتل حسینی
بس اهل حرم ایچره بو نه درد و الم دور

آخر نه دور عمه دیگوریم سنده بو ناله
باعث ندی بو محنت و اندوه و ملاله

یوخسه آنا یون دردینی بیلدی بو حاله
رنگون ایله افسرده و قدون ایله خم دور

نه یوزه ویروب غم که دگوب بیر پره لشکر
تعجیل ایله یگیرال ایدر خنجره لشکر

میداندا هجوم آور اولوب بیر یره لشکر
یوخسه او توری برده دوشن شاه امم دور

بو چولده بساط ستم و جور قورور شمر
تحمیل ایدیر بو یرده علم کفر اوروب شمر

عمه بابا یون سینه سی اوسته اوتوروب شمر
آخر او شقی ده بو نه ظلم و نه ستم دور

بو مهلکه ده ... اگر عالم اولاد
مقصودی تنی سیراب ایلمز شمر جفاجو

هر ظلم نه ... ایله او لکافر بدخو
خلاقه اوتانمز محشر گونی بتمه حکم دور

پر باید احسینی بخوب آتدن یره لشکر
پر باید اسوز قانینه غلطان اولوب اکبر

آخر نجه بر جسمده بو فرقه کافر
باخمازلا که بو کعبه دیا صید حرم دور

بسکه شهدا اوردو لوب خنجر و شمشیر
ممکن دگو هرگز عدد زخم اولا تقریر

بو پاره لرون شرحینی ایتمک لکه تحریر
میداندا علمدار قولی عمه قلم دور

ناحق یره میداندا بو گون فرقه باطل
آل قانه باتوردی نقدر زلف لری کاکل

آخر بو سوز الدوروش علی اکبری قاتل
وجهی بو دور ایچمه که لیلانی گوزنم دور

نعلی بو غرا شرحنی با ناله و فریاد
یازدی فقره منظوم ایله بالطبع خدا داد

محشر گونی هر غصه دن اولمقلقه آزاد
الدی بو غرا دو فرشی بیر طرفه رقم دور

سینه زن

دولانا دولانا میدان ایچینده
اوروبلار بسکه یاره

سنی تاپدیم او غول القان ایچینده
باتوب زلفون غباره

دوشوب بسن پاره پاره

ایلدون یاغریمی قان
آچلمش گل کیمی جسمونده یاره
او غول باخدوقجه من بو حال زاره
اوروبلار بسکه یاره

اولدی آتشیم آه و فغان
دوزولمش قان تو زلف مشکباره
یانارام آتش هجران ایچینده
باتوب زلفون غباره

دوشوب بسن پاره پاره

کیدر شامه آنان با درد و محنت — اونا اوغلان زوجالون پرده قسمت
قالور حشره کیمی گوگلنده حسرت — یانار چون آتش سوزان ایچنده

اوروبلار بسکه یاره — یاتوب زلفون غباره — دوشوبسن پاره پاره
ایلدون یا غریبی فغان — اولدی ایشیم آه و فغان

اولوم قربان اوغول بو خط و خاله — باخان حیران اولوردی بو جماله
نجه سالدی سنی عدوان بو حاله — علی اکبر اوغول پر آن ایچنده

اوروبلار بسکه یاره — یاتوب زلفون غباره — دوشوبسن پاره پاره
ایلدون یا غریبی فغان — اولدی ایشیم آه فغان

هامو عضوونده یوخ بیر عضو ظاهر — گرایه اوریا سول بو قوم کافر
نجه بونا زمین جسم ایله آخر — یاتوبسن خنجر بران ایچنده

اوروبلار بسکه یاره — یاتوب زلفون غباره — دوشوبسن پاره پاره
ایلدون یا غریبی فغان — اولدی ایشیم آه و فغان

جمالون صفحه سنده زخم شمشیر — ایدوبدور بیر آیه سین فنا ایله تحریر
بلی بورسمدور سرخیله تفسیر — اولوبدور بیر آیه قرآن ایچنده

اوروبلار بسکه یاره — یاتوب زلفون غباره — دوشوبسن پاره پاره
ایلدون یا غریبی فغان — اولدی ایشیم آه فغان

یپیله مسطور اولوب لوح قضاده — گرک هر ظلم اولا کرب و بلاده
گیده شامه اوغول یا شون جلاده — قالا گل پیکرون آلقان ایچنده

اوروبلار بسکه یاره — یاتوب زلفون غباره — دوشوبسن پاره پاره
ایلدون یا غریبی فغان — اولدی ایشیم آه و فغان

جهانده ماله چک لعلی دمادم — که ایستر عید اولا ایستر محرم
گرک اولسون جهانده اهل ماتم — همیشه ناله و افغان ایچنده

اوروبلار بسکه یاره — یاتوب زلفون غباره — دوشوبسن پاره پاره
ایلدون یا غریبی فغان — اولدی ایشیم آه افغان

سینه زن

عرصه کربلا بانوی عصمت زینبه — اولدی عاشورا گونی روز قیامت زینبه
نور ایمان کفر ایچنده باتدی عاشورا گونی — زینبون افغانی عرشه یتدی عاشورا گونی
بدر قرداشی الندن گیتدی عاشورا گونی — جور دشمندن یتشدی چون مصیبت زینبه
خیمه‌گهدن چخدی قلون زار و گریان اوستنه — گوردی بیر نور نیس حسینون قوم عدوان اوستنه
اوخ اورالار خنجر اوستن تیغ پیکان اوستنه — ویردی بو زنبو حالی گوردک اوزگه حالت زینبه
اولدی دشت کربلاده ناگهان بیر گرد و باد — اوز زبان قیلدی تزلزل عالمی گون و فساد

منظر دورشدی تا که بر طرفدن آچدی باد	ظاهر اولدی اول زنا اوز که قلب زینبه
باخدی سمت قتلگاهه توکدی گوزدن یاشنی	گوزمسون بو نوع ایرب جسیچ باجی قارداشنی
گوردی شمر دوتوبدور زه حسینون باشنی	قطره قطره قان آخیر بو ویردی رقت زینبه
سولدی چوخ آرزو قرداشن من ایلردیم	چمکه آغوشه جانن یکپرده ایستردیم سنی
انتظاردن چو جگردیم بودا گوزلردیم سنی	اولمادی یاریدروان آخر برده قسمت زینبه
فکردن ایندیه هر زمان آرتار بو خوندل سنه	بر مصیبتدن اولوربو شیون مشکل سنه
کسدیلر تشنه باشون اولدی چو خنکل سنه	اود کیمی تاثیر ایدر قاردش بو محنت زینبه
یتیمی قارداش کرک بو محنته دخلیام	اولمادی ممکن اولنده گوزلرد بر تا غلیام
زلفیمی قرداش بولوب بو نشون اوترسه ایلیام	یوزو یروب بو غصه دن آرتوق خجالت زینبه
بو الم آخرده یتری بو شمر دون لکر ایدر	دستگیر اهل عیالون اسه زنجیر ایدر
یا حسین بو ندتصور ایجر دنده چو خاتر ایدر	درد و فقت زینبه هم رنج غربت زینبه
ایلیمون بوزم غمده هر زمان شور و نوا	اهل بیتون اوخشیون شوقیله هر صبح و مسا
وردجرمه بوحد در مان لعلیا روز جزا	تکشوق ایتدیله چشم شفاعت زینبه

سینه‌زن در تعزیهٔ امام حسن علیه السلام

اولوبر قطره محشر گونی یوزین حسنه	نوکه هر کیمسه گوز یاشی امام حسنه

برکی

هرگجه یاتمشدی چون او لشه دل خسته	گوزنه زهر ایلیوب قویمش ایدی یاتش اوسته
سالوب ابطاله فرصت تیشوب	گوتوروب گوزنی الویرده عادت اوزنه
زهری اولگوزیه پر نوعیلا داخل ایدوب	قایدوب تیز که مطلبنی حاصل ایدوب
بو خیال ایله اوزین اولگجه خرم دل ایدوب	که بو زهر ایله تاثیر او شاه زمنه
نصف شب اولدی عطش غالب	بو خبردن دوروبی امام حسن او حالتله
گوتوروب کوزه سر هر گوروب قتله	ایچوب او زهر ویردی نجات او شه محنه
باندیروب زهر اوزه نافه تمک ایلدی اثر	او جگر گوشه زهرا نه ایدوب پاره جگر
دیدی یارب نه لو اددور بدنم دوتدی شرر	بر چه جرعه سو سالدی غم درد و محنه
شدت زهردن ایلردی او شه ناله و آه	ناگهان آل علی اولدی بو شیدن آگاه
کلدیلر خویشه چون ایتدیله بو حاله نگاه	دوشدی آشوب او ساعتده هامی مرد و زنه
آی کیمی آل علی دوره سنه ناله سالوب	گوردیلر زهر اودرا تدی عجب احواله سالوب
پر نظر چونکه حسین اوندا بو احواله سالوب	رقت ایلوبردی او لب تشنه گلگون کفنه
گوندی اولگوزه پر زهری غم و محنت ایلن	ایچه بیر رنگ اولا قرداشنه او شاه زمن
بو زدو توب اوندا سینه غم و درد و بله حسن	دیدی قرداش سن اوزدن ایچه بیر رنگ سنه
سن گرک کرب بلا ایچره دم خنجر ایلن	تشنه لب جان ویره سن او غلون علی اکبر ایلن
کیده‌سن رزمگهه تشنه علی اصغر ایلن	اورالار ناوک خونخوار او شکر دهنه

لعل

نعلبا بزم عزاده دل سوزیله — هر زمان نوحه ایله دیده گریانیله
توک گلن اشک غم و درد شهیدانیله — آغلا شوریله بو ماتمده حسین و حسنه

سینه زن در شهادت حضرت امیر ع

یا علی بوگون عالم غرق بحر ماتم دور — آغلارا آدم و عالم بر غریبه عالم دور
شیعه‌لر اولوب یکسر آه زاره آماده — قدسیان تمام اهل نوحه عرش اعلاده
بولمرم نولوب خلقه گلمش آه و فریاده — بو قیامت کبرایه محرم دور
کاش اولیدی بو عالم یا علی اوگون فانی — گم بو چرخ آواره قویدی آل طاهانی
ایلدی فلک ویران خانمان زهرانی — ایمدیده بو محنتدن شیعه غرقه غم دور
مصطفی نبی خلقه یا علی امام ایتدی — سند خلافتده اوزلرگه مقام ایتدی
گرچه سنده هر ظلمین ایلکین تمام ایتدی — جمله ظلمدن بدتر ظلم ابن ملجم دور
بولمم عترت زهرا ایلکده اوساعتده — تا ابد بر سنی غلطان سجده گاه طاعتده
گوردیلر سنی کیم غش ایتمین او حالتده — کلمه نفس جانون چخماقه دمادم دور
شیعه نیله یا بوگون اوشه مردوزن گلدی — غسل ویریجه جسم پاکوه حسن گلدی
ایتمگه کفن نعشون شاه بیکفن گلدی — بو کفنده یا مولا مظلم بر عالم دور
بس سنه نه اولمشدی کربلاده یا مولا — ویردی جان حسین اوغلون فرد و بیکس و تنها

قویدی نعشنی عریان اوچگون اوچگیجه اعدا — بیله ظلمه عالمده هانسی کس ستم دور
ضربتیکه عالمده دگدی فرق حیدردن — آل هاشمه پرپر ارثا اولوب او صهردن
پر او ضربتون مثلی دگدی فرق اکبردن — بولمرم خداوندا بونه سر مبهم دور
اول حسین مظلومی یا علی اوگون قربان — کسدی باشنی عطشان شمر دون بی ایمان
جسم چاک چاک گونده آتیچاپوب اعدودان — هر بلادان عالمده بو مصیبت اعظم دور
هر کس ایتمیوب لعلی باده محبت نوش — بو عزاده اشک تر دیده‌سیندن ایتمز جوش
اولماسون بو ماتمده شیعه علی خاموش — آغلاسون گرک دائم هر کیم اهل ماتم دور

ایضاً در تعزیه مولی الموالی علی ع

گرچه بو ماتمده یاران نوره ویردو غم زینبه — لیک بو عمدن قتلی ویردی عالم زینبه
اوندا کیم جام شهادت نوش ایدبو شیر خدا — کوفه ده اوچگون اولوندی مجلس ماتم بنا
ویردیلر صبر و تسلی جمله قوم و اقربا — بو عزاده هم حسین یکپه هم زینبه
عترت زهرا باشندن معجر زلکین آچوب — بو عزاده باشنی اوز زینب مجگین آچوب
عالم معناده باشین جمله حور العین آچوب — همدم و همدرد اولوب سارا و مریم زینبه
شیعه بو احوالدن فکر ایلرم هر صبح و شام — کربلاده بس ندن یوخ زینبه والا مقام
ایتدی قورد شهین عزاسین دوتماغه ویرگون قیام — ویر ممشدی یوزه حال ایکه بیله غم زینبه

غم نجه غم عالمه اوددا اوردی عاشورا گونی — شمر اوزبان یاندیردی عاشورا گونی
سینه‌سی اوسته چیخوب دوردی عاشورا گونی — رقت الویردی بو فغاندن دنیا دم زینبه
ایلدی کرب‌بلاده شمر ظلمین عیان — ویرمیوب اول ناسلمان زینبه بر دم امان
تا دوتا تام سینه زینبی خانمان — اولدی بو غم حشره تک اسباب ماتم زینبه
رونق عالم بو ورولدی چون شهید اولدی علی — زینب کبری گلوب زاده با صوت جلی
گرچه زینب سینه‌سی بو آبدا دغلاندی و — بولمسن نه اودا اوردی تعلی محرم زینبه

سینه زن

سولدیم عطشدن غنچه وش — ای صاحب غیرت عمو
باتدی سینه‌مه رنج عطش — قویمادی یانام راحت عمو
سولمش عطشدن رنگ رو — اوددوندی عضویم مو بمو
آخر ندور بر جرعه سو — اولمز منه قسمت عمو
دوربر جه فتح باب قیل — من تشنه‌نی سیراب قیل
بو شکوی پرآب قیل — قیل خیمه‌یه رجعت عمو
هاردا روا دور بو سنه — گیم یالواریم من دشمنه
سن تک عمو اولسون منه — ای صاحب صولت عمو

برقطره یوخ سو خیمه‌ده — سولمش بو گل رو خیمه‌ده
جز العطش یوخ خیمه‌ده — یوخ اوزگه بر صحبت عمو
ایسرور صاحب علم — بو جانوه اولسون متهم
از بس سوسوزلوق چکمشم — جانمده یوخ طاقت عمو
سیراب ایدن یوخ بر نفر — یاندی عطشدن بو جگر
من المسیه تاب اگر — اصغرده یوخ طاقت عمو
یوخدور بیراوز که گفت گو — سسندن بو دم بر جرعه سو
ایلر سکینه آرزو — قویما قالام حسرت عمو
آشفته‌ام سنبل کیمی — شوریده‌ام بلبل کیمی
سولام سارالام گل کیمی — جاندن گیدر قدرت عمو
قویموب عطش منده ثبات — ای فیض بخش کاینات
دور ایگلن عزم فرات — ویرسه بابام رخصت عمو
اول سو گتور گده عجول — قویما قالام بیله ملول
بو عرضمی ایله قبول — هرچند اولور زحمت عمو
تعلی نه که تحریر ایدر — عالمه تأثیر ایدر
هرکیم بیله تقریر ایدر — اولسون یری جنت عمو

سینه زن

ایتم اوغلی بو کارزاره گر
بو بلکشی قویما منتظر
باشلارام بودم آه و نالی
ناله چکه سسم آیرلوق غمی
تاب ایدیم نجه من او حالوه
ایدی کاکل و زلف و خالوه
طوی اوطاقی ایتسه لر عزا
هر زمان ویره یوز بو ماجرا
پر طرف غم درد و فرقتون
بولرم چکوم ها نسی محنتون
قاسم ایلدی با غم و فسوس
سولدی آکور فرقتون عروس
بو خراب اولان روزگاره
گیجه او لقدر بو دیارده
اوچو جنتم وار عمو قرنی

گلسن آه و زار الدیرور منی
بو خسه اشطار الدیرور منی
ایلرم کباب اهل حالی
ایبزرگوار الدیرور منی
قان اولاروان نه جمالوه
قونسه گرغبار الدیرور منی
قان بوز لفوه قویه لر حنا
بول که آه و زار الدیرور منی
پر طرفده یاس اولدی عشرتون
درد بیشماره الدیرور منی
نوعروسیله پر کنار و بوس
الدن اختیار الدیرور منی
نوش نیش اولوب هر کنارده
تیغ آبدار الدیرور منی
خاطروندہ سن یاغلا بو سوزی

سالی باشیوه شال قرنی
بو آنا مون اول پرده همدمی
قویما چو خدیه قاسمون غمی
پرده نقشی ایله جستجو
قتلگاهده اوز نالخه بو
باغ بو بیکر پاره پارمه
پاره چوخدر جسم پارمه
لعلیا منه بوز ویرور فغان
بسکه اشکمی ایلرم روان

چونکه بو قوم خوار الدیرور منی
قویه آغلاسون چشم پرنمی
ایلیوبدی زار الدیرور منی
نعشم اوسته آچ زلف مشکبو
قوم نابکار الدیرور منی
زلفون آچلان اوندا یارمه
زخم بیشمار الدیرور منی
هر زمانکه بو وردا اولور بیان
چشم اشکبار الدیرور منی

سینه زن درخصوص آنکه عید نوروز درماه محرم اتفاق افتاد

بونه بزم عیشی دور بونه مجلس فغان
بو طرفده عیشه باخ او طرفده ماتمه
بونه شور عشقی دور که دوشوبدور عالمه
بری وار بنفشه گه چکه قارهٔ کلشنه

بونه نوبهاری دور بونه موسم خزان
مگر عید نوش اولوب بونه محرمه
بونه واحسینا دور بونه ناله فغان
او توره غبار غم رخ زرد سوسنه

گله غنچه سینه چاك
او علی اصغردن
بونه نامردلك
چو اولوبدر قاتل اون
که بنفشه سربسر

چو یتوردی شمر دون
نه روادی پیر سیله
که اوماتم تورده
بره ذوالجناحدن
او یار الو حسینه
اولا هرچه یاحسین
ره عشقده سندن
بو عزاده العلیا

چمن ایچره شیونه
چخا جانی تشنه لب
بونه شرم ایتی عجب
طوزلی ظلم ایله یاس
گیدوب قرا لباس

سنی قتله یاحسین
گله باشوه بلا
قیلا قوم کین جفا
یخلاند شاهدین
اوزرو اوندن الهکین
غم و محنت والم
گیمی گیم قولوب قدم
نکه ایلرم خیال
بو قیمه دوده تار
بونه شرحدر بازار

اولا چشمی نرگسون
آچیلا بوجا لبسله
بوچکوبه دن گرگ
اوردی یاغلیو بدور گل
دل نو عروس تک

الوی کیلبسله
او بلالو باشیوه
که اونا یزیدون
برو دورین شقیا
گیمی نیزه و خدنك
سنون اودوه یاندب
که رضای اوچون
اولو بهرزما قرون
دل و جانم اشتغال
کنه خامه بیان

بوغمیله جو نفشان
گنه غنچه طرب
اولا غنچه یاعری تان
او گلشن ایچره یس
روبولوبدی ضمیران

داخی گسدی یاربان
اولا جانم فدا
اوراچوب خیرینان
اودم الدچو یزکین
گیمی خنجر و سنان
آنچو نشبان غم
ویره پیله باش و جان
غم و محنت و ملال

سینه زن

ای اوغول ایله عزم میدان
رحمیز دور علی چون بو لشکر
بوقدی سنده اوغول تاب خنجر
قوز خیرام قانوه ای دل آرام
گورمش تکو علی آلماش کام
بس نه نوع ایله تاب ایلرم من
ایلیوبدور اوغول جور دشمن

بوقدی لیلاده یارا هجران
تشنه دور قانوه شمر کافر
صف چکوب قتلوه قوم عدودن
گیم باتا طرهٔ عنبرین فام
الدوردو قرنسنی قوم سفیان
قتلکده گورییم دوشمن بس
زلفون آشفته حالون پریشان

سینه زن

ساخلا پرقدم ایلجه قیلوم شانه کاکلون
اکبریم اوغول
هرچه ایستدیم طولوادیم نه کبرای اوغول
شانه ایلیوم کاکلون قیلوم زیوری اوغول
اکبریم اوغول
گل چالوا قونسه توزا اگر قان اولور گوگل
دوشسه نظمدن کاکلون پریشان اولور گوگل

ایسترم رهحقده باتا قانه کاکلون
سروریم اوغول
طوی یاتی گیدیرم من مضطرای اوغول
بخشی قویدی بو حسرتی دل وجانه کاکلون
سروریم اوغول
گورنسه زلفون آشفته دور بر پریشان اولور گوگل
چونکه بسته دور بودل پریشانه کاکلون

اکبریم او غول
عارضوڭ کی ای وغول ملی خال هاشمی
هر دم آتش زرور دیده ده بنم قانلو یاشمی
اکبریم او غول
زلف و عارضوڭ غصه سیله بنی ایلیوب زبون
آتش قالوب اولاسکم او غول وای خون
اکبریم او غول
رحیم شهید ایلیون سنی قوم کینه جو
کیت سوزه بو عرصه ده توکه قانی عدو
اکبریم او غول
چون نگار سنی اهل شر علی قیلکا هده
زخم اول ادوم عوز ایدر علی قیلکا هده
اکبریم او غول

سروریم او غول
هر نفس سالور پرچه گورنه سودا یه باشمی
پر پر اوغول ایتسم اکر شانه کاکلون
سروریم او غول
کاکلون گو کلدن الوب تیلی طاقت و تکان
ایلیوب میلی پرچه گورنه دیوانه کاکلون
سروریم او غول
قاسمون خط و کاکلی یاتوب قانه مو بمو
رهنی اولمار ام یا تماسه اکر قانه کاکلون
سروریم او غول
کاکلو پریشان دوشر علی قیلکا هده
چون توکر او غول شکر اویمدانه کاکلون
سروریم او غول

سینه زن

قانوه غلطان سنی قیلمش او غول اهل جفا	یا شپه المصطفی بعدک علی الدنیا عفا

یا شپه المصطفی
حقه قربان اولدی آخر بو جوان جانون علی
چون سنون بو چولده تقبیل ایچون قانون علی
یا شپه المصطفی
قانلو ان محشر گوزنه قیلسون عدو ن حق شدید
سن که الدون منهده کسیدلر و زحیا تهدن امید
یا شپه المصطفی
کو کلمه سنلن تسلی هر دملر ایدردیم علی
سن سنی آخر سلامت ایلیه گوندر دم علی
یا شپه المصطفی
ایلدی بسلا ایلدی شانه او پرخم کاکلون
ایلدی جانیله دگوبو هم گورکرو هم کاکلون
یا شپه المصطفی
یاتمسن آلقان یحینده بونه حالشده او غول
قیلوه یاتسندیکی زخمون کفایتده او غول
یا شپه المصطفی

بعدک علی الدنیا عفا
حق بو ایدی رتبه قبول ایدرلاست بوذ ریا بو ایلن جلی
قانوه تیمز بو قانی جسمیده جانم فدا
بعدک علی الدنیا عفا
الدیروب آخر سنی قویدی بنی فرده حسید
پر نفس حلکت اسهسن سنز دکل تسلیم رضا
بعدک علی الدنیا عفا
کن سنی عالمده جانلر ان چوخ استردیم علی
قانوه غلطان نجه پرده ده قیلدی اشقیا
بعدک علی الدنیا عفا
سرمه لیندیرر گوزون قیلدی فرسطلم کاکلون
قان ایچنده غرق اینور چشم مصطفی
بعدک علی الدنیا عفا
قاترون دوشمش یره بو نه قیاشده اوغول
جسمونی قیلمش نجون صد پاره قوم محیا
بعدک علی الدنیا عفا

خیمه‌لرده‌می ای دغول گوزلریوتون سیلا آنان
بیلسو گورسنون بو حالتون یا آنان
یا شفیع المصطفی
رنگ خساران و عطشدن زرد اولوب دوتمزدی گون
ای دغول گیمز گوکلدن حشره تک بو نسکلون
یا شفیع المصطفی

ایندیکه بو حالزادون بیلمزلر اصلا آنان
پیکرون صدپاره جسمون یاره دردون پیدون
بعدک علی الدنیا العفی
الدیروب تشنه سنی سوویریوب دورقالمون
قالدی بو حسرت منیم قلبمده تا روز جزا
بعدک علی الدنیا العفی

سینه زن در تعزیهٔ جناب امام موسی کاظم علیه السلام

پرغریبون حالنه قان آغلیون فغانله
دیده‌دن جاری دادم پر شط و بغداد ایدون
ماتمنده هر قدر مقدور اولا فریاد ایدون
زهر جسم ناتواندن اکوب تاب و شکیب
عاقبت زنداندا جان ویردی او مولای غریب
حضرت موسای کاظم زینت عرش مجید
قالدی زنداندا بلادون پر ایل فرد و حید
شوقیله جانان یولنده ترک جان و تن قیلوب

جان ویروب غم بنده یاران محنت زندانله
خاک بغداد ایچره پرکس غریبانه دایدون
اهلیون اهل محبت سینهٔ سوزانله
نه طبیب اولدی دوا ویرسونه مونس نه حبیب
نعشی ویرده خوار قالدی طعنهٔ عدوانله
شیعه‌لر اولدی اسیر قید هرون الرشید
دوزدی بو تندده من درد و غمه برجانیله
احتجاجین اهل کفره گون کیمی روشن قیلوب

حضرت یوسف کیمی زندان ایوین مسکن قیلوب
هر مصیبت باشنه گلدی او قوم بی‌وفا
آخر اول مظلومه یاران او ویردیلر زهر جفا
گوردیلر بیکس قالوب نعش امام ممتحن
نعشی پر ذلتیله ایتدیلر غسل و کفن
هر زمان حیران بو غمدن عالم لاهوت اولوب
دورت نفر حمال او نعشه حامل تابوت اولوب
بیر نفر بو پیشوایه نه عزا دوتدی نه یاس
نعشه آماکرنا اورتدی بولدی بر کهنه پلاس
یا حسین برکیمسه یانیوب جالوه صلا سسنون
بولمرم نعشونده آنچه یدی نذر اعدا سسنون
اهل غصه سن نشان کوی جانان ویرمسن
هر عتیدن صونرا بو ایچموب جانو ویرمسن
یوزدی ریوب بو غصه‌دان تعلی سنه درد و ملال

مثل یعقوب عمری گچدی دیدهٔ گریانیله
ایتمدیلر بو ماتمو ظلمه ولیکن اکتفا
عالی باندردیلر بو درد و بیدرمانیله
هر شماتتدن صورا اول فرقهٔ ایمان شکن
گوشش ایدیون من شرح ایدیم بو تنتیه العملیه
حالت تشییع نعشندن بابو مبهوت اولون
بولمرم حشره گلور بو فرقه جو انسله
گرچه نعشین خوار ایدوب اول فرقهٔ حق ناشناس
قالمیوب او چکون کفن بیر پیکر عریانیله
قالدی او چکون پیکر و چوللرده یا موکا یاسنون
پاره ایتمشدی او نعشون خنجر و پیکانیله
اکبر و قاسم کیمی لب تشنه قربان دیرسین
اولمسان الجانوه غلطان ال علقانیله
کاش بو درد ایلیون جانی لم لرزه پرده خال

ایلیه هر کیم شهادت بیتی ای هردم خیال
روز و شب آغلار بو غمده چشم خون افشانیله

سینه زن در شهادت حضرت امیر

بو نه غمدی یا نیروب عالمی　　ها مو بو غمیله نزار اولوب
ایکی گوشواره عرش حق　　بو عزاده تعزیه دار اولوب
ایشه نه بو نوحه لری شیعه لر　　ها مو لاله تک بوزه قان توکه
نه بو روبرو حالمه بوزه تکه　　که ها مو چاپر بهار اولوب
بو جهانده زینب مبتلا　　دوتوب غم ایله ایکی عزا
پر پسنه ده باشه سالوب قرا　　پر سینه ده ناقه سوار اولوب
آتاسی اولنده او غم چشم　　دولانوردی کوفه ده محترم
چکوب اینده آخری نه ستم　　که او اخر ایله خوار اولوب
سینه زنا اهل فتنه ایله دن　　چو چکندی تسلی غم ویرن
گلیبدی گوزدن او غریب الن　　که عزاسی ظلم ایله خوار اولوب
اونا جانی شیعه لرون فدا　　اودی شاه تشنه کربلا
که نه اولشه دوتوب عزا　　نه حنوط و کفن نه مزار اولوب
بو جهانده ایکیم ایله غم گوروب　　ایله ظلم و درد و ستم گوروب
نه زمانه ایله الم گوروب　　نه فلکده ایله مدار اولوب
گرییا حسین اولوب روا　　که سوسوز باشین همه اشقیا

گلمی سن گلمی بو گروه گلین　　سالوب اوچکن اوچه بهیمین
سنلن پریشه باو تا　　بو بلایه عهد وفا ار اولوب
آتا باشی آتی پیکرون　　که تمام جسمی غبار اولوب
واریدی او تشنه ده تا رمق　　یازیلوب جسمی ورق ورق
عجبا او طالب وصل حق　　ها مو دردی ایله دوچار اولوب

سینه زن

هر ظلمی چون لشکر کین کندی عیان نه　　نوبت یتشوب حرمله شمخ کمان نه
گوردی که حسین ابن علی یار و خروشن　　آغوشه آلوب اصغری میدانده اشیون
اصغر بچه اصغر سارالوب رنگی عطشدن　　سوز جگر یندن چخار افلاکه زبانه
چون گوردیکه سو آختار ورار و لبر حجازی　　بولدیکه عطشدن سو آلوب اولنجه نا ...
بوینی کج اولوب چوق آغار ور گوردی بو حالی　　او جدیله دیدی دوشمن آلا سپاه نشانه
ایله سو دیروم کن دیدی بو طفل حزینه　　احسن دیه بکیر منه بو لشکر کینه
کفندن او دم قوییلن آلوب گمردی سینه　　او کافر بی رحم پر اوخ قویدی کمانه
ای کاش دوتیدی او زمان گردش عالم　　او گنجه بو دلیم لال نجه ذکر اولو بو غم
شعشعدن او چکالا قوتولوب دالدم　　دوتدی او نشان ایلدو پرده نشانه

یاندیردی علی اصغرون احوالی اوشاغی | چکدی چو اوپیکا چوب شعله آهی
عرض ایلدی بو حاله گواه اول الهی | کورنه جیسنون ملشوب اصغری قانه
سنری بو ایدی کاسپید سماواته اوقانی | قویمادی گوه دوشون یره پر قطره او قانی
پر قطره سی دوشسیدی اولوردی هاپرو فانی | قالمزدی سلامت نه زمین ونه زمانه
اوراوردی بو غم بو دل غم پر کدوره تعلی | یاندی جگریم حال علی اصغره تعلی
شرح عطش اصغری بو دفره تعلی | یانغو فیجه کلور بسمل سرشکم جریانه

سینه زن

بجرون سالوب عم اوغلی بر کورمنی نه حاله | دونمش بو سرو قدیم قاشو کجمی هلاله
بو جسم چاکچاکون هر چاکون فدایی | دوندردی قانه کوکلوم زلفون بو قان حنایی
اولمش کفن ندندور اکنونده طوی لبایی | ای نو عروسه حسرت ایتمین وصاله
حاشا بو حالثون تک بر درد مشکل اولسون | باشوندا چوخدی یاره بو باشمه کول اولسون
هر نوجوان طوی ایته بو حاله مشکل اولسون | ایکام سنه جوانم قربان اولوم بو حاله
کر کورسن ابعم اوغلی احوال نو عروسی | زلفو بکجمی پرشان کور حال نو عروسی
دوشدن گوریم الهی قتال نو عروسی | عمرم یتوب جهانه [illegible] دردمین نه واله
سن سنزنه نوع بر ده خوش روزگار اولسون | هر نه جهانده سن سنز عمر دارم اولسون

عهد ایتمشم من اولم بو آه [illegible] ریم اولسون | بیگانه دردی قویمام بو مجلس وصاله
پر آز زمانده امندن [illegible] | تا پشور عروسی شمره ظالم دیکونده قویما
تازه کلیب [illegible] آخر باشدان یاقه سویا | قالسون بو قاره معجر باشنده الا محاله
با خلاری لیبابه بو قوم چهت | سویله سنه وی روز چاره نه زر جحت
زنجیر زلفون ایلر آخر سنه کفایت | پرده رو شوم نه لازم هر اوزکه قیل قاله
هر چند آغلا داوم من آه زار بو انهایم | بو عشق اودین کوکلدن سوندور اشکباریم
بجرونده بو حده پردم صبر و قرار و تابیم | اولسون قسم عم اوغلی بو زلف و خط و خاله
بیله گلوبدی قربان بو فرقه عزاده | گلسون گرگ دیار شاهد باشون جلاده
مندده دالونجه گلم سرگشته و پیاده | هر برده ناله قیلام سالام سنی خیاله
معشوقی ساتوب [illegible] اراده نیلوم کفن تاپولمز | پرچه پاره ایلین هر کز بدن تاپولمز
جسمونده یاره سیزیر ایجا نمن تاپولمز | بو قوم تیغ و خنجر ازبس ایدوب حواله
تعلی بوزم غمده ولغرق بحر ماتم | تا عالمی فنایه ویرسون بو چشم پرنم
بو مجلس عزاده دائم خسته حالم | ویرسون لسان گویا بو طوطی مقاله

سینه زن

ای اوغول ایلمه غرم سیدان | بو خنده لیلاده یاره ا هجران

تمییز دور علی چون بو لشکر
تشنه دور قانوه شمر کافر
قورخورام قانوه‌یه اول آرام
نوجوان اولدوسن آلماش کام
اونده آخر نجه تاب ایدیم من
ایلیوبدور علی جور دشمن
اوره بو جانه هجران یار آیین
قوی آلوم گوزلرون من بلاین
سولدی گیرا یدل شکسته
بو دور عهدیم گرگ قوم لرا اوسته
گلمه پیله آنا شور و شینه
پر نفر دادرس یوق حسینه
ای آنا آغلا هر آنده مادم
عالم عشق اولوراوزگه عالم
سولدی ای اوغول قیل نظاره
ایله بو درد هجرانه چاره

یوخدی سنده یقین تاب خنجر
صف چکوب قتلوه قوم عدوان
کیم بابا طرهٔ عنبرین فام
گورمیش طوی اوغول دیده‌من جان
قتلگه‌ده گوریم دوشمن سن
زلفون آشفته حالون پریشان
قامتون چکمشم هر جفاسین
ایلوم اول جانه بو جانی قربان
گلمه شورده پیله زار و خسته
تشنه لب جانویرم ای آنا جان
پرچه باخ بو شه مشرقینه
من نجه قیلیوم عزم میدان
باشله مجنونیکمی شور ماتم
عاشقی باید یرور هجر جانان
باخ بو لیلاده بو آه و زاره
آلتم آخر بو درد ایله نالان

قوی سالوم زینته بو عزاری
بو جمالون عدو گورسه باری
پر نظر ایله بو سوز آهه
ممکن اوله قایت خیمگاهه
آغلا لیلی بو بزم عزاده
آل حسیندن شفاعت جزاده

خوش دوزیم طرهٔ تابداری
رحم ایدوب ایتمیه قانه غلطان
عزم ایدیرسن اوغول رزمگاهه
منتظر دور یولونده ابو نالان
توک سرشکون صباح و مساده
اولمسن غرقهٔ بحر عصیان

سینه زن

لیلا ایلدی تلف علی اکبری شانه
بو کیم دن ایشیه ایچدین وجمالین
بی پرده گورمزدی ونون کیمسه جمالین
اگر دمیه هر کز پیله گل پیرهن اولماز
قامت نجه قامت پیله سرو چمن اولماز
راوی پیله مسطوردی یوب شیعه که سابق
اوندا که وفات ایتدی پیغمبر صادق
تا قویدی حسین کن حلقی در گنبه سر

قیلدی اوجوان اوغلی میدانه روانه
اورتمزدی اگر زلفی اونون عارض خالین
حاشا گله بر پیله جوان پرده جهانه
کاکل دیمه حاشا پیله شک ختن اولماز
بنذر دی خرام ایتمکی طاوس جنانه
اولمشدی پری عارض پیغمبره عاشق
بر شیشه‌یه پیغمبردن اوگس دودی نشانه
عرض ایسدنم طالب رخسار پیغمبر

ویرش سینه گویا پیراو غول خالقی اکبر   چو خشینه پیمبر دیدی تیر او بکانه

پس کهربی احضار قیلوب اولسه والا   باهینکه یوزنده واریدی برقع دیبا

کوربک یوزنیون نورینی غش ایتدی چو موسی   گویا او پیمبر او طور اولدی او خانه

شیعه بو بیان کهربدی ایله تا تل   آخر وار ایدی گرب بلاده بو تحمیل

بس قانه بلشدی نیه او طرّه کاکل   نه گلدی بس اول سلسله مشک فشانه

چون گمش ایدی سویولینی فرقه عدوان   بیدانه سوسوز کیتدی او شهزاده عطشان

سوویرمدیلر سو یرینه اوردیله پیکان   سوز عطشندن جگری چکدی زبانه

مشغول ایدی دعوایه او شهزاده که ناگاه   پر باندیکن ایلدی او ملعون گمراه

پر تیغ اوروب فرق علی کهره باتته   بس کارگر اولدی او جراحت او جوانه

غش ایلدی قان اولدی بس سوکیمی جاری   بوینین قوجادی اوندا عقابه ریدی بابه

لیلایه تیور خیمه ده یاری من زاری   یا غری دونوب آیلدی آنا سو خیمه ده قانه

توتمش ایتدی عقاب کهر بر قومه او ساعت   پیغمبرله دشمن ایدی چون او جماعت

تا کوردیله پیغمبره اکبرده شباهت   ال قویدیلر بو کین ایله شمشیر دکانه

کوتدی کیمی خنجر کیمی تیر و کیمی شمشیر   اوردی کیمی خنجر کیمی نیزه کیمی شمشیر

قتلنده او صید حرمون ایتدیله تقصیر   مین زخم دگوب پیردن او جنابت توانه

بسکه اوروب او پیکره ناوک پر   بال ویراچوب وجد عقاب اوزن اوسرور

چون گلدی هوادن یره اول پاره پیکر   غان پاره لریدن آچلوب اولدی روانه

لعلی بو علی اکبره قان آغلاشوب روز   یان هر گیجه صبحه کیمی چون شمع شب افروز

یاندیردی منیم قلبمی بو قصه جانسوز   خوبجگریم گلدی گوزیدن جریانه

سینه زن در تعزیهٔ حضرت امیر المؤمنین ع

شیعه لرسه صبح و شام ایدر   آه و ناله هر برده یا علی

بو مصیبته بنا یتون   کتدی عالمی درده یا علی

اشکلن دوتوب صفحهٔ زمین   شور و شینلن آغلار عالمین

کور بو سینه ده آه آتشین   بارخ بو ناله سرده یا علی

زهرلن دم تیغه دیردی سو   مشتق ایلدی باشیوه سی عدو

بیلمرم نیجه جرأت ایتدی بو   اول لعین وکافرده یا علی

سجده ده سنی کوردی قاتلون   تیغ اوروب اله دوردی قاتلون

یا علی دیدی اوردی قاتلون   سجده گاهده اورده یا علی

سالدی بس سنی ایله جانه   جیسمی کلوب اول شجاعته

اول فصاحت و اول بلاغته   یا نجما مشدی منبرده یا علی

بس اولنده اشباه لافتی   جمعیدی باشون اوسنه اقربا

قالدی حضرت شاه کربلا / جانو برنده چو قلزده یا علی
دوتدی گوزلرین لخته قان / شاه تشنگان جانوبرن زمان
قالمادی اوده طاقت و توان / اهلبیت اطرده یا علی
آچدی گوزلرین گوردی قانلی / تشنه ایدی بس دوتمادی دلی
اولده واقف قویدی ال و لی / تشنه الدی آخرده یا علی
روز حشره دین آغلار عترتون / چوخ چالدور دردِ فرقتون
یاندیرور یزی بو مصیبتون / شیعه لر کلور دردِه یا علی
هر کنار دن یا علی چکر / دیده دن هامو قانلو یاش توکر
ایلدی بو غم اوت کیمی اثر / جمله بو زن و مرده یا علی
حل ایدر آدی جمله مشکلی / قلبده چکر نعرهٔ جلی
لعلیا اولور دیده منجلی / ذکر ایدنده هر برده یا علی

ایضاً در تعزیهٔ وصی مصطفیٰ

المنیم داورم بابا یا علی / غم گونی یاورم بابا یا علی
ابن ملجم کسنی شهید ایلدی / بو نه جرأتدور اول پلید ایلدی
زینبون دردنی مزید ایلدی / انیم سرورم بابا یا علی

قیل نظر حالت پریشانه / باخ بو سوز دل و بو فغانه
فرقتون اوردی اوود دل و جانه / یاندی اول ویریم بابا یا علی
غصه و غمیم هجوم ایدوب گلمکه / راضیم بو زمانه المکه
پر دم سندن جدا اینم قالمکه / گلمزی یاوریم بابا یا علی
سالدی هجرون عجب مشکله / گونده یمز غم اولیدی مشغله
گلمزمشدی بابا گوگلمدن هنوز / حسرت ما دریم بابا یا علی

سینه زن

مطلوب قانوه بوتمره پریشانون اوغول / یاندیرور قلبمی بو حال پریشانون اوغول
گیم توکوب قانی نو اینظهر حسن ازلی / سنی هر کیم یا لوب بوگونه شیل اولسون الی
گوزلری خیمه ده لیلانک گوا ایدی ولی / خیمگاهه تشنه جا جاق جانون اوغول
قانوه غرق ایدی آی هوس مشکین گیسو / سوگمی گوزنه ایچوب قانی توبچولده عدو
ویر سو بیر بواولن وقنده آتاسنه سو / سارالوب چهره ضعف بواب عطشانون اوغول
بدلنه نیته بنده یکر حسنوه ابوجه حسن / خیمه دن آیده سلامت سنی گوندر دیم من
قانون یخدیله برطرفده چو نسترو چمن / عرضه قلیجه توکدیله بو قانون اوغول
ایلی اکبر اوغول سیکمی مظلوم اولماز / گوره بو حالی کوبر کیم نجه مغموم اولماز

بدنون چوخدو یارا سی جانه معلوم اولماز | پرپله زخمله ممکن دگو دریانون اوغول
چوخمش یاره ورانون یوخمش دادرسون | آیا رو بدو دوستی نان گلمز یا تمره سون
دورگیدک خیمه یه ای بیتر آخر نقشون | گوزی حسرت قالو دیده ره لیلانون اوغول

سینه زن

بنای کوچ ییربدن توتوبوچون سبط پیغمبر | جوانان بنی هاشم مهیا اولدیلر یکسر
گلوب قیلیون وداع قبر پیغمبرا او فرقنده | قیلوب اولمرقدپاکه سلام آنا محاسنده
گلوب قفانه عرض ایلدیکه یا جدا بو زتنده | حسینه قویمادی قالسون جفا قوم دون پرور
دیلوب دردولین بر پرگتوردی آتشکنی جوشه | ایدوب آزبسکه آه و ناله گئندی اوزمان هوشه
گوروب یا بیدی اونی زو یاده جدی چاک آغوشه | اوپوب خسار پاکندن بیوردی اول محشر
گورورم عنقریب ای نور دیده عزم هند ایتدا | ویرورسن تشنه جان زخم سنان و تیر پیکانه
باشون پر پاند پرخون پیکرن صدپاره پر باید | اوپاره نعشون اوستنده چاپاراق لشگر کافر
پیاده باش آچوق شامه گیدر اول ناتوان زینب | قالور ویرانه کنجنده عمرن با غرفان زینب
ایر لشگر کفار اولور نجا نمان زینب | گیدر زنم یزید ایچره او کون بچاره و معجر
اچوب گوز خوابدن پیدار اولوب اولیند عالم | وداع مرقد زهرا یه یوز قویدی بدرد و غم
ضریح پاک جدندن چخوب با دیده پرنم | گیروب اولمرقدپاکه توکوب گوزدن سرشک تر

سلام اول قبرپاکه ایتدی چشم خونفشانیلن | جوابی گلدی ناکه قبردن آه و فغانیلن
ایدوب عرض اوندایا آمابو گون تحت روانیلن | آپارار آم زتنهالن سمت عراقه با جلال فر
ولی شام اهلی قویمازلار بو غربت پیلدر اوغلان | گرک قولار با علوا زینبم ناقه سوار اولسون
داغلوب خیمه سی جور و ستمله تار و مار اولسون | جفا و ظلم دشمندن یاشنده تا لیه معجر
آنا پیرزینبی گورکون چالندن حجاب ایلر | برهنه سر گیدر شامه یوزه زلفین نقاب ایلر
خرابه مسجد و ویرانه لر کنجنده تاب ایلر | نه که آج و سوسوز قالمه نه که طعن اتیه دشمنلر
قوپوب یوز خاندان مصطفا یا غم و محنت | بیوردی زینبه باجی اولون آماده رحلت
وداع دوستان ایلون که گلدی موسم فرقت | اولاناعازم کوفه بیوردن آل پیغمبر
دوندولر نافه لر زرین جهازیله بعزو جاه | ندای الرحیل اوج آلیدی اهل شهر اولوب آگاه
که عازم دور عراقه آل اطهار رسول الله | گلوب بر یکسر افغانه توکوب گوزدن سرشک تر
رو توبلردهنندن اوشهون با ناله و فغان | که یوخدور یا حسین بیر لرده تاب و طاقت هجران
بیوردی شاه دین بوزاز لده و یرشم بیمان | اولاکرب بلاده مکان عترت حیدر
جهانه اودو اور العلی نور سرج حسد ور | کوکل چاک اولدی یوخ عمران بونه تقریر محنت دور
داخی بو دوگری تکرار ایتمه خیا شرح اول کفایتدور | الونده توخرام مازنی سوآن آشون خامه و دفتر

سینه زن در تعزیه غریب الغربا حضرت امام رضا ع

آغلاشوبلر شیعه صفا من غم بیجانه
ایلیوبن نظر یاران پرچه ظلم ماتمونه
ایتدی جفا قیلیون او لغریب محزونه
گهدی زرجه جهانده ولی امام زنجیره
اوشه آب تکلیف جاهل اولدی ملعون
زهر ایدوب او ساعده جسم زار بیمارینه
نه ایدوب اول مظلوم چکدی باشه تا خبر
چونکه بو ایا صلیدن روشن اولدی ولیعه ناگاه
لمه رویه یا نجاتی تیره دن اولوب آگاه
عزم قیلدی یا مولا دوشمن عجب حاله
گمده ایلیش جهان ایلدیلر بو احواله
الغرض بو حالیله یتدی منزله آخر
سولدی یا جمله پرچه طشت ایله حاضر
جانفزا ایلدی طشتی ناله و فغانیله
یاره جگر گلدی لخته لخته قانیله
نقلده و یا علتدن حسن اوده قنده یالان

ویردیلر جانه زهرین دولسه غمخانه
ویردی جونشقاوت بو زهر الجیب ملعونه
ایلدی او کولک ترتیب پرچه بزم شاهانه
زهرلین قیلوب مسموم پرچه خوشه انگوری
اول امام دلخسته میل ایدوب یچه دانه
بولدی گل کیمی رنگی تابدی حالتی تغییر
چکدی بزم دان بیشره اولدی عازم خانه
اوز عیالینی گوردی باشنه چکوب اول شاه
بولدی زهر ایدوب تاثیر اولونی بیجانه
حالتون پریشان دور قامتون دونوب داله
بیله حسرت ایلر بورد ایو خسته جانانه
مرک جلا تیندن گوردی او لغریب اولوبوز تاکی
فرشی بیغ تووی پرده جانوره یا نه
طشته یوزدوتوب اول مه چشم خونفشانیله
غش ایدوب دوشوب اول دم حالتی پریشان
گورده اولادی خوش هر طرف یا خور حیران

چشم شطناریله گوزلور او غلی گریان
ناگه اول ایوین روشن اولدی سقف و دیوار
یا خدی گوردی غش ایتمش او لغریب افکار
تا گوروب بو احوالی تازه گلدی پرجوشه
عرض قیلدی کای بابا پرچه گل گلن هوشه
تا اوشه گلوب هوشه آچدی تا که آن چشمین
سولدی تا نی آخر الدیم ور بو زهر کین
بو غریب اکرباران حال احتضارینده
پر غریب الن وقعه کربلا دیارینده
گوردی باشی دستنده الده خنجر بران
ایستدی او حالنده پرچه قطره آب اوندن
ایلدی العلیا وام شکر حضرت معبود
زرم عمده همواره نوک سر نیک خونابه آلود

بوزدونار دی آهیله یا رگاه یزدانه
حضرت نقی نون تا جلوه لندی رخساره
گلشن بکینا زنده یا تمن یا تکین دانه
او بحر پرودا نغمه چکدی جیتمین آغوشه
یا گلشن من زاره گلمشم خرامانه
گوردی باشی دستنده گلشن تپه تمکین
آز قالوب غنچه تا بتم او جانانه
آچدی گوزلرین گوردی او غلی تا زیده
روشن گوزلرین آچاق شمع تا بساعانه
ایستر اولسم پرور یا شنی که عطشان
ویردی او ظالم سو اولسه شهیدانه
مجمر عزا ایچره یا ندیر و سنی خوبحودن
اشک چشمدن آرتار رونق عزا خانه

نوحه در تعزیه هزبر الغالب مظهر العجائب حضرت علی بن ابی طالب ع

اکی شاهد اول اهل عزا یه
گه قان آغلار علی المرتضی یه

دوتوب بو انفس و آفاقی ماتم
مگر آلقانه باتمش قلب عالم
فلک یاکی لدخلل ارکان دینه
دوتوب ماتم امیر المؤمنینه
گیوب پچه زینب غم لباسین
علی المرتضانون دوتدی یاسین

گتورمش درده عالم قلبینی غم
که آز قالدی گیده عالم بلایه
یتیم اولمش بوگون شاه مدینه
یولار زلفین گلوب زینب نوایه
باشندن آچمش زهرا اوسین
بو یاسیله گیدوب کرب بلایه

ایضاً در تعزیهٔ آن بزرگوار صلوات الله

چکلوم آدم عالم نجه راتدور بوگون
گورسیدی بیله گون دیدهٔ عالم اگاکش
گلوب آ شیعه دیوم یا بوگونون نیری فاش
اوداورتوبدی شهیدا امکانه غم شیر خدا
قارشوب پرپر بشیون اورد شاه و گدا
درد و غم صورتنه عالم اولوب آیینه
اهلکین بوخیه سالوب زخمه ساکس دینه
گرچه زینب غمی ایلدی غصه مزید

علیه قلب عالم تیتوب قبله قباتدور بوگون
توکدی بو صبح غرا چشم شفقدن قان یاش
ساقی کوثر غمندن عبا رندور بوگون
غم الندن یوزیلوب سلسلهٔ آلعبا
بوخیه گیم ماتم سلطانی لاتدور بوگون
یاندیروب شش جهتی آتش ظلم و کینه
شه دین قبله توتوب روز شهادتدور بوگون
آه او گوندن که حسین بن علی قالدی وحید

یوز توتوب خیمه‌گه غارت ایده شمر پلید
ایتمگه بو قدر ظلمده طغیان ایتمه
گل بو جمعیت اطفالی پریشان ایتمه
بزم غمده بوگون اهل علی نالان آغلا
نه که مقدور اولا شیعه بوگون قان آغلا

شمره زینب دیدی سنده نه شفقتدور بوگون
آتش ظلمله بو خیمه‌نی سوزان ایتمه
شهدا غصه‌سی اشبر کفایتدور بوگون
ایکو گل آه چکک ای دیدهٔ گریان آغلا
حشرده عالمه اسباب شفاعتدور بوگون

سینه زن

باشوره خنجر قویاندا شمر کافر یاحسین
ظلمی پایان ایلدی لشکر عدوان سنه
ویمدیلر پاره چه تیغ و نیزه و پیکان سنه
ناله جانسوزدن افلاکه قالخدی ولوله
چولقیوبدور انفس و آفاقی بانگ غلغله
چون حسینه کربلاده اولیوب ماتم دوران
بودی یا عرش کیم پیشاندور بو جمع محبان
شیعه‌لر بردن گلور افغانه گوگلر دلک
وار دایدوب اسم شریفون جمله جسم و جان

کاش اولیدی بو عربلر کربلاده یاحسین
تا اولیدی بو جوانلار پیر بیر قربان سنه
اقتیل خنجر شمر ستمگر یاحسین
شوریله هر دم چکینده بو عربلر مهلهله
بوگوزدن قان آغلا شور عالم سراسر یاحسین
بزم غمده حسرتیله او خشیوب بابه باتان
آغلیوب هردم جگر شوریله یکسر یاحسین
واحسینا ناله سندن کر اولوب گوش فلک
گور نجه اولمش آدو دگرده از بر یاحسین

من لعلیم بو بزمده گریان و نالان یا حسین   بو جعلن اوز قبروه اینسه گلن قربان سنی

سینه زن در احوالات کلیسا

چون گوردی کلیسا خود بخود آوازهٔ ناقوس   حیرتدن اودم راهب اولوب دیرده مأیوس

عرض ایلدی یا رب نه بو لمیم بو علامت   یوخسه که بو گون ظاهر اولوب روز قیامت

یا گوکده مسیحایه یتوب بیر غم و محنت   نه گول ساوه یوروم اشمیه یا جامع و قدوس

چخدی او زمان سرعتله قیلدی نظاره   گوردی اسرا گتوردولر اوو یاره

پردستیه حرم ناقهٔ عریانه سواره   باشنده نه وار مقنعه کینسنده ملبوس

خیل اسرا جمله پریشان و مشوش   افلاکه سالوب هر بیری پر آهله آتش

بوینی ما موجکنسنده تیمار بلاکش   آغلار آنامو خسته و افسرده و مأیوس

سجادی گوروب هر غم و هر درده مسلم   عریان دوه ده الکلشوب اولسید عالم

زنجیر ستمله هر ایکی قولنارسی محکم   زنداندن بعینده گوروب سیله محبوس

لیلا گوروب ناقه ده قان باشن توکر الحق   پر باشه یا خار شته یمنزدی او مطلق

پر نور علی اولمش او باشون زلفی معلق   گویا که آچوب چتر گلوب جلوه یه طاوس

اتا او باشی مشق ایدوب ضربیله سیف   زنگیر خنه یا جد و دیدی کم و بی کیف

بو تازه جوانه سو سوزالدوردیله صد حیف   بو باشی خالی باتوب آلقانه صد افسوس

آه ای وای مدینه سالدیله بر جمع ویره البعقا   هر طرفدن تیر با باران ایندی قوم بیحیا

خون یا کوندا اولوب گلرنگ دشت کربلا   وکدی ازبس جسمه شمشیر و خنجر یا حسین

سینه زن

اکبر فیا بی وفا کیتدوز بو جهان منی   باری دیروپ بر جرعه سو الدور سن سو عطشان منی

بو پاره پاره بدن ازنیزه و پیکان اورون   جانده طاقت قالمیوب آه خنجر ایران اورون

چون خسته ایم باری بیروان بر جرعه سوازندن اورون   از قالدی ای پرچم آخر آیا رسیو قان سنی

گلمیم سنا عشقه من لب تشنه قربان ویرکه   من جان و دلدن راضیم باش ویرکه جانو ویرکه

سیرده بو ما هیندور من جانی آسان ویرکه   آماده ام انجمیون چو خدا سیر بعد وان سنی

واعطرتم بو حالده ایفرقهٔ شوم و دغل   کیم اولیم محمود عونه پرانده پامال اجل

اما یله عهد ایتمشم جانانیله روز ازل   گورسون گرک بو عرصه ده اوز جانمه عطشان منی

بو حاله عبد الله یا خوب چخدی کناره خیمه دن   گوردی حسینه نیزه و خنجر اورار هر پر تن

گلدی دوم هنشدی اوتنه عرض ایده شاه زمن   سنونده چو خدور که ای اخ ای عمو جیران سنی

شیعه ملجا الدوم توب بر گا قواوندا اما گمان   پر زخم اوردی پیکر ندن ولیمون احد قان

چکدا ام المفضل نوا فریاد عرض ایده امان   بو سینه دستنده عمو الدوردیلر عطشان منی

اولمش بو نغمه شیعه لر زار و پریشان یا حسین   مخمس بو عاشورا گوفلاکه قهان یا حسین

پروانه باخاند انظری دو شدی سنانه
بسکه اولوب آغشته اوباش بوتن فانه
گوردی او گوگ باشدا عجب ستره علامت
ظاهر دو جبینندن اونون نور امامت
بوباشی دیدی گیدور که پیله نور جلیدور
یعنی شه لب تشنه حسین ابن علیدور
پیشکه یزیده بو حسین بازمادی نامه
چو قصل حسین ابن علی ایتدی تمامه
بوسوزدن اولوب راهب پروا همه غالب
ناشمردن الدی او حسین باشنی راهب
اوردی او باشه لخلخه عنبر و کافور
تاکه یکوروب جلوه لنور شعشعه نور
گلمش اویره عیسی و هم موسی و حوا
حیران دولانورلار او باشون دورنه آنا
بومعجز اولوب دیرده چون راهبه ظاهر
بومعجزه دن اولدی نصارانه ها مو مخبر

پرپاره لو باشی گوردی و برو نوک شاه
قان لخته سی ولمش او رخ شمعه فانوس
کیم نطقی ایدیر آیه قرآنی تلاوت
هم ستر ولایت اولو او لجهده محسوس
سوبلوبله که بومظهر فیض ازلیدور
زهرایه انیس دل و پیغمبره مانوس
امرا اولدی گرک باشی گیده مجلس شامه
تاراج خیام اولماقه امرا اولدی چانوگوس
جان نقدی الیمن اولدی حسین باشنه طالب
گستدی اونی دیرایچره و پر غیرت ناموس
پرطرفه سراپرده ده قیلدی اونی مستور
اسرار الهی اولور اونشانه ده محسوس
پرتخت بکلده گلوب حضرت زهرا
که شوقیله ایلیه زیارت که اوداپوس
اوز طایفه سیلن ایتدی اودم دیرده حاضر
اسلامی قبول ایلدی حیله وسالوس

لعلی نقدر اولسه جهلت اجلدن
آل فیض او دریای فیوضات ازلدن
قوییا بو حسینی دیدی اپر دم چچا الدن
تا اینکه سعادت تاپا بو طالع منحوس

سینه زن

ای قاسم نوگد خدا
اولماغ و سوندن جدا
اولسون سنه جانم فدا
گتمه یاوریم گتمه سروریم

نوجوان عم اوغلی امان الامان عم اوغلی امان

ایلر فلک سندن صورا
بختیم قرا بختیم قرا
طوبی حجله سین نازم سرا
گتمه یاوریم گتمه سروریم

نوجوان عم اوغلی امان

بوجا نوه اولسون قسم
قانون توکرا اهل ظلم
قویبان بومیدانه قدم
گتمه سروریم گتمه یاوریم

نوجوان عم اوغلی امان

ای یادگار مجتبا
قیل ترک میدان بلا
واماد شاه کربلا
گتمه یاوریم گتمه سروریم

نوجوان عم اوغلی امان

کیتن ایشم اقعان اولور — بوحجله که ویران اولور
هجرونده باغریم قان اولور — کتمه یاوریم کتمه سرورم

نوجوان عم اوغلی امان

قویمام سنی میدانه من — هجرونده گلم جانه من
دوزمم غم هجرانه من — کتمه یاوریم کتمه سرورم

نوجوان عم اوغلی امان

ایسرو گلزار حسن — واماد اولان گیمز کفن
ترک ایله بومیدانی این — کتمه یاوریم کتمه سرورم

نوجوان عم اوغلی امان

سن بزگرک گریان اولوم — چوللرده سرگردان اولوم
این سنکا قربان اولوم — کتمه یاوریم کتمه سرورم

نوجوان عم اوغلی امان

لعلی گوزون خونبار ایله — اغلا صوی اطهار ایله
بومصرعی تکرار ایله — کتمه یاوریم کتمه سرورم

نوجوان عم اوغلی امان — الامان عم اوغلی امان

سینه زن

آلدی اله تیر وکمان حرمله — سالدی حریم حرمه ولوله
گوردیکه میدانده او شوم ولعین — اصغری آغوشه آلوب شاه دین
تشنه دور ازبسکه او طفل حزین — حالمه آه ایله اوروب مشعله
سوز عطشدن دلی خاموش اولوب — حالتی افسرده ومغشوش اولوب
بوینی دوشوب چکنه بیهوش اولوب — پیله نشانه دیدی دوشمن اله
آلدی او دم شستنه تیر وکمان — ایلدی پرانداکین تا کهان
حلق علی اصغری ایتدی نشان — چکدی او دم وجد ایله پر طهله
پیله نشان دوتدی او پرتاب تیر — غشدن آیلدی او طفل صغیر
آتدی چو پیکانی او شوم شریر — آچدی گوزین ناله وافغان ایله
چکدی او پیکانی شه کم سپاه — قانیله دولدوردی الین تا اوشاه
سپدی گوکه عرض قلوبی کا اله — شاهد حال اول که یوخیدور گله
اصغر الور جانی قربان ویرور — طفل صغیریم نجه گور جان ویرور
سو یرینه حرمله پیکان ویرور — گور نجه پر حمدی بو حرمله

سینه زن

دوشب زمانه ده قارداش نجوخ چیلایه یا بوتن — جدا بدندن ایدوب اوی دیلر جدایه یاشون

دل ویروب قضایه باشون
ازل کونی باشون اولمشدی همدم خنجر
جدادن ایجیدی یاندی کوکل اوسته یدکیدر
دل ویروب قضایه باشون
بلای دشمنه باشون عجب مسلّد ور
باشونده شور سنون بیلرم نه عالم دور
دل ویروب قضایه باشون
قویاندا سجدیه باشن اوّل شها وتده
تمام عضو قالوب سجدگاه طاعتده
دل ویروب قضایه باشون
ویرور شام بولی باشونه خوجرحمت
تنور ایچنده اولوب کرچه بیرکیجه راحت
دل ویروب قضایه باشون
آلوب سراغی کربارگاه وحدتدن
توکوب کیچوب باشونا عصاسنی محنتدن
دل ویروب قضایه باشون

دوزدی هر جفایه باشون
کسوب بلاده تیغین اولدی جدا ایکن هم سر
که خیزران سالا پر اوزکه ماجرایه باشون
دوزدی هر جفایه باشون
همیشه درد و بلا چکمکه معتم دور
رضا ویروب یکر عالمده هر قضایه باشون
دوزدی هر جفایه باشون
شهادت ایلدی جاری باشون او حالتده
او حالدی کلمه تکبیرلن جدایه باشون
دوزدی هر جفایه باشون
کورنه کولکه نه پرسایبان چکوب ذلت
تنوزدن بویانا کوزیوبدی سایه باشون
دوزدی هر جفایه باشون
اولوبدی کوکنجی عریان لباس کثرتدن
که بلکه تیزتیشه بزم کربایه باشون
دوزدی هر جفایه باشون

ورق ورق دا خلدو اولپستونی سه دان
جدا باشنده باخوریر به پر پزه حیران
دل ویروب قضایه باشون
بوزولدی سلسله اولدیم اسیر سلسله من
کلم روا دی بو درد بله نه کیمی دله من
دل ویروب قضایه باشون
باشمه جمع قیلوب پر بویوک عزاداری
یتیم اوشاقلاری وین اولمشم پرستاری
دل ویروب قضایه باشون
چرخ انجدوب باشی سو شمر قالیوب جانی
یقین باشون کسلنده کیدوبدی حق قانی
دل ویروب قضایه باشون
منی کورنمزایدی آفتاب بی پرده
غریب و دربدر اتمش باجون بوچوللرده
دل ویروب قضایه باشون
اوزیم اسیر و غریبم کوکل مکدر دور

دوباره ایتیدله شیرازه جند چوتقرآ
ایدر تلاوت قرآن آیه آیه باشون
دوزدی هر جفایه باشون
بولونده هر نه بلا چکسم ایترم کله من
منمله ویریمه قارداش صد صدایه باشون
دوزدی هر جفایه باشون
اباقی بالین گزرم جمله شهر و بازاری
نه عرض ایدیم باجو آخر بوماجرایه باشون
دوزدی هر جفایه باشون
اوروبدی نیزه سنه کرزیرور سپا بابانی
که ضعفدن دایانوب نیزه ده عصایه باشون
دوزدی هر جفایه باشون
دولاندیرور سنون عشقون برهنه هر یرده
که گاه شامه چکر گاه کربلایه باشون
دوزدی هر جفایه باشون
سننی کجاوده یریم منزلیم محقر دور

مبتلا غمی هر دردیلن برابر دور دل ویروب قضایه باشون	تندی باخبری قاردشن بو چنوایه باشون دوزدی هر بیر جفایه باشون
غرا کوننده بو لعلی جگر همیشه فغان اوقانلو باشوه من باجیین اولوم قربان دل ویروب قضایه باشون	حسین آدین اوزینه ایلیوبدور ورد زبان غرادو تاندقلو مجلس غرایه باشون دوزدی هر بیر جفایه باشون

سینه زن

بو چولده من باجی کرک باتام قانه	دوشم کرک غلطان بو قانلو میدانه

باتام قزلقانه

ایدر بو قوم کین بو خیمه‌نی تالان بو بیکس اطفالیم برهنه و عریان	اوراره بو خرکاهه پر آتش سوزان داغلوره آهوتک هامی پابانه

باتام قزلقانه

آخار بو صحراده سو یرینه قانلار شهید اولوب پیر بو تازه جوانلار	کسلدی بو یرده غزیبه قربانلار ویروب آباش و جان بولوده مردانه

باتام قزلقانه

بو یرده عباسه یتر غم عظما	کیدر کتورن سو فراته اول سقا

کنار حلقه ده سالورتولون اعدا	نشان اولوب جسمی سنان و پیکانه

باتام قزلقانه

اولوب باجی ظاهر چو روز عاشورا عطشدن ایلر غش بو عترت زهرا	کسر سویولارین جفا ایلن اعدا فرات اولوب جاری ولی پابانه

باتام قزلقانه

سنی بو ییدان اینجادیره عدوان اولوب نچه ور قرسو شهید ایدر عطشان	قجار سینم اوسته او شمر بی ایمان باشم کجر آخر سنان عدوانه

باتام قزلقانه

چو عزم جنک ایلر بو عرصه ده اکبر قلیجلا بوزر باشی بو چولده چون حیدر	شهید اولور عطشان او شبه پیغمبر اوزلف مشکینی باتار قزل قانه

باتام قزلقانه

زفاف ایدر قاسم طوئی اولوربزم سالور قرا باشه گیور لباس غم	عروس ناکامی دوتار او ناماتم کلور غراسنده همیشه افغانه

باتام قزلقانه

یتری اسیر ایلر بو زمره یا جلیل نه باشدا ایر معجر نه یوزده پرچایل	برهنه سر شامه ایدر باجی داخل اولور سیزه مسکن اویرده ویرانه

بانام قلقانه

عجب تاپوب لعلی بو فیضی عالمده حسینه ذاکر دوره محرمده	بهشته مان آغلار بو غصه و غم ده فغان و آهندن دولار عزاخانه

بانام قلقانه

سینه زن در تعزیه سلطان خراسان حضرت امام رضا ع

زهرکین ویردیله غربتده سنه وا عجبا	بو غم غربته یاندی دل آل عبا
یا غریب الغربا	یا انیس الفقرا
بو نجه ظلم دور آیا سنه یاسون ایلدی	سنی زهر ایله شهید ایلدی ملعون ایلدی
بو ستم حضرت زهرانی جگرخون ایلدی	ایلدیده بو غم و درد ایله دیروا اولدا
یا غریب الغربا	یا انیس الفقرا
سنی مهمان کتوروب زهرینه یاسون ویردی	زهر ویردی سنه یا سبط رسول مدنی
آه او دمدکه یا خوب گوردی آتا ضعفینی	نرم دن شیره کلورسن ولی یا شونده عبا
یا غریب الغربا	یا انیس الفقرا
بولدیکیم زهر ایلیوب جسم شریفونده اثر	قطره قطره دوداقوندن توکلوب جگر

حال محزون پریشانوه باقیلدی نظر	تیوروب نیزله آخرینی اولکان وفا
یا غریب الغربا	یا انیس الفقرا
تا دوشوب نیزه مصحف کیمی جسم تن ورقی	واردی جسم ضعیفونده بله جان رمقی
حاضر اولدی باشون اوستنده او مستانه تقی	سنی جان تک باسوب آغوشه دیدی وا ابتا
یا غریب الغربا	یا انیس الفقرا
سن اولان وقته شهید ستم فرقه کین	او فلوی آلتنده سنون باشوی آغوشه جزن
پرشهید ونده چخوب سینه سنه شمر لعین	نجه سینه که او روحش او بایوز جفا
یا غریب الغربا	یا انیس الفقرا
آه او دمدن که حسین ابن علی فرد و وحید	کوردی خنجر باشی اوستنده چکوب شمر پلید
ویردی یا شمر مزاینه لب تشنه شهید	قورودوب بو لب عطشانی باشیر هوا
یا غریب الغربا	یا انیس الفقرا
آفرین نطقوه لعلی ایله تقریر اولمز	حقدن اولمایا نید بو تحریر اولمز
یا نماسه قلب اگر سوزده بو تاثیر اولمز	ویرکلن اجرنی بو جمیله سن روز جزا
یا غریب الغربا	یا انیس الفقرا

سینه زن

حکم اولدی چون شامه سارے — کرب بلادن چکسون قطارے

تا اهلبیت اطهار — همونس و پرستار — اولسونلر اسیر کفار

زینب بو حزن باغدے ملاله — شمره بویوردی با آه و ناله
بو کار روا ایتمه خدا محاله — پر قیلکا نه دوشسون گذارے

تا اهلبیت اطهار — همونس و پرستار — اولسونلر اسیر کفار

چون قیلکا نه اولشمر کافر — اول غم قطاریندن توشتی هیکسر
خیل اسیران خیلے مکدر — افغانه کلدی آه و زارے

تا اهلبیت اطهار — همونس و پرستار — اولسونلر اسیر کفار

دوشدی اسیران اول محملندن — هر بلبل الده کام اوز کلندن
قیلدی شکایت درد و لندن — زار آغلادی چون ابر بهارے

تا اهلبیت اطهار — همونس و پرستار — اولسونلر اسیر کفار

آرتردی زینب شور بله سینه — افغانه دوشدی بوعالم سینه
آشکاردی تابدی نعش حسینی — جسمنده کوردی چوخ زخم کارے

تا اهلبیت اطهار — همونس و پرستار — اولسونلر اسیر کفار

آغلاتدی زینب واویلا دا — اوکدی گوزندن چون قانلو یاشے
کوردی او نعشون کیم یوخدی باشے — زخمندن اولمش قان نهری جارے

تا اهلبیت

تا اهلبیت اطهار — همونس و پرستار — اولسونلر اسیر کفار

سینه زن

چون راه میدانه قیلدی حضرت قاسم — بو عروسی افغانه کیدی حضرت قاسم
نه کیمی کلوب درده عرض ایدوب عم اوغلیجان — بونه وقت فرقتدر من اولوم سنه قربانلی
بوگوکل دو صالوندر راحت اولمیوب پران — حسره دین نیجه چکوسن درد و فرقت قاسم
کاش آچلمیدی بو صبح روز عاشورا — قوتر خوار ام بو هجرانون وصلی اولمیه اصلا
بونه هجر دور دوشدیم من بو هجره واویلا — پیله هجره دوزمم من جان حضرت قاسم
بو جهانده من چکدیم هر جفا و هر محنت — بو فلک نتی نوبه پرجه جور بیکونه حسرت
نه چخار بدندن جان اولم اولام راحت — قلبدن چخار پر دم نه محبت قاسم
که سنون فراقوندن کلدیم آه و افغانه — که مصیبت اکبرا اود اوردی دل و جانه
یاندیرور منی زاری هر زمان چو پروانه — که مصیبت اکبر که مصیبت قاسم
کوردی قاسم او مجوری دوشمش اوزکه احوال — سولدی پیله چکه ایتموقزے ناله
باغرمی غمدن الحق اتیمه چون لاله — موسم شهادتدور یوخدی فرصت قاسم

سینه زن تمت

بو زن

بویردون هر قصه سی اولمش باجی یوشن منه
ایلرم نورشوقلی جانانه بذل جان و تن
پیکریم مجروح و جسمیم پاره پاره نعشم بیکفن
مین بلا گر یوز ویره تاب ایلرم پر حب نه
اوچیجه قالام قوم اوته پیکرم بانله
فلکیدن چون قطار غم اولور شامه روان
ایله زلفوندن او عریان جسمیه پرسایبان
الکو تو زرکین وجودندن توقوم سینه جو

تشنه جان ویرم سو ویرمز شمر ذی الجوشن منه
قانه غلطان دوشوب قالام براوسته بیکفن
بیله جان ویرم دیسون جانان اوزره احسن منه
روز عاشور اشهید اولام لب عطشان ایله
آغلارا یبا او کون هم دوست هم دشمن منه
کون اوکنده جسمی عریان کورن ناکهان
بو تلم آخر ابیاجی جوخ چهرا بنسان کسن منه
هر طرفدن اهلبیته سو بولین باغلار عدو

عالمی سود و تشنه نیمر اصغر عطشانه سو
ابیاجی بوغم چتیندور هر مصیبتدن منه
(سینه زن)

ای قاسم شهزاده		سنی قویمارام جداله
قورخوم بودی قانون		تو کله عرصهٔ قتاله

قسم بو خط و خاله بو ابروی هلاله بو خورشید جماله

که مشکلدی فراقون		بو مشتاق وصاله
کل ایطره سی افشان		منی قویما پریشان

چکوم ناله خروشان		باتوم درد و ملاله

قسم بو خط و خاله بو ابروی هلاله بو خورشید جماله

که مشکلدی فراقون		بو مشتاق وصاله
اجل کاش اولاقسمت		منی الدوره راحت
ولی قویمیه حسرت		بیله شمع خاله

قسم بو خط و خاله بو ابروی هلاله بو خورشید جماله

که مشکلدی فراقون		بو مشتاق وصاله
روا دور اوله داماد		اولا جمله سی برباد
عروسی ایده فریاد		چکه نی کیمی ناله

قسم بو خط و خاله بو ابروسی هلاله بو خورشید جماله

که مشکلدی فراقون		بو مشتاق وصاله
اولوم من سنه قربان		دوتوب عالمی عدوان
ایدر سنی غلطان		قزلقانه چو لاله

قسم بو خط و خاله بو ابروی هلاله بو خورشید جماله

که مشکلدی فراقون		بو مشتاق وصاله

سینه زن

بوته ماتمسرای که کوز یاشینی افشان کوریرم
زار و نالان کوریرم
اوداورورب انفس آفاقه که شور حسین
کورونور اهل محبت کوزنه نور حسین
زار و نالان کوریرم
بو نجه ناله و شیون که مردوزن ایدر
کربلا حالنی بو قصه مه روشن ایدر
زار و نالان کوریرم
باخورام هر طرفه زمزمه ماتمدور
که بوماتمده غم کرب بلا مد غم دور
زار و نالان کوریرم
عترت فاطمه کویا ایلیوب عزم عراق
هرکوکلدن آچیلوب ناله جانسوز فراق
زار و نالان کوریرم
آه او کوندن که حسین ابن علی ترک بدن
بویوروب زینب مظلومه کانجواهرمن

عالی عالم معناده پریشان کوریرم
سینه سوزان کوریرم
نی کبی ناله چکر عاشق رنجور حسین
سینه سین سینه سینا کبی سوزان کوریرم
سینه سوزان کوریرم
هر کیمی زینبی درم ناله چکوب شیون ایدر
که حسین عاشقی چاک کریبان کوریرم
سینه سوزان کوریرم
همه پیر و جوان غرقه بحر غمدور
که هامو کوزلری بوغمیله کریان کوریرم
سینه سوزان کوریرم
یثرب چولقادی چون یاره نار فراق
آیریلوق وقتی یتوب محنت هجران کوریرم
سینه سوزان کوریرم
ایلدی عزم ایلیه کوفیه با درد و محن
بو سفرده بزی افسرده و نالان کوریرم

زار و نالان کوریرم
ناردا دور قرداشم عباس کلوب کوچ ایتسون
کربلا منزل آخردور کرک تیز یتسون
زار و نالان کوریرم
اکبر و قاسم و عباس حجی قیل احضار
ایلیونلر سنی پر هودج زرتینه سوار
زار و نالان کوریرم
سال جوانانه یولا غرتیله شا نیله
که صف کرب بلاده لب عطشانیله
زار و نالان کوریرم
کله پروازه او کاشنده کرک طایر روح
پله طوفانه دوزنز اولا یوز کشتی نوح
زار و نالان کوریرم
زینب عرض ایلدی یا جون سنه قربان اولسون
داغیلوب هر بیری بر یانه پریشان اولسون
زار و نالان کوریرم

سینه سوزان کوریرم
عترت حضرت زهرانه نکهبان کنسون
که او منزلده عجب عترت مهمان کوریرم
سینه سوزان کوریرم
چکه لر سمت ره کوفیه بر طرفه قطار
که اونون آخرنه ناقه عریان کوریرم
سینه سوزان کوریرم
سرمه چکسه کوزلرینه زلف پریشانیله
اوزلمی اوغلومی قاردشمی قربان کوریرم
سینه سوزان کوریرم
تیغ ظلمیله اولا صدر اتانت مشروح
بو سفرده باجی دریا دولیسی قان کوریرم
سینه سوزان کوریرم
رضی اولما پیله زهرانه او ویران اولان
آخرین بو سفرون بکه پریشان کوریرم
سینه سوزان کوریرم

گلبدیرم ایدی جوانان بنی هاشم ایله	پر بویوک غم ایله بو بیچه قاره شمیله
قالورام ایلقوز او صحراده بو گوز یاشیم ایله	اوزیمه او دردانه نصار زنا عنوان گوریرم
زار و نالان گوریرم	سینه سوزان گوریرم
گوریرم بو سفره تشنه دل رنجوردن	ندی قاره دوشش بو سفردن دیگو دیم منظوردن
گلمورادور داوحال الگه سر پر نوردن	قوری یرلرده قالوب بیکس و عریان گوریرم
زار و نالان گوریرم	سینه سوزان گوریرم
مجلس ماتمه لعلی نعیوب اهل عزا	ایده لر شوقلیا محفل ماتم بر پا
اولا هر کیمسه عزادار شه کرب و بلا	عاقبت مسکنی روضهٔ رضوان گوریرم
زار و نالان گوریرم	سینه سوزان گوریرم

سینه زن

ای قاسم شهزاده قدم قویا جدا له	قورخوم بودی قالمایون تو کله عرضه قتاله

قسم بو خط و خاله بو خورشید جماله بو ابروی هلاله

که مشکلدی فراقون	بو شتاق وصاله
هر لحظه سنون یوخدی غم فرقونده تابم	گتسن بو عروسلقدا قالاجاق بولمسن نه حاله

قسم بو خط و خاله بو خورشید جماله بو ابروی هلاله

که مشکلدی فراقون	بو شتاق وصاله
من حجله ده شونده گرک ایلییدیم عشرت	ره اینجه چکم صبح و مسا فرقونده ناله

قسم بو خط و خاله بو خورشید جماله بو ابرو هلاله

که مشکلدی فراقون	بو شتاق وصاله
قورخوم بودور ظالم اولون آلا هر طرفدن اعدا	نیجه که او روی زلف سیه‌مه بوزنده هاله

قسم بو خط و خاله بو خورشید جماله بو ابروی هلاله

که مشکلدی فراقون	بو شتاق وصاله
بلکه ایعم او علی کلمه سن جنبه سلامت	بوز دوشمام اول یار که حق ذو الجلاله

قسم بو خط و خاله بو خورشید جماله بو ابرو هلاله

که مشکلدی فراقون	بو شتاق وصاله
ای یوسف گلچهره بوزون حسرتنده یرم	قان یاش توکرم بسکه عارضنده لاله

قسم بو خط و خاله بو خورشید جماله بو ابروی هلاله

که مشکلدی فراقون	بو شتاق وصاله
یاشسند اگر قزدا او لا مجز عمر و سون	بر قاره گیوم غرق اولورام محنت و ملاله

قسم بو خط و خاله بو خورشید جماله بو ابروی هلاله

که مشکلدی فراقون	بو شتاق وصاله

سینه زن

بانوبدی قانه اوغول لعل عنبر افشانون
الوری قراردی بو حالت پریشانون
آخوبدی قانون اوغول
کیدوب توانون اوغول

کیدی نجه خیمه لره چخا ر بو جانون اوغول

سنی بو تیندی آنان روز و شب نه زحمتله
یتوردی بویونا اونسگز ایل نه محنتله
آپار سام ایدی سنی خیمه بو حالتله
ویریم جوانی آخرنه نوعی لیلانون
آخوبدی قانون اوغول
کیدوب توانون اوغول

کیدی نجه خیمه لره چخار بو جانون اوغول

اوغول اویان گوزون آچ ای شبیه پیغمبر
که گلشوبدی یانونه حسین تشنه جگر
باشوی قوی دیزیم اوسته اوغول علی اکبر
اولنده باری قوی یردن چخانسو جانون
آخوبدی قانون اوغول
کیدوب توانون اوغول

کیدی نجه خیمه لره چخار بو جانون اوغول

اوغول زمانه ده ناکام و ناتوان الدون
نشانه قاللی اوده سنده که بی نشان الدون
سنه طوی ایلیدیم ای اوغول جوان الدون
گوروم قوانه لعنت گله بو دنیانون
آخوبدی قانون اوغول
کیدوب توانون اوغول

کیدی نجه خیمه لره چخار بو جانون اوغول

نیم یانمدن ایبری گلشن عصمت
دوراردون آخر ایاق اوسته ایسهی قامت
سبب ندور یخلوبسان یاتمسن بیله راحت
نیه یوزه ویره اولوم ای نور دیده قربانون
آخوبدی قانون اوغول
کیدوب توانون اوغول

کیدی نجه خیمه لره چخار بو جانون اوغول

زبسکه چوخدی وجودونده ضرب تیغ ستم
داخی بو یاره لره سود ایلمز مرهم
اوغول سالوب سنی پرده بو گرده ستم
که الدوررسنی بو درد و بو چخدی درمانون
آخوبدی قانون اوغول
کیدوب توانون اوغول

کیدی نجه خیمه لره چخار بو جانون اوغول

نه نوعیله یاتا لا ایچلیم داد زمانه ده من
که قانونه چخی غلطان گوریم بوبوندا کفن
تو کر بمنده بو جان اوسته قانی دشمن
اوغول علی قارشیسوره ایده قانه قانون
آخوبدی قانون اوغول
کیدوب توانون اوغول

کیدی نجه خیمه لره چخار بو جانون اوغول

دوشوب بلایه باشون کربلا هواسندن
سو ایچمیوبسن اوغول ایلکین جفاسندن
دوداقلارون قورویوب چولون بو هواسندن
سولوبدی غنچه کیمی بو عقیق عطشانون
آخوبدی قانون اوغول
کیدوب توانون اوغول

کیدی نجه خیمه لره چخار بو جانون اوغول

علی جهاد ایلیوب حق یولنده جهد ایتدون
منی بو چولده گونکسز قویوب اوزون گیتدون
آخوندی قانون اوغول

شهید اولوب گوی مراده تیز یتدون
ولیک سینه ده قالدی بو داغ هجرانون
گیدوب توانون اوغول

گیدنجه خیمه لره چخار بو جانون اوغول

جهانی اودلادی لعلی بو نظم شورافزا
بونه ترانه دور ایتدی لیب باغ عزا
آخوندی قانون اوغول

اولا همیشه گورم نطق ناطقون گویا
که عالمی گتور زور شوره آه و فغانون
گیدوب توانون اوغول

گیدنجه خیمه لره چخار بو جانون اوغول

سینه زن

ای اهل لشکر بو طفل عطشان
اولمش عطشدن زار و پریشان

افلاکه چخدی افغان و زاری
گتمش عطشدن صبر و قراری

آخر ویرون سو بر قطره باری
تا ویرسون بو بیکس سو سوزجان

چتاب اولوبدور بو گشنگلشدن
گیم هوشه گلمز هر لحظه غشدن

انصافدور بو قالسون عطشدن
مظلوم و محزون مهجور و نالان

گتدیم بو طفلی کرب بلایه
دوشمشدی عطشدن درد و بلایه

هرچه یا خون سیز بو بینوایه
ایتسون نچاره بو طفل عطشان

آز قالدی چرخه دوه اور سون آهی
بو حقدور بو چولده پر داز خواهی

آخر ندور بو طفلون گناهی
انصاف ایدون ای قوم عدوان

سینه زن اربعین

گلدیم مزاروه آخرده یا اخا
روحی لک الفدا جسمی لک الوقا

ایا کربتده پرنور اولان حسین
الصدری ظلیله گمور اولان حسین

ای نهر اطهری گور اولان حسین
ایا شیء نیزه ده کالشمس فی الضحی

روحی لک الفدا
جسمی لک الوقا

هردم گرک سینه گریان اولا یا جون
شوریله اوخشیوب نالان اولا یا جون

بو توزلو قبرده قربان اولا یا جون
یا شافع الامم یا منجی الوری

روحی لک الفدا
جسمی لک الوقا

یاخ پر عیالوه ایشاه تشنگان
گلمش زیارته هر طرفه کاروان

قبرون طواف ایدر پروتشنه تانون
گور هر بجه گلوب زوار کربلا

روحی لک الفدا
جسمی لک الوقا

هر بلبل او گلین آلدی گنار ریشه
درد و غمین دیر اوز غمگسار ریشه

سالدی عروس اوزین قاسم مزارینه	سولوب یاقه دوراتی زه که خسته
روحی لک الفدا	جسمی لک الوقا
پرپانده اکبرون لیلای خونجگر	پروانه تک سرقبرنده دور ایدر
کلثوم زار اولوب عباسه نوحه گر	هر پسنو دو توب پریکسه عزا
روحی لک الفدا	جسمی لک الوقا
بیمار عابدی هجرون قویوب علیل	زردو ضعیف اولوب اوتبده جلیل
بومیر پاکوه سالمش اوزین وخیل	بیماره چوخنا ویرور بوزبتون شفا
روحی لک الفدا	جسمی لک الوقا
آغلار گوزیم سینه شاه مشرقین	نالان اولور نامزا المده عالمین
ایکاش اولم قالام قبرونده یا حسین	سنگلدی تاب ایدم هجرونده یا اخا
روحی لک الفدا	جسمی لک الوقا

سینه زن

مدینه‌دن گلیدیرم کربلایه یا جدا	بو شرطیله دوزم هر بلایه یا جدا

قیلام بو عهده وفا ایدم قبول جفا اولام بو جولده رضا

هربلایه یا جدا

منی آیریازیدون بوزمان گنا روندن	آیردی بو تلک آخرمنی مزاروندن
سالوراوزاق نجه گورایدیده جو روندن	گرگیدی صبر الیوم هر جفایه یا جدا

قیلام بو عهده وفا ایدم قبول جفا اولام بو جولده رضا

هرقضایه یا جدا

دیار کوفیه گلیلی مسافر دور	بو پرخطر سفرون باجراسی هر دور
ایدیم طواف ضریحون وداع آخردور	گلنمز واخی من بو دیاره یا جدا

قیلام بو عهده وفا ایدم قبول جفا اولام بو جولده رضا

هربلایه یا جدا

نتیجه مقصدیمه ترک خورد و خواب ایدرم	کمال شوقیله جانو ریکه شتاب ایدرم
شفاعت ایتمکه امت بولذاتاب ایدرم	اگرچه کیچمه بوباشم جدایه یا جدا

قیلام بو عهده وفا ایدم قبول جفا اولام بو جولده رضا

هرقضایه یا جدا

یازوبلا نامه بنه کوفه‌دن صغیر و کبیر	که یا حسین بره گل سن بو گون امام و امیر
ولی او جولده یتنی الدیروله بی تقصیر	اولور عیالم اسیر اشقیایه یا جدا

قیلام بو عهده وفا ایدم قبول جفا اولام بو جولده رضا

هربلایه یا جدا

تمام

تمام ظلمی چون فرقهٔ شریر ایلر
منی شهید ایدوب زینبی اسیر ایلر
بنات فاطمه‌نی شهر دستگیر ایلر
سالور بو نجم منی آه و نوایه یا جدّا

قیلام بو عهده وفا ایدم قبول جفا اولام بو چولده رضا
هر قضایه یا جدّا

اولور شهید چو عباس قاسم و اکبر
دولار چو خیمه‌لره اونداز مرهٔ کافر
هجوم ایدوب گیدن آندن بیره لولر لشکر
شور او گون اوزیلوی کربلایه یا جدّا

قیلام بو عهده وفا ایدم قبول جفا اولام بو چولده رضا
هر بلایه یا جدّا

او گوز که آغلیه بر قطره بزم ماتمده
عزادو تارمنه لعلی مه محرّمده
یقین دی یانمیه جاق آتش جهنمده
شفاعت ایلرم اهل عزایه یا جدّا

قیلام بو عهده وفا ایدم قبول جفا اولام بو چولده رضا
هر قضایه یا جدّا

سینه زن

خاموش ایلیدی دوده زهرانی زمانه
کوچ ایلیدی یثربدن ایده عترت زهرا
چون کوفیه خم قافله‌سی اولدی روانه
یکسر گیده اهل حرم و زینب کبری

راوی دیر او وقتده بیمار ایدی صغری
چون گوردیلر اولمز سفر اونا خوش مقدور
اول زاره وداع ایتمگه یانجا طرز رنجور
چون میر حرم قیلدی او بیماری عیادت
الدور مسه بو دردمنی الدوری فرقت
گویا بیله قرباش اولوب شاه ولادن
گوندرم علی اکبری من کرب بلادن
صغری دیدی کرگتسه‌م موغربت اظهار
قوی یاریم زینبی قالسون منه غمخوار
قالسون نجه اوشه بو بیوب زینب محزون
الطفالیمه جانسوز بخر زینب خاتون
چون زینبی گوردی آپاردور شاه مدینه
قوی یاری تسلّه قالا یثربده سکینه
شاه شهید اسولدی اولمز بو بستر
گر قالسه سکینه و یرو کیم اکبره زیور
القصه ایدوب فاطمه گفتار رعدیده

رنج تب او بیماری گنور شدی امانه
یثربده او بیمار قزی قویدیله مجبور
پر پر تپوب اهل حرم گلدی فغانه
عرض ایتدی بو خو مدد بابا بجر انوه طاقت
آز قالدی بو محمدن بابا یا غریم دونه قانه
غم چکمه قزیم قورتولیسن دردو بلا دن
تا اینجه گتوروسون سنی گلسون او مکانه
پس گیم قالوسن یکپس وی یاره پرستار
تا دادرس اولسون سن تاب و توانه
دشمن قویا جاق پر بولوک اطفال و نحو زن
گلمز و اخی او لعرصه‌ده بر کیمسه کمانه
عرض ایتدی بابا چاره نه دور بس بو خزینه
شاید که قتلی اولا بو درد نهانه
قرداش غمین عالمده گر گدور چکه خواهر
سید انه گیدنده گیم ایدر زلفنی شانه
آخرده بیله عرض ایدوب او شاه شهیده

تابشورمنی بر عموم عباس رشیده
یاندیردی اوچهار قزدن دروی اوشاهی
آخر ویدی فاطمه اسلام سپاهی
راوی ویرایم التسلیا دل مغموم
قیل بو سفردن سترنی آخرمزه معلوم
کشف ایتدی اوشه پرده مرآت شاهین
کوستردی او نا کون کیمی اوزقانلو جمالین
پر شیشه تربت اوزمانه ویدی ودیعت
اونداکه دونوب قان اولو بوشیشه ده تربت
فاش اولدی فلکدن چومه روشن عالم
لعلی نقد رسبز ودی بوکلشن ماتم

بو عرضم اجابت اولنسدن بابا یانه
نه نوع جوابین ویریم عرض ایتدی الهی
تکمش کوزنی پیر او علیلد رجوانه
عرض ایلدی اولسرور شهید مظلوم
قصدون بو سفردن ندور ایدر یکانه
معلوم ایلدی آینه حالده حالین
پرپر شهدا صورتنی ویردی نشانه
تابشوردی او خاتونه دیدی ساخلا امانت
میدانده یقین ایت باتوروبلار زمینی قانه
تعویذ ایله جان جهرزیدی بوجوشن ماتم
بلبل کیمی فریاده کلد سبب باشلا ترانه

سینه زن

واوی کرب بلا چو حسین ایتدی نزول
قالدی اولاد رسول
کوفیان کورنجه فجا قیدی مشهرم صفات

یا علادی سویوبن اول بو زنه قوم جهول
تشنه وزار و ملول
الکلوب اوبلاره قوناقی دادرس مخلوقات

جاری اولمشدی یا یا نه و حال اکه فرات
قالدی اولاد رسول
سالدی چون بارناقا اویره میرحرم
بوچوریره ولی خیمه لر اولسون محکم
قالدی اولاد رسول
زینب عرض ایلدی بیریره بابام سرخدا
ندی تقریب که او لوجهه چو خوریره بنا
قالدی اولاد رسول
ویدی اوشه چون اولوب بو یرداشهاد تقدیر
جمهدن قتلکی کورنجو اولاد صغیر
قالدی اولاد رسول
بو ایشون سرزیاجی ایلدون چونکه سؤال
بو یره ایل تمسیله اولاجاق مالاما ل
قالدی اولاد رسول
شام دن مهادر اولور کوفیه چو حکم یزید
ایلیا خرده منی شمر بو صحراده شهید

اوچکجه قوبیادیلر سوایچه اولاده رسول
تشنه وزار و ملول
بو یوروب حضرت عباسه اونده بو بره اخیم
الغرض اولدیلر ترتیب خیامه مشغول
تشنه وزار و ملول
خیمه سین پر اوجاتل اوسته ایدرند بر پا
بو چکونه ایلدی قلبی محزون و ملول
تشنه وزار و ملول
که چو خوربرد یلمکدن بودی منظور ضمیر
که نه ذلتیله منی الدیره قوم ذلول
تشنه وزار و ملول
بس ایت بو یردن اوهمنامی قیل برچه خیال
یاجی ین قاتل الینده قالاجاق پر مقتول
تشنه وزار و ملول
هر طرفدن نیغشود کوفیه کفار رشید
داغلور چوللره لبغیرت زهرا بتول

قالدی اولاد رسول

بو عنیله کلور افغانه بساط لاهوت
قالو نعشم قوری یرده نه کفن نه تابوت
قالدی اولاد رسول

اولمارام زلف علی اکبره تور تورنه ضیا
قیلار اولوقت علی اکبره زیور لیلا
قالدی اولاد رسول

قاسمون مجلس عیشی اولوبور دا ماتم
اولاجاق بوردعلمدارونی چونکه قلم
قالدی اولاد رسول

سیزی پرزد لتسیلن شمر ایده داخل شام
آل سفیان قوراجاق شاده پر محفل عام
قالدی اولا د رسول

نه که مذکور اولور لعلی بو غم افزا مطلب
سن اوزون بزلره توفیق غزا ویر یارب
قالدی اولاد رسول

تشنه و زار و ملول

اولمز عریان بو بنده نه عبا و نه زینت
آخری نعشمی پایمال قیلار جرد خیول
تشنه و زار و ملول

ایدرم بورد اولی عازم میدان بلا
زلفنه شانه اورار کوزلرین ایلر مکحول
تشنه و زار و ملول

دکه جک حلق علی اصغره پیکان ستم
هر نه ظلم ایتسه لر بابا ایدرم منده قبول
تشنه و زار و ملول

که سیزون جالوزه آغلار سپه شام تمام
گیده اول مجلس جامه حرم آل رسول
تشنه و زار و ملول

برایله طلب ایتز ناله چکه ریز بله شب
ایتکلن جمله غزادار غزهین مقبول
تشنه و زار و ملول

سینه زن

از قالدی عطشدن چخا بو جانم عمو		یاوریم عمو سروریم عمو
رحم ایله که وار خیمه ده مهمانم عمو		یاوریم عمو سروریم عمو
	غنچه وش سولوب لبلریم عمو تشنه لب قالوب اصغریم عمو	
دور سو گنور اولمازا نصیبی اولاد رسول		اولسونلا ملول اولسونلا ملول
او دود و تدی آتشدی مو بمو جانم عمو		یاوریم عمو سروریم عمو
	غنچه وش سولوب لبلریم عمو تشنه لب قالوب اصغریم عمو	
بو قوت و قدرتیله ایکان سخا		گل گورمه روا گل گورمه روا
لب تشنه قال اصغر عطشانم عمو		یاوریم عمو سروریم عمو
	غنچه وش سولوب لبلریم عمو تشنه قالوب اصغریم عمو	
سولوقارینی یا فلاک بو قوم دغا		انده جفا انده جفا
افلاکه چخار ناله و افغانم عمو		یاوریم عمو سروریم عمو

غنچه وش سولوب لبلریم عمو

تشنه لب قالوب اصغریم عمو

دور سو گتورا اولا راضی جرم وگناه | بانا له و آه بانا له و آه
قان یاشی توکه بو دیده گریانم عمو | یاورم عمو سرورم عمو

تشنه لب قالوب اصغریم عمو
غنچه وش سولوب لبلریم عمو

لب تشنه قویوب بو چولده گفتاردن | ظلیله منی ظلیله سنی
سندندی منم بو درده درمانم عمو | یاورم عمو سرورم عمو

غنچه وش سولوب لبلریم عمو
تشنه لب قالوب اصغریم عمو

لب تشنه لره ویروم نه نوعیله جواب | من باغری کباب باغری کباب
جام الده منیم دوتوبلا هریانم عمو | یاورم عمو سرورم عمو

غنچه وش سولوب لبلریم عمو
تشنه لب قالوب اصغریم عمو

بو شکر حایل ایله برایکی قولون | ساقیله صولون ساقیله صولون
قولاره ده قربان اولا بو جانم عمو | یاورم عمو سرورم عمو

غنچه وش سولوب لبلریم عمو

تشنه لب قالوب اصغریم عمو

سو اولماسه یوخدی چاره بو کش مکشه | درد عطشه درد عطشه
افلاکه چخار ناله و افغانم عمو | یاورم عمو سرورم عمو

غنچه وش سولوب لبلریم عمو
تشنه لب قالوب اصغریم عمو

لعلی اوخی بو مصرعی هر زم عزا | باآه و نوا باآه و نوا
آز قالدی عطشدن چخا بو جانم عمو | یاورم عمو سرورم عمو

غنچه وش سولوب لبلریم عمو
تشنه لب قالوب اصغریم عمو

سینه زن

اوداندر شمر کافر نقفادن | حسینون باشنی کسدی قفادن

واحسیناه و غریباه

اساسی مصطفانون برهم اولدی | علینون قانی غمدن خم اولدی
بنوله درد و محنت همدم اولدی | گسلدی صبر و طاقت مجتبادن

واحسیناه و اغریباه

تزلزل دوشدی ارکان سمایه — ملایک گلدیلر شور و نوایه

اوقان چون جاری اولدی کربلایه — اوجالدی ناله عرش کبریادن

واحسیناه واغریباه

ایدوب روح الامین شوریله فریاد — حسینون خانمانی اولدی برباد

الیندن بو جفاکار آتشون داد — جفا ایتمزلر شاه انبیادن

واحسیناه واغریباه

عمر حکم ایلدی اولدم سپاهه — جماعت اوداورون شیر خیمگاهه

خدایا اهلبیته یی پناهه — نه حالت ویردیوز بو ماجرادن

واحسیناه واغریباه

باخوب اول فرقه اشراره زینب — اولوب مضطر قالوب آواره زینب

بو امره تاپمادی بر چاره زینب — کلوب اذن ایستدی زین العبادن

واحسیناه واغریباه

داغیلدی چو لاله آل پیمبر — خزان اولدی بهشت باغ حیدر

او گونده شیعه‌لر اوضاع محشر — نمایان اولدی دشت کربلادن

واحسیناه واغریباه

امامت خیمه‌سی ظلمیله یاندی — حریم سبط پیغمبر تالاندی

صدای واحسین عرشه دایاندی — او دمده غیرت شیر خدادن

واحسیناه واغریباه

سینه زن زبانحال جناب عباس علیه السلام

یا حسین امداده یت بو لشکر کافر منی — صالدیلار قولسوز بو چولده بیکس و یاور منی

یوز قویوب لشکر بن زاده هجوم ایلر گلور — هر طرفدن تیر و تیغ و نیزه و خنجر گلور

پر سلمان اوستنه گورنجه بن کافر گلور — دستگیر ایلوبله کفار ستم پرور منی

دوشمشم قولسوز امان دوریا اخا فریاده گل — دادخواهیم یوخدی سندن اوزگه تیز گل داده

آنعالوب جانم چیخیر بو خاتم فریاده گل — گیم قویا حسرت سنه بو فرقه ابتر منی

چون بو فریادی ایشتدی اولشه گردون مدار — خیمه‌دن چیخدی کناره او زمان بی اختیار

سولدی پرپیله قرداش اهلیه افغان و زار — باندیرور بو آه و نالون تا دم محشر منی

الغرض یوز قویدی میدانه او شاه کربلا — گوردی عباسی سالوب قولسوز یره اهل جفا

آلدی باشین دیزی اوسته بو بوسه یا اخا — آچ گوزون گور باشون اوسته دل مضطر منی

سولدی عباس او دمده کای شه بی یاوریم — کاسه چشمیم دولیب قانیله گورمز گوزلریم

سیلمکه بو قانی گوزدن حیف یوخدور الیم — ایلیوبدور گورنجه غرق بو خون تر منی

گوزلریمدن سیلدی قانی او شه لب تشنگان — قان ایچنده دیدی عباس آچدی گوز اول زمان

شاه دینك گل كیمی مه چهره‌سن گوردی عیان
یا حسین قوللسورنی اهل عداوت قویدیلار
اولسگین سوندن منی قرداش مخالف قویدیلار
سویله قارداش خیمه‌لرده سندن آل حیدره
پاره لندی شك قوجه‌ل دوشه‌دی تو گلدی سویره
شدت سوز عطشدن آغزمی آب دهنیش اولام
ابترم بزم وصال حقده خاموش اولام
فلکلرن اولزبان چون اهل بیت ایلر عبور
شو قلن آغوشه چكسون یا اخا شر طیم بو دور
لعلیا بزم غراده دیده خونبار رلین
شعله سال افلاکه یاندر آه آتشبارلین

سولدی یاندردی تاراش ترتون آخر
غمکاهمسکه بوزاری حسرت فوید بلا
منظر دور خیمه که ده تشنه‌لب گوزلرمی
اولما سویلر منظر دیدار قالدی محشره
واریری معذور دوتسون غیرت حیدر منی
تا دوشم بو نطقدن بلبل کیمی خاموش اولام
الیلمسو سیراب کوثر ساقی کوثر منی
اوز گل اوتسنده ایدر هر بلبل تعانیله شور
زینب یالان نسی کلثوم غم پرور منی
اوخشه آل مصطفانی هر گون آه و زار لین
غم بر هضار لین اوز قبرنه ابتر منی

سینه زن

گیدر قارداش سنون تك غمگساریم	اودور آغلار بو چشم اشکباریم

دخیلم یا وفا قارداش دخیلم
شبیه مصطفی قارداش دخیلم

ویو نیجه گوره‌دیم قارداش جمالون
فراقونده من آشفته حالون
دخیلم یا وفا قارداش دخیلم
من بیچاره نه سالما نظردن
پریشانم برادر بو سفردن
دخیلم یا وفا قارداش دخیلم
اولوب افغانه باعث فراقون
دریغا گورمدیم من طوی اوطاقون
دخیلم یا وفا قارداش دخیلم
بنفشه قامتم خمیدم چو سوسن
روانه دور اشك گلگون یادامن
دخیلم یا وفا قارداش دخیلم
اولور گوکلوم اوی برانه سن سیز
بو خوندور مونس کاشانه سن سیز
دخیلم یا وفا قارداش دخیلم
من بیچاره‌یه ایام فرقت

نیشدی یا شه ایام وصالون
گیجه بو نیلم نه نوعی روزگاریم
شبیه مصطفی قارداش دخیلم
که یامال اولمشم دور غمدن
گیدوبدور طاقت و صبر و قراریم
شبیه مصطفی قارداش دخیلم
سالوبدور شوره آهنك عراقون
ملول اولدی الدن امیدواریم
شبیه مصطفی قارداش دخیلم
اسیر طره چون سنبلم من
نیجه گورلاله‌زار اولمش گناریم
شبیه مصطفی قارداش دخیلم
من بیمار گلم جانه سن سیز
چراغ دیده شب تنده داریم
شبیه مصطفی قارداش دخیلم
گیجه بو نوعیله ایام طلعت

پونیم دیدۀ روه با آه و حسرت
دخیلم باوفا قرداشم دخیلم
جمالوڭ آفتاب باضیا دور
شب هجرونده قاره داشم نه روادور
دخیلم باوفا قرداشم دخیلم
برادر کردکاره اولسوڭ پناه هوان
دل غمدیده ویرتم زادوراهوان
دخیلم باوفا قرداشم دخیلم
اولامیش جهان قرداشم سنسز نوش
سواد زلفوڭ ایت قبره سیه پوش
دخیلم باوفا قرداشم دخیلم
فراقوڭ سخت و جسیم ناتواندور
نهی ترک ایله قرداشم اماندور
دخیلم باوفا قرداشم دخیلم

سرکویونده چشم انتظاریم
شپه مصطفی قرداشم دخیلم
ندن روز وصالوڭ بی بقادر
که یانسوڭ شمع تک جسم نزاریم
شپه مصطفی قرداشم دخیلم
رفیق اولسوڭ دعای صبحگاهوڭ
زوالوڭ ویرمسوڭ پروردگاریم
شپه مصطفی قرداشم دخیلم
اگر اولسم منی ایتمه فراموش
جمالوڭ مصحفن وقف مزاریم
شپه مصطفی قرداشم دخیلم
والونجه طایر روحیم رواندور
که دورچرخ بو غدوراعتباریم
شپه مصطفی قرداشم دخیلم

سینه زن در تعزیهٔ حضرت اشرف مخلوقات صلی الله علیه وآله

ن شیعه آماده شور و نوایه
ایتمیوڭ گچدی ایام ماتم
ن مجلس عیشی عیسوز جمله برهم
ج گوندی گویا بوروز غم افزا
وب قاره زهرا اولاد زهرا
بورمش اولن وقته سالار امت
قیلوڭ اهلبیته محبت
روب شیعه ات عجب بو سوزه گوش
هراچرا غین او قوم ایتدی خاموش
گون دین اسلام دن گیتدی رونق
ب یرین قیلدیلار غصب ناحق
علیه بعد از وفات محمد
ولدی هر لحظه بو ظلم پچید
اکیم سالور جانه آتش
یلکاه ایچره بی یار و یاور
اعضاسنه زخم عدوان

باتوڭ ماتم خاتم الانبیایه
اولوڭ ماتم مصطفایه مصمّم
چکوڭ تازه دن قاره ماتم سرایه
که دار فنادن گیدوب فخر عالم
ویروب بوز غم و غصه خیر النسایه
یره اتّحی ایلرم من وصیّت
باخوڭ اختر اهله آل العبایه
هنوز اولماش بو وصیّت فراموش
که اودا اود دیلر در که مصطفایه
که خانه نشین اولدی مولای مطلق
باخوڭ پرچه بو فرقهٔ بیحیایه
چکوب هر جفا و ستم آل احمد
چکوب تا که بو ماجرا کربلایه
فغان اوز زماندن که سبط پیمبر
چکوب هر مصیبت دوزوب هر بلایه
دوشوب قتلگاه ایچره آلت ماه خاکان

ایدوب عرش عطشدن و مظلوم نالان
سرنیک ایله جاری بوماتم قیامت القیامه
کوردوم قسمت اولسون محرم ده قیامه

سالوب شعله آهی آتـ
آپولماز پیله فیض نو
بوجمیل [illegible] آز هو

سینه زان

کلون شیعه لر گیر آه و نوا یه
بوکون شیعه اتیز یقین استراحت
اوردان باشوزه بیزوه ایلون قیامت
بمان کوندی کویا که زهرا سـ لی زهر
دیرای او غول ای حسین هان ما در
یتوب کاروان عزا قیرون وسته
کیمی دسته کیمی دلشکسته
او غول هانسی کافر رسول خدادن
اوشولی اولماد ون یره رحمت آیلادن
بتوب بیخیبا ول قرباک اونده نالان
ندرای بیکر پاکی آتقانه غلطان

دوتالی اربعین شا
ایدر ناله و شیونا
که باتمش بوکون آل حـ
گلور کربلایه پریشا
کوز آچ کور عیالون گلو
هاموز زاروگریان و نالان
بوحا لیله مشغول اولولا
حیا اتیمه ک کیدی ها
عیالون گرفتار اولو
ویدی ای اولان تشنه لب
کچن باشی ظلیله نوک

سمگر وین کمان زینب
حیا ودرکسسر دردجهان زینب
اودواهطرخوان برو سر سک

دارانادی گورکاه دها اون زینب
ایدم هانی دردمیدان آیه گوطان زینب
کوروب نیزه کار آل زینب

ضعیفاب کیوخ اولدی گیدر
بیرکی نفس هم نودر آیده دراد
اودوب شرایخوب آدان

نفس درالور خزاول حیا
عیز خطا گلدی اردوش حیا
گران اولد وطا پوخ مصطفا
تمام شد